



استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد بیست و چهارم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری

جمعی از نویسندگان



- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۹۶۴ / 6-004-440-964 ISBN
- شابک دورۀ ۲۸ جلدی ۵-۰۲۰-۴۴۰-۹۶۴ / 5-020-440-964 ISBN-SET
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیة الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیست و چهارم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

دو چهره متضاد

اخیراً کتابی در «هند» تحت عنوان فوق (دو چهره متضاد) انتشار یافته که نسخه ای از آن را برای ما فرستاده اند، نویسنده کتاب آقای «ابوالحسن ندوی» کوشش کرده است دو چهره مختلف از اسلام را در دو گروه «اهل سنت» و «شیعه» نشان دهد، عقائد شیعه را در مقابل عقائد اهل سنت، عقائد اهل سنت را در مقابل عقائد شیعه منعکس کند، و به این ترتیب یکی را «اسلام اصیل» و دیگری را «اسلام انحرافی» معرفی نماید، و در این ایام که ما بیش از همیشه احتیاج به وحدت داریم، به آتش نفاق و اختلاف دامن زند. و متأسفانه - طبق معمول - همه جا برای معرفی «شیعه»، روی شایعات، اخبار شاذ و ضعیف، و مدارک سست تکیه کرده است.

ترجمه بخشی از آن را که مربوط به قرآن و تفسیر است ذیلاً می خوانید:

او می گوید: «شیعه ها به قرآن کریم کمتر اعتنا دارند! و این به خاطر آراء و عقائد آنها درباره قرآن (عدم اصالت آن) است!! آنها اهمیتی به قرآن نمی دهند، و در عمل رابطه ای با آن ندارند، همین قرآن عظیمی که امت محمد(صلی الله علیه وآله) در شرق، غرب، شمال و جنوب آن را می خوانند، و حفاظ آن از صدها هزار می گذرد... و در ماه

رمضان یک بار یا دو بار ختم می کنند و معروف این است که در میان شیعه حافظ قرآن مطلقاً یافت نمی شود! و این به خاطر شک در صحت و اصالت قرآن کریم است! و من خودم این مطلب را در سفرم به ایران در سال ۱۹۷۳ (۱۳۹۳ هجری قمری) یافتیم، و لذا در کتابخانه های شیعه اثنی عشری آثار زیادی برای خدمت قرآن و موضوعات مربوط به آن دیده نمی شود... در حالی که کتابخانه های مناطق اسلامی دیگر مملو از تألیفات مربوط به قرآن مجید است».

این اتهامات عجیب و غریب را ملاحظه کردید اکنون، به توضیحات زیر توجه فرمائید:

در اینجا چند نکته بسیار قابل توجه است:

۱ - همین نویسنده (آری همین نویسنده) در کتاب دیگری که به نام: اسمعی یا ایران: «ای ایران بشنو!» بعد از مسافرتی که با هیئتی در چهارده سال قبل، به کشور ما کرده و نتیجه آن را در آن کتاب منتشر ساخته، فصل قابل ملاحظه ای درباره احترام و اهمیت مسلمانان ایران نسبت به قرآن و آنچه مربوط به قرآن مجید است بیان کرده که ترجمه قسمتی از آن را ذیلاً می خوانید: «برادران ایرانی ما بدون شک، قرآن را دوست می دارند، و به آن احترام می گذارند، و توجه زیادی به آن دارند که اثرش در نوشتن قرآن ها به بهترین خط و نقش از قدیم ترین ایام نمایان است!

آنها این قرآن های نفیس و زیبا را در «کتابخانه ها» و «موزه ها»ی خود نگهداری می کنند، و به آن افتخار و مباهات دارند.

مخصوصاً قرآن کریم چاپ دقیق و زیبایی در ایران شده که به هیچ وجه کمتر از کشورهای دیگر نیست. بسیاری از علمای گذشته ایران و محدثان، به تفسیر قرآن پرداخته اند، و کتاب های مهمی از آنها به یادگار مانده که تعدادی از

آنها در «هند» و غیر آن مشهود شده است، ولی من فکر می کنم باز هم توجهی بیشتر و عمیق تر لازم است...».

این شهادت مربوط به چهارده سال قبل است و کتاب «دو چهره متضاد» مربوط به دو سال قبل! آیا این نویسنده فراموش کرده که قبلاً چنین مطلبی را خودش نشر داده که به چنین تناقض گوئی عجیبی دست زده؟!

حقیقت این است مدتی باور نمی کردم این «دو چهره متضاد!» مربوط به یک نفر بوده باشد، با دقت و وسواس نام نویسنده را در پشت هر دو کتاب نگاه می کردم، ولی معلوم بود که هر دو از یک نفر است.

آیا در این مدت کوتاه، دگرگونی و عقب گرد سریعی در ایران رخ داده؟ در حالی که همه کس می داند: بعد از انقلاب جمهوری اسلامی، «قرآن» در سطحی گسترده انتشار یافته، فرستنده مخصوصی به نام «صدای قرآن» به کار افتاده، و مدارس متعددی به نام تحفیظ یا تجوید قرآن آغاز به کار نموده، و قرآن آمیختگی زیادی با دروس مدارس فرهنگی پیدا کرده.

«مسابقات» زیادی در زمینه تلاوت و تجوید قرآن انجام شده، و در بسیاری از آنها که جنبه جهانی داشته قاریان ایرانی یا درجه اول یا جزء ردیف های اول بوده اند.

شروع تمام جلسات رسمی دولتی و غیر دولتی با تلاوت آیات قرآن است (کاری که در هیچ کشور اسلامی به این وسعت وجود ندارد).

و با این حال که قرآن در سرتاسر زندگی مردم این کشور به طور رسمی حضور یافته، چطور کسی جرأت می کند با این صراحت مردم این مرز و بوم را بی اعتنا و بیگانه از قرآن معرفی کند.

آیا ما حق نداریم: چنین تصور کنیم، این چرخش صد و هشتاد درجه ای و این حمله های ناروا و کاملاً دور از حقیقت، به تحریک دشمنان مشترک اسلام و مخالفان

انقلاب اسلامی، صورت گرفته، و همان گونه که همه می دانیم بودجه هائی که در اختیار این کارها گذارده می شود از ناحیه دولت هائی است که متهم بر همکاری با دشمنان اسلام و انقلابند؟

اگر این سخن از یک فرد عادی صادر شده بود، ممکن بود حمل بر بی اطلاعی و ناآگاهی شود، ولی این سخن را کسی می گوید که: معروف است هزاران طلبه زیر نظر او اداره می شوند؟ خودش به ایران آمده، و به اعتراف خودش اهتمام شیعیان ایرانی را به قرآن لمس کرده است، این به هیچ وجه قابل توجیه و بخشش نیست.

و از اینجا می توان پاسخی برای تمام کتاب هائی که بر ضد شیعه (مخصوصاً در مورد قرآن کریم) نوشته می شود یافت، بالاخص کتاب های بسیار زهرآگینی که اخیراً و بعد از «انقلاب اسلامی» با «کثرت»، «سرعت» و «دستپاچگی» و با سرمایه وهابی ها و تحریک قدرت های استعماری در همه جا پخش می شود.

۲ - راه دور نمی رویم، برای پی بردن به اهمیت قرآن در میان شیعه ها و مخصوصاً شیعیان ایران، و پر بودن کتابخانه ها از انواع قرآن ها، و تلاوت آن در تمام جلسات، و وجود مدارس حفظ و تجوید قرآن، و انواع کتب تفسیر، به زبان فارسی و عربی و زبان های دیگر، کافی است این نویسنده و یا هر فرد دیگر اگر می خواهد، حقیقت را لمس کند سفری به ایران نماید، به موزه ها، کتابخانه ها، مدارس دینی، مدارس فرهنگی، حوزه های علمی، مراکز حفظ و تجوید قرآن مراجعه، و از نزدیک، با چشم خود ببیند.

چرا تنها به قاضی می روند و خود را با خیالات و افسانه ها دلخوش می کنند؟ و به گفته مرحوم «علامه امینی» اگر «شیعه» جمعیتی بود مربوط به گذشته های دور، و امروز اثری از آنها جز در کتب تاریخ یافت نمی شد، ذکر چنین اتهاماتی ممکن بود، اما آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟ چرا این برادران، الت دست

دشمن می شوند، و با این تهمت های عجیب و نفاق افکن، آب به آسیاب دشمنان اسلام می ریزند؟

همین «تفسیر نمونه» که یکی از تفاسیر فارسی است آن قدر در میان مردم کشور ما انتشار یافته که بعضی از مجلداتش بیش از بیست مرتبه، و هر مرتبه تعداد زیاد چاپ و نشر شده است، و همچنین تفاسیر و آثار دیگر قرآنی.^(۱)

۳ - می دانیم تلاوت الفاظ قرآن، مقدمه ای است برای عمل، شما را به خدا قضاوت کنید در کشورهایی که این نویسنده به آن می بالد مانند «مصر» و بسیاری دیگر از کشورهای به ظاهر اسلامی، چقدر احکام قرآن پیاده شده؟ وضع مراکز فساد، شراب و قمار، برهنگی و بی بند و باری زنان، آلات لهو و لعب، رباخواری، و از همه بدتر، پذیرش سلطه اجانب و بیگانگان و اقتباس از جنبه های منفی تمدن آنها، چه اندازه است؟

چه خوب بود حداقل، مطبوعات و برنامه های رادیو و تلویزیون های آنها را با مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی ایران مقایسه می کردند، تا معلوم می شد قرآن و آیات حیات بخشش در کجا پیدا شده، و در کجا پیدا نشده؟!

۴ - داستان تهمت «تحریف قرآن» به عقیده شیعه، یک تهمت انحرافی قدیمی است که صدها بار از سوی محققان و علمای شیعه نفی شده، و با فریاد بلند همه جا این مطلب گفته شده: قرآن مجید که اکنون در میان ما است عیناً همان است که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده (بدون ذره ای کم و کاست) و اگر به بعضی از روایات ضعیف در کتب شیعه که دلالت بر تحریف دارد نگاه کرده اند نظیر این

۱ - و تا امروز بیش از چهل و پنج بار چاپ شده، عربی آن به نام «الأمثل» در کشورهای عربی، و «اردو» در کشورهای اردو زبان، تلخیص آن به نام «برگزیده» و پرسش ها و پاسخ های تفسیر «نمونه» و داستان های تفسیر «نمونه» و بخش های مختلف دیگری از آن به صورت مجزا چاپ و در اختیار جامعه قرار گرفته است. ۱۷ / ۱ / ۱۳۸۳.

روایات در کتب برادران اهل سنت، حتی در «صحیح بخاری» که معتبرترین کتاب حدیث آنها است فراوان است که علامه بزرگوار مرحوم «شرف الدین» آنها را در کتاب «اجوبه مسائل جار الله» جمع آوری کرده (با ذکر مدارک).

آری، نه آنها برای این روایات شاذ و ضعیف ارزش قائلند و نه ما، پس این همه اصرار بر تهمت از کجاست؟ و تا کی باید ادامه پیدا کند؟ حتماً تا زمانی که ما از خواب غفلت بیدار شویم و آلت دست دشمنان تفرقه انداز نگردیم!

خداوند ما و شما را به راهی که صلاح و سعادت اسلام و مسلمین است هدایت کند.

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

۱۳۶۶ / ۱ / ۵

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم
سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابوالفتح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشافاز زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد بیست و چهارم

سوره های

ممتحنه - صف - جمعه - منافقون - تغابن

طلاق - تحریم - ملک - قلم - حاقه

جزء ۲۸ قرآن مجید

سوره ممتحنه

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۳ آیه است

تاریخ شروع

اول / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

۲۱ / ۲ / ۱۳۶۵

محتوای سوره ممتحنه

این سوره، در حقیقت از دو بخش تشکیل می گردد:

بخش اول: از مسأله «حُبِّ فی الله» و «بُغْضِ فی الله» و نهی از طرح دوستی با مشرکان، سخن می گوید، مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر بزرگ خدا ابراهیم (علیه السلام) دعوت می کند، و خصوصیات دیگری را در این زمینه بر می شمرد.

این معنی، همان گونه که در آغاز سوره آمده است، در پایان سوره نیز تکرار و تأکید شده. بخش دوم: پیرامون زنان مهاجر و آزمایش و امتحان آنها و احکام دیگری در این رابطه بحث می کند.

انتخاب نام «ممتحنه» برای این سوره نیز، به خاطر مسأله امتحان است که در آیه ۱۰ آمده است. (۱)

نام دیگری برای سوره ذکر شده و آن سوره «مودت» است، به خاطر نهی از مودت مشرکان در نخستین آیه آن.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُمتَحِنَةِ كَانَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ لَهُ شُفْعَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

۱ - بعضی آن را «ممتحنه» (به فتح حاء) خوانده اند، به اعتبار زنان مهاجری که مورد امتحان قرار می گرفتند، و بعضی «ممتحنه» (به کسر حاء) خوانده اند به خاطر این که خود سوره وسیله امتحان است.

«هر کس سوره ممتحنه را قرائت کند، تمام مؤمنین و مؤمنات، شفیعان او در روز قیامت خواهند بود». (۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُمْتَحَنَةِ فِي فَرَائِضِهِ وَ نَوَافِلِهِ اِمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِاِيْمَانٍ، وَ نَوَّرَ لَهُ بَصَرَهُ، وَ پَلَايُصِيْبُهُ فَقْرٌ اَبَدًا، وَ لَا جُنُوْنٌ فِيْ بَدَنِهِ، وَ لَا فِيْ وَلَدِهِ:

«کسی که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و نافله بخواند، خداوند قلبش را برای ایمان، خالص و آماده می کند، نور بصیرت به او می بخشد، و هرگز فقر دامن او را نمی گیرد، و خود و فرزندانش به جنون گرفتار نمی شوند». (۲)

ناگفته پیداست، این همه فضیلت و افتخار از آن کسانی است که آیات این سوره را در زمینه «حُبِّ فِي اللّٰهِ»، «بُغْضِ فِي اللّٰهِ» و «جِهَاد در راه خدا» و به کار بستن محتوای آن، مورد توجه قرار می دهند، و تنها به تلاوت بی روح و فاقد علم و عمل قناعت نکنند.

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۹، صفحه ۲۶۷.

۲ - «نور الثقلين»، جلد ۵، صفحه ۲۹۹.

- ۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ
- ۲ إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ
- ۳ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید.) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی

برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می سازید از همه داناترم. و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است.

۲ - اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می گشایند، و دوست دارند شما به کفر باز گردید!

۳ - هرگز بستگان و فرزندانان روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت؛ میان شما جدائی می افکند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

شان نزول:

غالب مفسران تصریح کرده اند: این آیات، (یا آیه اول) درباره «حاطب ابن ابی بلتعه»، نازل شده است (البته با تفاوت های مختصری)، و ما ذیلاً آنچه را مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است، ذکر می کنیم:

جریان چنین بوده: زنی به نام «ساره» که وابسته به یکی از قبائل «مکه» بود، از «مکه» به «مدینه» خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: آیا مسلمان شده ای و به اینجا آمده ای؟ عرض کرد: نه، فرمود: به عنوان مهاجرت آمده ای؟ گفت: نه.

فرمود: پس چرا آمدی؟

عرض کرد: شما اصل و عشیره ما بودید، سرپرستان من همه رفتند، و من شدیداً محتاج شدم، نزد شما آمده ام تا عطائی به من کنید و لباس و مرکبی ببخشید.

فرمود: پس، جوانان «مکه» چه شدند؟ (اشاره به این که: آن زن خواننده بود و برای جوانان خوانندگی می کرد).

گفت: بعد از واقعه «بدر»، هیچ کس از من تقاضای خوانندگی نکرد، (و این نشان می دهد، ضربه جنگ «بدر» تا چه حد بر مشرکان «مکه» سنگین بود).

حضرت (صلی الله علیه وآله) به فرزندان «عبد المطلب»، دستور داد: لباس، مرکب و خرج راهی به او دادند، و این در حالی بود که، پیامبر (صلی الله علیه وآله) آماده فتح «مکه» می شد.

در این موقع «حاطب بن ابی بلتعه» (یکی از مسلمانان معروف، که در جنگ «بدر» و «بیعت رضوان» شرکت کرده بود) نزد «ساره» آمد، نامه ای نوشت و گفت: آن را به اهل «مکه» بده، و ده دینار و به قولی ده درهم نیز به او داد، و پارچه بردی نیز به او بخشید.

«حاطب» در نامه به اهل «مکه» چنین نوشته بود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قصد دارد به سوی شما آید، آماده دفاع از خویش باشید!

«ساره»، نامه را برداشت و از «مدینه» به سوی «مکه» حرکت کرد.

«جبرئیل» این ماجرا را به اطلاع پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسانید، رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام)، «عمار»، «عمر»، «زبیر»، «طلحه»، «مقداد» و «ابو مرثد» را دستور داد که: سوار بر مرکب شوند و به سوی «مکه» حرکت کنند و فرمود: در یکی از منزلگاه های وسط راه به زنی می رسید که حامل نامه ای از «حاطب» به مشرکین «مکه» است، نامه را از او بگیرید.

آنها حرکت کردند و در همان مکان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده بود، به او رسیدند، او سوگند یاد کرد که: هیچ نامه ای نزد او نیست، اثاث سفر او را تفتیش کردند و چیزی نیافتند، همگی تصمیم بر بازگشت گرفتند.

ولی علی (علیه السلام) فرمود: نه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ما دروغ گفته، و نه ما دروغ می گوئیم، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بیرون بیاور، و الا به خدا سوگند گردنت را می زنم! «ساره» هنگامی که مسأله را جدی یافت، نامه را که در میان گیسوانش

پنهان کرده بود بیرون آورد، آنها نامه را خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آوردند.
حضرت (صلی الله علیه وآله) به سراغ «حاطب» فرستاد فرمود: این نامه را می شناسی؟!
عرض کرد: بلی.

فرمود: چه چیز موجب شد، به این کار اقدام کنی؟!

عرض کرد: ای رسول خدا! به خدا سوگند از آن روز که اسلام را پذیرفته ام لحظه ای کافر نشده ام، و هرگز به تو خیانت ننموده ام، و هیچ گاه دعوت مشرکان را از آن زمان که از آنها جدا شدم، اجابت نکرده ام، ولی مسأله این است: تمام مهاجران، کسانی در «مکه» دارند که از خانواده آنها در برابر مشرکان حمایت می کنند، اما من در میان آنها غریبم و خانواده من در چنگال آنها گرفتارند، خواستم از این طریق، حقی به گردن آنها داشته باشم، تا مزاحم خانواده من نشوند، در حالی که می دانستم خداوند سرانجام، آنها را گرفتار شکست می کند، و نامه من برای آنها سودی ندارد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) عذرش را پذیرفت، ولی «عمر» برخاسته گفت: ای رسول خدا! اجازه بده گردن این منافق را بزنم!

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: از جنگجویان «بدر» است، و خداوند نظر لطف خاصی به آنها دارد (اینجا بود که آیات فوق نازل شد و درس های مهمی در زمینه ترک هرگونه دوستی نسبت به مشرکان و دشمنان خدا به مسلمانان داد). (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۶۹ (با کمی تلخیص) این شأن نزول را «بخاری» در صحیح خود (جلد ۶، صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶) و «فخر رازی» در تفسیر خود، و همچنین در تفسیر «روح المعانی» و «روح البیان» و «فی ظلال» و «قرطبی» و «مراغی» و غیر اینها با تفاوت هایی نقل کرده اند.

تفسیر:

سرانجام طرح دوستی با دشمن خدا چنان که در شأن نزول دانستیم، حرکتی از ناحیه یکی از مسلمانان صادر شد که هر چند به قصد جاسوسی نبود، ولی اظهار محبتی به دشمنان اسلام محسوب می شد، لذا آیات فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد: از تکرار این گونه کارها در آینده پرهیزند.

نخست، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و خود را دوست خویش قرار ندهید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ).

یعنی: آنها فقط دشمنان خدا هستند که با شما نیز عداوت و دشمنی دارند، با این حال چگونه دست دوستی به سوی آنها دراز می کنید؟! سپس می افزاید: «شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه از حق برای شما آمده (اسلام و قرآن) کافر شده اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون می رانند» (تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ). (۱)

آنها، هم در عقیده با شما مخالفند، و هم، عملاً به مبارزه برخاسته اند، و کاری را که بزرگترین افتخار شما است، یعنی ایمان به پروردگار، برای شما بزرگترین جرم و گناه شمرده اند، و به خاطر همین، شما را از شهر و دیارتان آواره

۱ - جمله «تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ» را حال از ضمیر «لَا تَتَّخِذُوا» یا جمله استینافیه دانسته اند (کشاف، جلد ۴، صفحه ۵۱۲) و «باء» در «بِالْمَوَدَّةِ» یا زائده و برای تأکید است، مانند: «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» یا «سببیه» است با حذف مفعول، و در تقدیر چنین است: «تُلْقُوا إِلَيْهِمْ أَخْبَارَ رَسُولِ اللَّهِ بِسَبَبِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ» (همان مدرک).

کردند، با این حال، آیا جای آن است که شما نسبت به آنها اظهار محبت کنید، و برای نجاتشان از چنگال مجازات الهی، به دست توانمند رزمندگان سپاه اسلام، تلاش نمائید؟! پس از آن برای توضیح بیشتر می افزاید: «اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید، پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید» (إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي). (۱)

اگر به راستی دم از دوستی خدا می زنید و به خاطر او از شهر و دیار خود هجرت کرده اید، و طالب جهاد فی سبیل الله و جلب رضای او هستید، این مطلب با دوستی دشمنان خدا سازگار نیست.

سپس، برای توضیح بیشتر می افزاید: «شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می سازید، در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می کنید، از همه بهتر می دانم!» (تُسِرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ). (۲) - (۳)

بنابراین، مخفی کاری با علم خداوند به غیب و شهود چه فایده ای دارد؟ و در پایان آیه، به عنوان یک تهدید قاطع می فرماید: «هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست منحرف و گمراه شده است» (وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ). هم، از راه معرفت خدا منحرف گشته که، گمان کرده چیزی بر خدا مخفی می ماند، و هم، از راه ایمان و اخلاص و تقوا که طرح دوستی با دشمنان خدا را ریخته، و هم، تیشه به ریشه زندگانی خود زده است که، دشمنش را از اسرارش

۱ - جمعی از مفسران معتقدند: این جمله شرطیه، جزای محذوفی دارد که از جمله قبل استفاده می شود و در تقدیر چنین است: «إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي لَا تَتَوَلَّوْا أَعْدَائِي».

۲ - جمله فوق یک جمله استینافیه است.

۳ - تعبیر به «ما أَخْفَيْتُمْ» به جای «ما أَسْرَرْتُمْ» از این نظر است که: مبالغه بیشتری را می رساند؛ زیرا اخفاء مرحله عمیق تری از پنهان کاری است (تفسیر فخر رازی، ذیل آیات مورد بحث).

با خبر ساخته، و این بدترین انحرافی است که ممکن است به شخص مؤمن، بعد از وصول به سرچشمه ایمان، دست دهد.

در آیه بعد، برای تأکید و توضیح بیشتر، می افزاید: «شما برای چه طرح دوستی با آنها می ریزید؟ با این که اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمن شما خواهند بود، و دست و زبان خود را به هرگونه بدی بر شما می گشایند» (إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمُ بِالْأَسْوَى). (۱)

شما برای آنها دلسوزی می کنید، در حالی که عداوتشان با شما آنچنان ریشه دار است که، اگر بر شما دست یابند، از هیچ کاری فروگذاری نمی کنند، و شما را با دست و زبان خود، مورد هرگونه آزار قرار می دهند، آیا دلسوزی برای چنین جمعیتی، سزاوار است؟! و از همه بدتر این است که: «آنها دوست دارند شما از اسلام به سوی کفر باز گردید» و بزرگترین افتخار خود یعنی گوهر ایمان را از دست دهید (وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ). و این درست دردناک ترین ضربه ای است که، می خواهند بر شما وارد کنند.

در آخرین آیه مورد بحث، به پاسخگویی افرادی مانند: «حاطب بن ابی بلتعه» پرداخته، که در جواب پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: چرا اسرار مسلمانان را در اختیار مشرکان «مکه» قرار دادی؟

گفت: خویشاوندان و بستگانی در «مکه» دارم که در دست کفار گرفتارند،

۱ - «يَتَّقَوْكُمْ» از ماده «تقف و ثقافه» به معنی مهارت در تشخیص یا انجام چیزی است، به همین جهت، به معنی فرهنگ و یا تسلط ماهرانه بر چیزی نیز به کار می رود.

می ترسم آسیبی به آنها برسانند، خواستم از این طریق، آنها را حفظ کنم. می فرماید: «هرگز بستگان و اولاد شما سودی به حالتان نخواهند داشت» (لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ).

چرا که اگر اولاد و بستگان، بی ایمان باشند، نه آبرو و سرمایه ای برای این دنیا خواهند بود، و نه وسیله نجاتی در آخرت، پس چرا افراد مؤمن به خاطر آنها، کاری کنند که موجب خشم خدا و بریدن از اولیاء او گردد؟!

سپس می افزاید: «خداوند روز قیامت میان شما و آنها جدائی می افکند» (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ). (۱)

اهل ایمان به سوی بهشت می روند، و اهل کفر به سوی دوزخ، و این در حقیقت، دلیلی است برای آنچه قبلاً گفته شد، یعنی: آنجا که از یکدیگر جدا می شوید و پیوندها به کلی بریده می شود، آنها چه سودی برای شما خواهند داشت؟!

این آیه، در حقیقت شبیه مطلبی است که در آیات ۳۴ تا ۳۶ سوره «عبس» آمده است که، می فرماید: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ: «روزی که انسان از برادر * مادر و پدر * همسر و فرزندان فرار می کند»!

و در پایان آیه، بار دیگر به همگان هشدار می دهد: «خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

هم، از نیات شما آگاه است، و هم، از اعمالی که به طور سری انجام

۱ - بسیاری از مفسران «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» را متعلق به «يَفْصِلُ» دانسته اند، ولی بعضی آن را متعلق به «لَنْ تَنْفَعَكُمُ» می دانند و نتیجه هر دو نزدیک به هم است. هر چند معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

این نکته نیز، قابل توجه است که بعضی «يَفْصِلُ» را به معنی جدائی انداختن تفسیر نکرده اند، بلکه از «فصل» به معنی قضاوت و داوری می دانند ولی معنی اول در اینجا صحیح تر است.

می دهید، و اگر در مواردی اسرار شما را مانند: «حاطب بن ابی بلتعہ» فاش نمی کند، روی مصالحی است، نه این که نداند و آگاه نباشد.

در حقیقت، علم خدا به غیب و شهود و سرّ و علن، وسیله مؤثری برای تربیت انسان است که، در همه حال، خود را در پیشگاه او ببیند و سراسر جهان را محضر حق بشمرد، و مراقب گفتار و رفتار و حتی نیات خود باشد، و این است که می گوئیم: معرفت کامل خدا سرچشمه زاینده تقوا است.

- ۴ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ
إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَ
بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ
إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا سَتَعْفِرُنَّ لَكَ وَمَا أُمِّلُكَ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا
عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ
- ۵ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ
- ۶ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ
مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

ترجمه:

- ۴ - برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم (مشرک) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید. - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) گفت که برای تو آموزش طلب می کنم، و در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم! - پروردگارا! ما بر تو توکل کرده ایم و به سوی تو بازگشتیم، و همه فرجام ها به سوی توست!
- ۵ - پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده، و ما را ببخش، ای پروردگار ما

که تو عزیز و حکیمی!»!

۶ - (آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکوئی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند (به خویشتن ضرر زده است، زیرا) خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است!

تفسیر:

ابراهیم (علیه السلام) برای همه شما اسوه بود

دریافته ایم قرآن مجید، در بسیاری از موارد، برای تکمیل تعلیمات خود، از الگوهای مهمی که در جهان انسانیت وجود داشته، شاهد می آورد، آیات مورد بحث نیز، به دنبال نهی شدیدی که از دوستی با دشمنان خدا در آیات قبل شده، سخن از ابراهیم (علیه السلام) و برنامه او، به عنوان پیشوائی بزرگ که مورد احترام همه اقوام، مخصوصاً قوم عرب بوده، به میان می آورد، می فرماید: «زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، اسوه خوبی برای شما بود» (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ). (۱)

ابراهیم (علیه السلام) بزرگ پیامبران، که زندگیش سرتاسر، درس بندگی، عبودیت خدا، جهاد فی سبیل الله، و عشق به ذات پاک او بود.

ابراهیم که، امت اسلامی از برکت دعای او، و مفتخر به نام گذاری او می باشد، می تواند برای شما سرمشق خوبی در این زمینه گردد.

منظور از: وَالَّذِينَ مَعَهُ: «آنها که با ابراهیم بودند» مؤمنانی است که او را در

۱ - مفسران، در ترکیب این جمله، احتمالاتی داده اند، ولی ظاهر این است که «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، اسم «کان»، و «لَكُمْ» خبر آن، و «فِي إِبْرَاهِيمَ» متعلق به «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» می باشد. ضمناً باید توجه داشت «أُسْوَةٌ» به معنی «تأسی» و پیروی کردن، گاه در کارهای خوب است و گاه، در کارهای بد، و لذا در آیه فوق، مقید به «حَسَنَةٌ» شده است.

این راه همراهی می کردند، هر چند قلیل و اندک بودند، و این احتمال که: منظور پیامبرانی است که با او هم صدا شدند، یا انبیاء معاصر او - چنان که بعضی احتمال داده اند - بعید به نظر می رسد، به خصوص که، مناسب این است: قرآن در اینجا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به «ابراهیم»، و مسلمانان را به اصحاب و یاران او، تشبیه کند.

در تواریخ نیز آمده است: گروهی در «بابل»، بعد از مشاهده معجزات ابراهیم (علیه السلام) به او ایمان آوردند، و در هجرت به سوی «شام»، او را همراهی کردند، و این نشان می دهد: او یاران وفاداری داشته است. (۱)

از آن پس در توضیح این معنی می افزاید: «آن روز که به قوم مشرک و بت پرستان گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم!» (إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ). (۲)

ما نه شما را قبول داریم، و نه آئین و مذهبتان را، ما هم از خودتان و هم از بت های بی ارزشتان متنفریم.

و باز برای تأکید افزودند: «ما نسبت به شما کافریم» (كَفَرْنَا بِكُمْ).

البته، این کفر، همان کفر برائت و بیزاری است که، در بعضی از روایات، ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر، به آن اشاره شده است. (۳)

و سومین بار، برای تأکید بیشتر افزودند: «در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است» (وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا).

«و این وضع، همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید» (حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَّةً).

۱ - «کامل ابن اثیر»، جلد ۱، صفحه ۱۰۰.

۲ - «برآء» جمع «برئ» مانند «ظرفاء» و «ظریف».

۳ - «اصول کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۰۲.

و به این ترتیب، با نهایت قاطعیت، و بدون هیچ گونه پرده پوشی، اعلام جدائی و بیزاری از دشمنان خدا کرد تصریح نمودند: این جدائی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدید نظر نیست، و تا ابد ادامه دارد، مگر این که: مسیر خود را تغییر دهید و از خط کفر، به خط ایمان روی آورید.

و از آنجا که این قانون کلی و عمومی، در زندگی ابراهیم استثنائی داشته، که آن هم به خاطر هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته، به دنبال آن می فرماید: آنها هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت آمیزی به آنها نگفتند: «جز این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد برای تو از خداوند طلب آمرزش می کنم، ولی در عین حال من در برابر خداوند، برای تو مالک چیزی نیستم و آمرزش تنها به دست او است» (إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ

لَا سَتُغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).

این، در حقیقت، استثنائی است از مسأله قطع هرگونه ارتباط ابراهیم (علیه السلام) و یارانش از بت پرستان، که آن هم دارای شرائط و مصلحت خاصی بود؛ زیرا قرائن نشان می دهد: ابراهیم احتمالاً آمادگی برای ایمان را در عمویش «آزر» مشاهده کرده بود، ولی «آزر» از این مسأله نگران بود که: اگر راه توحید را پیش گیرد، دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟

ابراهیم به او وعده داد که: در پیشگاه خدا برای تو استغفار می کنم، و به این وعده خود نیز عمل کرد، ولی «آزر» ایمان نیاورد، و هنگامی که بر ابراهیم (علیه السلام) روشن شد، او دشمن خدا است و هرگز ایمان نمی آورد، دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود.

و از آنجا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم و «آزر» اجمالاً با خبر بودند، و ممکن بود، همین مطلب، بهانه ای شود برای افرادی همچون «حاطب ابن ابی بلتعه» که، با کفار سر و سری برقرار نمایند، قرآن می گوید: این استثنا در شرائط

خاصی صورت گرفته، و وسیله ای برای جلب «آزر» به ایمان بوده، نه برای اهداف دنیوی، چنان که در آیه ۱۱۴ سوره «توبه» می فرماید: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَوَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ».

«استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او مسلم شد او دشمن خدا است از او بیزارى جست؛ چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود».

اما جمعی از مفسران، آن را استثناء از «اسوه بودن ابراهیم» دانسته گفته اند: باید در همه چیز به او اقتدا کرد، جز استغفارش برای عمویش «آزر».

این معنی، گر چه در کلام عده ای از مفسران آمده، ولی بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا: اولاً - او در همه چیز «اسوه» بود، حتی در این برنامه؛ چرا که اگر همان شرایط «آزر» در بعضی از مشرکان پیدا می شد، اظهار محبت نسبت به او برای جلب و جذب وی به سوی ایمان، کار خوبی بود.

ثانیاً - ابراهیم (علیه السلام) یک پیامبر معصوم، و از انبیای بزرگ و مجاهد بود، و همه افعالش سرمشق است، معنی ندارد که این مسأله را استثنا کنیم.

کوتاه سخن این که: ابراهیم (علیه السلام) و پیروانش قویاً با بت پرستان مخالف بودند، و باید این درس را از آنها سرمشق گرفت، و داستان «آزر» شرایط خاصی داشته که، اگر برای ما هم پیدا شود قابل تأسی است. (۱)

و از آنجا که، مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت، مخصوصاً

۱ - از آنچه گفته شد روشن می شود: «استثناء» در اینجا متصل است، و «مستثنی منه» جمله محذوفی است که صدر آیه بر آن دلالت دارد، و در تقدیر چنین است: «ان ابراهیم و قومه تبرءوا منهم و لم یکن لهم قول یدل علی المحبة الا قول ابراهیم...» ولی طبق تفسیر دوم استثناء منقطع خواهد بود و این خود اشکال دیگری بر آن است.

در زمانی که آنها از قدرت ظاهری برخوردارند، جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست، در پایان آیه می افزاید: آنها گفتند: «پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم، به سوی تو بازگشت نمودیم و رجوع نهائی همه، سرانجام به سوی تو است» (رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ).

در حقیقت، آنها سه مطلب را در این عبارت، به پیشگاه الهی عرضه داشتند: نخست، توکل بر ذات او، و دیگر، توبه و بازگشت به سوی او، و سپس، توجه به این حقیقت که: رجوع نهائی همه چیز، به سوی او است، که علت و معلول یکدیگرند.

ایمان به معاد و بازگشت نهائی، سبب توبه می گردد و توبه، روح توکل را در انسان زنده می کند. (۱)

در آیه بعد، به یکی دیگر از درخواست های ابراهیم و یارانش که در این زمینه، حساس و چشمگیر است اشاره کرده، می گوید: «پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده» (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا).

این تعبیر، ممکن است اشاره به اعمالی مانند: اعمال «حاطب ابن ابی بلتعه» باشد، که گاهی از افراد بی خبر سر می زند و کاری می کنند که، سبب تقویت گمراهان می گردد، در حالی که گمان می کنند کار خلافی نکرده اند.

و یا اشاره به این است: ما را در چنگال آنها گرفتار مکن، و در برابر آنها مغلوب مساز، مبدا بگویند: اگر اینها بر حق بودند، هرگز گرفتار شکست نمی شدند، و این مایه گمراهی آنها می گردد.

۱ - از آنچه گفتیم: روشن شد این جمله گفتار ابراهیم و یاران او است، هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند جمله مستقلی است به عنوان تعلیم به مسلمانان که در لابلای این آیات نازل شده، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

یعنی: اگر آنها از شکست و تسلط کفار می ترسند، به خاطر خودشان نیست، بلکه به خاطر آن است که، آئین حق، زیر سؤال نرود، و پیروزی ظاهری مشرکان، دلیل بر حقانیت آنها تلقی نشود، و این است: راه و رسم یک مؤمن واقعی که، هر چه می خواهد، برای خدا می خواهد، از همه بریده و به خدا پیوسته است و همه چیز را برای رضای او می طلبد.

سوی تو کردیم روی و، دل به تو بستیم *** از همه باز آمدیم با تو نشستیم

هر چه نه پیوند یار بود بریدیم *** هر چه نه پیمان دوست بود گسستیم

و در پایان آیه می افزاید: «پروردگارا! اگر لغزشی از ما سر زد ما را ببخش» (وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا).

«تو عزیز و حکیمی» (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

قدرت شکست ناپذیر است و حکمت نافذ در همه چیز.

این جمله، ممکن است اشاره به آن باشد که، اگر در خلال زندگی ما نشانه ای از تمایل، محبت و دوستی با دشمنان تو وجود داشته، این لغزش را بر ما ببخش، و این درسی است برای مسلمانان که، آنها نیز سرمشق گیرند و اگر «حاطبی» در میان آنها پیدا شد، استغفار کنند و به سوی خدا بازگردند.

در آخرین آیه مورد بحث، بار دیگر روی همان مطلبی تکیه می کند که در نخستین آیه تکیه شده بود، می فرماید: «برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها اسوه و الگوی نیکوئی بود، برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند» (لَقَدْ

كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ. (۱)

نه تنها، برائت و بیزاریشان از بت پرستان و خط کفر، که، دعا‌های آنها و تقاضاهایشان در پیشگاه خدا که نمونه هائی از آن در آیات قبل گذشت نیز، برای همه مسلمانان سرمشق است. این سرمشق، را تنها کسانی می گیرند که، دل به خدا بسته اند، و ایمان به مبدأ و معاد، قلبشان را روشن ساخته، و در طریق حق، به حرکت در آمده اند.

بدون شک، این تأسی و پیروی، نفعتش قبل از هر کس، به خود مسلمانان باز می گردد، لذا در پایان می افزاید: «هر کس سرپیچی کند و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد، به خودش ضرر زده، و خداوند نیازی به او ندارد؛ چرا که او از همگان بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است» (وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

زیرا طرح دوستی با دشمنان خدا، آنها را تقویت می کند، و قوت آنها باعث شکست خود شما است، و اگر آنها بر شما مسلط گردند، بر صغیر و کبیر رحم نخواهند کرد. (۲)

نکته ها:

۱ - الگوهای جاویدان

برنامه های عملی، همیشه مؤثرترین برنامه ها است، چون عمل، حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می کند، و سخنی که از دل برآید، لاجرم بر دل

۱ - بعضی، از مفسران گفته اند: «لِمَن» در آیه فوق بدل از «لَكُمْ» است (تفسیر فخر رازی و روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث).

۲ - بنابراین، جمله «مَنْ يَتَوَلَّ» جمله شرطیه است و جزای آن محذوف و در تقدیر چنین است: «وَمَنْ يَتَوَلَّ فَقَدْ أَخْطَأَ حَظَّ نَفْسِهِ وَ ذَهَبَ عَمَّا يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَيْهِ» (مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۷۲).

نشیند.

همیشه وجود الگوها و سرمشق‌های بزرگ در زندگی انسان‌ها، وسیله مؤثری برای تربیت آنها بوده است، به همین دلیل، پیامبر و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) مهمترین شاخه هدایت را با عمل خود نشان می‌دادند، و لذا، هنگامی که سخن از «سنت» به میان می‌آید، گفته می‌شود: سنت عبارت است از «قول»، «فعل» و «تقریر» معصوم.

یعنی: پیشوایان معصوم، سخن، عمل و سکوتشان، همه حجت و راهنما است، و نیز به همین دلیل است که، عصمت، در تمام پیامبران و امامان، شرط است، تا الگوهائی در همه زمینه‌ها باشند.

قرآن، نیز بر این مسأله مهم، صحنه گذارده، الگوها و سرمشق‌هائی در همه زمینه‌ها برای مؤمنان معرفی می‌کند، از جمله، در آیات مورد بحث، دو بار از ابراهیم (علیه السلام) و یارانش سخن می‌گوید، و در سوره «احزاب»، شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به عنوان الگو و اسوه، به مسلمانان معرفی می‌نماید.

(باید توجه داشت، «اسوه» معنی مصدري دارد، و به معنی تأسی کردن و پیروی عملی است، هر چند در استعمالات روزمره فارسی، به معنی کسی است که مورد تأسی قرار می‌گیرد). در جنگ پر مخاطره «احزاب»، در ایامی که مسلمانان، سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند، و حوادث کوبنده، نیرومندترین افراد را به لرزه در می‌آورد، خداوند پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به عنوان الگو و اسوه‌ای از استقامت، پایداری، ایمان و اخلاص، و آرامش در میان طوفان، معرفی می‌کند، و البته این امر، منحصر به میدان «احزاب» نبود که در همه جا پیامبر (صلی الله علیه وآله) سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می‌شد.

شعار: كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاءَ بَالِسِتِّكُمْ: «مردم را به اعمال خویش به سوی خدا دعوت کنید نه به زبان خود» که از حدیث امام صادق (علیه السلام) گرفته شده، (۱) دلیل بر این است که، همه مسلمانان راستین نیز، به نوبه خود باید الگو و اسوه برای دگران باشند، و با زبان عمل، اسلام را به دنیا معرفی کنند که، اگر این کار می شد، اسلام دنیاگیر شده بود!

۲ - خداوند از همگان بی نیاز است.

در قرآن مجید، کراراً روی این نکته تکیه شده که، اگر خداوند دستورهائی به شما می دهد، و گاه مشکل و شاق به نظر می رسد، فراموش نکنید تمام منافع آن به خود شما بازمی گردد؛ زیرا دریای بی کران هستی خدا، کمبودی ندارد تا از شما کمک بگیرد، به علاوه، شما چیزی ندارید که به او بدهید، بلکه هر چه دارید از او است.

در احادیث قدسی آمده است: «بندگان من! شما هرگز نمی توانید به من زیانی برسانید و یا نفعی بدهید، بندگانم! اگر اولین و آخرین، جن و انس، پاک ترین قلب را داشته باشند، ذره ای بر ملک من نمی افزاید، و اگر اولین و آخرین، انس و جن، ناپاک ترین قلب را داشته باشند، از ملک من چیزی نمی کاهد».

«بندگانم! اگر اولین و آخرین، انس و جن، در میدانی جمع شوند و هر چه می خواهند از من بخواهند، و همه آن را به آنها بدهم، چیزی از خزائن من کاسته نمی شود، و درست مانند رطوبتی است که یک ریسمان از دریا برمی گیرد».

«بندگانم! من اعمال شما را احصاء می کنم، سپس به شما باز می گردانم، کسی

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۷۸، ماده «عمل».

که نیکی بیابد، خدا را شکر کند، و کسی که غیر آن را ببیند جز خویشتن را ملامت ننماید». (۱)

۳ - اصل اساسی «حَبِّ فی اللّٰه و بغض فی اللّٰه»

پیوند مکتبی، مهم ترین پیوندی است که انسان ها را با یکدیگر مربوط می سازد که، هر پیوندی تحت الشعاع آن است.

این، سخنی است که قرآن بارها روی آن تأکید کرده است، و اگر این پیوند تحت تأثیر روابط دوستی، خویشاوندی و منافع شخصی قرار گیرد، ارکان مذهب متزلزل خواهد شد. به علاوه، ارزش نهائی در ایمان و تقوا است، چگونه ممکن است با کسانی که فاقد این دو هستند، ارتباط برقرار سازیم؟

لذا، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ أَحَبَّ لِلّٰهِ وَ أَبْغَضَ لِلّٰهِ وَ أُعْطِيَ لِلّٰهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمُلَ إِيمَانُهُ: «کسی که برای خدا دوست دارد، و برای خدا دشمن دارد، و برای خدا ببخشد، از کسانی است که ایمانش کامل شده». (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می خوانیم: مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللّٰهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللّٰهِ وَ تُعْطَى فِي اللّٰهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللّٰهِ: «از محکم ترین دستگیره های ایمان این است که: برای خدا دوست داری، برای خدا دشمن داری، برای خدا ببخشی، و برای خدا منع کنی». (۳)

احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است، برای آگاهی بیشتر، به جلد دوم «اصول کافی» باب «الحب فی اللّٰه» مراجعه شود، مرحوم «کلینی» در این باب

۱ - «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۴۷۹

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «الحب فی اللّٰه»، حدیث ۱، صفحه ۱۲۴.

۳ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «الحب فی اللّٰه»، حدیث ۲، صفحه ۱۲۵.

۱۶ حدیث در این زمینه نقل کرده است.

و نیز برای توضیح بیشتر، در زمینه «حبّ فی الله و بغض فی الله» به جلد ۲۳ تفسیر «نمونه»،

ذیل آیه ۲۲ سوره «مجادله» مراجعه شود.

- ۷ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۸ لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
- ۹ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ترجمه:

- ۷ - امید است خدا میان شما و کسانی از مشرکین که با شما دشمنی کردند (از راه اسلام) پیوند محبت برقرار کند؛ خداوند تواناست و خداوند آمرزنده و مهربان است.
- ۸ - خدا شما را (از نیکی کردن و رعایت عدالت) نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.
- ۹ - شما را تنها از دوستی و رابطه با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!

تفسیر:

محبت به کفاری که سر جنگ ندارند

در این آیات، بحث‌هایی که در آیات گذشته پیرامون «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» و قطع رابطه با مشرکان آمده، ادامه می‌یابد، و از آنجا که این قطع رابطه، یک نوع خلأ عاطفی برای جمعی از مسلمانان ایجاد می‌کرد، و با این حال، مؤمنان راستین و یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این مسیر، ثبات قدم نشان دادند، خداوند برای پاداش آنها و رفع این کمبود، به آنها بشارت می‌دهد: غم مخورید وضع چنین نخواهد ماند، می‌فرماید:

«امید است خدا میان شما و دشمنانتان پیوند محبت و دوستی (از طریق پذیرش اسلام) برقرار سازد» (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً).

و این امر، سرانجام تحقق یافت، سال هشتم هجری فرا رسید، «مکه» فتح شد و اهل «مکه» به مصداق: يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا: «گروه گروه مسلمان شدند»، (۱) ابرهای تیره و تار دشمنی و عناد از آسمان زندگی آنها کنار رفت، و آفتاب ایمان با گرمی محبت و دوستی تابیدن گرفت.

بعضی از مفسران، این جمله را اشاره به ازدواج پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با «ام حبیب» دختر «ابوسفیان» می‌دانند که، اسلام اختیار کرده بود، و همراه شوهرش «عبید الله بن جحش» (۲) به اتفاق مهاجران «حبشه»، به «حبشه» رفته بود، همسرش در آنجا از دنیا رفت، پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کسی را نزد «نجاشی» فرستاد و او را به

۱ - نصر، آیه ۲.

۲ - «عبید الله بن جحش» برادر «عبدالله بن جحش» است، «عبید الله» متأسفانه بر اسلام باقی نماند، و در «حبشه» آئین مسیحیت اختیار کرد، سپس از دنیا رفت، اما برادرش «عبدالله» بر اسلام باقی ماند و از مجاهدان «احد» بود و هم در آن میدان شربت شهادت نوشید.

همسری خود در آورد، و از آنجا که رابطه دامادی در میان عرب، سبب کاهش عداوت ها می شد این مسأله در «ابوسفیان» و اهل «مکه» اثر گذاشت.

ولی، این احتمال بعید به نظر می رسد، چرا که آیات مورد بحث، در آستانه فتح «مکه» نازل شده؛ زیرا «حاطب بن ابی بلتعه» هدفش از نامه نگاری به مشرکان مکه این بود که، آنها را از این ماجرا آگاه کند، در حالی که می دانیم «جعفر بن ابی طالب» و یارانش، مدتی قبل از این ماجرا (مقارن فتح خیبر) به «مدینه» بازگشتند.^(۱)

به هر حال، اگر کسانی که مورد علاقه مسلمانان هستند، از خط مکتبی آنان جدا شوند، نباید از بازگشت آنها مایوس شد؛ چرا که خداوند بر همه چیز قادر است، او است که می تواند دل ها را دگرگون سازد، و او است که گناهان و خطاهای بندگان را می بخشد، لذا در پایان آیه می افزاید: «خدا قادر و توانا، و خداوند غفور و رحیم است» (وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

کلمه «عسی» در لغت عرب، در مواردی گفته می شود که، امید به تحقق چیزی می رود، و از آنجا که این معنی احياناً توأم با «جهل» یا «عجز» است، بسیاری از مفسران، آن را در قرآن مجید به معنی امید دیگران از خدا تفسیر کرده اند، اما چنان که سابقاً نیز گفته ایم، هیچ مانعی ندارد که این واژه در کلام خداوند، همان معنی اصلیش را داشته باشد؛ زیرا گاه برای وصول به یک هدف، شرائطی لازم است، و هر گاه بعضی از شرائط حاصل نباشد، این تعبیر به کار می رود (دقت کنید).

۱ - خلاصه این ماجرا را بسیاری از مفسران نقل کرده اند، ولی مشروح آن را در «اسد الغابۀ فی معرفۃ الصحابہ»، جلد ۵، صفحه ۵۷۳ مطالعه فرمائید.

آیات بعد، شرح و توضیحی است بر مسأله ترک رابطه دوستی با مشرکان، می فرماید: «خداوند از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که با شما در امر دین پیکار نکردند، و شما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند» (لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ). «چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ).

«خدا شما را تنها از دوستی کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند، و شما را از خانه و دیارتان آواره نموده، یا کمک به بیرون راندن شما کردند، آری خدا شما را از هرگونه پیوند دوستی با اینها نهی می کند» (إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ). «و هر کس آنها را دوست دارد، ظالم و ستمگر است» (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ). به این ترتیب، افراد غیر مسلمان، به دو گروه تقسیم می شوند:

گروهی که در مقابل مسلمین ایستادند، شمشیر به روی آنها کشیدند، و آنها را از خانه و کاشانه شان به اجبار بیرون کردند، و خلاصه، عداوت و دشمنی خود با اسلام و مسلمین را در گفتار و عمل آشکارا نشان دادند، تکلیف مسلمانان این است که، هر گونه مراوده با این گروه را قطع کنند، و از هرگونه پیوند محبت و دوستی خودداری نمایند که، مصداق روشن آن مشرکان «مکه» مخصوصاً سران «قریش» بودند، که جمعی رسماً با مسلمانان چنین مقابله کردند و گروهی نیز آنها را یاری کردند.

اما، دسته دیگری بودند که در عین کفر و شرک، کاری به مسلمانان نداشتند، نه عداوت می‌ورزیدند، نه با آنها پیکار می‌کردند، و نه اقدام به بیرون راندنشان از شهر و دیارشان نمودند، حتی گروهی از آنها پیمان ترک مخاصمه با مسلمانان بسته بودند، نیکی کردن با این دسته، اظهار محبت با آنها بی مانع بود، و اگر معاهده ای با آنها بسته بودند، باید به آن وفا کنند و در اجرای عدالت بکوشند.

مصادق این گروه، طائفه «خزاعه» بودند که، با مسلمین پیمان ترک مخاصمه داشتند. بنابراین، جائی برای گفتار جمعی از مفسران باقی نماند که، این دستور را منسوخ دانسته، و ناسخ آن را آیه ۵ سوره «توبه» ذکر کرده اند که می‌گوید: فَإِذَا أُنْصَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ: «هنگامی که ماه‌های حرام پایان گیرد بت پرستان را هر کجا دیدید به قتل برسانید».

چرا که این آیه فقط از مشرکانی سخن می‌گوید که پیمان شکنی کرده، و به مخالفت علنی در برابر اسلام و مسلمین برخاسته بودند، به گواهی آیات بعد از آن. (۱)

بعضی از مفسران، در مورد این آیه روایتی نقل کرده اند که همسر مطلقه «ابوبکر» برای دخترش «اسماء» از «مکه» هدایائی آورد، «اسماء» از پذیرش آن امتناع کرد، و حتی اجازه ورود به مادرش نداد، آیه فوق نازل شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او دستور داد، مادرش را بپذیرد، هدیه اش را قبول کند و او را مورد اکرام و احسان قرار دهد. (۲)

۱ - بعضی از مفسران احتمال داده اند: اجازه دوستی درباره مؤمنانی باشد که اسلام را پذیرفته، در مکه باقی مانده، و اقدام به هجرت ننموده بودند، اما لحن آیات کاملاً نشان می‌دهد که تمام این گفتگوها درباره غیر مسلمین است.

۲ - «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۴۸۱ - این روایت در «صحیح بخاری» و بسیاری از کتب تفسیر نیز با تفاوت هائی آمده است.

این روایت نشان می دهد: تمام مردم «مکه» نیز مشمول این حکم نبودند، بلکه، در میان آنها اقلیتی بودند که موضع خصمانه ای در برابر مسلمانان نداشتند.

به هر حال، از این آیات «یک اصل کلی و اساسی» در چگونگی رابطه مسلمانان با غیر مسلمین، استفاده می شود، نه تنها برای آن زمان، که برای امروز و فردا نیز ثابت است، و آن این که:

مسلمانان موظفند در برابر هر گروه، جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها داشته باشند، بر ضد اسلام و مسلمین قیام کنند، و یا دشمنان اسلام را یاری دهند، سرسختانه بایستند، و هرگونه پیوند محبت و دوستی را با آنها قطع کنند.

اما، اگر آنها در عین کافر بودن، نسبت به اسلام و مسلمین بی طرف بمانند، و یا تمایل به برقراری رابطه داشته باشند، مسلمین می توانند با آنها رابطه دوستانه برقرار سازند، البته نه در آن حدّ که با برادران مسلمان دارند، و نه در آن حدّ که موجب نفوذ آنها در میان مسلمین گردد. و اگر جمعیت یا دولتی جزو گروه اول باشند و تغییر موضع دهند و یا به عکس، در گروه دوم باشند و مسیر خود را تغییر دهند، باید وضع فعلی آنها را معیار قرار داد و طبق آیات فوق با آنها عمل کرد.

۱۰ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ
 أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ
 لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ
 عَلَيْكُمُ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ
 الْكَوَافِرِ وَ سَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ
 يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
 ۱۱ وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ
 ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۱۰ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند،
 آنها را آزمایش کنید - خداوند به ایمانشان آگاه تر است - هرگاه آنان را مؤمن یافتید، آنها را به
 سوی کفار بازنگردانید؛ نه آنها برای کفار حلالند و نه کفار برای آنها حلال؛ و آنچه را همسران
 آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته اند به آنان بپردازید؛ و گناهی بر شما نیست که با آنها
 ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید. و زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید حق
 دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید آن گونه که آنها حق دارند مهر (زنانشان را) مطالبه
 کنند؛ این حکم خداوند است که در میان شما حکم می کند، و خداوند دانا و حکیم است!
 ۱۱ - و اگر بعضی از همسران شما به سوی کفار بازگردند و شما در جنگی بر آنان پیروز
 شدید و غنائمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته اند، همانند مهری را که پرداخته اند
 بدهید؛ و از (مخالفت) خداوندی که همه به او ایمان دارید بپرهیزید!

شأن نزول:

جمعی از مفسران، در شأن نزول این آیات چنین آورده اند: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در «حدیبیه» با مشرکان «مکه» پیمانی امضاء کرد که، یکی از مواد پیمان این بود: هر کس از اهل «مکه» به مسلمانان پیوندد او را بازگردانند، اما اگر کسی از مسلمانان، اسلام را رها کرده به «مکه» بازگردد، می توانند او را برنگردانند.

در این هنگام، زنی به نام «سبیعه» اسلام را پذیرفت، و در همان سرزمین «حدیبیه» به مسلمانان پیوست، همسرش خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده گفت: ای محمد! همسر من را به من بازگردان؛ چرا که این یکی از مواد پیمان ما است، و هنوز مرکب آن خشک نشده، آیه فوق نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند (ابن عباس می گوید: امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد کنند، هجرت آنها به خاطر کینه با شوهر، یا علاقه به سرزمین جدید، و یا هدف دنیوی نبوده بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است).

آن زن سوگند یاد کرد که چنین است. در اینجا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مهریه ای را که شوهرش پرداخته بود و هزینه هائی را که متحمل شده بود به او پرداخت و فرمود: طبق این ماده قرارداد، تنها مردان را باز می گردانند، نه زنان را.(۱)

تفسیر:

جبران زیان های مسلمین و کفار

در آیات گذشته، سخن از «بغض فی الله» و قطع پیوند با دشمنان خدا بود، اما در آیات مورد بحث، سخن از «حب فی الله» و برقرار ساختن پیوند با کسانی

۱ - شأن نزول فوق در بسیاری از کتب تفسیر آمده، و ما از «مجمع البیان» با کمی تلخیص و اقتباس آوردیم، «طبرسی» این حدیث را از «ابن عباس» نقل کرده است.

است که، از کفر جدا می شوند و به ایمان می پیوندند.
در نخستین آیه، از زنان مهاجر، سخن می گوید، و جمعاً هفت دستور در این آیه وارد شده که، عمدتاً درباره زنان مهاجر، و قسمتی نیز درباره زنان کافر است.

۱ - نخستین دستور، درباره آزمایش «زنان مهاجر» است، روی سخن را به مؤمنان کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را از خود نرانید، بلکه آزمایش کنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ).

دستور به امتحان، با این که آنها را مؤمنات نامیده به خاطر آن است که، آنها ظاهراً شهادتین را بر زبان، جاری می کردند و در سلک اهل ایمان بودند، اما امتحان برای این بود که، اطمینان حاصل شود این ظاهر با باطن هماهنگ است.

نحوه این امتحان، چنان که گفتیم، به این ترتیب بود که: آنها را به خدا سوگند می دادند که مهاجرتشان جز برای قبول اسلام نبوده، و آنها باید سوگند یاد کنند که به خاطر دشمنی با همسر و یا علاقه به مرد دیگری، یا علاقه به سرزمین «مدینه» و مانند آن هجرت ننموده اند.

این احتمال، نیز وجود دارد که، آیه دوازدهم همین سوره، تفسیری باشد بر کیفیت امتحان زنان مهاجر، که (طبق آن باید) با پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بیعت کنند که راه شرک نپویند، و گرد سرقت، اعمال منافی عفت، و کشتن فرزندان، و مانند آن نگردند، و سر تا پا تسلیم فرمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باشند.

البته، ممکن است کسانی در آن سوگند و این بیعت نیز خلاف بگویند، اما مقید بودن بسیاری از مردم حتی مشرکان در آن زمان به مسأله بیعت و سوگند به خدا سبب می شد که افراد کمتر دروغ بگویند، و به این ترتیب امتحان مزبور، گر

چه همیشه دلیل قاطعی بر ایمان واقعی آنها نبود اما غالباً می توانست بیانگر این واقعیت باشد. لذا در جمله بعد، می افزاید: «خداوند از درون دل آنها و ایمانشان آگاه تر است» (اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ).

۲ - در دستور بعد، می فرماید: هر گاه از عهده این امتحان برآمدند و «آنان را مؤمن واقعی دانستید، آنها را به سوی کفار بازنگردانید» (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ). درست است که یکی از مواد تحمیلی پیمان «حدیبیه» این بود: افرادی را که به عنوان مسلمان از «مکه» به «مدینه» هجرت می کنند، به «مکه» بازگردانند، ولی این ماده، شامل زنان نمی شد، و لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنها را به کفار باز نگردانید، کاری که اگر انجام می شد، با توجه به ضعف فوق العاده زنان در آن جامعه، سخت خطرناک بود.

۳ - در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل، اضافه می کند: «نه این زنان بر آنها حلالند، و نه آن مردان کافر بر این زنان با ایمان» (لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ). باید هم چنین باشد؛ چرا که ایمان و کفر در یک جا جمع نمی شود، و پیمان مقدس ازدواج، نمی تواند رابطه میان مؤمن و کافر برقرار سازد؛ چرا که اینها در دو خط متضاد قرار دارند، در حالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد و این دو با هم سازگار نیست.

البته، در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود، زوج هائی بودند که یکی کافر و دیگری مسلمان بود، و پیامبر از آن نهی نمی کرد، تا اسلام ریشه دواند، ولی ظاهراً بعد از صلح «حدیبیه» دستور جدائی کامل داده شد، و

آیه مورد بحث یکی از دلایل این موضوع است.

۴ - از آنجا که معمول عرب بود، مهریه زنان خود را قبلاً می پرداختند در چهارمین دستور می افزاید: «به همسران کافر آنها آنچه را در طریق این ازدواج انفاق کرده اند، بپردازید» (وَ أَتَوْهُمْ مَا أَنْفَقُوا).

درست است که شوهرشان کافر است، اما چون اقدام بر جدائی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده، عدالت اسلامی ایجاب می کند که خسارات همسرش پرداخته شود. اما آیا منظور از «انفاق» در اینجا تنها مهر است، و یا سایر هزینه هائی را که در این راه متحمل شده نیز شامل می شود؟

غالب مفسران معنی اول را برگزیده اند، و قدر مسلم از آیه نیز همین است، هر چند بعضی مانند «ابوالفتوح رازی» در تفسیرش نفقات دیگر را نیز گفته است. (۱) البته، این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که، با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه در «حدیبیه» یا غیر آن را امضاء کرده بودند.

اما، چه کسی باید این مهر را بپردازد؟ ظاهر این است که این کار بر عهده حکومت اسلامی و بیت المال است؛ زیرا تمام اموری که مسئول خاصی در جامعه اسلامی ندارد، بر عهده حکومت است و خطاب جمع در آیه مورد بحث، گواه این معنی است (همان گونه که در آیات حدّ «سارق» و «زانی» دیده می شود).

۵ - حکم دیگری که به دنبال احکام فوق آمده، این است: «گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید، هر گاه مهر آنها را بپردازید» (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۶.

تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ).

مبادا تصور کنید چون قبلاً مهری از شوهر سابق گرفته اند، و معادل آن از بیت المال به شوهرشان پرداخته شده، اکنون که با آنها ازدواج می کنید دیگر مهری در کار نیست و برای شما مجانی تمام می شود! نه، حرمت زن ایجاب می کند در ازدواج جدید نیز مهر مناسبی برای او در نظر گرفته شود.

باید توجه داشت در اینجا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود، ولی باید عده نگه دارد. فقیه معروف «صاحب جواهر» در شرح کلام «محقق» در «شرایع» که گفته است: «در غیر زن و مردی که اهل کتاب هستند، هر گاه یکی از دو همسر اسلام را پذیرا شود، اگر قبل از دخول باشد، عقد بلافاصله فسخ می شود و اگر بعد از دخول باشد، منوط به گذشتن عده است» می فرماید:

«هیچ گونه اختلافی در این احکام نیست و روایات و فتاوی فقها در این باره هماهنگ است».(۱)

۶ - اما هر گاه قضیه بر عکس باشد، یعنی شوهر اسلام را بپذیرد و زن بر کفر باقی بماند، در اینجا نیز رابطه زوجیت به هم می خورد و نکاح فسخ می شود، چنان که در ادامه همین آیه می فرماید: «همسران کافره را در همسری خود نگه ندارید» (وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ). «عِصَم» جمع «عصمت» در اصل به معنی «منع» و در اینجا - چنان که گفته اند و قرائن گواهی می دهد - به معنی نکاح و زوجیت است (البته بعضی تصریح کرده اند: منظور نکاح دائم است، و تعبیر به عصمت، نیز مناسب همین معنی است؛ چرا که زن را از ازدواج با هر شخص دیگری برای همیشه منع

می کند).

«کوافر» جمع «کافر» به معنی زنان کافر است.

در این که آیا این حکم مخصوص زنان مشرک است، و یا اهل کتاب، مانند زنان مسیحی و یهودی را نیز شامل می شود، در میان فقهاء محل بحث است، و روایات در این زمینه مختلف است که شرح آن را باید در کتب فقه ملاحظه کرد.

ولی ظاهر آیه مطلق است و همه زنان کافر را شامل می شود و شأن نزول آن را محدود نمی کند، اما مسأله عده در اینجا به طریق اولی برقرار است؛ چرا که اگر فرزندی از آن زن متولد شود، فرزندی است مسلمان؛ زیرا پدرش مسلمان بوده.

۷ - در آخرین حکم، سخن از مهر زانی است که از اسلام جدا شوند و به اهل کفر بپیوندند، می فرماید: «هر گاه کسی از زنان شما از اسلام جدا گشت شما حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید، همان گونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنها جدا شده و به اسلام پیوسته اند مطالبه کنند» (وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا).

و این مقتضای عدالت و احترام به حقوق متقابل است.

و در پایان آیه، به عنوان تأکید بر آنچه گذشت، می فرماید: «اینها حکم الهی است که در میان شما حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است» (ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

احکامی است که همه، از علم الهی سرچشمه گرفته، آمیخته با حکمت است و حقوق همه افراد در آن در نظر گرفته شده، با اصل عدالت و قسط اسلامی کاملاً هماهنگ است، و توجه به این حقیقت که همه از سوی خدا است، بزرگترین ضمانت اجرایی برای این احکام محسوب می شود.

در دومین و آخرین آیه مورد بحث، در ادامه همین سخن می فرماید: «اگر بعضی از همسران شما از دست شما رفتند، اسلام را رها کرده به کفار پیوستند سپس شما در جنگی بر آنها پیروز شدید و غنائمی به دست آوردید، به کسانی که همسران خود را از دست داده اند، همانند مهری را که پرداخته اند از غنائم بپردازید» (وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا).

طبق آیه گذشته، مسلمانان می توانستند مهر این گونه زنان را از کفار بگیرند، همان گونه که آنها حق داشتند مهر همسرانشان را که به اسلام پیوسته و به «مدینه» هجرت کرده اند، از مسلمانان دریافت دارند.

ولی، طبق بعضی از روایات در عین این که مسلمانان به این حکم عادلانه عمل کردند، مشرکان «مکه» سر باز زدند، لذا دستور داده شد برای عدم تضییع حق این افراد، هر گاه غنائمی به دست آمد، اول حق آنها را بپردازند سپس غنائم را تقسیم کنند.

این احتمال نیز وجود دارد که، حکم فوق مربوط به اقوامی باشد که مسلمانان با آنها پیمان نداشتند، و طبعاً حاضر نبودند مهر این گونه زنان را به مسلمانان باز پس دهند، جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

«عاقبتُم» از ماده «معاقبه» در اصل از «عقب» (بر وزن کدر) به معنی «پاشنه پا» است، و به همین مناسبت کلمه «عقبی» به معنی «جزا» و «عقوبت» به معنی «کیفر کار خلاف» آمده است، و روی همین جهت، «معاقبه» به معنی کیفر دادن و قصاص کردن به کار می رود، و گاه این واژه (معاقبه) به معنی تناوب در امری نیز استعمال شده؛ زیرا افرادی که متناوباً کاری را انجام می دهند هر یک عقب سر دیگری فرا می رسند.

لذا «عاقبتُم» در آیه فوق، به معنی پیروز شدن مسلمانان بر کفار و کفر و مجازات آنها و ضمناً گرفتن غنائم تفسیر شده است و هم به معنی «تناوب»؛ چرا که یک روز نوبت کفار است و روز دیگری نوبت به مسلمانان می رسد و بر آنها غالب می شوند.

این احتمال نیز داده شده که، منظور از این جمله، رسیدن به عاقبت و پایان کار است، و منظور از پایان کار در اینجا، گرفتن غنائم جنگی است.

هر کدام از این معانی که باشد، نتیجه یکی است، فقط راه های وصول به این نتیجه متفاوت ذکر شده است (دقت کنید).

و در پایان آیه، همه مسلمانان را به تقوا دعوت کرده، می فرماید: «از خدائی که همه به او ایمان آورده اید بپرهیزید و راه مخالفت او را نپوئید» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

دستور به تقوا در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که، معمولاً در تشخیص مقدار مهریه، به گفته همسران اعتماد می شود، چون راهی برای اثبات آن جز گفته خود آنها وجود ندارد، و امکان دارد وسوسه های شیطانی سبب شود که بیش از مقدار واقعی ادعا کنند، لذا آنها را توصیه به تقوا می نماید.

در تواریخ و روایات آمده است که، این حکم اسلامی تنها شامل شش زن شد که از همسران مسلمان خود بریدند و به کفار پیوستند و پیامبر (صلی الله علیه وآله) مهر همه آنها را از غنائم جنگی به شوهرانشان بازگرداند.

نکته:

عدالت حتی درباره دشمنان

دقت در آیات فوق و لطافت و ظرافت و نکته سخن خاصی که در احکام

مزبور به کار رفته نشان می دهد که، اصل عدالت و قسط تا چه حد در تشریع احکام اسلامی مورد توجه بوده است یعنی حتی در مواقع بحرانی و طوفانی نیز تلاش می شود ضرر و زیان به کسی، حتی به کفار نرسد.

این، در حالی است که معمول دنیا این نیست، در بحران ها همه می گویند: شرائط فوق العاده است، باید به آن تن درداد، جای احقاق حق نیست و هرگونه نابسامانی را باید تحمل کرد، قرآن می گوید: حتی در سخت ترین شرایط باید تلاش کرد حقی بر باد نرود، نه تنها از دوستان، که اگر دشمنان هم حقی داشته باشند، باید رعایت گردد.

این گونه احکام اسلامی نوعی اعجاز، و نشانه حقانیت دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) است که در چنان محیطی که نه مال احترامی داشت، و نه جان ارزشی، تا این حد در احقاق حقوق کوششی به خرج می دهد.

۱۲ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۱۲- ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک قرار خدا ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترائی پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن، و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است!

تفسیر:

شرایط بیعت زنان

در تعقیب آیات گذشته که احکام زنان مهاجر را بیان می کرد، در نخستین آیه مورد بحث، حکم بیعت زنان را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) شرح می دهد. به طوری که، مفسران نوشته اند: این آیه روز «فتح مکه» هنگامی نازل شد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر کوه «صفا» مستقر شد، و از مردان بیعت گرفت، و زنان «مکه» که ایمان آورده بودند، برای بیعت خدمتش آمدند، در این آیه کیفیت بیعت با زنان را شرح می دهد. روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، می فرماید: «ای پیامبر! هنگامی که زنان

مؤمن نزد تو آیند و با این شرائط با تو بیعت کنند که: چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی نکنند، آلوده زنا نشوند، فرزندان خود را به قتل نرسانند، تهمت و افترائی پیش دست و پای خود نیاورند، و در هیچ دستور شایسته ای نافرمانی تو نکنند، (با این شرائط) با آنها بیعت کن و برایشان طلب آمرزش نما، که خداوند آمرزنده و مهربان است» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بَهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيْنَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

و به دنبال این ماجرا، پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آنها بیعت گرفت.

در مورد چگونگی بیعت، بعضی نوشته اند: پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور داد ظرف آبی آوردند، دست خود را در آن ظرف آب گذارد و زنان هم دست خود را در طرف دیگر ظرف می گذاردند، و بعضی گفته اند: پیامبر (صلی الله علیه وآله) از روی لباس با آنها بیعت می کرد. قابل توجه این که: در آیه فوق، شش شرط برای بیعت زنان ذکر شده که آنها باید همه را بپذیرا شوند:

۱ - ترک هرگونه شرک و بت پرستی.

این شرط، اساس اسلام و ایمان است.

۲ - ترک سرقت.

و شاید بیشتر، ناظر به اموال شوهر باشد؛ چرا که وضع بد مالی آن زمان، سخت گیری مردان، و پائین بودن سطح فرهنگ، سبب می شد که زنان از اموال همسران خود سرقت کنند، و احتمالاً به بستگان خود دهند، داستان «هند» که بعداً خواهد آمد، نیز شاهد این معنی است، ولی به هر حال، مفهوم آیه، وسیع و

گسترده است.

۳ - ترک آلودگی به زنا.

تاریخ می گوید: در عصر جاهلیت، انحراف از جاده عفت بسیار زیاد بود.

۴ - عدم قتل اولاد.

به دو صورت انجام می شد، گاه به صورت «سقط جنین» بود و گاه به صورت «وئاد» (زنده به گور کردن دختران و پسران)!

۵ - ترک بهتان و افترا.

بعضی آن را چنین تفسیر کرده اند: فرزندان مشکوکی را از سر راه برمی داشتند، و مدعی می شدند این فرزند از همسرشان است (این امر در غیبت های طولانی شوهر بیشتر امکان پذیر بود).

بعضی نیز آن را اشاره به عمل شرم آوری دانسته اند، که باز از بقایای عصر جاهلی بود که یک زن خود را در اختیار چند مرد قرار می داد، و هنگامی که فرزندی از او متولد می شد، او را به هر یک از آنها که مایل بود، نسبت می داد.

ولی، با توجه به این که مسأله «زنا» قبلاً ذکر شده، و ادامه چنین امری در اسلام امکان پذیر نبود، این تفسیر بعید به نظر می رسد، و تفسیر اول مناسب تر است، هر چند گستردگی مفهوم آیه هرگونه افتراء و بهتان را شامل می شود.

تعبیر «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلِهِمْ» (پیش دست و پاهایشان) ممکن است اشاره به همان فرزندان سرراهی باشد که، به هنگام شیر دادن در دامن آنها قرار می گرفت و طبعاً پیش پا و دست آنها بود.

۶ - نافرمانی نکردن در برابر دستورات سازنده پیامبر (صلی الله علیه وآله).

این حکم نیز گسترده است، و تمام فرمان های پیامبر را شامل می شود، هر چند بعضی آن را اشاره به بعضی از اعمال زنان در جاهلیت مانند: نوحه گری با

صدای بلند بر مردگان، و پاره کردن گریبان و خراشیدن صورت و مانند آن دانسته اند، ولی منحصر به اینها نیست.

در اینجا این سؤال پیش می آید: چرا بیعت با زنان، مشروط به این شرائط بود، در حالی که بیعت با مردان، تنها بر اسلام و جهاد بود.

در پاسخ می توان گفت: آنچه در مورد مردان در آن محیط از همه مهم تر بوده، همان ایمان و جهاد بوده است، و در مورد زنان، چون جهاد، مشروع نبود، شرائط دیگری ذکر شده که مهمتر از همه بعد از توحید، اموری بوده که زنان در آن جامعه گرفتار انحراف، از آن بودند.

نکته ها:

۱ - رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها

در تفسیر سوره «فتح» (ذیل آیه ۱۸) بحث مشروحی پیرامون بیعت، شرائط و خصوصیات آن در اسلام داشتیم که، نیاز به تکرار آن نمی بینیم. (۱)

آنچه یادآوری آن در اینجا لازم است، مسأله بیعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با زنان است، آن هم با شرائطی مفید و سازنده که در آیه فوق آمد.

این مسأله نشان می دهد، بر خلاف گفته بی خبران یا مغرضانی که می گویند: اسلام برای نیمی از جامعه انسانی یعنی زنان، ارزشی قائل نشده، و آنها را به حساب نیاورده است.

دقیقاً آنها را در مهم ترین مسائل به حساب آورده است، از جمله مسأله «بیعت» است که یک بار در «حدیبیه» (در سال ششم هجرت) و یک بار در «فتح مکه» انجام گرفت، و آنها دوش به دوش مردان در این پیمان الهی وارد شدند، و

۱ - به جلد ۲۲ تفسیر «نمونه»، صفحات ۶۹ تا ۷۸، ذیل آیه ۱۸ سوره «فتح» مراجعه فرمائید.

حتی شرائط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند. شرائطی که هویت انسانی زن را زنده می کرد، و او را از این که تبدیل به متاع بی ارزش، یا وسیله ای برای کامجویی مردان بوالهوس گردد، نجات می داد.

۲ - ماجرای بیعت «هند» همسر «ابوسفیان»

در جریان «فتح مکه» از جمله زنانی که با پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیعت کردند «هند» همسر «ابوسفیان» بود، زنی که تاریخ اسلام ماجراهای دردناکی از او به خاطر دارد، از جمله، ماجرای شهادت «حمزه» سید الشهداء در میدان «احد» با آن وضع غم انگیز.

گر چه او سرانجام ناچار شد در برابر اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله) زانو بزند و ظاهراً مسلمان شود، ولی ماجرای بیعتش نشان می دهد در واقع همچنان به عقائد سابقش وفادار بود. و لذا جای تعجب نیست که دودمان «بنی امیه» و فرزندان او بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله)، چنان جنایاتی را مرتکب شوند که سابقه نداشت.

به هر حال، مفسران نوشته اند: «هند» نقابی بر صورت انداخته، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد، در حالی که حضرت بر کوه «صفا» قرار داشت، جمعی از زنان نیز با او بودند، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من با شما زنان بیعت می کنم که چیزی را شریک خدا قرار ندهید.

«هند» اعتراض کرده گفت: «تعهدی از ما می گیری که از مردان نگرفتی» (زیرا در آن روز بیعت مردان تنها بر ایمان و جهاد بود).

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بی آن که اعتنایی به گفته او کند، ادامه داده فرمود: و سرقت نکنید.

«هند» گفت: «ابوسفیان» مرد ممسکی است و من از اموال او چیزهایی

برداشته ام، نمی دانم مرا حلال می کند یا نه؟

«ابوسفیان» حاضر بود، گفت: آنچه را از اموال من در گذشته برداشته ای همه را حلال کردم (اما در آینده مواظب باش)!

اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خندید و «هند» را شناخت، فرمود: توئی «هند»؟ عرض کرد: آری ای پیامبر خدا! گذشته را ببخش، خدا تو را ببخشد!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) ادامه داد: «و آلوده زنا نشوید».

«هند» از روی تعجب گفت: «مگر زن آزاده هرگز چنین عملی را انجام می دهد»؟! بعضی از حاضران که در جاهلیت وضع او را می دانستند از این سخن خندیدند؛ زیرا سابقه «هند» بر کسی مخفی نبود.

باز پیامبر (صلی الله علیه و آله) ادامه داده فرمود: «و فرزندان خود را به قتل نرسانید».

«هند» گفت: «ما در کودکی آنها را تربیت کردیم، ولی هنگامی که بزرگ شدند شما آنها را کشتید! و شما و آنها خود بهتر می دانید» (منظورش فرزندش «حنظله» بود که روز «بدر» به دست علی (علیه السلام) کشته شده بود).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این سخن تبسم کرد، و هنگامی که به این جمله رسید: «بهتان و تهمت روا مدارید».

«هند» افزود: «بهتان قبیح است، و تو ما را جز به صلاح و خیر و مکارم اخلاق دعوت نمی کنی».

و هنگامی که فرمود: «باید در تمام کارهای نیک فرمان مرا اطاعت کنید».

«هند» افزود: «ما در اینجا ننشسته ایم که در دل قصد نافرمانی تو داشته باشیم» (در حالی که مسلماً مطلب چنین نبود، ولی طبق تعلیمات اسلام،

پیامبر (صلی الله علیه وآله) موظف بود این اظهارات را بپذیرد. (۱)

۳ - اطاعت در معروف

از نکته های جالبی که از آیه فوق استفاده می شود این است: اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مقید به معروف کرده، با این که پیامبر معصوم است و هرگز امر به منکر نمی کند، ولی این تعبیر ممکن است به عنوان الگوئی برای تمام اوامری باشد که از زمامداران اسلامی صادر می شود، این اوامر در صورتی محترم و قابل اجرا است که، با تعلیمات قرآن و اصول شریعت اسلام سازگار باشد و مصداق «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» گردد.

و چه دورند کسانی که اوامر زمامداران را واجب الاطاعه می دانند، هر چه باشد و از هر کس که باشد، چیزی که نه با عقل سازگار است و نه با حکم شرع و قرآن.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نامه معروفی که به مردم «مصر» درباره فرمانروائی «مالک اشتر» نوشت، با تمام توصیف های والائی که در مورد «مالک» فرمود، در پایان چنین گفت: فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقَّ فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ: «سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه مطابق حق است اطاعت کنید، که او شمشیری از شمشیرهای خدا است». (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۷۶ - «قرطبی» نیز در تفسیرش همین داستان را با تفاوت مختصری آورده است، و همچنین «سیوطی» در «درر المثور» و «ابوالفتوح رازی» در تفسیر «روح الجنان» (ذیل آیات مورد بحث).

۲ - «نهج البلاغه»، نامه ۳۸ (این نامه کوتاهی است که امام به مردم مصر نوشته، غیر از فرمان معروف مالک اشتر است).

۱۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ
الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ

ترجمه:

۱۳ - ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی
نکنید؛ آنان از آخرت مأیوس اند همان گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می باشند!

تفسیر:

با این قوم مغضوب علیهم طرح دوستی نریزید
چنان که دیدیم، این سوره با مسأله «قطع رابطه از دشمنان خدا» آغاز شد و با همین امر، نیز
پایان می گیرد، و به تعبیر دیگر، پایان سوره بازگشتی است به آغاز آن، می فرماید: «ای کسانی
که ایمان آورده اید با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید» (یا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

شما نباید آنها را به دوستی برگزینید و اسرار خود را در اختیار آنها بگذارید.
در این که «قوم مغضوب علیهم» چه اشخاصی هستند، بعضی صریحاً آن را ناظر به «یهود»
می دانند؛ چرا که در آیات دیگر قرآن، از آنها به این عنوان یاد شده است (در آیه ۹۰ «بقره» در
مورد «یهود» می خوانیم: فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ).

این تفسیر، با شأن نزولی که برای آیه ذکر کرده اند نیز، سازگار است؛ چه این

که گفته اند: جمعی از فقراء مسلمین بودند که، اخبار مسلمانان را برای «یهود» می بردند، و در مقابل، آنها از میوه های درختان خود به آنان هدیه می کردند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد. (۱)

ولی، با این همه تعبیرات، آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که، همه کفار و مشرکین را شامل می شود، و تعبیر به «غضب» در قرآن مجید، منحصر به «یهود» نیست، بلکه در مورد «منافقان» نیز آمده است (۲) و شأن نزول نیز مفهوم آیه را محدود نمی کند. بنابراین، آنچه در آیه آمده، هماهنگ با مطلب گسترده ای است که در نخستین آیه سوره، تحت عنوان دوستی با دشمنان خدا آمده است.

سپس، به ذکر مطلبی می پردازد که، در حکم دلیل بر این نهی است، می فرماید: «آنها به کلی از نجات در آخرت مأیوس اند همان گونه که کافران مدفون در قبرها مأیوس می باشند» (قَدْ يَيْسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَيْسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ). (۳)

زیرا مردگان کفار در جهان برزخ، نتایج کار خود را می بینند و راه بازگشت برای جبران ندارند، لذا به کلی مأیوس اند، این گروه از زندگان نیز، به قدری آلوده گناهند که، هرگز امیدی به نجات خویش ندارند، درست همانند مردگان از کفار.

چنین افرادی، مسلماً افرادی خطرناک و غیر قابل اعتمادند، نه به قول آنها اعتمادی است، و نه برای صداقت و صمیمیتشان اعتباری، آنها مأیوس از رحمت حق اند و به همین دلیل، دست به هر جنایتی می زنند، با این حال، چگونه

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۷۶.

۲ - فتح، آیه ۶.

۳ - بعضی احتمالات دیگری در تفسیر این آیه داده اند از جمله این که: آنها از ثواب آخرت مأیوس اند همان گونه که مشرکان از زنده شدن اصحاب قبور مأیوس اند، ولی تفسیری که در بالا ذکر کردیم مناسب تر است (توجه داشته باشید طبق تفسیر اول «مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» وصف برای کفار است و طبق تفسیر اخیر متعلق به «یَیْسُ» می باشد).

بر آنها اعتماد می کنید، و طرح دوستی با آنان می ریزید؟!*

خداوند! هرگز ما را از لطف بی پایان محروم و مأیوس مگردان!
 پروردگارا! چنان توفیقی مرحمت فرما که همیشه با دوستان دوست، و با دشمنان دشمن، و
 در طریق دوستیت ثابت قدم باشیم!
 بارالها! ما را به تاسی کردن به اولیاء و انبیاء گرامت موفق دار.

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره ممتحنه

۵ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

۲۵ / اردیبهشت / ۱۳۶۵ (۱)

سوره صف

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۴ آیه است

تاریخ شروع

۵ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

۲۵ / ۲ / ۱۳۶۵

محتوای سوره صف

این سوره در حقیقت، بر دو محور اساسی دور می زند:

یکی برتری اسلام بر تمام آئینهای آسمانی، و تضمین بقاء و جاودانگی آن از سوی خداوند.

و دیگر لزوم جهاد در طریق حفظ و پیشرفت این آئین.

اما در یک نظر تفصیلی می توان آن را به هفت بخش تقسیم کرد.

۱ - آغاز سوره که از تسبیح خداوند عزیز و حکیم شروع می شود و آمادگی پذیرش حقایق بعد را در قلوب ایجاد می کند.

۲ - دعوت به هماهنگی گفتار و کردار و پرهیز از سخنان بی عمل.

۳ - دعوت به جهاد با عزم راسخ و اتحاد کامل.

۴ - یادآوری از پیمان شکنی بنی اسرائیل و بشارت «مسیح» به ظهور اسلام.

۵ - تضمین پیروزی اسلام بر همه ادیان.

۶ - دعوت مؤثر به سوی جهاد و ذکر پادشاهای دنیوی و اخروی مجاهدان راه حق.

۷ - اشاره فشرده ای به زندگی «حواریین» مسیح و الهام از آنها.

ولی محور اصلی همان طور که گفتیم، اسلام و جهاد است.

و انتخاب نام «صف» برای سوره، به خاطر تعبیری است که در آیه چهارم این سوره آمده است،

گاهی نیز به عنوان سوره «عیسی» و یا سوره «حواریین» نامیده شده است.

مشهور و معروف این است: این سوره کلاً در «مدینه» نازل شده، وجود

آیات جهاد در این سوره نیز، مؤید همین معنی است؛ زیرا می دانیم جهاد هرگز در «مکه» تشریع نشده بود.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عِيسَى كَانَ عِيسَى مُصَلِّياً عَلَيْهِ مُسْتَغْفِراً لَهُ مَا دَامَ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَفِيقُهُ: «هر کس سوره عیسی (سوره صف) را بخواند حضرت مسیح بر او درود می فرستد و تا در دنیا زنده است برای او استغفار می کند و در قیامت رفیق او است». (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الصَّفِّ وَأُذِّنَ قِرَاءَتَهَا فِي فَرَائِضِهِ وَنَوَافِلِهِ صَفَّهُ اللَّهُ مَعَ مَلَائِكَتِهِ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ: «هر کس سوره صف را بخواند، و در نمازهای واجب و مستحب به آن ادامه دهد، خداوند او را در صف فرشتگان و پیامبران مرسل قرار می دهد». (۲)

- ۱ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ
 ۳ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ
 ۴ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ
 مَرْصُوصٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همه تسبیح خدا می گویند؛ و او شکست ناپذیر و حکیم است!

۲ - ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟!

۳ - نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید!

۴ - خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند گوئی بنائی آهنین اند!

شان نزول:

مفسران برای آیه «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»، شان نزول های متعددی ذکر کرده اند که، تفاوت زیادی با هم ندارد، از جمله این که:

- ۱ - جمعی از مؤمنان بودند که می گفتند: بعد از این، هر وقت با دشمن روبرو شویم، پشت نخواهیم کرد، و فرار نمی کنیم، ولی به گفته خود وفا نکردند، و در روز «احد» فرار نمودند، تا آنجا که پیشانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دندان مبارک او شکسته شد.
- ۲ - هنگامی که خداوند ثواب شهدای «بدر» را بیان کرد، جمعی از صحابه گفتند: حال که چنین است، ما در جنگ های آینده، تمام نیروی خود را به کار خواهیم گرفت، ولی در «احد» فرار کردند، آیه فوق نازل شد و آنها را سرزنش نمود.
- ۳ - جمعی از مؤمنان، پیش از آنکه حکم جهاد نازل شود می گفتند: ای کاش! خداوند بهترین اعمال را به ما نشان می داد تا عمل کنیم، چیزی نگذشت که خداوند به آنها خبر داد: «افضل اعمال، ایمان خالص و جهاد است، اما این خبر آنها را خوش نیامد، و تعلل ورزیدند، آیه نازل شد و آنها را ملامت کرد». (۱)

تفسیر:

پیکارگرانی همچون سدّ فولادین!

آغاز این سوره نیز، سخن از تسبیح خداوند است و به همین جهت آن را جزء سوره های «مسبحات» (سوره هایی که با تسبیح خدا شروع می شود) شمرده اند. می فرماید: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، همه، تسبیح خدا می گویند» (سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ). (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۷۸ - سایر مفسران نیز این شأن نزول ها را با تفاوت هایی ذکر کرده اند.

۲ - درباره کیفیت تسبیح عمومی موجودات جهان، بارها در این تفسیر سخن گفته ایم، از جمله ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء» (تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۳) و ذیل آیه ۴۱ سوره «نور» (تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۴۹۷).

چرا تسبیح او نگویند، و از هر عیب و نقصی منزّهش نشمرند، با این که «او قادری است شکست ناپذیر، و حکیمی است آگاه از همه چیز» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). چنان که قبلاً نیز گفتیم، این سوره، سوره ایمان، توحید و معرفت است، توجه به مسأله تسبیح عمومی موجودات که، با زبان حال و قال صورت می گیرد، و نظام شگفت انگیز حاکم بر آنها که، بهترین دلیل بر وجود خالق عزیز و حکیم است، پایه های ایمان را در قلوب مستحکم می سازد، و راه را برای فرمان جهاد استوار می کند.

* * *

آنگاه به عنوان ملامت و سرزنش از کسانی که به گفته های خود عمل نمی کنند، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟! (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ). (۱)

گر چه مطابق شأن نزول، این آیات، در مورد گفتگوهای جهاد، و سپس فرار در روز جنگ «احد» نازل شده، ولی می دانیم هیچ گاه شأن نزول ها، مفهوم گسترده آیات را محدود نمی کنند، بنابراین، هرگونه گفتار بی عمل، درخور سرزنش و ملامت است، خواه در رابطه با پایدردی در میدان جهاد باشد، و یا در هر عمل مثبت و سازنده دیگر.

بعضی از مفسران، مخاطب این آیات را مؤمنان ظاهری و منافقان واقعی دانسته اند، در حالی که خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و تعبیرات آیات بعد، همگی نشان می دهد مخاطب مؤمنان واقعی هستند، نه مؤمنانی که هنوز به سر حد کمال

۱ - «لِمَ» در اصل «لِما» بوده (مركب از لام جازه و ماء استفهامیه) سپس الف آن به خاطر كثرت استعمال، و یا تفاوت میان «اخبار» و «استفهام» افتاده است.

ایمان نرسیده و گفتار و کردارشان هماهنگ نشده است.

پس از آن در ادامه همین سخن، می افزاید: «این کار موجب خشم عظیم در پیشگاه خدا است که سخنانی بگوئید که عمل نمی کنید» (کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ). (۱)

در مجالس انس می نشینید و داد سخن می دهید، اما هنگامی که میدان عمل فرا می رسد، هر کدام به گوشه ای فرار می کنید.

از نشانه های مهم مؤمنان راستین این است: گفتار و کردارشان صددرصد هماهنگ باشد، و هر قدر انسان از این اصل دور شود، از حقیقت ایمان دور شده است.

«مَقْتٌ» در اصل به معنی «بغض شدید نسبت به کسی است که کار قبیحی را انجام داده است» و لذا در میان عرب جاهلی، کسی که همسر پدرش را به نکاح خود در می آورد «نکاح مقْت» می گفتند.

در جمله «کَبُرَ مَقْتًا» واژه «مَقْتٌ» با «کَبُرَ» که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت است، توأم شده، و دلیل بر خشم عظیم خدا است نسبت به گفتار خالی از عمل.

«علامه طباطبائی» در «المیزان» می گوید: «فرق است بین این که انسان سخنی را بگوید که انجام نخواهد داد، و بین این که، کاری که می گوید را انجام ندهد، اولی دلیل بر نفاق است و دومی دلیل بر ضعف اراده». (۲)

ظاهراً منظور این است: گاه انسان سخنی می گوید که از اول تصمیم دارد انجام ندهد، این یک نوع «نفاق» است، اما گاه از اول تصمیم بر عمل دارد، ولی

۱ - بعضی از مفسران «کَبُرَ» را جزء «افعال مدح و ذم» دانسته اند (تفسیر روح البیان، ذیل آیات مورد بحث) و بعضی از آن معنی تعجب فهمیده اند (تفسیر کشاف).

۲ - «المیزان»، جلد ۱۹، صفحه ۲۸۷.

بعداً پشیمان می شود، این دلیل «ضعف اراده» است.

به هر حال، آیه فوق هرگونه تخلف از عهد و پیمان و وعده، و حتی به گفته بعضی، «نذر» را نیز شامل می شود، و لذا در فرمان «مالک اشتر» می خوانیم: علی (علیه السلام) به او فرمود: **إِيَّاكَ... أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ ... وَ الْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ:** «از این که به مردم وعده بدهی و تخلف کنی سخت پرهیز، زیرا این موجب خشم عظیم در نزد خدا و مردم خواهد شد، چنان که قرآن می گوید: **كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.**» (۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: **عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدَأَ وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ:** «وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هر چند کفاره ندارد، و هر کس خلف وعده کند با خدا مخالفت کرده، و خویش را در معرض خشم او قرار داده، و این همان است که قرآن می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.**» (۲)

در آیه بعد، مسأله اصلی را که مسأله «جهاد» است پیش کشیده، می فرماید: «خداوند کسانی را دوست می دارد که همچون بنائی آهنین و سدی فولادین در راه او پیکار می کنند» **(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ).** (۳)

۱ - «نهج البلاغه»، نامه ۵۳ (صفحه ۴۴۴، صبحی صالح).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «خلف الوعد».

۳ - «صَفًّا» در اینجا منصوب است به عنوان حال.

بنابراین، نفس پیکار مطرح نیست، آنچه مهم است این که، پیکار «فی سبیل الله» باشد، و آن هم با اتحاد و انسجام کامل، همانند سدّی فولادین.

«صَفَّ» در اصل، معنی مصدری دارد، و به معنی قرار دادن چیزی در خط صاف است، ولی در اینجا معنی اسم فاعل را دارد.

«مَرَصُوص» از ماده «رصاص» به معنی «سرب» است، و از آنجا که گاه برای استحکام و یکپارچگی بناها، سرب را آب می کردند و در لابلای قطعات آن می ریختند، به طوری که فوق العاده محکم و یکپارچه می شد، به هر بنای محکمی «مَرَصُوص» اطلاق می شود.

و در اینجا منظور این است: مجاهدان راه حق در برابر دشمن، یک دل و یک جان و مستحکم و استوار بایستند، گوئی همه یک واحد به هم پیوسته اند که، هیچ شکافی در میان آن نیست.

لذا در تفسیر «علی بن ابراهیم» در توضیح این آیه آمده است: يَصْطَفُونَ كَالْبُنْيَانِ الَّذِي لَا يَزُولُ: «مجاهدان راه خدا صف می کشند همانند بنائی که هرگز ویران نمی گردد». (۱)

در حدیثی آمده است: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در میدان «صفین»، هنگامی که می خواست یاران خود را آماده پیکار کند، فرمود:

«خداوند عزوجل شما را به این وظیفه راهنمایی کرده است... و فرموده إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرَصُوصٌ، بنابراین، صفوف خود را همچون یک بنای آهنین محکم کنید، آنها که زره پوشند مقدم شوند، و آنها که بی زره اند، پشت سر آنان قرار گیرند، دندان ها را محکم به هم بفشارید که... و در برابر نیزه ها در پیچ و خم باشید که برای رد کردن نیزه دشمن

مؤثرتر است، به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید، تا قلبتان قوی تر و روحتان آرام تر باشد، سخن کمتر بگوئید که سستی را دور می کند، و با وقار شما مناسب تر است، پرچم های خود را کج نکنید و آنها را از جا تکان ندهید، و جز به دست دلیران مسپارید!» (۱)

نکته ها:

۱ - ضرورت وحدت صفوف

از مهم ترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان، انسجام و به هم پیوستگی صفوف در میدان نبرد است، نه تنها در نبردهای نظامی، که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از طریق وحدت، کاری ساخته نیست.

در حقیقت، قرآن دشمنان را به سیلاب ویرانگری تشبیه می کند که، تنها با سد فولادین می توان آن را مهار کرد، تعبیر به «بُنِیَانٌ مَرْصُوصٌ» جالب ترین تعبیری است که در این زمینه وجود دارد، در یک بنا یا سد عظیم، هر کدام از اجزاء نقشی دارند، ولی، این نقش، در صورتی مؤثر می شود که، هیچ گونه فاصله و شکاف در میان آنها نباشد، و چنان متحد گردند که، گوئی یک واحد بیش نیستند، همگی تبدیل به یک دست و یک مشت عظیم و محکمی شوند که فرق دشمن را درهم می کوبد و متلاشی می کند!

افسوس! که این تعلیم بزرگ اسلام، امروز فراموش شده، و جامعه بزرگ اسلامی نه تنها شکل «بنیان مرصوص» ندارد، که، به صفوف پراکنده ای تبدیل گشته بلکه در مقابل هم ایستاده اند، و هر کدام هوایی در سر، و هوسی در دل دارند.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۱۰ - شبیه همین معنی در «نهج البلاغه»، خطبه ۱۲۴ نیز آمده است.

باید توجه داشت، وحدت صفوف، با گفتار و شعار به دست نمی آید، نیاز به «وحدت هدف» و «وحدت عقیده» دارد، و این چیزی است که بدون خلوص نیت، معرفت واقعی، تربیت صحیح اسلامی و احیای فرهنگ قرآن ممکن نیست.

اگر خدا مجاهدینی را دوست دارد که همچون بنیان مرصوصند، پس این جمعیت های پراکنده را دشمن می دارد، و هم اکنون آثار خشم خدا و غضب الهی را در این جامعه چند صدمیلیونی، با چشم خود می بینیم که، یک نمونه آن تسلط گروه کوچک «صهیونیست ها» بر سرزمین های اسلامی است.

خدایا! به ما آگاهی و بیداری و آشنائی به قرآن و تعلیمات حیات بخش آن، مرحمت فرما.

۲ - گفتار بی عمل

زبان، ترجمان دل است، و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود، نشانه نفاق است، و می دانیم انسان منافق، از سلامت فکر و روح برخوردار نیست.

از بدترین بلاهائی که ممکن است بر یک جامعه مسلط شود، بلای سلب اطمینان است، و عامل اصلی آن، جدائی گفتار از کردار است، مردمی که می گویند و عمل نمی کنند، هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند، هرگز برادری و صمیمیت در میان آنها حاکم نخواهد شد، هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت، و هیچ دشمنی از آنها حساب نمی برد.

هنگامی که غارتگران لشکر «شام» مرزهای «عراق» را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند، و خبر به گوش علی (علیه السلام) رسید، سخت ناراحت شد، خطبه ای خوانده چنین فرمود: أَيْهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَيْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، كَلَامُهُمْ يُوْهِى الصُّمَّ الصَّلَابَ، وَفِعْلُهُمْ يُطْمِعُ فِئَكُمُ الْأَعْدَاءَ، تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ

كَيْتَ وَ كَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدِي حَيَادٍ!:

علی(علیه السلام) در این گفتار که از سوز دل مبارکش حکایت می کند به مردم «عراق» می گوید: «ای مردمی که بدن هایتان جمع، و دل ها و افکارتان پراکنده است، سخنان داغ شما سنگ های سخت را درهم می شکنند، ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع و امید دارد، در مجالس و محافل چنین و چنان می گوئید و اما به هنگام پیکار فریاد می زنید: ای جنگ از ما دور شو». (۱)

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: يَغْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَقَ فِعْلُهُ قَوْلُهُ، وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ: «عالم کسی است که عملش، گفتارش را تصدیق کند، و هر کس عملش گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست». (۲)

یکی از شعرای معاصر، سرنوشت ملت هائی را که اهل سخن اند و نه اهل عمل، و به همین دلیل، همیشه اسیر چنگال دشمنانند، در داستان زیبایی که از زبان «بلبل» و باز شکاری مطرح کرده، مجسم ساخته است:

دوش می گفت بلبلی با باز! *** کز چه حال تو خوش تر است از من!
تو که زشتی و بد عبوس و مهیب *** تو که لالی و گنگ و بسته دهن!
مست و آزاد روی دست شهان *** با دوصد ناز می کنی مسکن!

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۹.

۲ - «اصول کافی»، جلد اول، باب «صفة العلماء»، حدیث ۲.

من بدین ناطقی و خوش خوانی *** با خوش اندامی و ظریفی تن
قفسم مسکن است و روزم، شب *** بهره ام غصه است و رنج و محن!

باز گفتا که راست می گوئی! *** لیک سرّش بود بسی روشن:
دأب تو گفتن است و ناکردن! *** خوی من کردن است و ناگفتن!

۵ وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ
اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ

۶ وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي
اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ

ترجمه:

۵ - (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید با این که می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم»؟! هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت؛ و خدا فاسقان را هدایت نمی کند!

۶ - و هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده توراتی می باشم که قبل از من فرستاده شده، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است»! هنگامی که او با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری آشکار است»!

تفسیر:

بشارت ظهور «احمد» را آورده ام!

در تعقیب دو دستور آیات قبل، درباره «هماهنگی گفتار و کردار» و «وحدت صفوف»، در این آیات، برای تکمیل این معنی به گوشه ای از زندگی

دو پیامبر یعنی موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) اشاره می کند که، متأسفانه نمونه های روشنی از «جدائی گفتار و عمل» و «عدم انسجام صفوف» در زندگی پیروان آن دو دیده می شود، که سرنوشت شومی به دنبال آن پیدا کردند.

نخست می فرماید: «به یاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید با این که می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟! (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ).»

این آزار، ممکن است اشاره به تمام مخالفت ها و بهانه جوئی هائی باشد که «بنی اسرائیل» در طول حیات موسی (علیه السلام) با این پیامبر بزرگ داشتند، و یا اشاره به ماجرائی همچون ماجرای «بیت المقدس» که به موسی گفتند: ما حاضر نیستیم وارد این شهر شویم و با «عمالقه» که جمعی نیرومند و جبارند، بجنگیم، تو و پروردگارت بروید و آنجا را فتح کنید تا ما وارد شویم! (۱)

و همین امر، سبب شد که سالیان دراز در وادی «تیه» بمانند، و طعم تلخ ادعاهای واهی و سستی در امر جهاد را بچشند.

ولی، با توجه به آنچه در آیه ۶۹ سوره «احزاب» وارد شده، به نظر می رسد: این ایذا و آزار، اشاره به نسبت های ناروائی است که به موسی می دادند، و خداوند موسی را از آن مبرا ساخت، در این آیه می خوانیم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا:

«ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را (از آنچه در حق او می گفتند) مبرا ساخت.»

این نسبت ها بسیار بود، گاه، او را متهم به قتل برادرش «هارون» کردند! و

گاه (العیاذ باللّٰه) به روابط نامشروع با یک زن بدکار (توطئه ای که توسط «قارون» حیلۀ گر چیده شده بود تا زیر بار فرمان «زکات» نرود!) و گاه متهم به سحر و جنون، و یا پاره ای از عیوب جسمانی، که شرح آن ذیل آیه فوق در سوره «احزاب» آمده است.^(۱)

چگونه ممکن است کسی مدعی ایمان به پیامبری باشد، و چنین نسبت هائی را به او بدهد؟ آیا این روشن ترین نمونه جدائی گفتار، از کردار نیست؟ و لذا موسی می گوید: با این که شما یقین دارید من رسول خدا هستم، این سخنان ناروا چیست؟! ولی، این عمل، بدون مجازات نماند، چنان که در پایان آیه مورد بحث می خوانیم: «هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت، و خدا فاسقان را هدایت نمی کند» (فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

چه مصیبتی از این بزرگتر؟ که انسان از هدایت الهی محروم گردد و قلبش از حق منحرف شود؟^(۲)

از این تعبیر، استفاده می شود: هدایت و ضلالت، هر چند از ناحیه خداوند است، اما زمینه ها و مقدمات و عوامل آن، از ناحیه خود انسان است؛ زیرا از یکسو می فرماید: «هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوب آنها را منحرف ساخت».

یعنی گام اول را آنها برداشتند، و از سوی دیگر، می گوید: «خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند».

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۱۷، صفحات ۴۴۴ تا ۴۴۶

۲ - «زَاغُوا» از ماده «زیغ» به معنی انحراف از طریق مستقیم است.

نخست، فسق و گناهی سرمی زند که انسان مستحق سلب توفیق و هدایت الهی می گردد، و سپس، گرفتار این محرومیت بزرگ می شود. بحث مشروحی در این زمینه در ذیل آیه ۳۶ سوره «زمر» آمده است. (۱)

در آیه بعد، به مسأله رسالت حضرت عیسی (علیه السلام) و کارشکنی و تکذیب «بنی اسرائیل» در مقابل او اشاره کرده، می افزاید: «و به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم (علیه السلام) گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، این در حالی است که تصدیق کننده کتاب فرستاده شده قبل از خود (تورات)، می باشم» (وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ). «و نیز بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید و نام او احمد است» (وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ).

بنابراین، من حلقه اتصالی هستم که امت موسی و کتاب او را، به امت پیامبر آینده (پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)) و کتاب او، پیوند می دهم. به این ترتیب، حضرت مسیح (علیه السلام) ادعائی جز رسالت الهی، آن هم در مقطع خاصی از زمان نداشت، و آنچه به او درباره الوهیت یا فرزند خدا بودن بسته اند، همه کذب و دروغ است.

گرچه، جمعی از «بنی اسرائیل» به این پیامبر موعود ایمان آوردند، اما گروه عظیمی سرسختانه در برابر او ایستادند، و حتی معجزات آشکار او را انکار کردند، و لذا در پایان آیه می افزاید: «هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل

۱ - به جلد ۱۹ تفسیر «نمونه»، صفحات ۴۶۱ تا ۴۶۸ مراجعه فرمائید.

روشن به سراغ آنها آمد گفتند: این سحری است آشکار! (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

عجب این که: طایفه «یهود»، قبل از مشرکان عرب، این پیامبر (صلی الله علیه وآله) را شناخته بودند، و حتی برای شوق دیدار او ترک وطن نموده، و طوائفی از آنها در سرزمین «مدینه» ساکن شدند، اما با این همه، بسیاری از بت پرستان، سرانجام این پیامبر موعود را شناخته و ایمان آوردند، ولی بسیاری از «یهود» بر لجاج و عناد و انکار باقی ماندند.

گروهی از مفسران، ضمیر در «فَلَمَّا جَاءَهُمْ» را به پیامبر اسلام (احمد) همان گونه که در بالا آوردیم، برگردانده اند.

ولی، بعضی معتقدند: ضمیر به حضرت عیسی (علیه السلام) برمی گردد، یعنی هنگامی که عیسی (علیه السلام) معجزات روشن را برای «بنی اسرائیل» آورد، آن را انکار کرده، سحرش خواندند.

و آیات بعد نشان می دهد که، تفسیر اول صحیح تر است؛ چرا که در این آیات، تکیه روی اسلام و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) شده است.

نکته ها:

۱ - رابطه بشارت و تکامل دین

تعبیر «بشارت» در مورد خبر دادن مسیح (علیه السلام) از ظهور اسلام، اشاره لطیفی به تکامل این آئین نسبت به آئین های پیشین است، بررسی آیات قرآن و مقایسه معارف و تعلیمات اسلام در زمینه عقائد، احکام، قوانین، مسائل اخلاقی و اجتماعی، با آنچه در کتب «عهدین» (تورات و انجیل) آمده است، این برتری را به وضوح نشان می دهد.

گر چه در آیه فوق، ذکری از این سخن به میان نیامده که، این بشارت در متن کتاب آسمانی مسیح بوده، یا نه؟ ولی آیات دیگر قرآن، گواه بر ذکر آن در خود «انجیل» است، در آیه ۱۵۷ سوره «اعراف» می خوانیم: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...: «آنها که از فرستاده خدا، پیامبر امی پیروی می کنند، همان کس که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است مکتوب می بینند...» و بعضی آیات دیگر. (۱)

* * *

۲ - بشارات عهدین و تعبیر فارقلیطا

بدون شک، آن چه امروز در دست «یهود» و «نصاری» به نام «تورات» و «انجیل» است، کتاب های نازل شده بر پیامبران بزرگ خدا یعنی موسی و مسیح (علیه السلام) نیست، بلکه، مجموعه ای است از کتبی که به وسیله یاران آنها، یا افرادی که بعد از آنها پا به عرصه وجود گذاشتند، تألیف یافته، یک مطالعه اجمالی در این کتاب ها، گواه زنده این مدعا است، خود مسیحیان و یهود نیز ادعائی جز این ندارند.

ولی با این حال، شک نیست که قسمتی از تعلیمات موسی و عیسی (علیه السلام) و محتوای کتب آسمانی آنها، در ضمن گفته های پیروانشان به این کتاب ها انتقال یافته است، به همین دلیل، نه می توان همه آن چه را در «عهد قدیم» (تورات و کتاب های وابسته به آن) و «عهد جدید» (انجیل و کتب وابسته به آن) آمده است، پذیرفت، و نه همه آن قابل انکار است، بلکه، مخلوطی است از تعلیمات این دو پیامبر بزرگ، با افکار و اندیشه های دیگران.

به هر حال، در کتاب های موجود، بشارت های فراوانی به ظهور بزرگی که

نشانه های آن جز بر اسلام و آورنده آن تطبیق نمی کند، دیده می شود. قابل توجه این که: غیر از پیشگوئی هائی که در این کتب دیده می شود، و بر شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) صدق می کند، در سه مورد از «انجیل یوحنا» روی کلمه «فارقلیط» تکیه شده است، (۱) که در ترجمه های فارسی، به «تسلّی دهنده» ترجمه شده است، اکنون به متن «انجیل یوحنا» توجه کنید:

«و من از پدر خواهم خواست و او تسلّی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند». (۲)

و در باب بعد آمده: «و چون آن تسلّی دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد، یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او درباره من شهادت خواهد داد». (۳)

و در باب بعد نیز می خوانیم: «لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من بروم، آن تسلّی دهنده به نزد شما نخواهد آمد، اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد!» (۴)

مهم این است: در متن سریانی «اناجیل» که از اصل «یونانی» گرفته شده، به جای تسلّی دهنده «پارقلیطا» آمده، و در متن یونانی «پیرکلتوس» آمده، که از نظر فرهنگ یونانی به معنی «شخص مورد ستایش» است، معادل «محمّد، احمد».

۱ - این تعبیر در «انجیل عربی» چاپ لندن، مطبعه «ویلیام و طس»، سال ۱۸۵۷ آمده است.

۲ - «انجیل یوحنا»، باب ۱۴، جمله ۱۶ (و من از پدر سؤال می کنم و تسلّی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند).

۳ - «انجیل یوحنا»، باب ۱۵، جمله ۲۶ (لیکن چون تسلّی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد او بر من شهادت خواهد داد).

۴ - «انجیل یوحنا»، باب ۱۶، جمله ۷ (و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر من بروم تسلّی دهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم).

(این جمله ها را با کتاب «عهد جدید» که به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل به چاپ رسیده تطبیق نموده ایم، به ترتیب صفحات ۱۷۳ و ۱۷۵).

ولی، هنگامی که ارباب کلیسا دیدند انتشار چنین ترجمه‌ای به تشکیلات آنها ضربه شدیدی وارد می‌کند، به جای «پیرکلتوس»، «پاراکلتوس» نوشتند!، که به معنی «تسلّی دهنده» است، و با این تحریف آشکار، این سند زنده را دگرگون ساختند، هر چند، با وجود این تحریف نیز، بشارت روشنی از یک ظهور بزرگ در آینده است. (۱)

در جلد اول تفسیر «نمونه»، شهادت گویای یکی از کشیشان معروف مسیحی را که بعد از مدتی اسلام را پذیرا شده («فخر الاسلام» نویسنده کتاب معروف «انیس الاعلام») به نقل از استاد بزرگش در تفسیر «فارقلیطا»، نقل کردیم، که روشن می‌سازد، این بشارت‌ها درباره شخصی به نام «احمد» و «محمّد» (صلی الله علیه وآله) بوده است. (۲)

در اینجا شما را به ترجمه مطلبی که در «دائرة المعارف بزرگ فرانسه»، در این باره آمده است، جلب می‌کنیم:

«محمّد مؤسس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است، کلمه محمّد به معنی بسیار حمد شده است، و از ریشه حمد که به معنی تجلیل و تمجید است، مشتق گردیده، و بر اثر تصادف عجیب، نام دیگری که آن هم از ریشه حمد است و مرادف لفظ محمّد می‌باشد، یعنی احمد برای او ذکر شده که احتمال قوی می‌رود، مسیحیان حجاز، آن لفظ را به جای فارقلیط به کار می‌بردند.

احمد یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلل، ترجمه لفظ پیرکلتوس است که اشتباهاً لفظ پاراکلتوس را جای آن گذاردند، به این ترتیب، نویسندگان

۱ - «الفرقان فی تفسیر القرآن»، جلد ۲۷ و ۲۸، صفحه ۳۰۶، ذیل آیه مورد بحث - در آنجا متن سریانی جمله‌های فوق نیز دقیقاً آمده است.

۲ - تفسیر «نمونه»، جلد اول، سوره «بقره»، ذیل آیه ۴۱.

مذهبی مسلمان، مکرر گوشزد کرده اند که، مراد از این لفظ بشارت ظهور پیامبر اسلام است، قرآن مجید نیز آشکار در آیه شگفت انگیز سوره صف به این موضوع اشاره می کند». (۱)

کوتاه سخن این که: معنی «فارقلیطا»، «روح القدس» یا «تسلّی دهنده» نیست، بلکه مفهومی معادل «احمد» دارد (دقت کنید).

۳- مگر نام پیامبر اسلام «احمد» است؟

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود، این است: نام معروف پیامبر اسلام «محمد» می باشد، در حالی که در آیه مورد بحث، به عنوان «احمد» ذکر شده، این دو چگونه با هم سازگار است؟ در پاسخ این سؤال لازم است به نکات زیر توجه شود:

الف - در تواریخ آمده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از کودکی دو نام داشت، و حتی مردم او را با هر دو نام خطاب می کردند، یکی «محمد» و دیگری «احمد»، اولی را جدش، «عبد المطلب» برای او برگزیده بود و دومی را مادرش «آمنه».

این مطلب، در «سیره حلبی» مشروحاً ذکر شده است.

ب - از کسانی که مکرر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را با این نام یاد کردند، عمویش «ابو طالب» بود، هم امروز در کتابی که به نام «دیوان ابو طالب» در دست ما است، اشعار زیادی دیده می شود که، در آن از پیغمبر گرامی اسلام به عنوان «احمد» یاد شده مانند:

أَرَادُوا قَتْلَ أَحْمَدَ ظَالِمُوهُمْ *** وَكَيْسَ بِقَتْلِهِمْ فِيهِمْ زَعِيمٌ

«ستمگران آنها تصمیم قتل احمد را داشتند * ولی برای این کار رهبری

نیافتند».

وَإِنْ كَانَ أَحْمَدُ قَدْ جَاءَهُمْ *** بِحَقٍّ وَلَمْ يَأْتِهِمْ بِالْكَذِبِ

«قطعاً احمد آئین حقی برای آنها آورد * و هرگز آئین دروغ نیاورد».(۱)

در غیر «دیوان ابو طالب» نیز اشعاری از «ابو طالب» در این زمینه نقل شده مانند:

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا *** فَأَكْرَمَ خَلْقَ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدُ

«خداوند پیامبر خود محمد را گرامی داشت * و لذا گرامی ترین خلق خدا در میان مردم احمد

است».(۲)

ج - در اشعار «حسان بن ثابت» شاعر معروف عصر پیامبر نیز، این تعبیر دیده می شود:

مُفْجَعُهُ قَدْ شَفَّهَا فَقَدْ أَحْمَدُ *** فَظَلَّتْ لِإِلَاءِ الرَّسُولِ تُعَدُّ

«مصیبت زده ای که فقدان احمد او را لاغر کرده بود * و پیوسته عطایا و مواهب رسول خدا را

برمی شمرد».(۳)

اشعاری که از «ابو طالب» یا غیر او نام «احمد» (به جای محمد) در آن آمده، آن قدر فراوان

است که، مجال نقل همه آنها در اینجا نیست، این بحث را با شعر جالب دیگری از فرزند «ابو

طالب» یعنی علی (علیه السلام) پایان می دهیم:

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ «أَحْمَد» *** وَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ جَازِعاً

سَأَسْعَى لَوَجْهِ اللَّهِ فِي نَصْرِ «أَحْمَد» *** نَبِيَّ الْهُدَى الْمَحْمُودِ طِفْلاً وَ يَافِعاً:

۱ - «دیوان ابو طالب»، صفحات ۲۵ تا ۲۹.

۲ - «تاریخ ابن عساکر»، جلد ۱، صفحه ۲۷۵.

۳ - دیوان «حسان بن ثابت»، صفحه ۵۹، تحقیق «محمد عزت نصر الله».

«آیا به من می گوئی در یاری احمد شکیبائی کنم؟ * به خدا سوگند من آن چه را گفتم از روی جنح و بی صبری نگفتم».

«من برای خاطر خدا در یاری احمد تلاش خواهم کرد * همان پیامبر هدایت که در طفولیت و جوانی پیوسته محمود و ستوده بود».(۱)

د - در روایاتی که در مسأله «معراج» وارد شده، بسیار می خوانیم: خداوند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را در شب معراج بارها به عنوان «احمد» خطاب کرد، و شاید از اینجا است که مشهور شده نام آن حضرت در آسمان ها «احمد» و در زمین «محمد»(صلی الله علیه وآله) است.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) نیز آمده: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ده نام داشت که پنج نام آن، در قرآن آمده «محمد»، «احمد»، «عبدالله»، «یس» و «ن».(۲)

ه - هنگامی که پیامبر آیات فوق (آیات سوره صف را) برای مردم «مدینه» و «مکه» خواند و قطعاً به گوش اهل کتاب نیز رسید، هیچ کس از مشرکان و اهل کتاب ایراد نکردند که «انجیل» بشارت آمدن «احمد» داده، نام تو «محمد» است، این سکوت، خود دلیل بر شهرت این اسم در آن محیط است؛ زیرا اگر اعتراضی شده بود، برای ما نقل می شد، چه این که اعتراض های دشمنان، حتی در مواردی که بسیار زننده بود، نیز در تاریخ ثبت است.

از مجموع این بحث، نتیجه می گیریم: نام «احمد» از نام های معروف پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بوده است.(۳)

۱ - «الغدير»، جلد ۷، صفحه ۳۵۸.

۲ - «نور الثقلين»، جلد ۵، صفحه ۳۱۳ - در تفسیر «در المنثور» نیز روایات در این زمینه آمده که نقل همه آنها به طول می انجامد (جلد ۶، صفحه ۲۱۴).

۳ - در این بحث و بحث گذشته، از کتاب «احمد موعود انجیل» و تفسیر «فرقان» نیز استفاده شده است.

- ۷ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ
اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
- ۸ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ
- ۹ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

ترجمه:

- ۷ - چه کسی ظالم تر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته در حالی که دعوت به اسلام می شود؟! خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.
- ۸ - آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!
- ۹ - او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!

تفسیر:

می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؟! در آیات گذشته خواندیم: چگونه گروهی معاند و لجوج علی رغم بشارت پیامبر پیشین حضرت مسیح (علیه السلام) درباره ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، و علی رغم توأم بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با «بینات»، دلائل روشن و معجزات، چگونه به

مقابله و انکار برخاستند، در آیات مورد بحث، عاقبت کار این افراد، و سرنوشت آنها را تشریح می کند.

نخست، می فرماید: «چه کسی ظالم تر است از آن کس که بر خدا دروغ بندد در حالی که دعوت به سوی اسلام می شود» (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ).

آری، چنین کسی که دعوت پیامبر الهی را دروغ، و معجزه او را سحر، آئین او را باطل می شمرد، ستمکارترین مردم است؛ چرا که راه هدایت و نجات را به روی خود و سایر بندگان خدا می بندد، و آنها را از این سرچشمه فیض الهی، که ضامن سعادت ابدی آنها است، محروم می سازد.

و در پایان آیه می افزاید: «خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند» (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

کار خدا «هدایت» است، و ذات پاکش نور و روشنائی معنوی است: (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ)، ولی، هدایت، زمینه می خواهد، و این زمینه در کسانی که دشمن حقیقت اند، وجود ندارد.

این آیه، بار دیگر تأکیدی است بر این حقیقت که: هدایت و ضلالت هر چند از ناحیه خدا است، ولی مقدمات آن از ناحیه خود انسان شروع می شود، و به همین دلیل، هرگز «جبر» لازم نمی آید.

جمله «وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ» اشاره به این است که: دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) متضمن سلامت دنیا، آخرت و نجات انسان ها است، با این حال چگونه انسان تیشه بر ریشه سعادت خویش می زند؟

تعبیر به: «مَنْ أَظْلَمُ» «چه کسی ستمکارتر است...» پانزده بار در قرآن مجید تکرار شده، که آیه مورد بحث، آخرین آنها است، گر چه، موارد آنها ظاهراً

متفاوت است، و همین امر، ممکن است منشأ این سؤال شود که: مگر «ظالم ترین مردم» بیش از یک گروه می تواند باشد؟ اما دقت در این آیات، نشان می دهد: همه بازگشت به تکذیب آیات الهی و مانع شدن مردم از راه حق است و در واقع، ستمی بالاتر از این نیست که مردم را از رسیدن به چنین برنامه ای که راه خوشبختی در همه زمینه ها است، بازدارند.

سپس، برای این که نشان دهد دشمنان حق قادر نیستند آئین او را برچینند، ضمن تشبیه جالبی می فرماید: «آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!» (يُرِيدُونَ لَيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

آنها به کسی می مانند که می خواهد نور آفتاب عالم تاب را با پف کردن خاموش سازد، آنها خفاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فرو پوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فرو برند، می توانند به مقابله با این چشمه نور برخیزند.

تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقق عینی این پیشگوئی بزرگ قرآن؛ چرا که از نخستین روز ظهور اسلام، توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد:

گاه، از طریق سخریه و ایذاء و آزار دشمنان.

گاه، از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی.

گاه، از طریق تحمیل جنگ های گوناگون در میدان های «احد»، «احزاب» و «حنین» و...

گاه، از طریق توطئه های داخلی منافقان.

گاه، از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین.

گاه، از طریق جنگهای صلیبی.

گاه، از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله اول مسلمین.

گاه، از طریق تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور!

گاه، از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش.

گاه، از طریق نشر فحشاء و وسائل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان.

گاه، از طریق استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی.

و گاه، از طرق دیگر...

ولی، همان گونه که خداوند اراده کرده، این نور الهی روز به روز در گسترش است و دامنه اسلام در هر زمان از گذشته وسیع تر می شود، و آمارها نشان می دهد که جمعیت مسلمانان جهان، علی رغم تلاش های مشترک «صهیونیست ها» و «صلیبی ها» و «ماتریالیست های شرق» رو به افزایش است، آری، آنها پیوسته می خواهند نور خدا را خاموش سازند، ولی خداوند اراده دیگری دارد.

و این یک معجزه جاودانی قرآن است.

قابل توجه این که: این مضمون، دو بار در آیات قرآن مجید ذکر شده، با این تفاوت که در یک مورد «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا» آمده است (۱) ولی در اینجا «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا» می باشد.

«راغب» در «مفردات» در توضیح این تفاوت، می گوید: آیه نخست، اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است، ولی، دومی اشاره به خاموش کردن با توسل

به مقدمات است.

یعنی، خواه آنها مقدمه چینی کنند، یا نکنند، قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند!

در آخرین آیه مورد بحث، برای تأکید بیشتر، با صراحت می گوید: «او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا او را بر همه ادیان غالب کند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند» (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).

تعبیر به «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ» به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است؛ زیرا در طبیعت «هدایت» و «دین حق»، این پیروزی نهفته است، اسلام و قرآن، نور الهی است و نور هر جا باشد، آثار خود را نشان می دهد، و مایه پیروزی است، و کراهت مشرکان و کافران نمی تواند سدی در این راه ایجاد کند.

جالب این که این آیه نیز با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده: یک بار در سوره «توبه»، آیه ۳۳، یک بار در سوره «فتح»، آیه ۲۸ و یک بار در همین سوره «صف».

ولی، نباید فراموش کرد که، این تکرار و تأکید در زمانی بود که، هنوز اسلام در «جزیره عربستان» جا نیفتاده بود، چه رسد به نقاط دیگر جهان، اما قرآن در همان وقت، مؤکداً روی این مسأله تکیه کرد، و حوادث آینده، صدق این پیشگوئی بزرگ را ثابت نمود، و سرانجام اسلام، هم از نظر منطق، و هم از نظر پیشرفت عملی، بر مذاهب دیگر غالب شد، و دشمنان را از قسمت های وسیعی از جهان عقب زد، و جای آنها را گرفت و هم اکنون نیز در حال پیشروی است.

البته، مرحله نهائی این پیشروی به عقیده ما، با ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه تحقق می یابد، که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است. درباره محتوای این آیه و این که منظور «غلبه منطقی» یا «غلبه قدرت» است؟ و ارتباط آن با ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) چگونه است؟ بحث های بیشتری ذیل آیه ۲۳ سوره «توبه» آورده ایم. (۱)

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۷، صفحات ۳۶۸ تا ۳۸۹ مراجعه شود.

- ۱۰ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ
 ۱۱ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
 ۱۲ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
 ۱۳ وَآخَرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

- ۱۰ - ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهائی می بخشد؟!
 ۱۱ - به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید!
 ۱۲ - (اگر چنین کنید) گناهانتان را می بخشد و شما را در باغ هائی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد؛ و این پیروزی عظیم است.
 ۱۳ - و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید (به شما می بخشد)، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است؛ و مؤمنان را بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)!

تفسیر:

تجارتی پر سود و بی نظیر!

همان گونه که در آغاز سوره گفتیم، یکی از اهداف مهم این سوره، دعوت به «ایمان و جهاد» است، آیات مورد بحث نیز، تأکیدی است به این دو اصل، بامثال لطیفی که انگیزه حرکت الهی را در جان انسان به وجود می آورد، انگیزه ای که شرط پیروزی اسلام بر تمام ادیان است که، در آیات قبل به آن اشاره شده بود.

نخست، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی دلالت کنم که از عذاب الیم، نجاتتان می دهد؟» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ).

با این که «ایمان» و «جهاد» از واجبات قطعیه اند، ولی در اینجا آن را نه به صورت امر، بلکه به صورت پیشنهاد تجارت، مطرح می کند، آن هم آمیخته با تعبیراتی که از لطف بی پایان خدا حکایت دارد.

بدون شک، «نجات از عذاب الیم»، از مهم ترین خواسته های هر انسانی است، و لذا، این سؤال که: آیا می خواهید شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب الیم رهائی می بخشد؟ برای همه، جالب توجه است.

هنگامی که با این سؤال دل ها را به سوی خود جذب کرد، بی آن که منتظر پاسخ آنها باشد، به شرح آن تجارت پرسود پرداخته، می افزاید: و آن این که «به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خداوند با اموال و جان هایتان جهاد کنید» (تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ). (۱)

۱ - جمله «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...» «جمله استینافیه» ای است که تجارت را تفسیر می کند، و بعضی آن را عطف بیان دانسته اند، و در هر حال این «جمله خبریه» معنی «امر» دارد.

تردیدی نیست که، خدا نیازی به این تجارت پرسود ندارد، بلکه، تمام منافع آن در بست به مؤمنان تعلق می گیرد، لذا در پایان آیه می فرماید: «این برای شما از هر چیز بهتر است اگر بدانید» (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ).

قابل توجه این که: مخاطب، به قرینه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنانند، و در عین حال، آنها را به دو اصل «ایمان» و «جهاد» دعوت می کند، ممکن است این تعبیر، اشاره به این باشد که، ایمان اسمی و سطحی کافی نیست، ایمان عمیق و خالص لازم است که، بتواند سرچشمه ایثار، فداکاری و جهاد گردد، و نیز ممکن است ذکر ایمان به خدا و رسول در اینجا، شرحی باشد بر ایمان که، به طور اجمال در آغاز آیه گذشته آمده بود.

به هر حال، ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ایمان به خدا جدا نیست، همان گونه که جهاد با جان، از جهاد با مال نمی تواند جدا باشد؛ زیرا تمام نبردها نیاز به وسائل و امکاناتی دارد که، از طریق کمک های مالی باید تأمین شود.

بعضی قادر بر هر دو نوع جهادند.

و بعضی، تنها قادر بر جهاد با مال و در پشت جبهه اند، و گاه تنها جان دارند و آماده بذل جان. اما، به هر صورت، باید این دو نوع جهاد، با یکدیگر توأم گردد، تا پیروزی فراهم شود و اگر می بینیم جهاد با مال، مقدم داشته شده، نه به خاطر آن است که از جهاد با جان مهمتر می باشد، بلکه، به خاطر این است که مقدمه آن محسوب می شود؛ چرا که ابزار جهاد از طریق کمک های مالی فراهم می گردد.

تا اینجا سه رکن اساسی از ارکان این تجارت بزرگ و بی نظیر مشخص شد: «خریدار» خدا، «فروشنده» انسان های با ایمان، و «متاع» جان ها و اموالشان.

اکنون، نوبت به «رکن چهارم» می‌رسد که، بهای این معامله عظیم است: می‌فرماید: «هر گاه چنین کنید، خداوند گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ هائی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان، جای می‌دهد، و این پیروزی عظیمی است» (يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). (۱)

در مرحله پاداش اخروی، نخست، به سراغ آموزش گناهان می‌رود؛ چرا که بیشترین ناراحتی فکر انسان، از گناهان است، وقتی آموزش و غفران مسلم شد، غصه‌ای ندارد، این تعبیر نشان می‌دهد که، نخستین هدیه الهی به شهیدان راهش، این است که: تمام گناهانشان را می‌بخشد.

اما، آیا این، تنها ناظر به «حق الله» است، و یا «حق الناس» را نیز شامل می‌شود؟ مطلق بودن آیه، دلیل بر عمومیت است، ولی، با توجه به این که خداوند «حق الناس» را به خود آنها واگذار کرده، بعضی در عمومیت آیه تردید کرده‌اند.

به این ترتیب، در آیات فوق، دو شاخه از ایمان (ایمان به خدا و رسول) و دو شاخه از جهاد (جهاد با مال و جان) و دو شاخه از پاداش‌های اخروی (آموزش گناهان و دخول در بهشت جاودان) - و چنان که خواهیم دید - دو شاخه از مواهب الهی در دنیا نیز، در آیه بعد آمده است.

۱ - جمله «يَغْفِرُ لَكُمْ...» به منزله «جزاء» برای «شرط» محذوفی است که از آیه سابق استفاده می‌شود، و در تقدیر چنین است: «إِنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ... يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...».

این احتمال نیز داده شده که جواب «امر» باشد، همان امری که از جمله خبریه «تؤمنون» و «تجاهدون» استفاده می‌شود و یا جواب استفهام است.

آنجا که می فرماید: «و نعمت دیگری که آن را دوست دارید و مورد علاقه است به شما می بخشد، و آن یاری خداوند، و پیروزی نزدیک است» (وَ أُخْرَى تُجِئُوهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ). (۱)

چه تجارت پرسود و پربرکتی؟ که سراسرش فتح و پیروزی و نعمت و رحمت است، و به همین دلیل، از آن به عنوان «فوز عظیم» و پیروزی بزرگ یاد کرده.

آنگاه، به همین دلیل، به مؤمنان در مورد این تجارت بزرگ تبریک می گوید و بشارت می دهد و می افزاید: «و مؤمنان را بشارت ده» (وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).

در حدیثی آمده است: هنگامی که در «لیلۀ عقبۀ» (شبّی که پیامبر در نزدیکی «مکّه» مخفیانه با جمعی از مردم «مدینه» ملاقات کرد) و میان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان «مدینه» پیمان بسته شد، «عبدالله بن رواحه» عرض کرد: هر شرطی می خواهی در ضمن این پیمان برای پروردگارت و برای خودت بکن!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اما برای پروردگارم، شرط این است که به هیچ وجه چیزی را شریک او قرار ندهید، اما برای خودم، همان گونه که از خود و اموالتان دفاع می کنید از من نیز دفاع کنید».

«عبدالله» گفت: در مقابل آن به ما چه داده خواهد شد؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بهشت!

«عبدالله» گفت: رِبْحَ الْبَيْعِ لَا تُقِيلُ وَلَا تَسْتَقِيلُ: «چه معامله پرسودی؟ نه ما از این معامله بازمی گردیم، و نه اگر بازگشتی از ما بخواهند، می پذیریم!» (نه فسخ می کنیم و نه فسخ را پذیرا می شویم). (۲)

۱ - «أُخْرَى» صفت است برای موصوف محذوفی مانند نعمت، یا خصلت، بعضی نیز گفته اند:

موصوف «تجارت» است، ولی بعید به نظر می رسد.

۲ - «فی ظلال»، جلد ۸، صفحه ۸۷.

نکته ها:

۱ - «فتح قریب» کدام است؟

پیروزی موعود در این آیات، هم در جنبه های منطقی، و هم در میدان های نبرد، به طور مکرر عائد مسلمانان شد.

و در این که منظور از «فتح قریب» کدام فتح است؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند:

بسیاری آن را به «فتح مکه» تفسیر کرده اند.

بعضی به «فتح بلاد ایران و روم».

و بعضی به «کل فتوحات اسلامی» که به فاصله نزدیکی به دنبال ایمان و جهاد مسلمین به دست آمد.

و از آنجا که مخاطب، تنها اصحاب و یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیستند، بلکه، همه مؤمنان در طول تاریخ، مخاطب به این خطاب می باشند، جمله «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ» معنی وسیع و گسترده ای دارد، و بشارتی است به همه آنها، هر چند، در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و به هنگام نزول این آیات، مصداق روشن آن «فتح مکه» بود.

۲ - «مساکن طیبه» چیست؟

در میان نعمت های بهشتی در اینجا، به خصوص روی مسأله «مسکن پاکیزه و مرفه»، آن هم مسکنی در باغ های بهشت جاویدان تکیه شده، و این به خاطر آن است که، یکی از شروط اساسی آسایش و آرامش انسان، همان مسأله مسکن است، آن هم مسکنی پاک و پاکیزه از هرگونه آلودگی ظاهری و باطنی، که انسان با خیال راحت در آن بیارامد.

«راغب» در «مفردات» می گوید: معنی «طیب» در اصل چیزی است که

حواس ظاهر و باطن از آن لذت برد، و این معنی جامعی است که همه شرائط مناسب یک مسکن را در بر می گیرد.

قابل توجه این که: در قرآن، سه چیز مایه آرامش شمرده شده است: تاریکی شب: (وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا). (۱)

خانه های مسکونی: (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا). (۲)
و همسران یک دل: (وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا). (۳)

۳ - دنیا تجارتخانه اولیاء خدا است

در «نهج البلاغه» می خوانیم: علی (علیه السلام) در مقابل شخص پر ادعائی که به اصطلاح «جا نماز آب می کشید» و پشت سر هم مذمت دنیا می کرد، فرمود: اشتباه کردی، دنیا برای آنها که بیدار و آگاهند، سرمایه بزرگی است، و سپس، شرحی در این زمینه بیان فرمود، از جمله این که: دنیا: مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ: «تجارتخانه دوستان خدا است». (۴)

بنابراین، اگر در یکجا دنیا به «مزرعه» آخرت تشبیه شده، در اینجا به «تجارتخانه» تشبیه گردیده است که، انسان سرمایه هائی را که از خدا گرفته، به گران ترین قیمت به خود او می فروشد، و در برابر متاع ناچیزی، بزرگترین نعمت را از او دریافت می دارد.
اصولاً، تعبیر به تجارت، آن هم تجارتي پرسود، برای تحریک مهم ترین انگیزه های انسان است، انگیزه جلب منفعت و دفع ضرر؛ زیرا این تجارت الهی،

۱ - انعام، آیه ۹۶.

۲ - نحل، آیه ۸۰.

۳ - روم، آیه ۲۱.

۴ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۱ (با تلخیص).

تنها سودآور نیست، بلکه «عذاب الیم» را نیز دفع می کند.
 نظیر همین معنی، در آیه ۱۱۱ سوره «توبه» نیز آمده است: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ
 وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ: «خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را خریداری می کند و در برابر
 آن بهشت به آنها می دهد».

شرح دیگری در این زمینه در تفسیر سوره «توبه» داده ایم. (۱)

۱۴ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ
فَأَمَّنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا
عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ

ترجمه:

۱۴ - ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟! حواریون گفتند: «ما یاوران خدائیم» در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند؛ ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تأیید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند!

تفسیر:

همچون «حواریون» باشید

در این آیه، که آخرین آیه سوره «صف» می باشد، باز تکیه و تأکید روی امر «جهاد» است، که محور اصلی سوره را تشکیل می دهد، منتهی از طریقی دیگر این مسأله را تعقیب می کند، و مطلبی مهم تر از عنوان بهشت و نعمت های بهشتی ارائه داده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ). آری، یاوران خدا، خدائی که تمام قدرت ها از او سرچشمه می گیرد، و به او

باز می گردد، خداوندی که قدرتش بی پایان و شکست ناپذیر است، و عجب این که: در اینجا بندگان را به یاری خود طلبیده است، و این افتخاری است بی مانند، هر چند معنی و مفهومش همان یاری پیامبر و آئین او است، ولی لطف و رحمت شگرفی در آن نهفته است. پس از آن، به یک نمونه تاریخی اشاره می کند، تا بدانند این راه، بدون رهرو نبوده و نیست، می افزاید: «همان گونه که عیسی بن مریم به حواریین گفت: چه کسانی یاوران من به سوی خدا هستند؟! (كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ). و «حواریون (در پاسخ با نهایت افتخار) عرض کردند: ما یاوران خدا هستیم» (قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ).

و در همین مسیر، با دشمنان حق به مبارزه برخاستند، «گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند (و به حواریین پیوستند) و گروهی کافر شدند» (فَأَمَّنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ). اینجا بود که، نصرت و یاری ما به کمک آنها شتافت «ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنان تقویت کردیم، و سرانجام بر آنها غالب شدند» (فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ).

شما نیز «حواریون» محمد (صلی الله علیه وآله) هستید، و به این افتخار مفتخرید که، یاوران الله می باشید، و همان گونه که «حواریون» بر دشمنان غلبه کردند، شما نیز پیروز خواهید شد، و سربلندی و افتخار در این جهان و جهان دیگر، از آن شما خواهد بود.

این موضوع منحصر به یاران و اصحاب رسول الله (صلی الله علیه وآله) نبوده، همیشه طرفداران حق که در یک درگیری مستمر در برابر اهل باطل قرار دارند، از یاوران

خدایند و سرانجام، پیروزی نصیب آنها خواهد بود.

رگ، رگ است، این آب شیرین و آب شور *** بر خلائق می رود تا نفخ صورا!

نکته:

«حواریون» کیانند؟

در قرآن مجید، پنج بار از حواریون مسیح(علیه السلام) یاد شده، که دو بار، در همین سوره است، این تعبیر، اشاره به دوازده نفر از یاران خاص حضرت مسیح(علیه السلام) است، که نام آنها در انجیل های کنونی (انجیل متی و لوقا، باب ۶) ذکر شده است. (۱)

و به طوری که، قبلاً نیز اشاره کرده ایم، این واژه از ماده «حور» به معنی «شستن و سفید کردن» است، و چون آنها قلبی پاک و روحی باصفا داشتند، و در شستشوی روح و جان خود و دیگران تلاش و کوشش می کردند، این واژه بر آنها اطلاق شده.

در بعضی از روایات آمده است: حضرت مسیح(علیه السلام) هر یک از آنها را به عنوان نماینده خود به یکی از مناطق مختلف جهان فرستاد، آنها افرادی مخلص،

۱ - و دوازده شاگرد خود را طلبیده ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد...

و نام های دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس * یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا * فیلیپس و برتولما * توما و متی * باجگیره * یعقوب بن حلفی و لبیء معروف به تدی * شمعون قانونی و یهودا اسخریوطی که او را تسلیم نمود (انجیل متی، باب ۱۰، شماره ۱، صفحه ۱۵).

و در انجیل لوقا:

و چون روز شد شاگردان خود را پیش طلبیده، دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرد، ایشان را نیز رسول خواند یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس * یعقوب و یوحنا * فیلیپس و برتولما * متی و توما * یعقوب بن حلفی و شمعون معروف بغيور یهودا برادر یعقوب و یهودای اسخریوطی که تسلیم کننده وی بود (انجیل لوقا، باب ۶، شماره های ۱۳ تا ۱۷) «عهد جدید»، صفحه ۹۸.

ایثارگر، مجاهد و مبارز بودند، و سخت به مسیح (علیه السلام) عشق می‌ورزیدند. ولی، در روایات مسیحیان آمده است که، یکی از آنها به نام «یهودای اسخریوطی» سرانجام، به مسیح (علیه السلام) خیانت کرد و مطرود شد.

در این زمینه، توضیحات بیشتری ذیل آیه ۵۲ سوره «آل عمران» داده شده است. (۱)
در حدیثی آمده است: پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) هنگامی که در «عقبه» با جمعی از اهل «مدینه» که برای بیعت آمده بودند روبرو شد، فرمود: دوازده نفر از خودتان را انتخاب و به من معرفی کنید که اینها نماینده قوم خود باشند، همان گونه که «حواریون» نسبت به «عیسی بن مریم» (علیه السلام) بوده اند (۲) و این نیز اهمیت مقام آن بزرگواران را نشان می دهد.

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۲، صفحه ۴۲۶.

۲ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۲۱۴.

خداوند! ما را توفیق ده، که در این تجارت پرسود که برای اولیای فراهم کرده ای، شرکت جوئیم و از برکات عظیم آن بهره مند شویم.

پروردگارا! اختلاف و پراکندگی، صفوف مسلمین جهان را در برابر دشمنان، متزلزل ساخته، آنچنان آگاهی و بیداری مرحمت فرما که همه مسلمین دنیا در صف واحدی چون «بنیان مرصوص» در برابر دشمنان خونخوار گرد آیند.

بارالها! آئین تو بی یار و یاور نمی ماند، این افتخار را نصیب ما کن که در زمره آن یار و یاوران باشیم!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره صف

دهم / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

۳۰ / اردیبهشت / ۱۳۶۵ (۱)

سوره جمعه

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

تاریخ شروع

۱۰ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

۳۰ / ۲ / ۱۳۶۵

محتوای سوره جمعه

این سوره، در حقیقت بر دو محور اصلی و اساسی دور می زند: نخست، توجه به توحید و صفات خدا و هدف از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مسأله معاد.

و دیگری برنامه سازنده نماز جمعه و بعضی از خصوصیات این عبادت بزرگ. ولی، با نظر دیگر می توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد.

۱ - تسبیح عمومی موجودات.

۲ - هدف بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر تعلیم و تربیت.

۳ - هشدار به مؤمنان که از اصول آئین حق منحرف نشوند، آن گونه که یهود منحرف شدند.

۴ - اشاره ای به قانون عمومی مرگ، که دریچه ای است به سوی عالم بقاء.

۵ - دستور مؤکد برای انجام فریضه نماز جمعه، و تعطیل کسب و کار، برای شرکت در آن.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، روایات بسیاری وارد شده، چه مستقلاً و یا در ضمن نمازهای یومیه.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجُمُعَةِ أُعْطِيَ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ وَبَعْدَ مَنْ لَمْ يَأْتِهَا فِي أَمْصَارِ الْمُسْلِمِينَ:

«هر کس سوره جمعه را بخواند، خداوند به تعداد کسانی که در نماز جمعه شرکت می کنند و کسانی که شرکت نمی کنند، در تمام بلاد مسلمین، به او ده حسنه می بخشد».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) آمده است: «بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه، سوره «جمعه» و «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را بخواند، و در ظهر جمعه، سوره «جمعه» و «منافقون» را، و هر گاه چنین کند، گوئی عمل رسول الله(صلی الله علیه وآله) را انجام داده، و پاداش و ثوابش بر خدا بهشت است».(۲)

مخصوصاً تأکید زیادی روی این مطلب شده که، سوره «جمعه» و «منافقون» را در نماز جمعه، بخوانند.

و در بعضی از این روایات آمده: حتی الامکان آن را ترک نکنند.(۳)

و با این که عدول از سوره «توحید» و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» به سوره های دیگر در قرائت نماز، جائز نیست، این مسأله در خصوص نماز جمعه، استثناء شده است، و عدول از آنها به سوره «جمعه» و «منافقون» جایز، بلکه مستحب شمرده است.

و اینها همه، نشانه اهمیت فوق العاده این سوره قرآن مجید است.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، آغاز سوره «جمعه» - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۲۰.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۲۱.

- ۱ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
- ۲ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
- ۳ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- ۴ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

- ۱ - آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همواره تسبیح خدا می گویند، خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا، و عزیز و حکیم است!
- ۲ - او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد و مسلماً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!
- ۳ - و (همچنین) رسول است بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده اند؛ و او عزیز و حکیم است!

۴ - این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد؛ و خداوند صاحب فضل عظیم است!

تفسیر:

هدف بعثت پیامبر

این سوره نیز، با تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می شود، و به قسمتی از صفات جمال و جلال و اسماء حسناى او اشاره می کند که، در حقیقت مقدمه ای است برای بحث های آینده. می فرماید: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است پیوسته تسبیح خدا می گویند و با زبان حال و قال او را از تمام نقایص و عیوب پاک می شمرنند» (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

«همان خداوندی که مالک و حاکم است، و از هر عیب و نقصی مبرا است» (الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ). «خداوندی که عزیز و حکیم است» (الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

و به این ترتیب، نخست، بر «مالکیت و حاکمیت» و پس از آن، «منزه بودن او از هرگونه ظلم، ستم و نقص» تأکید می کند؛ زیرا با توجه به مظالم بی حساب ملوک و شاهان، واژه «مَلِك» تداعی معانی نامقدس می کند که، با کلمه «قُدُّوس» همه شستشو می شود.

و از طرفی، روی «قدرت» و «علم» که دو رکن اصلی حکومت است، تکیه نموده، و چنان که خواهیم دید، این صفات ارتباط نزدیکی به بحث های آینده این سوره دارد، و نشان می دهد، انتخاب اوصاف حق، در آیات مختلف قرآن، روی حساب، نظم و رابطه خاصی است.

درباره تسبیح عمومی موجودات جهان، قبلاً بحث های مشروحی داشته ایم. (۱)

بعد از این اشاره کوتاه و پرمعنی به مسأله توحید و صفات خدا، به مسأله بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و هدف از این رسالت بزرگ، که در ارتباط با عزیز، حکیم و قدوس بودن خداوند است، پرداخته چنین می گوید: «او کسی است که در میان درس نخوانده ها رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند» (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ).

و در پرتو این تلاوت «آنها را از هرگونه شرک، کفر، انحراف و فساد پاک و پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد» (وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ). چرا که «آنان پیش از آن به طور مسلم در ضلال مبین و گمراهی آشکاری بودند» (وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

جالب این که: بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را با آن ویژگی هائی که جز از طریق اعجاز نمی توان تفسیر کرد، نشانه عظمت خدا و دلیل بر وجود او گرفته، می گوید: خداوند همان کسی است که چنین پیامبری را مبعوث کرد، و چنین شاهکاری را در آفرینش به وجود آورد!

«أُمِّيَّيْنَ» جمع «أُمِّي» به معنی «درس نخوانده» است منسوب به «امّ» (مادر) یعنی: مکتبی جز مکتب دامان مادرش را ندیده است.

و بعضی آن را به معنی «اهل مکّه» دانسته اند؛ زیرا «مکّه» را «امّ القری» (مادر آبادی ها) می نامیدند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد؛ چرا که نه پیامبر

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۱۲، ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء»، و ذیل آیه ۴۱ سوره «نور» (جلد ۱۴، صفحه ۴۹۷).

اسلام (صلی الله علیه وآله) تنها مبعوث به اهل «مکه» بود، و نه سوره «جمعه» در «مکه» نازل شده است.

بعضی از مفسران نیز، آن را به معنی «امت عرب» در مقابل «یهود» و دیگران تفسیر کرده اند، و آیه ۷۵ سوره «آل عمران» را شاهد بر این معنی می دانند که می گوید: قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّاتِ سَبِيلٌ: «یهود گفتند ما در برابر امیین (غیر یهود) مسؤول نیستیم».

اگر این تفسیر را هم بپذیریم، به خاطر آن است که «یهود» خود را اهل کتاب و با سواد می دانستند و امت عرب را بی سواد و درس نخوانده.

بنابراین، تفسیر اول از همه مناسب تر است. (۱)

قابل توجه این که، می گوید: پیامبر اسلام از میان همین گروه و همین قشر درس نخوانده، برخاسته تا عظمت رسالت او را روشن سازد، و دلیلی باشد بر حقانیت او؛ چرا که کتابی مثل قرآن با این محتوای عمیق و عظیم، و فرهنگی چون فرهنگ اسلام، محال است زائیده فکر بشر باشد، آن هم بشری که نه خود درس خوانده، و نه در محیط علم و دانش پرورش یافته است. این نوری است که از ظلمت برخاسته، و باغ سرسبزی است که، از دل کویر سر برآورده، و این خود معجزه ای است آشکار، و سندی است روشن بر حقانیت او.

در آیه فوق، هدف این بعثت را در سه امر خلاصه کرده که، یکی جنبه مقدماتی دارد و آن «تلاوت آیات الهی» است، و دو امر دیگر یعنی «تهذیب و تزکیه نفوس» و «تعلیم کتاب و حکمت» دو هدف بزرگ نهائی را تشکیل

۱ - درباره معنی «امی» شرح بیشتری ذیل آیه ۱۵۷ سوره «اعراف» آورده ایم (به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۰۰ مراجعه فرمائید).

می دهد.

آری، این پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است که، انسان ها را هم در زمینه علم و دانش، و هم اخلاق و عمل، پرورش دهد، تا به وسیله این دو بال، بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند، و مسیر الی الله را پیش گیرند، و به مقام قرب او نائل شوند.

این نکته نیز، شایان توجه است که: در بعضی از آیات قرآن، «تزکیه» مقدم بر «تعلیم» و در بعضی، «تعلیم» مقدم بر «تزکیه» شمرده شده، یعنی از چهار مورد، سه مورد «تربیت» مقدم بر «تعلیم» مقدم است، و در یک مورد «تعلیم» بر «تربیت» مقدم.

این تعبیر، ضمن این که نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (اخلاق) زائیده «علم» است همان گونه که «علم» زائیده «اخلاق» است (اصالت تربیت را مشخص می سازد، البته، منظور علوم حقیقی است، نه اصطلاحی در لباس علم).

فرق میان «کتاب» و «حکمت» ممکن است این باشد که: اولی اشاره به قرآن و دومی به سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تعلیمات اوست که، «سنت» نام دارد.

و نیز ممکن است «کتاب» اشاره به اصل دستورات اسلام باشد، و «حکمت» اشاره به فلسفه و اسرار آن.

این نکته نیز قابل توجه است که: «حکمت» در اصل، به معنی منع کردن به قصد اصلاح است، و لجام مرکب را از این جهت «حکمه» (بر وزن صدقه) گویند که، او را منع و مهار کرده، و در مسیر صحیح قرار می دهد.

بنابراین، مفهوم آن دلائل عقلی است، و از اینجا روشن می شود که، ذکر کتاب و حکمت پشت سر یکدیگر، می تواند اشاره به دو سرچشمه بزرگ شناخت، یعنی «وحی» و «عقل» بوده باشد، یا به تعبیر دیگر، احکام آسمانی و

تعلیمات اسلام، در عین این که از وحی الهی سرچشمه می گیرد، با ترازوی عقل قابل سنجش و درک می باشد (منظور کلیات احکام است).

و اما «ضَلال مُبِین» (گمراهی آشکار) که در ذیل آیه، به عنوان سابقه قوم عرب بیان شده، اشاره سربسته و پرمعنائی است به عصر جاهلیت که، گمراهی بر سراسر جامعه آنها حکم فرما بود، چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که: بت هائی را که از سنگ و چوب با دست خود می تراشیدند، پرستش می کردند و در مشکلات خود، به این موجودات بی شعور پناه می بردند.

دختران خود را با دست خویش زنده به گور می کردند، سهل است، به این عمل، فخر و مباحات نیز می کردند که، نگذاریم ناموسمان دست بیگانگان بیفتد!

مراسم نماز و نیایش آنها کف زدن و سوت کشیدن در کنار خانه کعبه بود، و حتی زنان به صورت برهنه مادرزاد بر گرد خانه خدا طواف می کردند و آن را عبادت می شمردند! انواع خرافات و موهومات بر افکار آنها حاکم بود، و جنگ و خونریزی و غارتگری، مایه مباحاتشان.

زن در میان آنها متاع بی ارزشی بود که، حتی روی آن قمار می زدند! و از ساده ترین حقوق انسانی محروم بود.

کینه ها و عداوت ها را پدران به ارث به فرزندانسان منتقل می کردند، و به همین دلیل، خونریزی و کشت و کشتار، یک امر عادی محسوب می شد.

آری، پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و آنها را از این ضلال مبین، به برکت کتاب و حکمت نجات داد، تعلیم داد و تربیت نمود، و به راستی نفوذ در چنین جامعه گمراهی، خود یکی از دلائل عظمت اسلام و معجزه آشکار پیامبر بزرگ ما است.

اما از آنجا که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تنها مبعوث به این قوم «امّی» نبود، بلکه دعوتش همه جهانیان را دربر می گرفت، در آیه بعد می افزاید: «او مبعوث به گروه دیگری از مؤمنان نیز هست که هنوز ملحق به اینها نشده اند» (وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ). (۱)

اقوام دیگری که بعد از یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پا به عرصه وجود گذاردند، در مکتب تعلیم و تربیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرورش یافتند، و از سرچشمه زلال قرآن و سنت محمدی (صلی الله علیه وآله) سیراب گشتند، آری، آنها نیز مشمول این دعوت بزرگ بودند.

به این ترتیب، آیه فوق تمام اقوامی را که بعد از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به وجود آمدند، از عرب و عجم شامل می شود.

در حدیثی می خوانیم: هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این آیه را تلاوت فرمود، سؤال کردند: اینها کیانند؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) دست خود را بر شانه سلمان گذارد، و فرمود: لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ فِي الثُّرَيَّا لَنَالَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ: «اگر ایمان در ثریا (ستاره دوردستی که در این زمینه ضرب المثل است) باشد، مردانی از این گروه (ایرانیان) به آن دست می یابند». (۲)

و از آنجا که همه این امور، از قدرت و حکمت خداوند سرچشمه می گیرد، در پایان آیه می فرماید: «او عزیز و حکیم است» (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

سپس، به این نعمت بزرگ، یعنی بعثت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و برنامه

۱ - «آخَرِينَ» عطف بر «أَمِّيَّين» است و ضمیر «مِنْهُمْ» به «مُؤْمِنِينَ» بر می گردد که از لا به لای کلام استفاده می شود.

بعضی نیز احتمال داده اند که عطف بر ضمیر «يُعَلِّمُهُمْ» بوده باشد، ولی معنی اول مناسب تر است.

۲ - این حدیث را «طبرسی» در «مجمع البیان»، «علامه طباطبائی» در «المیزان» و «سیوطی» در «در المنثور»، «زمخشری» در «کشاف»، «قرطبی» در تفسیرش و «مراغی» در تفسیر خود، و «سید قطب» در «فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند و در اصل از «صحیح بخاری» گرفته شده.

تعلیم و تربیت او اشاره کرده، می افزاید: «این فضل خدا است که به هر کس بخواهد و لایق ببیند می بخشد، و خداوند صاحب فضل عظیم است» (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

در حقیقت، این آیه، همانند آیه ۱۶۴ سوره «آل عمران» است که می گوید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» و همه چیز آن، تقریباً شبیه آیات مورد بحث است.

بعضی نیز احتمال داده اند: ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ: «این فضل الهی است» اشاره به اصل مقام نبوت باشد که، خداوند این مقام را به هر کس که شایسته بداند می دهد.

ولی، تفسیر اول، مناسب تر است، هر چند جمع میان هر دو نیز ممکن است، که هم رهبری پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای امت فضل الهی است و هم مقام نبوت برای شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله).

ناگفته پیدا است، تعبیر: مَنْ يَشَاءُ: «هر کس را بخواهد» مفهومی این نیست که خدا بی حساب، فضل و مرحمت خود را به کسی می دهد، بلکه مشیت در اینجا توأم با حکمت است، همان گونه که توصیف خداوند را به عزیز و حکیم، در نخستین آیه سوره، این مطلب را روشن ساخته.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز در تشریح این فضل بزرگ الهی می فرماید: فَأَنْظَرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفَتَاهُ، كَيْفَ نَشَرَتِ النُّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَ التَّفَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ، وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ:

«به نعمت های خداوند بر این امت بنگرید! در آن زمان که رسولش را به سوی آنها مبعوث کرد، اطاعت آنها را به آئینش جلب کرد، و با دعوتش آنها را متحد ساخت، بنگرید چگونه این نعمت بزرگ پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترده، نهرهای مواهب خویش را به سوی آنان جاری ساخت، و آئین حق با تمام برکاتش، آنها را در برگرفت، آنها در میان نعمت هایش غرقند، و در زندگانی خرمش شادمانند» (۱).

نکته:

فضل الهی روی حساب است

در حدیثی آمده است: جمعی از فقرای امت، خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیده عرض کردند: ای رسول خدا! ثروتمندان اموالی برای انفاق دارند و ما چیزی نداریم، وسیله ای برای حج دارند و ما نداریم، و امکانات برای آزاد کردن بردگان دارند و ما نداریم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کسی صد بار «تکبیر» بگوید، افضل است از آزاد کردن یک برده، کسی که صد بار «تسبیح خدا» بگوید، افضل است از این که یک صد اسب را برای جهاد زین و لجام کند، و کسی که صد بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید، عملش از تمام مردم در آن روز برتر است، مگر این که کسی بیشتر بگوید.

این سخن به گوش اغنیاء رسید، آنها نیز به سراغ این اذکار رفتند، فقرای امت، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده عرض کردند: سخن شما به گوش اینها رسیده و آنها نیز مشغول ذکر شده اند! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ: «این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد» (اشاره به این که این برای امثال شما است که، اشتیاق انفاق دارید و وسیله آن را در اختیار ندارید، و اما برای آنها

که ثروتمندند، راه وصول به فضل الهی، از طریق انفاق از ثروت هایشان است). (۱)
این حدیث نیز، شاهد سخنی است که، در بالا گفتیم که فضل الهی روی حساب حکیمانه
است.

- ۵ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ
أُسْفَارًا بُسِّ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
- ۶ قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ
فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ
- ۷ وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
- ۸ قُلْ إِن الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۵ - کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتاب هائی حمل می کند، (اما چیزی از آن نمی فهمد). گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند!
- ۶ - بگو: «ای یهودیان! اگر گمان می کنید که (فقط) شما دوستان خدائید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید (تا به لقای محبوبتان برسید)»!
- ۷ - ولی آنان هرگز تمنای مرگ نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند؛ و خداوند ظالمان را به خوبی می شناسد!
- ۸ - بگو: «این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد»!

تفسیر:

چارپائی بر او کتابی چند!

در بعضی از روایات آمده است: یهود می گفتند: اگر محمد به رسالت مبعوث شده، رسالتش شامل حال ما نیست، لذا نخستین آیه مورد بحث به آنها گوشزد می کند: اگر کتاب آسمانی خود را دقیقاً خوانده و عمل می کردید، این سخن را نمی گفتید؛ چرا که بشارت ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در آن آمده است.

می فرماید: «کسانی که تورات بر آنها نازل شد، مکلف به آن گشتند ولی حق آن را اداء ننمودند و به آیاتش عمل نکردند، همانند درازگوشی هستند که کتاب هائی بر پشت خود حمل می کند» (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا).

او از کتاب، چیزی جز سنگینی احساس نمی کند، و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد، یا کتاب هائی که دقیق ترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه های زندگی در آن است.

این قوم از خود راضی، که تنها به نام «تورات» یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه اندیشه در محتوای آن داشته باشند و عمل کنند، همانند همین حیوانی هستند که در حماقت، نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است.

این، گویاترین مثالی است که، برای عالم بی عمل می توان بیان کرد که، سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارد، بی آن که از برکات آن بهره گیرد، افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند، ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی خبرند (و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین) مشمول همین آیه اند.

این احتمال نیز وجود دارد که: یهود با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که، از موهبت بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید، گفته باشند:

ما نیز اهل کتابیم، و مفتخر به بعثت حضرت موسی کلیم (علیه السلام) هستیم، قرآن در پاسخ آنها می گوید: چه فائده؟ که دستورهای «تورات» را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید.

ولی، به هر حال هشداری است به همه مسلمانان که، مراقب باشند، سرنوشتی همچون «یهود» پیدا نکنند، این فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده، و این قرآن مجید که بر آنها نازل گردیده، برای این نیست که تنها در خانه ها خاک بخورد، یا به عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایت کنند، یا برای حفظ از حوادث به هنگام سفر از زیر آن رد شوند، یا برای میمنت و شگون خانه جدید، همراه «آئینه» و «جاروب»! به خانه تازه بفرستند، و تا این حد آن را تنزل دهند، و یا آخرین همت آنها، تلاش و کوشش برای تجوید، تلاوت زیبا، ترتیل و حفظ آن باشد، و در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل، از آن اثری به چشم نخورد.

و در ادامه این مثل، می افزاید: «قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مسلماً مثال بدی دارند» (بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ).

چگونه آنها تشبیه به «حمار حامل اسفار» نشوند؟ در حالی که، نه تنها با عمل، که با زبان هم آیات الهی را انکار کردند، چنان که در آیه ۸۷ سوره «بقره» درباره همین قوم «یهود» می خوانیم: أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ: «آیا هر زمان پیامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد، در برابر او تکبر کردید، گروهی را تکذیب نمودید، و گروهی را به قتل رساندید؟!»

و در پایان آیه، در یک جمله کوتاه و پرمعنی می فرماید: «خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند؟» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

درست است که، هدایت، کار خدا است، اما زمینه، لازم دارد، و زمینه آن که روح حق طلبی و حق جوئی است، باید از ناحیه خود انسان ها فراهم شود، و ستمگران از این مرحله دورند.

گفتیم: یهود خود را امتی برگزیده، و به اصطلاح، تافته ای جدا بافته می دانستند، حتی گاهی ادعا می کردند: پسران خدا هستند! و گاه خود را دوستان خاص خداوند قلمداد می کردند، چنان که در آیه ۱۸ سوره «مائده» آمده است: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ: «یهود و نصارا گفتند ما پسران خدا و دوستان خاص او هستیم». (هر چند منظورشان فرزندان مجازی باشد).

قرآن، در مقابل این بلندپروازی های بی دلیل، آن هم از ناحیه گروهی که حامل کتاب الهی بودند، اما عامل به آن نبودند، می گوید: «به آنها بگو ای یهودیان اگر گمان می کنید شما دوستان خدا غیر از مردم هستید پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید» (قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (۱)

چرا که، دوست، همیشه مشتاق لقای دوست است، و می دانیم که، لقای معنوی پروردگار، در قیامت رخ می دهد، هنگامی که حجاب های عالم دنیا کنار رفت، و غبارهای شهوات و هوس ها فرو نشست، پرده ها برداشته می شود، و انسان با چشم دل، جمال دل آرای محبوب را می بیند، و بر بساط قریش گام می نهد، و به مصداق «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» به حریم دوست راه

۱ - «مِنْ دُونِ النَّاسِ» به گفته بعضی از مفسران، حال برای اسم «أَنْ» است، و به گفته بعضی دیگر صفت است برای «أَوْلِيَاءُ».

می یابد.

اگر شما راست می گوئید و دوست خاص او هستید، پس، چرا این قدر به زندگی دنیا چسبیده اید؟!

چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟ این دلیل بر این است که، شما در این ادعای خود صادق نیستید.

قرآن، همین معنی را به تعبیر دیگری در سوره «بقره» آیه ۹۶ بازگو کرده است، می گوید: وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَخَّرٍ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ:

«آنها را حریص ترین مردم بر زندگی این دنیا می یابی، حتی حریص تر از مشرکان، تا آنجا که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب الهی باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است»!

و پس از آن به دلیل اصلی وحشت آنها از مرگ، اشاره کرده، می افزاید: «آنها هرگز آرزوی مرگ نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند» (وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ). ولی «خداوند ظالمان را به خوبی می شناسد» (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

در حقیقت، ترس انسان از مرگ، به خاطر یکی از دو عامل است: یا به زندگی بعد از مرگ ایمان ندارد، و مرگ را هیولای فنا و نیستی و ظلمتکده عدم می پندارد، و طبیعی است که انسان از نیستی و عدم بگریزد.

و یا این که، به جهان پس از مرگ معتقد است، اما پرونده اعمال خود را

چنان تاریک و سیاه می بیند که، از حضور در آن دادگاه بزرگ، سخت بیمناک است. و از آنجا که «یهود» معتقد به معاد و جهان پس از مرگ بودند، طبعاً علت وحشت آنها از مرگ، عامل دوم بود.

تعبیر به «ظالمین» مفهوم وسیعی دارد که، تمام اعمال ناروای یهود، از کشتن پیامبران بزرگ الهی گرفته، تا نسبت های ناروا به آنها و غصب حقوق و چپاول اموال و غارت سرمایه های مردم، و آلوده بودن به انواع مفاسد اخلاقی.

ولی، مسلماً این وحشت و اضطراب، مشکلی را حل نمی کند، مرگ، شتری است که بر در خانه همه خوابیده است، لذا قرآن می گوید: «ای پیامبر! به آنها بگو این مرگی را که از آن فرار می کنید، سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد» (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ). «سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار با خبر است برده می شوید و شما را از آنچه انجام می دادید، خبر می دهد» (ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). قانون مرگ، از عمومی ترین و گسترده ترین قوانین این عالم است، انبیاء بزرگ الهی و فرشتگان مقربین، همه می میرند، و جز ذات پاک خداوند در این جهان باقی نمی ماند، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَاقِي وَجْهٍ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۱). هم، مرگ از قوانین مسلم این عالم است، و هم، حضور در دادگاه عدل خدا و حسابرسی اعمال و هم، خداوند از تمام اعمال بندگان دقیقاً آگاه است.

بنابراین، تنها راه برای پایان دادن به این وحشت، پاک سازی اعمال، و شستشوی دل از آلودگی گناه می باشد که، هر کس حسابش پاک است، از محاسبه اش چه باک؟

تنها در این صورت است که، علی وار می توان گفت: هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِنْدَى أُمِّهِ:

«هیئات بعد از آن همه جنگ ها و حوادث، به خدا سوگند علاقه فرزند ابو طالب به مرگ از علاقه طفل به پستان مادرش بیشتر است»! (۱)

و به هنگامی که، فرق مبارکش با ضربه «أَشَقَى الْآخِرِينَ» از هم شکافته شد، خروشی برآورده فرمود: فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ: «به پروردگار کعبه پیروز شدم و نجات یافتم».

* * *

نکته ها:

۱ - عالم بی عمل؟

بدون شک تحصیل علم، مشکلات فراوانی دارد، ولی، این مشکلات هر قدر باشد، در برابر برکات حاصل از علم، ناچیز است، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که، زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عائد او نشود، درست بسان چهارپائی است که، سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می کند، بی آن که از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات، عالم بی عمل به: شجر بلا ثمر: «درخت بی میوه» یا سحاب بلا مطر: «ابر بی باران» تشبیه شده یا شمعی که می سوزد و اطراف خود را روشن می کند، ولی خودش از بین می رود، یا چهارپائی که به «طاحونه»

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۵.

(آسیاب) می بندند، دائماً زحمت می کشد، طیّ طریق می کند، اما چون به دور خود می گردد، هرگز راهی را طیّ نمی کند و به جایی نمی رسد و مانند این تشبیهات که، هر کدام بیانگر گوشه ای از سرنوشت شوم عالم بی عمل است.

در روایات اسلامی نیز، در نکوهش این گونه عالمان، تعبیرات تکان دهنده ای آمده است: از جمله: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: «هر کس علمش افزوده شود، ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم، جز دوری از خدا، برای او، حاصلی ندارد» (مَنْ إِزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا). (۱)

در جای دیگر از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «علم، با عمل توأم است، هر کس چیزی را می داند، باید به آن عمل کند و علم، فریاد می زند و عمل را دعوت می کند، اگر به او پاسخ مثبت نداد، از آنجا کوچ می کند»: (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ، وَ الْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أُجَابَهُ وَ إِلَّا إِرْتَجَلَ عَنْهُ). (۲)

اصولاً، از بعضی از روایات استفاده می شود که، عالم بی عمل، شایسته نام «عالم» نیست، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «لَا يَكُونُ الْمَرْءُ عَالِمًا حَتَّى يَكُونُ بِعِلْمِهِ عَامِلًا». (۳) و از این بالاتر آن که: او تمام مسئولیت عالم را بر دوش می کشد، بی آن که از مزایای علم بهره مند باشد، لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که ضمن خطبه ای بر فراز منبر فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بَغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ

۱ - «محجّه البيضاء»، جلد ۱، صفحات ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۳۶۶.

۳ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۴۵.

أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةُ أَذْوَمُ:

«ای مردم! هنگامی که چیزی را دانستید، عمل کنید تا هدایت یابید، زیرا عالمی که بر خلاف علمش عمل می کند، مانند جاهل سرگردانی است که، هرگز از جهلش هشیار نمی شود، بلکه، من حجت را بر چنین عالمی بزرگ تر، و حسرت را پایدارتر می بینم».(۱)

و بدون شک، وجود چنین عالم و دانشمندی، بزرگ ترین بلا برای یک جامعه محسوب می شود، و سرنوشت مردمی که عالیشان چنین باشد، سرنوشت خطرناکی است که به گفته شاعر:

وَرَاعِيَ الشَّاءَ يَحْمِي الذَّنْبَ عَنْهَا *** فَكَيْفَ إِذَا الرُّعَاةُ لَهَا ذُنَابُ!:

«شبان، گوسفندان را از چنگال گرگ نجات می دهد * اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گرگان باشند».

۲ - چرا از مرگ بترسم؟

معمولاً غالب مردم، از مرگ می ترسند، تنها گروه اندکی هستند که بر چهره مرگ، لبخند می زنند، و آن را تنگ تنگ در آغوش می فشارند، دلقی رنگ رنگ را می دهند و جانی جاودان می گیرند.

اما، ببینیم چرا مرگ و مظاهر آن، و حتی نام آن، برای گروهی، دردآور است؟ دلیل عمده اش، این است که، به زندگی بعد از مرگ، ایمان ندارند، و یا اگر ایمان دارند، این ایمان به صورت یک باور عمیق در نیامده و بر افکار و عواطف آنها حاکم نشده است.

وحشت انسان از فناء و نیستی، طبیعی است، انسان، حتی از تاریکی شب

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، باب «استعمال العلم»، حدیث ۶.

می ترسد؛ چرا که ظلمت، نیستی نور است، و گاه از مرده نیز می ترسد؛ چرا که آن هم در مسیر فنا قرار گرفته.

اما، اگر انسان با تمام وجودش باور کند: «دنیا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است» (الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ). (۱)

اگر، باور کند: این جسم خاکی، قفسی است برای مرغ روح او، که وقتی این قفس شکست، آزاد می شود، و به هوای کوی دوست پر و بال می زند.

اگر، باور کند «حجاب چهره جان می شود غبار تنش» مسلماً در آرزوی آن دم است که، از این چهره، پرده برفکند.

اگر، باور کند مرغ باغ ملکوت است و از عالم خاک نیست، و تنها «دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنش»؟

آری، اگر دیدگاه انسان درباره مرگ چنین باشد، هرگز از مرگ وحشت نمی کند، در عین این که زندگی را برای پیمودن مسیر تکامل خواهان است.

لذا، در حدیث «عاشورا» می خوانیم: هر قدر حلقه محاصره دشمن تنگ تر و فشار دشمن بر حسین (علیه السلام) و یارانش بیشتر می شد، چهره های آنها برافروخته تر و شکوفاتر می گشت، و حتی پیرمردان اصحابش، صبح «عاشورا» خندان بودند، وقتی از آنها سؤال می شد: چرا؟ می گفتند: برای این که ساعاتی دیگر، شربت شهادت می نوشیم و حور العین را در آغوش می گیریم! (۲)

علت دیگر برای ترس از مرگ، دلبستگی بیش از حد به دنیا است؛ چرا که مرگ، میان او و محبوبش جدائی می افکند، و دل کندن از آن همه امکاناتی که برای زندگی مرفه و پر عیش و نوش فراهم ساخته، برای او طاقت فرسا است.

عامل سوم، خالی بودن ستون حسنات و پر بودن ستون سیئات نامه عمل

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۶۰۳.

۲ - «مقتل الحسین مقرر»، صفحه ۲۶۳.

است.

در حدیثی می خوانیم: کسی خدمت پیامبر آمده عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله)

من چرا مرگ را دوست نمی دارم؟

فرمود: آیا ثروتی داری؟

عرض کرد: آری.

فرمود: چیزی از آن را پیش از خود فرستاده ای؟

عرض کرد: نه.

فرمود: به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری (چون نامه اعمال از حسنات خالی

است). (۱)

دیگری نزد «ابوذر» آمد و همین سؤال را کرد که، ما چرا از مرگ متنفریم؟!

فرمود: لَإِنَّكُمْ عَمَرْتُمُ الدُّنْيَا، وَخَرَبْتُمُ الْآخِرَةَ فَتَكْرَهُونَ أَنْ تَتَّقِلُوا مِنْ عُمْرَانِ إِلَى خَرَابٍ!

«برای این که شما دنیا را آباد کرده اید، و آخرتتان را ویران، طبیعی است که دوست ندارید از

نقطه آبادی به نقطه ویرانی منتقل شوید». (۲)

- ۹ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
- ۱۰ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
- ۱۱ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

ترجمه:

- ۹ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید!
- ۱۰ - و هنگامی که نماز پایان گرفت (شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بطلبید، و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید!
- ۱۱ - هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند؛ بگو: «آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است، و خداوند بهترین روزی دهندگان است»!

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات، یا خصوص آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» روایات مختلفی نقل شده که، همه آنها از این معنی خبر می دهد: در یکی از سال ها که

مردم «مدینه» گرفتار خشکسالی، گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند، «دحیه» با کاروانی از «شام» فرا رسید و با خود مواد غذایی آورده بود، و این در روز «جمعه» بود و پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشغول خطبه «نماز جمعه»، طبق معمول، برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی بعضی دیگر آلات موسیقی را نواختند، مردم، با سرعت خود را به بازار رساندند. مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند، خطبه را رها کرده و برای تأمین نیازهای خود به سوی بازار شتافتند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند (آیه نازل شد و آنها را سخت مذمت کرد) پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: اگر این گروه اندک هم می رفتند از آسمان سنگ بر آنها می بارید. (۱)

تفسیر:

بزرگ ترین اجتماع عبادی سیاسی هفته

در آیات گذشته، بحث های فشرده ای پیرامون توحید، نبوت، معاد، و نیز مذمت «یهود» دنیاپرست آمده بود، آیات مورد بحث، به گفتگو پیرامون یکی از مهم ترین وظائف اسلامی، که در تقویت پایه های ایمان تأثیر فوق العاده دارد، و از یک نظر، هدف اصلی سوره را تشکیل می دهد، یعنی نماز جمعه و بعضی از احکام آن می پردازد.

نخست، همه مسلمانان را مخاطب قرار داده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود، به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است اگر می دانستید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ).

«نودی» از ماده «نداء» به معنی «بانگ برآوردن» است، و در اینجا به معنی «اذان» است؛ زیرا در اسلام، ندائی برای نماز، جز اذان نداریم، چنان که در آیه ۵۸ سوره «مائده» نیز می خوانیم: وَإِذَا نَادَيْتُمُ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ:

«هنگامی که مردم را به سوی نماز می خوانید (و اذان می گوئید) آن را به مسخره و بازی می گیرند، این به خاطر آن است که آنها قومی هستند بی عقل».

به این ترتیب، هنگامی که صدای اذان «نماز جمعه» بلند می شود، مردم موظفند کسب و کار را رها کرده، به سوی نماز، که مهم ترین یاد خدا است، بشتابند.

جمله «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ...» اشاره به این است که: اقامه نماز جمعه و ترک کسب و کار در این موقع، منافع مهمی برای مسلمانان در بردارد، اگر درست پیرامون آن بیندیشند، و گرنه، خداوند، از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است.

این جمله، یک اشاره اجمالی به فلسفه و منافع نماز جمعه است که، به خواست خدا در بحث نکات از آن بحث خواهیم کرد.

البته، ترک خرید و فروش، مفهوم وسیعی دارد که، هر کار مزاحمی را شامل می شود.

اما، این که چرا روز «جمعه» را به این نام نامیده اند؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است، و این مسأله، تاریخچه ای دارد که در بحث نکات خواهد آمد.

قابل توجه این که: در بعضی از روایات اسلامی، در مورد نمازهای روزانه آمده است: إِذَا أَقِيَمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا تَأْتُوهَا وَ أَنْتُمْ تَسْعَوْنَ وَ أَتُوهَا وَ أَنْتُمْ تَمْشُونَ

وَعَلَيْكُمْ السَّكِينَةُ:

«هنگامی که نماز (نمازهای یومیه) برپا شود برای شرکت در نماز ندوید، و با آرامش گام بردارید».(۱)

ولی، در مورد نماز جمعه آیه فوق می گوید: «فَاسْعُوا» (بشتابید) و این، دلیل بر اهمیت فوق العاده نماز جمعه است.

منظور از «ذِكْرِ اللَّهِ» در درجه اول، «نماز» است، ولی، می دانیم که خطبه های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خدا است، در حقیقت، بخشی از نماز جمعه است، بنابراین، باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد.

در آیه بعد، می افزاید: «هنگامی که نماز پایان گیرد شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید، و خدا را بسیار یاد نمائید تا رستگار شوید» (فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

گرچه، جمله «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن، در قرآن مجید، شاید غالباً به معنی طلب روزی و کسب و تجارت آمده است.

ولی، روشن است مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار، یکی از مصادیق آن است، لذا، بعضی آن را به معنی عیادت مریض، و زیارت مؤمن، یا تحصیل علم و دانش تفسیر کرده اند، هر چند منحصر به اینها نیز نمی باشد.

ناگفته پیداست، امر به «انتشار در زمین» و «طلب روزی» امر وجوبی نیست، بلکه به اصطلاح «امر بعد از حظر و نهی» است، و دلیل بر جواز

می باشد، اما بعضی از این تعبیر، چنین استفاده کرده اند که، تحصیل روزی بعد از نماز جمعه، مطلوبیت و برکتی دارد، و در حدیثی آمده است که، پیامبر بعد از نماز جمعه سری به بازار می زد.

جمله «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» اشاره به یاد خدا است، در برابر آن همه نعمت هائی که به انسان ارزانی داشته.

و بعضی «ذکر» را در اینجا به معنی «فکر» تفسیر کرده اند، آنچنان که در حدیث آمده: تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةً: «یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است». (۱)
بعضی نیز، آن را به مسأله توجه به خدا در بازارها، به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت تفسیر کرده اند.

ولی، روشن است آیه، مفهوم گسترده ای دارد که، همه اینها را در بر می گیرد، این نیز مسلم است که، روح «ذکر»، «فکر» است، و ذکر بی فکر لقلقه زبانی بیش نیست، و آنچه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است.

اصولاً، ادامه «ذکر» سبب می شود که، یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه های غفلت و بی خبری را که عامل اصلی هرگونه گناه است، بسوزاند، و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» حاصل گردد.

در آخرین آیه مورد بحث، کسانی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را به هنگام نماز جمعه رها کردند و برای خرید از قافله تازه وارد به بازار شتافتند، شدیداً مورد ملامت

قرار داده، می گوید: «هنگامی که تجارت یا لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند، و تو را ایستاده (در حالی که خطبه نماز جمعه می خوانی) رها می کنند» (وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قِائِمًا).

«به آنها بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان است» (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

ثواب و پاداش الهی، و برکاتی که از حضور در نماز جمعه، شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تربیت معنوی و روحانی عائد شما می شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست، و اگر از این می ترسید که، روزی شما بریده شود، اشتباه می کنید، خداوند بهترین روزی دهندگان است.

تعبیر به «لَهْو» اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که، به هنگام ورود قافله تازه به «مدینه» می زدند، که هم نوعی اخبار و اعلام بود، و هم وسیله ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا، همان گونه که در دنیای امروز نیز در فروشگاه هائی که به سبک غرب است نیز، نمونه آن دیده می شود.

تعبیر به «انْفَضُّوا» به معنی پراکنده شدن و انصراف از نماز جماعت، و روی آوردن به کاروان است که در شأن نزول گفته شد، هنگامی که کاروان «دحیه» وارد «مدینه» شد (او هنوز اسلام را اختیار نکرده بود) با صدای طبل و سایر آلات لهو، مردم را به بازار فراخواند، مردم «مدینه» حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند، به سوی او شتافتند، و تنها سیزده نفر، و به روایتی کمتر، در مسجد باقی ماندند.

ضمیر «إِلَيْهَا» به تجارت بازمی گردد، یعنی به سوی «مال التجارة» شتافتند، این، به خاطر آن است که، لهو، هدف اصلی آنها نبود، بلکه، مقدمه ای بود برای

اعلام ورود کاروان و یا سرگرمی و تبلیغ کالا در کنار آن. تعبیر به «قائماً» نشان می دهد که، پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایستاده، خطبه نماز جمعه را می خواند، چنان که در حدیثی از «جابر بن سمره» نقل شده: «هرگز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را در حال خطبه، نشسته ندیدم و هر کس بگوید نشسته خطبه می خواند، تکذیبش کنید».(۱)

و نیز روایت شده: از «عبدالله بن مسعود» پرسیدند: «آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایستاده خطبه می خواند؟» گفت: مگر نشنیده ای که خداوند می گوید: وَ تَرْكُوكَ قَائِمًا: «تو را در حالی که ایستاده بودی رها کردند؟»(۲)

در تفسیر «در المثور» آمده است: اولین کسی که نشسته، خطبه نماز جمعه را خواند، «معاویه» بود! (۳)

نکته ها:

۱ - نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است: مسلمانان «مدینه»، پیش از آن که پیامبر(صلی الله علیه وآله) هجرت کند، با یکدیگر صحبت کرده گفتند: «یهود» در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و «نصاری» نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه) خویست ما هم روزی قرار دهیم، در آن روز جمع شویم، ذکر خدا گوئیم و شکر او را به جا آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان «یوم العروبه» نامیده می شد، برای این هدف برگزیدند، و به سراغ «اسعد بن زراره» (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد،

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶.

۳ - تفسیر «در المثور»، جلد ۶، صفحه ۲۲۲ - این روایت را مفسران دیگر مانند «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیرش نقل کرده اند.

و آن روز، «روز جمعه» نامیده شد؛ زیرا روز اجتماع مسلمین بود. «اسعد» دستور داد: گوسفندی را ذبح کردند، نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود؛ چرا که تعداد مسلمانان در آن روز، بسیار کم بود... و این نخستین جمعه ای بود که در اسلام تشکیل شد.

اما، اولین جمعه ای که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به «مدینه» هجرت کرد، آن حضرت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر وارد «مدینه» شد، چهار روز در «قُبا» ماندند و مسجد «قُبا» را بنیان نهادند، سپس روز «جمعه» به سوی «مدینه» حرکت کرد، (فاصله میان «قُبا» و «مدینه» بسیار کم است، و امروز «قُبا» یکی از محله های داخل «مدینه» است)، به هنگام نماز جمعه، به محله «بنی سالم» رسید، و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت، و این اولین نماز جمعه ای بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در اسلام به جا آورد، خطبه ای هم در این نماز جمعه خواند که، اولین خطبه حضرت در «مدینه» بود. (۱)

یکی از محدثان از «عبد الرحمن بن کعب» نقل کرده: پدرم هر وقت صدای اذان جمعه را می شنید، بر «اسعد بن زرارۀ» رحمت می فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم، گفت: به خاطر آن است: او نخستین کسی بود که نماز جمعه را با ما به جا آورد. گفتم: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: فقط چهل نفر! (۲)

۲ - اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی، قبل از هر چیز، آیات

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۸۸.

همین سوره است، که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می دهد: به محض شنیدن اذان جمعه، به سوی آن بشتابند، و هرگونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند، تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد، به سراغ آن نروند، و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند.

در احادیث اسلامی نیز، تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است، از جمله: در خطبه ای که موافق و مخالف، آن را از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند آمده: **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فَمَنْ تَرَكَهَا فِي حَيَاتِهِ أَوْ بَعْدَ مَوْتِهِ اسْتَخْفَافاً بِهَا أَوْ جُحُوداً لَهَا فَلَا جَمَعَ لِلَّهِ شَمْلُهُ، وَلَا بَارَكَ لَهُ فِي أَمْرِهِ، أَلَا وَلَا صَلَاةَ لَهُ، أَلَا وَلَا زَكَاةَ لَهُ، أَلَا وَلَا حِجَّ لَهُ، أَلَا وَلَا صَوْمَ لَهُ، أَلَا وَلَا بَرَكَهَ حَتَّى يَتُوبَ:**

«خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من، از روی استخفاف یا انکار ترک کند، خداوند او را پریشان کند، و به کار او برکت ندهد، بدانید، نماز او قبول نمی شود، بدانید، زکات او قبول نمی شود، بدانید، حج او قبول نمی شود، بدانید، اعمال نیک او قبول نخواهد شد، تا از این کار توبه کند!» (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: **صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فَرِيضَةٌ، وَاجْتِمَاعُ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ مَعَ الْأِمَامِ، فَإِنْ تَرَكَ رَجُلٌ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ ثَلَاثَ جُمُعٍ فَقَدْ تَرَكَ ثَلَاثَ فَرَائِضَ، وَلَا يَدْعُ ثَلَاثُ فَرَائِضَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ إِلَّا مُنَافِقٌ:**

«نماز جمعه فریضه است و اجتماع برای آن با امام (معصوم) فریضه است، هر گاه مردی بدون عذر، سه جمعه را ترک گوید، فریضه را ترک گفته و کسی سه

فریضه را بدون علت ترک نمی گوید، مگر منافق» (۱).
و در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ إِيْمَانًا وَ احْتِسَابًا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ: «کسی که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت کند، گناهان او بخشوده خواهد شد، و برنامه عملش را از نو آغاز می کند» (۲).
روایات در این زمینه بسیار است، که ذکر همه آنها به طول می انجامد، در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر، این بحث را پایان می دهیم.
کسی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد، عرض کرد: یا رسول الله! من بارها آماده حج شده ام اما توفیق نصیب نشده، فرمود: عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجٌّ الْمَسَاكِينِ: «بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است» (اشاره به این که بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج، در اجتماع نماز جمعه وجود دارد) (۳).
البته، باید توجه داشت: مذمت های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان جمعه در ردیف منافقان شمرده شده اند، در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد، یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید، و اما در زمان غیبت، بنا بر این که واجب مخیر باشد (تخیر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق العاده آن در این حال نیز، محفوظ است (توضیح بیشتر درباره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۴، حدیث ۸.

۲ - همان مدرک، صفحه ۱۰.

۳ - همان مدرک، صفحه ۵، حدیث ۱۷.

۳- فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه، قبل از هر چیز، یک عبادت بزرگ دسته جمعی است، و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان، و شستن دل از آلودگی های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می باشد، در بردارد، به خصوص این که، مقدمتاً دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ، اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است.

و اما، از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که، بعد از کنگره سالانه حج، بزرگ ترین کنگره اسلامی می باشد، و به همین دلیل، در روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کردیم، آمده بود: جمعه، حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.

در حقیقت اسلام، به سه اجتماع بزرگ اهمیت می دهد:

اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می شود.

اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است.

و اجتماع سالانه که در کنار خانه خدا انجام می گیرد، نقش نماز جمعه، در این میان بسیار مهم است، به خصوص این که یکی از برنامه های خطیب، در خطبه نماز جمعه، ذکر مسائل مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است، و به این ترتیب، این اجتماع عظیم و پرشکوه، می تواند منشأ برکات زیر شود:

الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی.
ب: ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمین، به گونه ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند.

ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان.

د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی.

به همین دلیل، همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع الشرائط که دستورهای اسلامی دقیقاً در آن رعایت شود، بیم داشته اند.

و نیز، به همین دلیل، نماز جمعه، همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت ها بوده است، منتها حکومت های عدل، همچون حکومت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از آن بهترین بهره برداری ها را به نفع اسلام، و حکومت های جور، همانند «بنی امیه» از آن سوء استفاده برای تحکیم پایه های قدرت خود می کردند.

در طول تاریخ، مواردی را مشاهده می کنیم که، هر کس می خواست، بر ضد حکومتی قیام کند، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می کرد، چنان که در داستان «عاشورا» می خوانیم: گروهی از شیعیان در خانه «سلیمان بن سرد خزاعی» جمع شدند، و نامه ای خدمت امام حسین (علیه السلام) از «کوفه» فرستادند، در نامه آمده بود: «نعمان بن بشیر» والی «بنی امیه» بر «کوفه»، منزوی شده، ما در نماز جمعه او شرکت نمی کنیم، و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده اید، او را از «کوفه» بیرون خواهیم کرد. (۱)

در «صحیفه سجاده» از امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ وَ مَوَاضِعَ أُمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزَوْهَا:

«خداوندا! این (اشاره به نماز جمعه و عید قربان) مقامی است که مخصوص خلفاء، برگزیدگان و امناء بلندپایه تو است که ویژه آنها نمودی، و (خلفای جور بنی امیه) آن را به زور از اولیای حق گرفته و غصب کرده اند». (۲)

گاه، می شود، دشمنان اسلام یک هفته تمام، شبانه روز تبلیغات مسموم

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۴۴، صفحه ۳۳۳.

۲ - «صحیفه سجاده»، دعای ۴۸.

می کنند، ولی با یک خطبه نماز جمعه و مراسم پرشکوه و حیات بخش آن، همه خنثی می شود، روح تازه ای در کالبدها دمیده، و خون تازه ای در عروق به حرکت در می آید. توجه به این نکته که، طبق فقه شیعه، در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ، بیش از یک نماز جمعه جائز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریباً ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد جمعه قرار دارند در آن نماز شرکت می کنند، روشن می سازد که، عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن، یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین، اجتماعی چنین، عظیم ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می دهد.

اما، با نهایت تأسف، این مراسم عبادی سیاسی که می تواند مبدأ حرکت عظیمی در جوامع اسلامی گردد، به خاطر نفوذ حکومت های فاسد در آن، در بعضی کشورهای اسلامی، چنان بی روح و بی رمق شده است که، عملاً هیچ اثر مثبتی از آن گرفته نمی شود و شکل یک برنامه تشریفاتی به خود گرفته، و به راستی، این از سرمایه های عظیمی است که برای از دست رفتن آن، باید گریه کرد.

مهم ترین نماز جمعه سال، نماز جمعه ای است که قبل از رفتن به «عرفات» در «مکه» انجام می گیرد، تمام حجاج خانه خدا از سراسر جهان در آن شرکت دارند، که نماینده واقعی تمام قشرهای مسلمین در کره زمین هستند، سزاوار است برای تهیه خطبه چنین نماز حساسی، عده زیادی از دانشمندان، هفته ها و ماه ها مطالعه کنند و محصول آن را در آن روز حساس و خطبه تاریخی بر مسلمانان عرضه نمایند و مسلماً می توانند به برکت آن، آگاهی زیادی به جامعه اسلامی داده و مشکلات مهمی را حل کنند.

اما، با نهایت تأسف، در این ایام، دیده می شود، مسائل بسیار پیش پا افتاده و مطالبی که تقریباً همه از آن آگاهی دارند مطرح می شود، و از مسائل اصولی ابداً خبری نیست؟ آیا برای از دست رفتن چنین فرصت های بزرگ و سرمایه های عظیم نباید گریست؟! و برای دگرگون ساختن آن، نباید به پا خاست؟! *

* * *

۴ - آداب نماز جمعه و محتوای خطبه ها

نماز جمعه (با وجود شرائط لازم) بر مردان بالغ و سالم که قدرت بر شرکت در نماز را دارند واجب است، بر مسافران و پیرمردان واجب نیست، هر چند حضور در نماز جمعه، برای مسافر جائز است، همچنین زن ها نیز می توانند در نماز جمعه شرکت کنند، هر چند بر آنها واجب نیست.

کمترین عددی که نماز جمعه با آن منعقد می شود، پنج نفر از مردان است. نماز جمعه دو رکعت است و جای نماز ظهر را می گیرد، و دو خطبه ای که قبل از نماز جمعه خوانده می شود، در حقیقت به جای دو رکعت دیگر محسوب می شود. نماز جمعه، همانند نماز صبح است و مستحب است حمد و سوره را در آن بلند بخوانند و نیز مستحب است سوره «جمعه» را در رکعت اول و سوره «منافقین» را در رکعت دوم قرائت کنند. در نماز جمعه دو قنوت مستحب است، یکی قبل از رکوع رکعت اول و دیگر بعد از رکوع رکعت دوم.

خواندن دو خطبه قبل از نماز جمعه واجب است، همان گونه که ایستادن خطیب به هنگام ایراد خطبه نیز واجب می باشد، شخصی که خطبه می خواند

حتماً باید همان امام نماز جمعه باشد.

خطیب، باید صدای خود را چنان بلند کند که، مردم صدای او را بشنوند، تا محتوای خطبه به گوش همگان برسد.

به هنگام ایراد خطبه، باید خاموش بود، به سخنان خطیب گوش داد، و روبه روی خطیب نشست.

شایسته است خطیب، مردی فصیح، بلیغ، آگاه به اوضاع و احوال مسلمین، با خبر از مصالح جامعه اسلامی، شجاع، صریح اللهجه، و قاطع در اظهار حق باشد. اعمال و رفتار او سبب تأثیر و نفوذ کلامش گردد، و زندگی او، مردم را به یاد خدا بیاندازد.

شایسته است پاکیزه ترین لباس در تن بپوشد، خود را خوشبو کند، و با وقار و سکینه گام بردارد، و هنگامی که بر فراز منبر جای گرفت، به مردم سلام کند، و رو به روی آنان بایستد، و بر شمشیر، یا کمان یا عصا تکیه کند، نخست بر منبر بنشیند، تا اذان تمام شود، و بعد از فراغت از اذان، شروع به خطبه کند.

محتوای خطبه نخست، حمد خدا و درود بر پیامبر است (احتیاط این است که این قسمت به زبان عربی باشد ولی بقیه به زبان مستمعین خوانده می شود) سپس، مردم را به تقوای الهی توصیه کند، و یکی از سوره کوتاه قرآن را بخواند، و این امر را در هر دو خطبه رعایت کند، و در خطبه دوم بعد از درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) دعا بر ائمه مسلمین کند، و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار نماید.

و شایسته است در ضمن خطبه، مسائل مهمی که با دین و دنیای مسلمین ارتباط دارد، مطرح کند، و آنچه مورد نیاز مسلمین در داخل و خارج کشورهای اسلامی و در داخل و خارج آن منطقه می باشد، مورد بحث قرار دهد، و مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی را با در نظر گرفتن اولویت ها مطرح نماید،

به مردم آگاهی بخشد و آنها را از توطئه های دشمنان با خبر بسازد، برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت برای حفظ جامعه اسلامی و خشتی کردن نقشه های مخالفان، به آنها گوشزد کند. خلاصه، خطیب باید بسیار هوشیار، بیدار، اهل فکر و مطالعه در مسائل اسلامی باشد، و از موقعیت این مراسم بزرگ، حداکثر استفاده را برای پیشبرد اهداف اسلام و مسلمین بنماید. (۱)

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می خوانیم:

إِنَّمَا جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهُدٌ عَامٌّ، فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْأَمِيرِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ، وَ تَرْغِيبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ، وَ تَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَ تَوْقِيفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةٍ دِينِيَّةٍ وَ دُنْيَاوِيَّةٍ، وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَفَاقِ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَ الْمَنْفَعَةُ، وَ إِنَّمَا جُعِلَتْ خُطْبَتَيْنِ لِيَكُونَ وَاحِدَةً لِلثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْأُخْرَى لِلْحَوَائِجِ وَ الْأَعْذَارِ وَ الْإِنذَارِ وَ الدُّعَاءِ وَ لِمَا يُرِيدُ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَ الْفَسَادُ:

«خطبه، برای این در روز جمعه تشریع شده است که، نماز جمعه یک برنامه عمومی است، خداوند می خواهد به امیر مسلمین امکان دهد تا مردم را موعظه کند، به اطاعت ترغیب نماید، از معصیت الهی بترساند و آنها را از آنچه مصلحت دین و دنیایشان است آگاه سازد، و اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می رسد و در سود، زیان و سرنوشت آنها مؤثر است به اطلاعشان برساند... و دو خطبه قرار داده شده، تا در یکی حمد و ثنا و تمجید و تقدیس الهی کنند، و در

۱ - البته در خصوصیات و جزئیات احکام نماز جمعه و خطبه ها اختلافات جزئی در فتاوی فقهاء می باشد و آنچه در بالا ذکر شد عصاره ای از فتاوی مختلف است.

دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهند، و اوامر و نواهی و دستوراتی که به اصلاح و فساد جامعه اسلامی در ارتباط است، به آنها اعلام دارند». (۱)

۵ - شرائط وجوب نماز جمعه

در این که امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد، تردیدی نیست، ولی سخن در این است که، شرائطی افزون بر این دارد، یا نه؟
جمعی معتقدند: این نماز از وظائف امام معصوم، یا نماینده خاص او است، و به تعبیر دیگر، مربوط به زمان حضور امام معصوم (علیه السلام) است.

در حالی که، بسیاری از محققین معتقدند: این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری، این شرط، لازم نیست و در زمان غیبت نیز می توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می شود، و حق همین است، بلکه، هر گاه حکومت اسلامی با شرایط آن، از طرف نایب عام امام (علیه السلام) تشکیل گردد، احتیاط این است که، امام جمعه منصوب از طرف او باشد، و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند.

در این زمینه و در مسائل دیگر مربوط به نماز جمعه، سخن بسیار است که، ذکر همه آنها از حوصله یک بحث تفسیری خارج، و باید آنها را در کتب فقه و حدیث جستجو کرد. (۲)

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۳۹.

۲ - مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار»، جلد ۸۹ و ۹۰ را به این مسأله مهم و سایر ویژگی های جمعه پرداخته است.

خداوند! به ما توفیقی مرحمت فرما که از این شعائر بزرگ اسلامی برای تربیت نفوس و نجات مسلمین از چنگال دشمنان، حداکثر بهره برداری را بنمائیم!

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که مشتاق لقای تو باشیم و از مرگ نهراسیم!

بارالها! نعمت ایمان و تعلیم و تربیت انبیاء را هرگز از ما سلب نفرما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره جمعه

۱۴ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶ (۱)

سوره منافقون

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

تاریخ شروع

۱۵ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

محتوای سوره منافقون

سوره «منافقون» از سوره های پر محتوا است که، محور اصلی بحث های آن را مسائل حساس مربوط به منافقان» تشکیل می دهد، ولی در ذیل سوره، آیاتی به عنوان اندرز به مسلمانان در زمینه های مختلف نیز آمده است.

روی هم رفته، می توان محتوای آن را در چهار بخش خلاصه کرد:

- ۱ - نشانه های منافقان، که خود شامل چندین قسمت حساس است.
- ۲ - برحذر داشتن مؤمنان از توطئه های منافقان، و لزوم مراقبت دائم در این زمینه.
- ۳ - هشدار به مؤمنان، که مواهب مادی دنیا آنها را از ذکر خداوند غافل نکند.
- ۴ - توصیه به انفاق در راه خدا، و بهره گیری از اموال، پیش از آن که مرگ فرا رسد و آتش حسرت به جان انسان بیفتد.

دلیل نام گذاری این سوره به «منافقون» نیز ناگفته پیداست.

قابل توجه این که: طبق آنچه در تفسیر سوره «جمعه» گفتیم، یکی از آداب نماز جمعه این است که، در رکعت اول، سوره «جمعه»، و در رکعت دوم، سوره «منافقون» خوانده شود، تا مسلمانان همه هفته در این مراسم بزرگ عبادی سیاسی، توطئه های منافقان را مجدداً به خاطر بیاورند و دائماً مراقب تحریک ها، تخریب ها و نقشه های شوم آنها باشند.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُنَافِقِينَ بَرِيءٌ مِنَ النِّفَاقِ: «کسی که سوره منافقون را بخواند از هرگونه نفاق پاک می شود».(۱)
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه سوره جمعه و سبیح اسم ربک الاعلی بخواند، و در نماز ظهر جمعه، سوره جمعه و منافقون را»، سپس افزود: فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا يَعْمَلُ بِعَمَلِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ كَانَ جَزَاؤُهُ وَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ: «هنگامی که چنین کند، گوئی عمل رسول خدا را انجام داده و جزا و پاداشش بر خدا بهشت است».(۲)

کراراً، بعد از ذکر فضائل سوره، گفته ایم: این فضائل و آثار مهم، نمی تواند تنها نتیجه تلاوت خالی از اندیشه و عمل باشد، روایات فوق نیز شاهد این سخن است؛ چرا که هرگز خواندن این سوره، بی آن که برنامه زندگی بر آن تطبیق شود روح نفاق را از انسان بیرون نمی برد.

۱ - «مجمع البیان»، آغاز سوره «منافقون».

۲ - «ثواب الاعمال»، مطابق «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۳۱.

- ۱ - إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ
- ۲ - اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
- ۳ - ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ
- ۴ - وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيِّحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند: «ما شهادت می دهیم که تو یقیناً رسول خدائی!» خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند).
- ۲ - آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا بازدارند، و کارهای بسیار بدی انجام می دهند!
- ۳ - این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر

دل های آنان مُهر نهاده شده، و حقیقت را درک نمی کنند!

۴ - هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گوئی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی بلند شود بر ضد خود می پندارند؛ آنها دشمنان تو هستند، از آنان برحذر باش! خدا آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟!

تفسیر:

سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان!

قبل از ورود در تفسیر این آیات، ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد، و آن این که: مسأله نفاق و منافقان در اسلام، از زمانی مطرح شد که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به «مدینه» هجرت فرمود، پایه های اسلام قوی، و پیروزی آن آشکار شد، و گرنه در «مکه» تقریباً منافقی وجود نداشت؛ زیرا مخالفانِ قدرتمند، هر چه می خواستند آشکارا بر ضد اسلام می گفتند، و انجام می دادند، از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود.

اما، هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در «مدینه» دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد، دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار، مشکل، و گاه غیر ممکن بود، لذا دشمنان شکست خورده، برای ادامه برنامه های تخریبی خود، تغییر چهره داده، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی، در خفا به اعمال خود ادامه می دادند.

اصولاً، طبیعت هر انقلابی چنین است که، بعد از پیروزی چشمگیر، با صفوف منافقان روبرو خواهد شد، و دشمنان سرسخت دیروز، به صورت عوامل نفوذی امروز، در لباس دوستان ظاهری، جلوه گر می شوند، و از اینجا

است که می توان فهمید، چرا این همه آیات، مربوط به منافقین در «مدینه» نازل شده نه در «مکه».

این نکته نیز قابل توجه است که: مسأله نفاق و منافقان، مخصوص به عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبود، بلکه هر جامعه ای - مخصوصاً جوامع انقلابی - با آن رو به رو هستند، به همین دلیل، باید تحلیل ها و موشکافی های قرآن را روی این مسأله، نه به عنوان یک مسأله تاریخی، بلکه به عنوان یک مسأله مورد نیاز فعلی، مورد بررسی دقیق قرار داد، و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز، الهام گرفت. و نیز باید نشانه های آنها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است، دقیقاً شناخت، و از طریق این نشانه ها، به خطوط و نقشه های آنها پی برد.

نکته مهم دیگر این که: خطر منافقان برای هر جامعه، از خطر هر دشمنی بیشتر است؛ چرا که از یکسو، شناخت آنها غالباً آسان نیست، و از سوی دیگر، دشمنان داخلی هستند، و گاه، چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که، جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم، روابط مختلف آنها با سایر اعضای جامعه، کار مبارزه با آنها را دشوار می سازد. به همین دلیل، اسلام در طول تاریخ خود، بیشترین ضربه را از منافقان خورده، و نیز به همین دلیل، قرآن سخت ترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آنها را کوبیده، هیچ دشمنی را نکوبیده است.

با توجه به این مقدمه، به تفسیر آیات باز می گردیم:

نخستین سخنی را که قرآن در اینجا درباره منافقان مطرح می کند، همان اظهار ایمان دروغین آنها است، که پایه اصلی نفاق را تشکیل می دهد، می فرماید:

«هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند: ما شهادت می دهیم که حتماً تو رسول خدائی!»
(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ). (۱)

سپس، قرآن می افزاید: «خداوند می داند که تو فرستاده او هستی، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ).
و از اینجا نخستین نشانه نفاق، روشن می شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که، با زبان مؤکداً اظهار ایمان می کنند، ولی، در دل آنها مطلقاً خبری از ایمان نیست، این دروغ گوئی و کذب، این دوگانگی درون و برون، محور اصلی نفاق را تشکیل می دهد.
قابل توجه این که: صدق و کذب بر دو گونه است، «صدق و کذب خبری»، «صدق و کذب مخبری».

در قسم اول، معیار، موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که، در قسم دوم، موافقت و مخالفت با اعتقاد، مطرح می باشد، به این معنی که، اگر انسان، خبری می دهد که مطابق با واقع است، ولی بر خلاف عقیده او، آن را کذب (مخبری) می نامیم، و اگر موافق عقیده او است، صدق.

روی این حساب، شهادت منافقان به رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از نظر اخبار، هرگز کذب نبود، یک واقعیت بود. ولی، از نظر گوینده و مخبر، چون بر خلاف عقیده آنها بود، کذب محسوب می شد، لذا قرآن می گوید: تو پیغمبر خدا هستی اما اینها دروغ می گویند! به تعبیر دیگر: منافقان نمی خواستند، خبر از رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بدهند،

۱ سدر اینجا «إِنَّ» به صورت مکسور ذکر شده، این به خاطر آن است که لام تأکید بر سر خبر آمده و در چنین صورتی در تقدیر، مقدم است (البیان فی غریب اعراب القرآن).

بلکه، می خواستند از اعتقاد خود به نبوت او خبر دهند، و مسلماً در این خبر دروغ گو بودند. این نکته نیز، قابل توجه است که، آنها در شهادت خود، انواع تأکیدها را به کار بردند (۱) و خداوند نیز با قاطعیت، با همان لحن، آنها را تکذیب می کند، اشاره به این که در برابر آن قاطعیت، چنین قاطعیتی لازم است.

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که، «منافق» در اصل از ماده «نَفَقَ» (بر وزن نفخ) به معنی نفوذ و پیشروی است، و «نَفَقَ» (بر وزن شفق) به معنی کانال ها و نقب هائی است که زیر زمین می زنند، تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

بعضی از مفسران گفته اند: بسیاری از حیوانات مانند: موش صحرائی، روباه و سوسمار، برای لانه خود دو سوراخ قرار می دهند: یکی آشکار، که از آن وارد و خارج می شوند، و دیگری پنهانی، که اگر احساس خطری کنند از آن می گریزند، این سوراخ پنهانی را «نافقاء» گویند. (۲) و به این ترتیب، «منافق» کسی است که: طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده، تا با مخفی کاری و پنهان کاری، در جامعه نفوذ کند، و به هنگام خطر، از طریق دیگر فرار نماید.

آیه بعد، به دومین نشانه آنها پرداخته، چنین می گویند: «آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند، تا مردم را از راه خدا بازدارند» (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

۱ - استفاده از «جمله اسمیه» و همچنین «إِنَّ» و «لَا» تأکید.

۲ - «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۵۲۹.

«آنها کارهای بسیار بدی انجام می دهند» (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). چرا که در ظاهر، ابراز ایمان می کنند، و در باطن، کفر می ورزند، و در طریق هدایت مردم به آئین حق، ایجاد مانع می نمایند، و چه عملی از این بدتر و زشت تر؟ «جَنَّةً» از ماده «جَنَ» (بر وزن فَنَ) در اصل، به معنی پنهان کردن چیزی از حس است، و «جَنَ» (بر وزن سن) به خاطر این که موجودی است ناپیدا، این واژه بر او اطلاق می شود، و از آنجا که «سپر» انسان را از ضربات اسلحه دشمن، مستور می دارد، در لغت عرب به آن، «جَنَّةً» گفته می شود، و باغ های پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمین هایشان، «جَنَّت» می گویند. به هر حال، این یکی از آثار نفاق است، که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند، و سوگندهای غلاظ و شداد، قرار می دهند، تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند، عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده، و از این طریق به اغفال آنها پردازند و «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» کنند. این تعبیر، ضمناً نشان می دهد: آنها دائماً با مؤمنان در حال جنگ و ستیزند، و هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و چرب زبانی آنها را خورد، زیرا انتخاب سپر، مخصوص میدان های نبرد است.

درست است که در بعضی از مواقع، انسان چاره ای جز سوگند ندارد، و یا لااقل سوگند کمک به بیان اهمیت موضوع مورد نظر می کند، ولی، نه سوگند دروغ، و نه سوگند برای هر چیز و هرکار، که این شیوه منافقان است.

در آیه ۷۴ سوره «توبه» می خوانیم: يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً الْكُفْرِ: «آنها به خدا سوگند یاد می کنند که (سخنان زننده در غیاب پیامبر) نگفته اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند».

مفسران برای جمله «صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، دو معنی ذکر کرده اند: نخست، اعراض از راه خدا و دیگر بازداشتن دیگران از این راه، گر چه، جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث، امکان پذیر است، ولی، با توجه به توسل آنها به سوگندهای دروغ، معنی دوم، مناسب تر به نظر می رسد؛ چرا که هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است. یک جا «مسجد ضرار» بر پا می کنند، و هنگامی که از آنها سؤال می شد، هدفشان چیست؟ سوگند یاد می کنند که: جز هدف خیر ندارند! (۱)

در جای دیگر، برای شرکت در جنگ هائی که فاصله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است، اظهار آمادگی می کنند، ولی برای شرکت در میدان «تبوک» که پر از مشکلات است، هزار عذر و بهانه می آورند و سوگند یاد می کنند: اگر توانائی می داشتیم، همراه شما حرکت می کردیم! (۲)

آنها، نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می کنند، بلکه همان گونه که در آیه ۱۸ سوره «مجادله» آمده، در عرصه محشر نیز، در پیشگاه خداوند متوسل به سوگند دروغ می شوند! و این نشان می دهد: این عمل جزء بافت وجودشان شده است، که حتی در عرصه محشر و در پیشگاه خدا نیز، دست بردار نیستند!

آیه بعد، به علت اصلی این گونه اعمال ناروا پرداخته، می افزاید: «این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، و لذا بر دلهای آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ). جمعی از مفسران معتقدند: منظور از این ایمان در اینجا، ایمان ظاهری

۱ - توبه، آیه ۱۰۷.

۲ - توبه، آیه ۴۲.

است، در حالی که در باطن، کافر بودند.

ولی، ظاهر آیه نشان می دهد: آنها در آغاز، حقیقتاً مؤمن شدند، و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و نشانه های حقانیت اسلام و قرآن را دیدند، راه کفر را پیش گرفتند، اما کفری توأم با نفاق، نه آشکارا و با صراحت، و همین سبب شد که، خدا حسن تشخیص را از آنها سلب کند، و از درک حقائق محروم بمانند؛ زیرا اگر از اول حق را تشخیص نداده بودند، عذری داشتند، اما بعد از تشخیص حق و ایمان آوردن، اگر به آن پشت پا بزنند، خداوند توفیق را از آنها سلب می کند.

در حقیقت، منافقان دو گروهند: گروهی از اول، ایمانشان صوری و ظاهری بوده، و گروه دیگر، در آغاز ایمان حقیقی داشته اند، سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته اند، ظاهر آیه مورد بحث، گروه دوم را می گوید.

در حقیقت، این آیه، شبیه آیه ۷۴ سوره «توبه» است که می گوید: وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ: «آنها پس از اسلام کافر شدند».

به هر حال، این سومین نشانه، از نشانه های آنها است که، از درک حقائق روشن غالباً محرومند، و ناگفته پیدا است: این هرگز منتهی به جبر نمی شود؛ چرا که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند.

سپس، نشانه های بیشتری را از آنها ارائه داده، می گوید: «هنگامی که آنها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد» (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ).
ظاهری آراسته و قیافه هائی جالب دارند.

علاوه بر این، چنان شیرین و جذاب سخن می گویند که، «وقتی حرف می زنند تو نیز به سخنانشان گوش فرا می دهی!» (وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ).

جائی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) ظاهراً تحت تأثیر جذابیت سخنان آنها قرار گیرد، تکلیف دیگران روشن است.

این، از نظر ظاهر، و اما از نظر باطن «گوئی چوب های خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده است» (كَانَهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ).

اجسامی بی روح، صورت هائی بی معنی و هیکل هائی تو خالی دارند، نه از خود استقلال، نه در درون نور و صفائی، و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند، درست همچون چوب های خشک تکیه زده بر دیوار!

بعضی از مفسران روایت کرده اند: «عبدالله بن ابی» سرکرده منافقان، مردی درشت اندام، خوش قیافه، فصیح و چرب زبان بود، هنگامی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می شد، اصحاب از ظاهر آنها تعجب می کردند، و به سخنانشان گوش فرا می دادند، ولی آنها (به خاطر غرور و نخوتی که داشتند) کنار دیوار رفته و به آن تکیه کرده، و مجلس را تحت تأثیر قیافه و سخنان خود قرار می دادند، (۱) و آیه ناظر به حال آنها است.

و می افزاید: آنها چنان تو خالی، فاقد توکل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که «هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضد خود می پندارند» (يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ).

ترس و وحشتی عجیب، همیشه بر قلب و جان آنها حکم فرما است، و یک حالت سوء ظن و بدبینی جانکاه، سرتاسر روح آنها را فرا گرفته، و به حکم «الخائن خائف» از همه چیز، حتی از سایه خود می ترسند، و این است نشانه دیگری از نشانه های منافقان.

و در پایان آیه، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) هشدار می دهد: «اینها دشمنان واقعی تواند از

آنها بر حذر باش» (هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ).

سپس می گوید: «خدا آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟! (قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ).

روشن است این تعبیر، اخبار نیست، بلکه به صورت نفرین است، و برای مذمت، سرزنش و تحقیر این گروه، ذکر شده، شبیه تعبیرات روزمره ای که انسان ها درباره یکدیگر دارند، که قرآن با زبان خود مردم، با آنها سخن می گوید:

به این ترتیب، در آیه مورد بحث، نشانه های دیگری از منافقان مطرح شده، از جمله: وضع فریبده ظاهری توأم با خالی بودن درون، همچنین، ترس و وحشت و بد گمانی نسبت به هر چیز و هر حادثه.

- ۵ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
- ۶ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
- ۷ هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ
- ۸ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

- ۵ - هنگامی که به آنان گفته شود: «بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند!» سرهای خود را (از روی کبر و غرور) تکان می دهند؛ و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند!
- ۶ - برای آنها تفاوت نمی کند، خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی بخشد؛ زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند!
- ۷ - آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» (غافل از این که) خزائن آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند!
- ۸ - آنها می گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند!

شأن نزول:

برای آیات فوق، شأن نزول مفصلی در کتب تاریخ و حدیث و تفسیر آمده است، که خلاصه آن چنین است: بعد از غزوه «بنی المصطلق» (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین «قدید» واقع شد).

دو نفر از مسلمانان، یکی از طایفه «انصار» و دیگری از «مهاجران» به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، یکی قبیله «انصار» را به یاری خود طلبید، و دیگری «مهاجران» را، یک نفر از مهاجران به یاری دوستش آمد، و «عبدالله بن ابی» که از سرکرده های معروف منافقان بود، به یاری مرد انصاری شتافت، و مشاجره لفظی شدیدی در میان آن دو درگرفت.

«عبدالله بن ابی»، سخت خشمگین شد، و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت: «ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می گوید: سَمَنْ كَلْبِكَ يَا كَلْبُكُ! «سگت را فربه کن تا تو را بخورد!» وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا

الْأَذَلَّ: «به خدا سوگند اگر به «مدینه» بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد» و منظورش از عزیزان، خود و اتباعش بود، و از ذلیلان مهاجران.

سپس، رو به اطرافیانش کرده گفت: این نتیجه کاری است که شما بر سر خودتان آوردید، این گروه را در شهر خود جای دادید، و اموالتان را با آنها قسمت کردید، هرگاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی دادید، بر گردن شما سوار نمی شدند، از سرزمین شما می رفتند، و به قبائل خود ملحق می شدند!

در اینجا «زید بن ارقم» که در آن وقت جوانی نوخاسته بود، رو به «عبدالله بن ابی» کرده گفت: به خدا سوگند! ذلیل و قلیل توئی! و محمد (صلی الله علیه وآله) در عزت الهی و محبت مسلمین است، و به خدا قسم! من بعد از این تو را دوست ندارم،

«عبداللّه» صدا زد: خاموش باش! تو باید بازی کنی ای کودک! «زید بن ارقم» خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمد و ماجرا را نقل کرد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) کسی را به سراغ «عبداللّه» فرستاد، فرمود: این چیست که برای من نقل کرده اند؟

«عبداللّه» گفت: به خدائی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم! «زید» دروغ می گوید.

جمعی از انصار که حاضر بودند، عرض کردند: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) «عبداللّه» بزرگ ما است، سخن کودکی از کودکان را بر ضد او نپذیر، پیامبر عذر آنها را پذیرفت، در اینجا طائفه انصار «زید بن ارقم» را ملامت کردند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور حرکت داد، یکی از بزرگان «انصار» به نام «اسید» خدمتش آمده عرض کرد: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی، فرمود: بله، آیا نشنیدی رفیقان «عبداللّه» چه گفت؟ او گفته است: هر گاه به «مدینه» بازگردد، عزیزان، ذلیلان را خارج خواهند کرد.

«اسید» عرض کرد: تو ای رسول خدا! اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند، و الله تو عزیزی و او ذلیل است، سپس عرض کرد: یا رسول الله! با او مدارا کنید.

سخنان «عبداللّه بن ابی» به گوش فرزندش رسید، خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمده عرض کرد: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید، اگر چنین است به خود من دستور دهید، سرش را جدا کرده برای شما می آورم! زیرا مردم می دانند کسی نسبت به پدر و مادرش از من نیکوکارتر نیست، از این می ترسم دیگری او را به قتل برساند، و من نتوانم بعد از آن به قاتل پدرم نگاه کنم، و خدای ناکرده او را به قتل برسانم و مؤمنی را کشته باشم و به دوزخ بروم!

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود مسأله کشتن پدرت مطرح نیست، مادامی که او با ما است با او مدارا و نیکی کن.

پس از آن پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور داد: تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه دهند، فردا هنگامی که آفتاب بر آمد، دستور توقف داد، لشکریان بسیار خسته شده بودند همین که سر بر زمین گذاشتند به خواب عمیقی فرو رفتند (و هدف پیغمبر این بود که مردم ماجرای دیروز و حرف «عبدالله بن ابی» را فراموش کنند...).

سرانجام پیامبر (صلی الله علیه وآله) وارد «مدینه» شد، «زید بن ارقم» می گوید: من از شدت اندوه و شرم، در خانه ماندم و بیرون نیامدم، در این هنگام سوره «منافقین» نازل شد، «زید» را تصدیق، و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد، همچنین آنچه را به گوش شنیده بودی و در قلب حفظ نموده بودی، خداوند آیاتی از قرآن را درباره آنچه تو گفته بودی نازل کرد.

در این هنگام، «عبدالله ابی» نزدیک «مدینه» رسیده بود، وقتی خواست وارد شهر شود پسرش آمد و راه را بر پدر بست، گفت: وای بر تو! چه می کنی؟

پسرش گفت: به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمی توانی وارد «مدینه» شوی و امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟!!

«عبدالله» شکایت پسرش را خدمت رسول خدا فرستاد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به پسرش پیغام داد: بگذار پدرت داخل شهر شود، فرزندش گفت: حالا که اجازه رسول خدا آمد مانعی ندارد.

«عبدالله» وارد شهر شد، اما چند روزی بیشتر نگذشت که بیمار گشت و از دنیا رفت! (و شاید دق مرگ شد)

هنگامی که این آیات نازل شد، و دروغ «عبدالله» ظاهر گشت، بعضی به او گفتند: آیات شدیدی درباره تو نازل شده خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) برو تا برای تو استغفار کند، «عبدالله» سرش را تکان داد گفت: به من گفتید: ایمان بیاور، آوردم،

گفتید: زکات بده، دادم، چیزی باقی نمانده که بگوئید برای محمد(صلی الله علیه وآله) سجده کن! و در اینجا آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا» نازل گردید. (۱)

تفسیر:

نشانه های دیگری از منافقان

این آیات، همچنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون آنها است، می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته شود: بیائید تا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای شما استغفار کند، سرهای خود را از روی استهزاء و کبر و غرور تکان می دهند و مشاهده می کنی از سخنان تو اعراض کرده، تکبر ورزند» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ وَرَأَتْهُمْ يَصْذُؤْنَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ).

آری، در برابر لغزش هائی که از آنها سر می زند و فرصت توبه و جبران آن را دارند، کبر و غرور به آنان اجازه نمی دهد که در مقام جبران برآیند، نمونه بارز این مطلب، همان «عبدالله بن ابی» بود، که ماجرای عجیب او را در شأن نزول خواندیم.

هنگامی که آن سخن بسیار زشت و ناروا را درباره پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان مهاجر گفت: که وقتی به «مدینه» بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد، و آیات قرآن نازل شد، و سخت او را نکوهش نمود، و به او پیشنهاد کردند: نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برود تا برای او از درگاه خداوند آمرزش بطلبد، سخن ناروای دیگری گفت که حاصلش این بود: گفتید: ایمان بیاورم، آوردم، گفتید: زکات بده، دادم، چیزی نمانده که بگوئید: برای محمد(صلی الله علیه وآله) سجده کن!

روشن است روح اسلام، تسلیم در برابر حق است، و کبر و غرور، همیشه

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۹۲ - «سیره ابن هشام»، جلد ۳، صفحه ۳۰۲ (با کمی تفاوت).

مانع این تسلیم است، به همین دلیل، یکی از نشانه های منافقان، بلکه یکی از انگیزه های نفاق را، همین خودخواهی و خود برتری و غرور می توان شمرد.

«لَوْ» از ماده «لی» در اصل به معنی «تاییدن طناب» است، و به همین مناسبت، به معنی برگرداندن سر و یا تکان دادن سر، نیز آمده است.

«يَصُدُّونَ» چنان که قبلاً نیز گفتیم، در دو معنی به کار می رود: «منع کردن» و «اعراض نمودن» و مناسب آیه مورد بحث، معنی دوم، و مناسب آیه گذشته، معنی اول است.

در آیه بعد، برای رفع هرگونه ابهام در این زمینه، می افزاید: به فرض که آنها نزد تو بیایند و برای آنها استغفار کنی، زمینه آمرزش در آنها وجود ندارد بنابراین «تفاوتی نمی کند برای آنها استغفار کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنها را نمی بخشد!» (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ).

دلیل آن هم این است: «خداوند، قوم فاسق را هدایت نمی کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

و به تعبیر دیگر، استغفار پیامبر (صلی الله علیه وآله) علت تامه برای آمرزش نیست، بلکه مقتضی است، و تنها در صورتی اثر می گذارد که، زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود، اگر به راستی آنها توبه کنند، تغییر مسیر دهند، از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر (صلی الله علیه وآله) و شفاعت او مسلماً مؤثر است، و در غیر این صورت، کمترین اثری نخواهد داشت.

شبهه همین معنی در آیه ۸۰ سوره «توبه» نیز آمده است که درباره گروه دیگری از منافقان می گوید: اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ:

«چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، تأثیری ندارد، حتی اگر هفتاد بار برای آنها، استغفار کنی خداوند آنها را نمی بخشد؛ چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند».

روشن است عدد هفتاد، عدد تکثیر است، یعنی هر قدر هم برای آنها استغفار کنی، سودی ندارد.

این نکته نیز معلوم است، منظور از «فاسق» هرگونه گناهکاری نیست؛ چرا که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) برای نجات گناهکاران آمده، بلکه، منظور آن دسته از گناهکاران است که، در گناه اصرار می‌ورزند و لجاجت دارند، و در برابر حق مستکبرند.

پس آنگاه به یکی از گفته‌های بسیار زشت آنها که روشن‌ترین گواه نفاق آنها محسوب می‌شود، اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها همان کسانی هستند که می‌گویند: به افرادی که نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هستند انفاق نکنید، و از اموال و امکانات خود در اختیار آنها قرار ندهید، تا پراکنده شوند» (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا). «غافل از این که تمام خزائن آسمان‌ها و زمین از آن خدا است ولی منافقان درک نمی‌کنند» (وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ).

این بینواها نمی‌دانند، هر کس هر چه دارد از خدا دارد، و همه بندگان از خوان گسترده او روزی می‌خورند، اگر «انصار» می‌توانند به «مهاجران» پناه دهند، و آنها را در اموال خود سهیم کنند، این بزرگ‌ترین افتخاری است که نصیبشان شده، نه تنها نباید متنی بگذارند، که، باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند، ولی، همان گونه که در شأن نزول خواندیم، منافقان «مدینه» منطق دیگری داشتند.

سپس، به یکی دیگر از نفرت انگیزترین سخنان آنها اشاره کرده، می افزاید: «آنها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند!» (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ).

این، همان گفتاری است که از دهان آلوده «عبدالله بن ابی» خارج شد، و منظورش این بود: ما ساکنان «مدینه»، رسول الله (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان مهاجر را بیرون می کنیم، و مراد از بازگشت به «مدینه»، بازگشت از غزوه «بنی المصطلق» بود، که مشروحاً در شأن نزول به آن اشاره شد.

درست است که این سخن از یک نفر صادر شد، ولی چون همه منافقان همین خط و مشی را داشتند، قرآن به صورت جمعی از آن تعبیر می کند و می فرماید: «يَقُولُونَ...» (آنها می گویند...).

لذا قرآن پاسخ دندان شکنی به آنان داده، می گوید: «عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند» (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ). تنها منافقان «مدینه» نبودند که این سخن را در برابر مؤمنان مهاجر گفتند، بلکه، قبل از آنها نیز سران «قریش» در «مکه» می گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم، یا از «مکه» بیرونشان کنیم، مطلب تمام است!

امروز نیز، دولت های استعماری، به پندار این که خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند، می گویند: ملت هائی را که در برابر ما تسلیم نمی شوند، باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند!

این کوردلان تاریخ، که شیوه آنها، دیروز و امروز یکسان بوده و هست، خبر ندارند که با یک اشاره خداوند، تمام ثروت ها و امکاناتشان بر باد می رود، و عزت پوشالی آنها دستخوش فنا می گردد.

به هر حال، این طرز تفکر (خود را عزیز دانستن و دیگران ذلیل، و خود را ولی نعمت و دیگران محتاج شمردن) یک تفکر منافقانه است، که از غرور و تکبر از یکسو، و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر، ناشی می شود، اگر آنها به حقیقت عبودیت آشنا بودند، و مالکیت خدا را بر همه چیز مسلّم می دانستند، هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی شدند. قابل توجه این که: در آیه قبل در مورد منافقان تعبیر به: لَا يَفْقَهُونَ: «نمی فهمند» آمده، و در اینجا: لَا يَعْلَمُونَ: «نمی دانند»، این تفاوت تعبیر، ممکن است برای پرهیز از تکرار، که مخالف فصاحت است بوده باشد، و نیز ممکن است از این جهت باشد که، درک مسأله مالکیت خداوند نسبت به تمام خزائن آسمان ها و زمین، مطلب پیچیده تری است که، احتیاج به دقت و فهم بیشتری دارد، در حالی که اختصاص عزت به خدا و پیامبر و مؤمنان بر کسی مخفی نیست.

* * *

نکته ها:

۱ - ده نشانه منافق!

از مجموع آیات فوق، نشانه های متعددی برای منافقان، استفاده می شود، که در یک جمع بندی می توان، آن را در ده نشانه، خلاصه کرد:

- ۱ - دروغ گوئی صریح و آشکار (وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ).
- ۲ - استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم (اتَّخَذُوا اِيْمَانَهُمْ جُنَّةً).
- ۳ - عدم درک واقعیات، بر اثر رها کردن آئین حق، بعد از شناخت آن (لَا يَفْقَهُونَ).
- ۴ - داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علی رغم تهی بودن درون و باطن

(وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ).

۵ - بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق، همچون یک قطعه چوب خشک (كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ).

۶ - بدگمانی، ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز، به خاطر خائن بودن (يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ).

۷ - حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن (لَوْوَا رُؤُسَهُمْ).

۸ - فسق و گناه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

۹ - خود را مالک همه چیز دانستن، و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا).

۱۰ - خود را عزیز و دیگران را ذلیل، تصور کردن (لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ).

بدون شک، نشانه های منافق منحصر به اینها نیست، و از آیات دیگر قرآن، روایات اسلامی و «نهج البلاغه» نیز، نشانه های متعدد دیگری برای آنها استفاده می شود، حتی در معاشرت های روزمره می توان به اوصاف و ویژگی های دیگری از آنها پی برد، ولی، آنچه در آیات این سوره آمده، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است. در «نهج البلاغه» خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است:

«ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان برحذر می دارم؛ چرا که آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه ای درمی آیند، و به قیافه ها و زبان های مختلف خودنمایی می کنند.

از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بهره می گیرند و در هر

کمین گاهی به کمین شما نشسته اند.

بدباطن و خوش ظاهرند، پیوسته، مخفیانه برای فریب مردم گام برمی دارند، و از بیراهه ها حرکت می کنند.

گفتارشان به ظاهر شفاعتبخش، اما کردارشان، دردی است درمان ناپذیر.

بر رفاه و آسایش مردم، حسد می ورزند، و اگر کسی گرفتار بلائی شود خوشحالند.

همواره امیدواران را مأیوس می کنند و همه جا آیه یأس می خوانند.

آنها در هر راهی، کشته ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی، راهی! و برای هر مصیبتی، اشک ساختگی می ریزند!

مدح و ثنا به یکدیگر، قرض می دهند، و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.

در تقاضاهای خود اصرار می ورزند، و در ملامت، پرده دری می کنند، و هر گاه حکمی کنند، از حد تجاوز می نمایند.

در برابر هر حقی، باطلی ساخته، و در مقابل هر دلیلی، شبهه ای، برای هر زنده ای، عامل مرگی، برای هر دری، کلیدی، و برای هر شبی، چراغی تهیه دیده اند!

برای رسیدن به مطامع خویش، گرمی بازار خود و فروختن کالا به گران ترین قیمت، تخم یأس در دل ها می پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند، و در توصیف ها، راه فریب پیش می گیرند.

طریق وصول به خواسته خود را آسان، و طریق خروج از دامشان را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می دهند.

آنها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند! همان گونه که خداوند فرموده: **أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ**: «آنها

حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند!» (۱)

در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحث های گذشته را تکمیل می کند.

۲ - خطر منافقان

همان گونه که در مقدمه این بحث گفتیم، منافقان خطرناک ترین افراد هر اجتماعند؛ چرا که:

اولاً - در درون جامعه ها زندگی می کنند و از تمام اسرار باخبرند.

ثانیاً - شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست، گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند.

ثالثاً - چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است، درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است.

رابعاً - آنها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها) و وجود همین پیوندها، مبارزه با آنها را پیچیده تر می سازد

خامساً - آنها از پشت، خنجر می زنند و ضرباتشان غافل گیرانه است.

این جهات و جهات دیگری سبب می شود که، آنها ضایعات جبران ناپذیری برای جوامع به بار آورند، و به همین دلیل، برای دفع شر آنها، باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت.

در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود: **إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيُخْزِيهِ اللَّهُ بِشِرْكِهِ، وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ عَالِمٍ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ مَا**

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۴ (از ذکر متن خطبه برای رعایت اختصار صرف نظر شد).

تُتَكْرَوْنَ:

«من بر اتم نه از مؤمنان بیمناکم و نه از مشرکان، اما مؤمن ایمانش مانع ضرر او است، و اما مشرک خداوند او را به خاطر شرکش رسوا می کند، ولی من از منافق بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد (و در قلبش کفر و جهل است) سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است، اما اعمالی (در خفا) انجام می دهد که زشت و بد است». (۱) - (۲)

کوتاه سخن این که: کمتر گروهی است که قرآن درباره آنها، این همه بحث کرده باشد، و نشانه ها و اعمال و خطرات آنها را بازگو نموده باشد، این سرمایه گزاری وسیع قرآن در این باره، دلیل بر خطر فوق العاده منافقان است.

۳ - منافق، خشک و شکننده است

در طول زندگی، طوفان هائی می وزد، و امواج خروشان پدیدار می گردد. مؤمنان با استفاده از نیروی ایمان و توکل، و نقشه های صحیح، گاه جنگ و گریز، و گاه حمله های پی در پی، آنها را از سر می گذرانند و پیروز می شوند، اما منافق یکننده و لجوج می ایستد تا می شکنند، در حدیثی (از پیغمبر گرامی اسلام) آمده: *مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الزَّرْعِ لَا تَزَالُ الرِّيحُ تَمِيلُهُ، وَلَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُصِيبُهُ الْبَلَاءُ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ الْأُزْزِ لَا تَهْتَرُ حَتَّى تُسْتَحْصَدَ*

«مؤمن همچون ساقه های زراعت است، بادهای او را می خواباند اما بعداً به پا می خیزد و پیوسته حوادث سخت و بلاها را تحمل کرده از سر می گذراند، اما

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۶، ماده «نفق» - شبیه همین معنی در «نهج البلاغه»، نامه ۲۷ نیز آمده است.

۲ - درباره منافقان، بحث های مشروح دیگری در جلد اول، ذیل آیات ۸ تا ۱۶ «بقره»، در جلد ۸، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۵ سوره «توبه»، صفحات ۱۹ تا ۷۲ و در جلد ۱۷، ذیل آیات ۱۲ تا ۱۷ سوره «احزاب»، صفحات ۲۲۴ تا ۲۳۲ و در جلد هفتم، ذیل آیات ۴۳ تا ۴۵ سوره «توبه»، صفحات ۴۲۸ تا ۴۵۶ داشته ایم.

منافق همانند درخت صنوبر است نرمشی از خود نشان نمی دهد و می ایستد تا از ریشه کنده شود!» (۱)

۴ - عزت مخصوص خدا و دوستان او است

گرچه در فارسی روزمره «عزت» به معنی احترام و آبرو یا گران بها بودن است، ولی در لغت عرب چنین نیست، «عزت» به معنی قدرت شکست ناپذیر است، قابل توجه این که: در آیات فوق و در آیه ۱۰ سوره «فاطر»، «عزت» منحصرأ از آن خدا شمرده شده، و در آیات مورد بحث، می افزاید: «و از آن رسول او و مؤمنان است»؛ چرا که اولیاء و دوستان خدا نیز، پرتوی از عزت او را دارند و به او متکی هستند.

به همین دلیل، در روایات اسلامی روی این مسأله تأکید شده است، که مؤمن نباید وسائل ذلت خود را فراهم سازد، خدا خواسته او عزیز باشد، او هم برای حفظ این عزت، باید بکوشد. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) می خوانیم: فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا... إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ، وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ.

«مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود، مؤمن از کوه محکم تر و پر صلابت تر است چرا که کوه را با کلنگ ها ممکن است قطعه قطعه کرد ولی چیزی از دین مؤمن هرگز کنده نمی شود.» (۲)

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم: لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ

۱ - «صحیح مسلم»، جلد ۴، صفحه ۲۱۶۳، باب «مثل المؤمن كالزراع» - شبیه همین مضمون با کمی تفاوت در تفسیر «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۵۳۳ نیز آمده است.

۲ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۶۳، حدیث ۱.

قِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ يُذِلُّ نَفْسَهُ قَالَ يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يُطِيقُ!:

«سزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند، سؤال شد چگونه خود را ذلیل می کند؟! فرمود: به

سراغ کاری می رود که از او ساخته نیست»! (۱)

و در حدیث سومی از آن حضرت آمده است: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ يَرَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَاهُنَا «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» وَ الْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا:

«خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده جز این که به او اجازه نداده است خود را ذلیل و خوار کند، مگر نمی بینی خداوند در این باره فرموده: عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، سزاوار است مؤمن همیشه عزیز باشد، و ذلیل نباشد» (۲).

در این زمینه ذیل آیه ۱۰ سوره «فاطر» (جلد ۱۸، صفحه ۱۹۷) بحث دیگری داشته ایم.

* * *

۱ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۶۳، حدیث ۴.

۲ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۶۴، حدیث ۶.

- ۹ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
- ۱۰ وَانْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأُصَدِّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ
- ۱۱ وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۹ - ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!
- ۱۰ - از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: «پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحان باشم»؟!
- ۱۱ - خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرا رسد به تأخیر نمی اندازد، و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

تفسیر:

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکنند!

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حب دنیا، و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در این آیات که آخرین آیات سوره «منافقون» است، مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می دارد و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و

فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُلْهِکُمْ أَمْوَالُکُمْ وَلَا أَوْلَادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ).

«و آنها که چنین کنند زیانکارانند» (وَمَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی، تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت، کمک گرفته شود، اما، اگر علاقه افراطی به آنها، سدّی در میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگ ترین بلا محسوب می شوند، و چنان که در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم، یکی از عوامل انحراف آنها، همین حبّ دنیا بود.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) این معنی به روشن ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می فرماید: مَا ذُبَّانِ ضَارِیَانِ فِی غَنَمٍ لَّیْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِی أَوَّلِهَا وَ هَذَا فِی آخِرِهَا بِأَسْرَعٍ فِیْهَا مِنْ حُبِّ أَلْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِی دِینِ الْمُؤْمِنِ:

«دو گری درنده در یک گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد، آن قدر ضرر نمی زنند، که مال پرستی و جاه طلبی به دین مؤمن ضرر می رسانند!» (۱)
در این که منظور از ذکر خدا در اینجا چیست؟ مفسران احتمالات زیادی ذکر کرده اند: بعضی آن را به نمازهای پنجگانه.

و بعضی به شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا.

و بعضی به حج و زکات و تلاوت قرآن.

و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند، ولی، روشن است: ذکر خدا، معنی

وسیع‌تری دارد که، همه اینها و غیر اینها را شامل می‌شود، بنابراین تفسیر به امور فوق، از قبیل ذکر مصداق‌های روشن است.

تعبیر به: خاسِرُونَ: «زیانکاران» به خاطر آن است که، حبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می‌کند که سرمایه‌های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی، در اوهام و پندارها، صرف می‌کند و با دست خالی از این دنیا می‌رود، در حالی که، با داشتن سرمایه‌های بزرگ، برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.

و به دنبال این اخطار شدید به مؤمنان، دستور انفاق در راه خدا را صادر کرده، می‌فرماید: «از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آن که مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا مرگ مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا انفاق کنم و از صالحان باشم؟!» (وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ). (۱)

گرچه، بعضی امر به انفاق را در اینجا به معنی وجوب تعجیل در ادای زکات تفسیر کرده‌اند، ولی روشن است: منظور آیه، هر گونه انفاق واجب و مستحب را که وسیله نجات انسان در آخرت است، شامل می‌شود.

جالب این که: در ذیل آیه، می‌گوید: «من انفاق کنم و از صالحان شوم» این تعبیر، بیانگر تاثیر عمیق انفاق در صالح بودن انسان است، گرچه بعضی، صالح بودن را در اینجا به معنی انجام مراسم حج تفسیر کرده‌اند و در بعضی از روایات نیز، صریحاً آمده، ولی اینها نیز از قبیل ذکر مصداق روشن است.

۱ - در آیه فوق «أَصَّدَّقَ» منصوب است و «أَكُنُ» مجزوم است در حالی که عطف بر یکدیگر می‌باشند، این به خاطر آن است که «أَكُنُ» عطف بر محل «أَصَّدَّقَ» است و در تقدیر چنین است: «إِنْ أَخَّرْتَنِي أَصَّدَّقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ».

جمله «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» اشاره به قرار گرفتن انسان در آستانه مرگ و ظاهر شدن علائم آن است؛ زیرا این سخن را انسان بعد از مرگ نمی گوید، بلکه در آستانه مرگ می گوید.

تعبیر به: مِنْ ما رَزَقْنَاكُمْ: «از آنچه به شما روزی داده ایم» علاوه بر این که منحصر به اموال نیست، بلکه تمام مواهب را دربر می گیرد، بیانگر این حقیقت است که: همه اینها از ناحیه دیگری است و «چند روزی این امانت نزد ما است»، بنابراین، بخل ورزیدن چه معنی دارد؟ بسیاری کسان که وقتی چشم برزخی پیدا می کنند، خود را در آخرین لحظات زندگی و در آستانه قیامت می بینند، پرده های غفلت و بی خبری از جلو چشمان آنها کنار می رود، و می بینند باید اموال و سرمایه ها را بگذارند و بروند، بی آن که بتوانند از آن توشه ای برای این سفر طولانی بگیرند، پشیمان می شوند، آتش حسرت به جانشان می افتد، و تقاضای بازگشت به زندگی می کنند، هر چند بازگشتن، کوتاه و گذرا باشد، تا جبران کنند، ولی، دست ردّ بر سینه آنها گذارده می شود؛ چرا که سنت الهی است: این راه، بازگشت ندارد!

لذا در آخرین آیه، با قاطعیت تمام، می فرماید: «خداوند هرگز مرگ کسی را، هنگامی که اجلس فرا رسد، به تأخیر نمی اندازد!» (وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا). حتی یک ساعت، پس و پیش در کار نیست، چنان که در آیات دیگر قرآن نیز، به آن اشاره شده است، در آیه ۳۴ سوره «اعراف» می خوانیم: فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ: «هنگامی که مرگ آنها فرا رسد، نه یک ساعت پیشی می گیرند نه یک ساعت، تأخیر می کنند».

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَلِلَّهِ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

و همه آنها را برای پاداش و کیفر، ثبت کرده و در برابر همه آنها به شما جزا می دهد.

نکته ها:

۱ - راه غلبه بر نگرانی ها

در حالات عالم بزرگ، «شیخ عبداللّه شوشتری» که از معاصرین مرحوم «علامه مجلسی» است نوشته اند: فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه او بود، این فرزند، سخت بیمار شد، پدرش مرحوم «شیخ عبداللّه»، هنگامی که برای اداء نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود، هنگامی که طبق دستور اسلامی، سوره «منافقون» را در رکعت دوم تلاوت کرد و به این آیه رسید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ: «ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندان شما نباید شما را از یاد خدا غافل کند»، چندین بار آیه را تکرار کرد (تکرار آیات قرآن در نماز جایز است) هنگامی که از نماز فراغت یافت، بعضی از یاران از علت این تکرار سؤال کردند، فرمود: هنگامی که به این آیه رسیدم، به یاد فرزندم افتادم و با تکرار آن، به مبارزه با نفس خود برخاستم، آنچنان مبارزه کردم که فرض کردم فرزندم مرده، و جنازه اش در برابر من است، و من از خدا غافل نیستم، آنگاه بود که دیگر آیه را تکرار نکردم! (۱)

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، ماده «عبد» - این عالم بزرگوار که در علوم مختلف، صاحب نظر، و صاحب اثر است، در شب بیست و ششم ماه محرم سال ۱۰۲۱، نزدیک صبح بعد از ادای نماز شب بدرود حیات گفت، مرحوم «سید داماد» با جمعی از علماء بر او نماز خواندند.

۲ - نفاق «اعتقادی» و «عملی»

«نفاق» معنی وسیعی دارد، که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن را در بر می گیرد، مصداق بارز آن، «نفاق عقیدتی» است، که آیات «منافقون» معمولاً ناظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می کنند، ولی در دل شرک و کفر، پنهان می دارند.

اما «نفاق عملی» در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آنها اسلام است، ولی اعمالی بر خلاف این تعهد باطنی انجام می دهند که دوگانگی چهره درون و برون را نشان می دهد، مانند: پیمان شکنی، دروغ و خیانت در امانت، لذا در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا، وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى، وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، مَنْ إِذَا اتُّمِّنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ.

«سه چیز است در هر کس باشد منافق است، هر چند نماز بخواند، روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت کند، به هنگام سخن گفتن دروغ گوید، و هر گاه وعده ای دهد، تخلف نماید».(۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَا زَادَ خُشُوعَ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ: «هر مقدار خشوع ظاهر بر آنچه در قلب است، افزون گردد او در نزد ما نفاق است».(۲)

و در جای دیگر از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم: إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي: «منافق، نهی از منکر می کند، اما خود، آن را ترک نمی گوید، و امر به معروف می کند اما خودش انجام نمی دهد»!(۳)

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۵ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۰.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «صفة النفاق»، حدیث ۶.

۳ - همان مدرک، حدیث ۳.

و از شعب مهم نفاق عملی، شرک و ریاکاری است، که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

خداوند! دامنه نفاق، وسیع و گسترده است و جز به لطف و مرحمت راه نجات از آن نیست، ما را در این راه پریچ و خم یاری فرما!
 پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام وداع با دنیا در آتش حسرت نمی سوزند و تقاضای بازگشت نمی کنند!
 بارالها! خزائن آسمان ها و زمین از آن تو است، و عزت مخصوص تو و اولیاء تو است، ما را به برکت ایمان، عزیز دار، و از خزائن بی پایانت نصیبی مرحمت کن!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره منافقون

۱۸ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶ (۱)

سوره تغابن

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۸ آیه است

تاریخ شروع

۱۸ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

محتوای سوره تغابن

در این که این سوره در «مدینه» نازل شده یا در «مکه»؟ در میان مفسران، سخت مورد گفتگو است، هر چند مشهور «مدنی» بودن آن است، در حالی که بعضی آن را کلاً «مکی»، و بعضی، تنها سه آیه آخر را «مدنی» دانسته، و باقی را، «مکی» می دانند. البته، لحن آیات اخیر این سوره، با سوره های «مدنی» هماهنگ است، ولی صدر آن، با سوره های «مکی» موافق تر است، اما به هر حال، ما مجموع آن را طبق مشهور، «مدنی»، تلقی می کنیم.

«ابو عبدالله زنجانی» در کتاب نفیس «تاریخ القرآن»، از «فهرست ابن ندیم»، نقل می کند: سوره «تغابن» بیست و سومین سوره ای است که در «مدینه» نازل شده، و با توجه به این که سوره های «مدنی» کلاً ۲۸ سوره است، لذا باید گفت: این سوره از آخرین سوره هائی است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. (۱)

از نظر محتوا، این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

- ۱ - آغاز سوره از توحید، صفات و افعال خدا بحث می کند.
 - ۲ - به دنبال آن، با استفاده از علم خداوند، به مردم هشدار می دهد: مراقب اعمال پنهان و آشکار خود باشند، و سرنوشت اقوام پیشین را فراموش نکنند.
 - ۳ - در بخش دیگری از سوره، سخن از معاد است.
- و این که روز قیامت روز «تغابن» و مغبون شدن گروهی، و برنده شدن گروهی دیگر است (نام سوره نیز از همین معنی گرفته شده).

۱ - «تاریخ القرآن»، صفحات ۵۴ و ۶۱.

۴ - در بخشی دیگر، دستور به اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) داده و پایه های اصل نبوت را تحکیم می بخشد.

۵ - آخرین بخش سوره، مردم را به انفاق در راه خدا تشویق می کند، از این که فریفته اموال، اولاد و همسران شوند، برحذر می دارد، و سوره را با نام و صفات خدا پایان می دهد، همان گونه که آغاز کرده بود.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ التَّغَابِنِ دَفِعَ عَنْهُمْ مَوْتُ الْفُجَاءِ: «هر کس سوره تغابن را بخواند مرگ ناگهانی از او دفع می شود». (۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ التَّغَابِنِ فِي فَرِيضَتِهِ، كَانَتْ شَفِيعَةً لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شَاهِدٌ عَدْلٍ عِنْدَ مَنْ يُحْيِزُ شَهَادَتَهَا ثُمَّ لَا تُفَارِقُهُ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ:

«کسی که سوره تغابن را در نماز فریضه ای بخواند روز قیامت شفیع او خواهد شد، و شاهد عادل است در نزد کسی که شفاعت او را اجازه می دهد، سپس از او جدا نمی شود تا داخل بهشت گردد». (۲)

بدیهی است، این تلاوت، باید توأم با اندیشه باشد، اندیشه ای که محتوای آن را در عمل منعکس کند، تا این همه آثار و برکات بر آن مترتب گردد.

- ۱ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۲ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
- ۳ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
- ۴ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
- ۵ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
- ۶ ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشاینگر

۱ - آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گویند؛ مالکیت و

حکومت از آن اوست و ستایش از آن او؛ و او بر همه چیز تواناست!

۲ - او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد)؛ گروهی از شما کافرید و گروهی مؤمن؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست!

۳ - آسمان ها و زمین را به حق آفرید؛ و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر؛ و سرانجام (همه) به سوی اوست.

۴ - آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند، و از آنچه پنهان یا آشکار می کنید با خبر است؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست آگاه است.

۵ - آیا خبر کسانی که پیش از این کافر شدند به شما نرسیده است؟! آنها طعم کیفر گناهان بزرگ خود را چشیدند؛ و عذاب دردناک برای آنهاست!

۶ - این به خاطر آن است که رسولان آنها با دلائل روشن به سراغشان آمدند، ولی آنها گفتند: «آیا بشری می خواهد ما را هدایت کند؟! پس کافر شدند و روی برگرداندند؛ و خدا بی نیاز بود، و خدا غنی و شایسته ستایش است.

تفسیر:

او از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است

این سوره نیز، با تسبیح خداوند آغاز می شود، خداوندی که مالک و حاکم بر کل جهان هستی، و قادر بر همه چیز است، می فرماید: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گویند» (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

آنگاه می افزاید: «مالکیت و حاکمیت از آن او است» (لَهُ الْمُلْكُ).

«و (به همین دلیل) تمام حمد و ستایش نیز به ذات پاک او برمی گردد» (وَلَهُ الْحَمْدُ).

«و او بر هر چیز توانا است» (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). چون کراراً درباره تسبیح عمومی موجودات جهان، سخن گفته ایم و تفسیرهای متعددی که برای این موضوع بیان شده آورده ایم، نیاز به تکرار نیست. این تسبیح و حمد، در حقیقت لازمه قدرت او بر همه چیز، و مالکیت او نسبت به هر چیز است؛ زیرا تمام اوصاف جمال و جلالش، در این دو امر نهفته است.

پس از آن، به امر خلقت و آفرینش که لازمه قدرت است اشاره کرده، می فرماید: «او کسی است که شما را آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ). و به شما نعمت آزادی و اختیار داد، لذا «گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن شدند» (فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ). (۱) و به این ترتیب، بازار امتحان و آزمایش الهی داغ شد و در این میان «خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است» (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

سپس، مسأله «خلقت» را با توضیح بیشتر، و با اشاره به هدف آفرینش در آیه بعد ادامه داده، می فرماید: «خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفرید» (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ). هم در آفرینش آن، نظام حق و دقیقی است، و هم دارای هدف حکیمانه و مصالح حقی است، چنان که در آیه ۲۷ سوره «ص» نیز فرمود: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ

۱ - ذکر «فاء» تفریع در اینجا از این جهت نیست که ایمان و کفر نیز مخلوق خدا است، بلکه از این جهت است که به دنبال خلقت، به انسان آزادی اراده داده، و لازمه آن پیدایش دو گروه مؤمن و کافر است.

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا: «ما آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده نیافریدیم، این گمان کافران است».

بعد از آن به آفرینش «انسان» پرداخته، و ما را از «سیر آفاقی» به «سیر انفسی» دعوت کرده، می افزاید: «شما را تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر» (وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ).

به انسان، ظاهری آراسته، و باطنی پیراسته، عقلی فروزان و خردی نیرومند داد، و از آنچه در کل جهان هستی است، نمونه هائی در وجود او آفرید، آن چنان که «عالم کبیر» در این «جرم صغیر» خلاصه شده است.

ولی، همان گونه که در پایان آیه می فرماید: «سرانجام بازگشت همه چیز به سوی او است» (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

آری، انسان که جزئی از مجموعه عالم هستی است، از نظر آفرینش، با هدفدار بودن کل جهان هماهنگ است، از پست ترین مراحل، شروع به حرکت کرده، به سوی بی نهایت، که وجود بی پایان حق و قرب به خدا است، پیش می رود.

تعبیر به: فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ: «صورت شما را نیکو آفرید» هم صورت ظاهر را شامل می شود، و هم صورت باطن را، هم از نظر جسم، و هم از نظر جان، و به راستی، یک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان، نشان می دهد: زیباترین پدیده عالم هستی او است، و خدا در آفرینش این موجود، قدرت نمائی عجیبی کرده و سنگ تمام گذارده است!

و از آنجا که، انسان برای هدف بزرگی آفریده شده، باید دائماً تحت مراقبت پروردگار باشد، پروردگاری که، از درون و برون او باخبر است، لذا در آیه بعد

می فرماید: «خداوند، آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند، و از آنچه شما پنهان یا آشکار می کنید باخبر است، و از عقائد و نیاتی که در درون سینه ها است، آگاه است» (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

این آیه، ترسیمی است از علم بی پایان خداوند، در سه مرحله:

نخست علم او نسبت به تمامی موجودات آسمان ها و زمین.

پس از آن علم او به همه اعمال انسان ها و آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می سازند.

و در مرحله سوم، مخصوصاً روی عقائد باطنی و چگونگی نیت ها و آنچه بر قلب و جان انسان، حاکم است، تکیه می کند.

معرفت به این علم گسترده الهی، اثر تربیتی فوق العاده ای در انسان دارد، و به او هشدار می دهد: هر که باشی و به هر جا برسی، هر عقیده ای در سر و هر نیتی در دل و هر اخلاقی در درون جان تو باشد، همه در پیشگاه علم بی پایان حق آشکار است، مسلماً توجه به این حقیقت، در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤثر است، و اینها تعلیماتی است که انسان را برای وصول به هدف آفرینش و قانون تکامل آماده می سازد.

و از آن نظر که یکی از مؤثرترین وسائل تربیت و طرق انذار، توجه دادن به سرنوشت اقوام و امت های پیشین است، آیه بعد، یک نگاه اجمالی به زندگی آنها افکنده، آنگاه انسان ها را مخاطب ساخته، می گوید: «آیا خبر کافرانی که قبل از شما بودند، به شما نرسیده است که چگونه طعم تلخ گناهان بزرگ خود را چشیدند و در آخرت نیز عذاب دردناک از آن آنها است»؟! (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ

كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱)

شما از کنار شهرهای بلا دیده و ویران شده آنها، در مسیر خود به سوی «شام» و مناطق دیگر عبور می کنید، نتیجه کفر و ظلم و عصیانگری آنها را با چشم می بینید، و اخبار آنها را در تاریخ می خوانید، همانها که طومار زندگانشان با طوفان و سیلاب درهم پیچیده شد، یا صاعقه ها، خرمن عمرشان را آتش زد، و یا زلزله های ویرانگر، آنها را به کام زمین فرو کشید، و یا تندباد سنگینی، اجسام آنها را چون پر کاه به هر سو پرتاب کرد، این عذاب دنیای آنها بود، در آخرت نیز، عذاب دردناکی در انتظارشان است.

در آخرین آیه این فراز به منشأ اصلی این سرنوشت دردناک اشاره کرده، می افزاید: «این به خاطر آن بود که رسولان آنها با دلائل روشن و معجزات به سراغشان می آمدند ولی آنها از روی کبر و غرور می گفتند: آیا انسان هائی می خواهند ما را هدایت کنند؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ (ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا). و با این منطق پوشالی، به مخالفت با آنها برخاستند «و کافر شدند و از قبول حق سر برتافتند» (فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا).

«در حالی که خداوند هم از ایمان آنها بی نیاز بود و هم از طاعتشان» (وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ). و اگر آنها را موظف به ایمان، اطاعت و پرهیز از گناه فرمود، تنها برای منفعت خودشان، سعادت و نجاتشان در این جهان و جهان دیگر بود.

۱ - «وبال» از ماده «وبل» و «وابل» به معنی باران سنگین است و به هر موضوع مهمی که انسان از زیان آن بیمناک است «وبال» گفته می شود.

آری «خداوند بی نیاز است و شایسته هرگونه حمد و ستایش» (وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ). اگر، جمله کائنات کافر شوند، بر دامن کبریائیش گردی نمی نشیند، همان گونه که اگر همه مخلوقات مؤمن و مطیع فرمان او باشند، چیزی بر جلالش افزوده نمی شود، این مائیم که نیازمند به این برنامه های تربیتی و سازنده و تکامل بخش هستیم.

تعبیر به: «وَاسْتَغْنَى اللَّهُ»: «خداوند بی نیاز بود» آن چنان مطلق است که بی نیازی او از همه چیز، حتی از ایمان و اطاعت انسان ها را بیان می کند، تا تصور نشود این همه تأکید و اصرار به خاطر این است که سود این طاعت به خدا باز می گردد، او هرگز آفریدگان را نیافرید تا سودی کند، او می خواست بر بندگانش جودی کند.

بعضی برای جمله «وَاسْتَغْنَى اللَّهُ» تفسیر دیگری ذکر کرده اند، و آن این که: خداوند آن قدر آیات، دلائل روشن، موعظه و اندرز کافی برای آنها فرستاد که از غیر آن بی نیاز بود.

* * *

- ۷ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيُنَّ
بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
- ۸ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ
- ۹ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ النَّعَابِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ
يَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفَرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
- ۱۰ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ
بِئْسَ الْمَصِيرُ

ترجمه:

- ۷ - کافران پنداشتند که برانگیخته نمی شوند، بگو: «آری، به خدایم سوگند که برانگیخته می شوید، پس به آنچه عمل می کردید خبر داده می شوید، و این برای خدا آسان است»!
- ۸ - حال که چنین است، به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید؛ و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.
- ۹ - این در زمانی خواهد بود که همه شما را در روز اجتماع گردآوری می کند؛ آن روز روز تغابن است (روز احساس پشیمانی)! و هر کس به خدا ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، گناهان او را می بخشد و او را در باغ هائی از بهشت که نهرها از زیر

درختانش جاری است وارد می کند، جاودانه در آن می مانند؛ و این پیروزی بزرگ است! ۱۰ - اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و (سرانجام آنها) سرانجام بدی است!

تفسیر:

روز تعابن و آشکار شدن غبن ها
در تعقیب بحث هائی که در آیات قبل، پیرامون هدف دار بودن آفرینش آمده، در این آیات، مسأله معاد و رستاخیز را که تکمیلی است بر بحث هدف آفرینش انسان، مطرح می کند. نخست، از ادعای بی دلیل منکران رستاخیز، شروع کرده، می فرماید: «کافران پنداشتند هرگز مبعوث نخواهند شد» (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا). «زَعَمَ» از ماده «زعم» (بر وزن طعم) به معنی سخنی است که احتمال یا یقین دروغ در آن است، و گاه به پندار باطل نیز اطلاق می شود، و در آیه مورد بحث، منظور همان معنی اول است. از بعضی از کلمات لغویین نیز استفاده می شود: این ماده به معنی اخبار به طور مطلق نیز آمده است، (۱) هر چند از موارد استعمال این لغت و کلمات مفسران، استفاده می شود: این واژه با مفهوم دروغ آمیخته است، و لذا گفته اند: «هر چیز کنیه ای دارد و «زعم» کنیه دروغ است». به هر حال، قرآن در تعقیب این سخن، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «بگو: آری، به پروردگارم سوگند همه شما برانگیخته خواهید شد، سپس آنچه را عمل کردید به شما خبر می دهند، و این برای خداوند آسان است» (قُلْ بَلَى وَ

۱ - «مجمع البحرین»، ماده «زعم».

رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

در حقیقت، نخست با لحن قاطع، ادعای بی دلیل منکران قیامت را نفی می کند، لحنی مؤکد و آمیخته با قسم، که حکایت از اعتقاد راسخ گوینده، یعنی پیامبر دارد، سپس با جمله «وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» بر آن استدلال می کند؛ زیرا می دانیم مهم ترین شبهه منکران معاد، این بود که چگونه استخوان های پوسیده و خاک شده، به حیات مجدد بازمی گردد، آیه فوق می گوید: وقتی کار دست خداوند قادر متعال است، مشکلی در میان نخواهد بود؛ چرا که در آغاز، آنها را از عدم به وجود آورد و احیای مردگان نسبت به آن ساده تر است، بلکه به عقیده بعضی، همان سوگند «وَ رَبِّي» خود اشاره لطیفی به دلیل معاد است؛ زیرا «ربوبیت» خداوند، ایجاب می کند این حرکت تکاملی انسان را در محدوده زندگی بی ارزش دنیا، عقیم نگذارد.

به تعبیر دیگر، تا مسأله معاد را نپذیریم، ربوبیت خداوند در مورد انسان و تربیت و تکامل او، مفهوم نخواهد داشت.

بعضی از مفسران، جمله «وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» را مربوط به خصوص اخبار خداوند از اعمال انسان ها در قیامت، که در جمله قبل آمده است می دانند، ولی، ظاهر این است: به کل محتوای آیه برمی گردد (اصل رستاخیز و فرع آن که مسأله اخبار به اعمال است، اخباری که مقدمه حساب و جزا است).

در آیه بعد، چنین نتیجه گیری می کند: «اکنون که قطعاً معادی در کار است، همه شما به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید» (فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا). و بدانید «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

خَبِيرٌ).

به این ترتیب، دستور می دهد: خود را برای رستاخیز از طریق ایمان و عمل صالح آماده کنند، ایمان به سه اصل: به «خدا»، «پیامبر» و «قرآن» که اصول دیگر نیز در آن درج است. تعبیر از قرآن به عنوان «نور» در آیات متعددی وارد شده، و تعبیر به: اَنْزَلْنَا: «نازل کردیم» شاهد دیگری بر آن است، هر چند در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، «نور» در آیه مورد بحث، به وجود «امام» (علیه السلام) تفسیر شده، این تفسیر، ممکن است از این نظر باشد که، وجود امام (علیه السلام) تجسم عملی کتاب الله محسوب می شود، و لذا، گاه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امام (علیه السلام) به قرآن ناطق یاد می شود، در ذیل یکی از این روایات، از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که درباره امامان می گوید: وَ هُمْ الَّذِينَ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ: «آنها کسانی هستند که دل‌های مؤمنان را نور و روشنائی می بخشند».(۱)

سومین آیه، به توصیف روز قیامت پرداخته، چنین می گوید: «این بعث و نشور، حساب و جزا در روزی خواهد بود که شما را در آن روز اجتماع، گردآوری می کند» (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ).(۲)

آری، یکی از نام های قیامت «يوم الجمع» است که در آیات قرآن با تعبیرهای مختلف، کراراً به آن اشاره شده است، از جمله در آیات ۴۹ و ۵۰ سوره «واقع» می خوانیم: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۴۱.

۲ - «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ» ممکن است متعلق به «لَتُبْعَثُنَّ» یا جمله «لَتُنَبِّئُنَّ» یا «خَبِيرٌ» بوده باشد، این احتمال نیز داده شده که متعلق به جمله محذوفی مانند «اذکر» باشد، ولی احتمال اخیر بعید به نظر می رسد، بلکه مناسب یکی از احتمالات قبل است.

مَعْلُوم: «بگو تمام اولین و آخرین * در میعاد روز معینی جمع می شوند» و از آن به خوبی استفاده می شود که: رستاخیز همه انسان ها در یک روز است.

آنگاه می افزاید: «آن روز، روز تغابن است» (ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ).

روزی است که «غابن» (برنده) و «مغبون» (بازنده) شناخته می شوند، روزی که، روشن می شود، چه کسانی در تجارت خود در عالم دنیا، گرفتار غبن، زیان و خسران شده اند؟

روزی است که، جهنمیان جایگاه خالی خود را در بهشت می بینند، و تأسف می خورند، و بهشتیان جای خالی خود را در دوزخ می بینند و خوشحال می شوند؛ زیرا در حدیث آمده است: هر انسانی جایگاهی در بهشت، و جایگاهی در دوزخ دارد، هر گاه به بهشت برود، جایگاه دوزخیش به دوزخیان واگذار می شود، و هر گاه به جهنم برود، جایگاه بهشتیش به بهشتیان (۱) و تعبیر به «ارث» در آیات قرآن در این مورد، احتمالاً ناظر به همین مطلب است.

به این ترتیب، یکی دیگر از نام های قیامت «یوم التغابن» روز ظهور غبن هاست. (۲)

سپس، به بیان حال مؤمنان در آن روز پرداخته، می افزاید: «کسی که ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند سیئات او را می پوشاند و از بین می برد، و او را در باغ هایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه تا ابد در آن می مانند، و این پیروزی بزرگی است» (وَمَنْ

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۳۲

۲ - «تغابن» از باب «تفاعل» است، و معمولاً در مورد کارهایی گفته می شود که دو جانبه باشد مانند، تعارض و تراحم و... این معنی در مورد قیامت ممکن است به این ترتیب باشد که تعارض گروه مؤمنان و کافران، نتیجه اش در قیامت ظاهر شود، و در حقیقت روز قیامت، روز ظهور تغابن است.

از بعضی از کلمات اهل لغت نیز استفاده می شود که باب «تفاعل» همیشه به این معنی نیست و در اینجا به معنی ظهور غبن است (مفردات راغب، ماده غبن).

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلُ صَالِحاً يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

به این ترتیب، هنگامی که دو شرط اصلی، یعنی «ایمان و عمل صالح»، حاصل شود، این مواهب عظیم، پشت سر آن خواهد بود: «بخشودگی گناهان» که بیش از همه چیز فکر انسان را به خود مشغول می دارد، و بعد از پاک شدن از گناه، «ورود به بهشت جاودان»، و نیل به فوز عظیم، بنابراین، همه چیز، بر محور ایمان و عمل صالح دور می زند، و سرمایه های اصلی همین ها است، اینها کسانی هستند که در آن «یوم التغابن» نه تنها مغبون نیستند، که، به پیروزی بزرگ و فوز عظیم رسیده اند.

سپس، می افزاید: «اما کسانی که کافر شدند، و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ).

در اینجا نیز، عامل بدبختی دو چیز شمرده شده است: «کفر» و «تکذیب آیات الهی» که ضد «ایمان» و «عمل صالح» است، و در نتیجه، در آنجا سخن از بهشت جاویدان است، و در اینجا از دوزخ همیشگی، آنجا فوز عظیم است و اینجا بُئس المصیر و سرانجام مرگبار!

تنها تفاوتی که در میان بهشتیان و دوزخیان در این دو آیه دیده می شود، یکی این است که: در مورد بهشتیان، عفو از گناهان، قبل از هر چیز ذکر شده، که در مورد دوزخیان مطرح نیست.

دیگر این که: در آنجا خلود در بهشت با کلمه «أَبَداً» نیز تأکید شده، ولی، در

مورد دوزخیان تنها به مسأله خلود و جاودانگی اکتفا گردیده است. این تفاوت تعبیر، ممکن است از این جهت باشد که: در میان دوزخیان کافرانی باشند که مسأله ایمان و کفر را به هم آمیخته اند و به خاطر ایمانشان سرانجام از عذاب رهائی یابند (و خلود مربوط به همه نیست)، یا اشاره به غلبه رحمت او بر غضب است. ولی، بعضی از مفسران معتقدند: «أَبَدًا» در جمله دوم حذف شده، به خاطر این که در جمله اول آمده است.

۱۱ ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

۱۲ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

۱۳ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۱۱ - هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن خدا! و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می کند؛ و خدا به هر چیز داناست!

۱۲ - اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر را؛ و اگر روی گردان شوید، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه ای ندارد!

۱۳ - خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست، و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند!

تفسیر:

همه مصائب به فرمان او است!

در نخستین آیه مورد بحث، به یک اصل کلی در مورد مصائب و حوادث دردناک این جهان اشاره می کند، شاید از این جهت که، همیشه وجود مصائب، دستاویزی برای کفار در مورد نفی عدالت در این جهان بوده است، و یا از این نظر که در راه تحقق ایمان و عمل صالح، همیشه مشکلاتی وجود دارد که بدون

مقاومت در برابر آنها، مؤمن به جائی نمی رسد، و به این ترتیب، رابطه این آیات با آیات گذشته روشن می شود.

نخست می فرماید: «هیچ مصیبتی رخ نمی دهد، مگر به اذن خدا» (ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

بدون شک، همه حوادث این عالم به اذن خدا است؛ چرا که به مقتضای «توحید افعالی» در تمام عالم هستی، چیزی بدون اراده حق تحقق نمی یابد، ولی از آنجا که مصائب همیشه به صورت یک علامت استفهام در اذهان جای داشته، بالخصوص روی آن تکیه شده است.

البته، منظور از اذن در اینجا همان اراده تکوینی خداوند است، نه اراده تشریعی.

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن این که: بسیاری از این مصائب به وسیله ظلم ظالمان و اراده جباران رخ می دهد، و یا این که: خود انسان بر اثر کوتاهی و ندانم کاری، و یا ارتکاب خلاف، گرفتار آن می شود، آیا اینها همه به اذن خدا است؟!

در پاسخ این سؤال باید گفت: از مجموع آیاتی که درباره مصائب در قرآن مجید آمده است، برمی آید: مصائب بر دوگونه است:

مصائبی که با طبیعت زندگی انسان سرشته شده، و اراده بشر کمترین تأثیری در آن ندارد، مانند مرگ و میر و قسمتی از حوادث دردناک طبیعی.

دوم مصائبی که انسان به نحوی در آن نقشی داشته است.

قرآن درباره دسته اول می گوید: همه به اذن خدا روی می دهد، و درباره قسم دوم می گوید: به خاطر اعمال خودتان دامانتان را می گیرد! (۱)

۱ - مراجعه به آیات ۲۲ سوره «حدید» و ۳۰ «شوری» و ۱۶۵ «آل عمران»، این مطلب را کاملاً روشن می کند، شرح بیشتر در این زمینه در جلد ۲۳، ذیل آیات سوره «حدید» آمده است.

بنابراین، کسی نمی تواند به این بهانه که تمام مصائب از سوی خدا است، در مقابل ظالمان سکوت کرده، به مبارزه برخیزد، و نیز نمی تواند به این بهانه، دست از مبارزه با بیماری ها، آفات، مبارزه با فقر و جهل بردارد.

البته، در اینجا نکته دیگری نیز وجود دارد و آن این که: حتی در مصائبی که خود انسان در آن نقشی دارد، تأثیر این اسباب از ناحیه خداوند و به اذن و فرمان او است، که اگر او اراده کند هر سببی بی رنگ و بی اثر می شود.

در دنباله آیه به مؤمنان بشارت می دهد: «هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می کند» (آن چنان که در برابر مصائب زانو نزنند، مأیوس نشود جزع و بیتابی نکند) (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ).

این هدایت الهی، هنگامی که به سراغ انسان آید در نعمت ها شاکر، در مصیبت ها صابر، و در برابر قضای الهی تسلیم خواهد بود.

البته، هدایت قلبی، معنی وسیعی دارد که «صبر»، «شکر»، «رضا»، «تسلیم» و گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» هر کدام یکی از شاخه های آن است.

و این که بعضی از مفسران خصوص یکی از این موضوعات را نقل کرده اند، در حقیقت تمام مفهوم آیه نیست، بلکه بیان مصداق روشن است، و در پایان آیه می فرماید: «خداوند به همه چیز دانا است» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

این تعبیر، می تواند اشاره اجمالی به «فلسفه مصائب و بلاها» باشد، که خداوند روی علم و آگاهی بی پایانش برای تربیت بندگان، اعلام بیدارباش و مبارزه با هرگونه غرور و غفلت، گهگاه در زندگانی آنها مصائبی ایجاد می کند، تا به خواب فرو نروند و موقعیت خویش را در دنیا فراموش نکنند، و دست به طغیان و سرکشی نزنند.

و از آنجا که معرفت مبدأ و معاد که در آیات قبل، پایه ریزی شده، اثر حتمی آن، تلاش در راستای اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، در آیه بعد می افزاید: «و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را» (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ).

ناگفته پیدا است: اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز شعبه ای از اطاعت خداوند است؛ چرا که او از خود چیزی نمی گوید، و تکرار «أَطِيعُوا» در اینجا اشاره به همین است، که این دو در عرض هم نیست، بلکه، یکی از دیگری سرچشمه می گیرد، از این گذشته، اطاعت خداوند، مربوط به اصول قوانین و تشریع الهی است، و اطاعت رسول، مربوط به تفسیرها و مسائل اجرایی می باشد، بنابراین، یکی اصل و دیگری فرع است.

سپس، می فرماید: «اگر شما روی گردان شوید و اطاعت نکنید، او هرگز مامور به اجبار شما نیست، وظیفه رسول ما تنها ابلاغ آشکار است» (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ). (۱) آری، او موظف به رساندن پیام حق است، بعداً سر و کار شما با خدا است، و این تعبیر، یک نوع تهدید جدی و سربسته است.

و در آخرین آیه، اشاره به مسأله توحید در عبودیت می کند، که به منزله دلیلی برای وجوب اطاعت است، می فرماید: «خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«و چون چنین است، مؤمنان باید فقط بر او تکیه کنند» (وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

۱ - جمله شرطیه «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ» جزاء محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَقَدْ أَدَى وَظِيفَتَهُ - یا - فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ لَا يَقْهَرُكُمْ عَلَى الْإِيمَانِ - یا - لَا بُأْسَ عَلَيْهِ وَ مِثْلُ ذَلِكَ.

غیر از او هیچ کس شایسته عبودیت نیست؛ چرا که مالکیت، قدرت، علم و غنی، همه از آن او است، و دیگران هر چه دارند، از او دارند، و به همین دلیل، نباید در برابر غیر او سر تسلیم و تعظیم فرود آورند، و نیز به همین دلیل، برای حلّ هرگونه مشکل، باید از او مدد گیرند و فقط بر او توکل کنند.

- ۱۴ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوٌّ لَكُمْ فَاخْذَرُواهُمْ وَ
 إِنِّ تَعَفُّوْا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۱۵ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ
- ۱۶ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا
 لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقْ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
- ۱۷ إِنِّ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفُهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ
 شَكُورٌ حَلِيمٌ
- ۱۸ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

- ۱۴ - ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند، از آنها
 برحذر باشید؛ و اگر عفو کنید و چشم ببوشید و ببخشید، (خدا شما را می بخشد)؛ چرا که
 خداوند بخشنده و مهربان است!
- ۱۵ - اموال و فرزندان فقط وسیله آزمایش شما هستند؛ و خداست که پاداش عظیم نزد
 اوست!
- ۱۶ - پس تا می توانید تقوای الهی پیشه کنید و گوش دهید و اطاعت نمائید و انفاق کنید که
 برای شما بهتر است؛ و کسانی که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگارانند!
- ۱۷ - اگر به خدا قرض الحسنه دهید، آن را برای شما مضاعف می سازد و شما را می بخشد؛
 و خداوند شکر کننده و بردبار است!
- ۱۸ - او دانای پنهان و آشکار است؛ و او عزیز و حکیم است!

شأن نزول:

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: در مورد آیه «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ...» فرمود: منظور این است: وقتی بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را گرفته می گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن؛ زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم شد، بعضی می پذیرفتند و می ماندند، آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه ها برحذر داشت.

اما، بعضی دیگر اعتنا نمی کردند و می رفتند، ولی به خانواده خود می گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دار الهجرة) «مدینه» نزد ما آئید، ما مطلقاً به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله «وَإِنْ تَغْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ناظر به همین معنی است. (۱)

تفسیر:

اموال و فرزندانان وسیله آزمایش شما هستند
از آنجا که در آیات گذشته، فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش آمده بود، و از آنجا که یکی از موانع مهم این راه، علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است در آیات مورد بحث، به مسلمانان در این زمینه هشدار می دهد.
نخست، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۴۲، حدیث ۲۰ - همین معنی به صورت مختصرتری در تفسیر «در المثنور» و تفاسیر دیگر از «ابن عباس» نقل شده است، ولی هیچ کدام به جامعیت روایت فوق نیست.

فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید» (یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ
أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ).

نشانه های این عداوت کم نیست.

گاه می خواهید اقدام به کار مثبتی همچون هجرت کنید، دامان شما را می گیرند و مانع این
فیض عظیم می شوند، و گاه انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند، و مانند
اینها.

بدون شک، نه همه فرزندان چنینند، و نه همه همسران، و لذا در آیه با تعبیر «مِنْ» تبعیضیه، به
همین معنی اشاره می کند، که تنها بعضی از آنها چنین اند، مراقب آنها باشید.
این دشمنی، گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است، و گاه به راستی با نیت سوء و
قصد عداوت انجام می گیرد، و یا به قصد منافع خویشتن.

مهم این است: وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد، که راهی به سوی خدا می رود و
راهی به سوی زن و فرزند، و این دو احیاناً از هم جدا شده اند، باید در تصمیم گیری تردید به
خود راه ندهد، رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد؛ زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است.
لذا در آیه ۲۳ سوره «توبه» می خوانیم: یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِیَاءَ إِنَّ
اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَى الْإِیمَانِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ:

«ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید اگر آنها کفر را بر
ایمان مقدم بشمرند، و هر کس از شما آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است».

ولی، از آنجا که ممکن است این دستور، بهانه ای برای خشونت،

انتقام جوئی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد، بلافاصله در ذیل آیه، برای تعدیل آنها می فرماید: «و اگر عفو کنید، صرف نظر نمائید و ببخشید خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد؛ چرا که خدا غفور و رحیم است» (وَ إِنْ تَغْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بنابراین، اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند.

در داستان افک «عایشه» در تفسیر سوره «نور» می خوانیم: هنگامی که کار شایعه سازان در «مدینه» بالا گرفت، بعضی از مؤمنان که بستگانشان در صف شایعه سازان بودند سوگند یاد کردند، هرگونه کمک مالی را از آنها قطع کنند، آیه ۲۲ همان سوره نازل شد و گفت: «آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند، نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان، مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند آنها باید عفو کنند و صرف نظر نمایند»: أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟ «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد»؟!

در این که فرق میان «عفو»، «صفح» و «غفران» چیست؟ با توجه به مفهوم لغوی آنها روشن می شود که، سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می کند؛ زیرا «عفو» به معنی صرف نظر کردن از مجازات است، و «صفح» مرتبه بالاتری است یعنی ترک هرگونه سرزنش، و «غفران» به معنی پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن است.

به این ترتیب، افراد با ایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش، و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندی که آنها را به راه خطا دعوت می کنند، باید تا آنجا که می توانند در تمام مراحل، از محبت و عفو و گذشت دریغ

ندارند، که همه اینها وسیله ای است برای تربیت و باز گرداندن آنان به خط اطاعت خداوند.

در آیه بعد، به یک اصل کلی دیگر در مورد اموال و فرزندان اشاره کرده، می فرماید: «اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش شما هستند» (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ).

و اگر در این میدان آزمایش، از عهده برآئید، «اجر و پاداش عظیم نزد خداوند (از آن شما) خواهد بود» (وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

در آیه گذشته، تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود، که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته، به گناه، و گاهی به کفر می کشانند، ولی، در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است، که وسیله آزمایش انسانند.

در واقع، خداوند برای تربیت انسان، دائماً او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد، و با امور مختلفی او را می آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان)، مهم ترین وسائل امتحان او را تشکیل می دهند؛ چرا که جاذبه اموال از یکسو، و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می کند که، در مواردی که رضای خدا از رضای آنها جدا می شود، انسان سخت در فشار قرار می گیرد.

تعبیر به «إِنَّمَا» که معمولاً برای حصر آورده می شود، نشان می دهد: این دو موضوع، بیش از هر چیز دیگر، وسیله امتحان است، و به همین دلیل، در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ

مُسْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَ لَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عَلَيْهِ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَ اعْلَمُوا إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»:

«هیچ کس از شما نگوید خداوند، از امتحان و آزمایش به تو پناه می‌برم؛ چرا که هر کس دارای وسیله آزمایشی است (و حداقل مال و فرزندی دارد و اصولاً طبیعت زندگی دنیا، طبیعت آزمایش و بته امتحان است) و لکن کسی که می‌خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه کننده پناه برد، چه این که خداوند می‌گوید: «بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمون است».(۱)

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ۲۸ سوره «انفال» دیده می‌شود (آنچه در ذیل کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و روایت فوق، ذکر شده تعبیری است که در سوره «انفال» آمده است، دقت کنید).

بسیاری از مفسران و محدثان در اینجا نقل کرده اند: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر فراز منبر مشغول خطبه بود، حسن و حسین (علیهما السلام) که آن روز دو کودک بودند وارد شدند، در حالی که پیراهن های سرخی به تن داشتند، گاه به هنگام راه رفتن لغزش پیدا کرده می افتادند، همین که چشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنها افتاد خطبه خود را قطع کرده، از منبر فرود آمد، آنها را در بغل گرفت، بر فراز منبر برد، و بر دامن خود نشانید و بعد فرمود: خداوند عزوجل درست فرموده است که: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» من هنگامی که نظر به این دو کودک کردم که راه می روند و می لغزند، شکیبائی نکردم تا گفتارم را قطع نمودم و آنها را برداشتم، و بعد از آن به خطبه خود ادامه داد. (۲)

باید توجه داشت: «فتنه» و آزمایش، گاه آزمون خیر است، و گاه آزمون شر،

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۹۳

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۱، ذیل آیات مورد بحث - همین حدیث را «قرطبی» در تفسیر خود و «روح المعانی»، «فی ظلال» و «المیزان» با تفاوت های مختصری نقل کرده اند.

و در اینجا می تواند آزمون خیر باشد، به این معنی که خدا می خواهد پیامبرش را بیازماید که، به هنگام اشتغال به خطبه، آن هم بر فراز منبر، آیا ممکن است از حال این دو فرزند که جگر گوشه های زهرا (علیها السلام) هستند و هر کدام در آینده مقام والائی خواهند داشت غافل گردد؟ یا ابهت و شکوه خطبه مانع از ابراز عاطفه و محبت نخواهد گشت؟ و گرنه، مسلم است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از یاد خدا و انجام مسئولیت سنگین تبلیغ و هدایت به خاطر محبت فرزندان هرگز غافل نمی شد.

به هر حال، این عمل پیامبر (صلی الله علیه وآله) هشدار بود به همه مسلمانان، تا موقعیت این دو فرزند علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) را بشناسند.

لذا، در حدیثی که در منابع معروف اهل سنت نقل شده می خوانیم: «براء ابن عازب» (صحابی معروف) می گوید:

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) وَ هُوَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُحِبُّهُ فَاجِبْهُ: «حسن بن علی را بر شانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) دیدم در حالی که می فرمود: خدایا من او را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار». (۱)

در روایات دیگر آمده: گاه حسین (علیه السلام) می آمد و به هنگام سجده بر دوش پیامبر (صلی الله علیه وآله) بالا می رفت و حضرت مانع او نمی شد! (۲) و اینها همه بیانگر عظمت مقام این دو امام بزرگ است.

در سومین آیه، به عنوان نتیجه گیری می فرماید: «اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید آن قدر که در توان دارید، و فرمان های او را بشنوید و اطاعت کنید، و در راه او انفاق نمائید که برای شما بهتر است» (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا

۱ - «صحیح مسلم»، جلد ۴، صفحه ۱۸۸۳، باب «فضائل الحسن و الحسین» (علیهما السلام)،

حدیث ۵۸.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۴۳، صفحه ۲۹۶، حدیث ۵۷.

اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ).

نخست، دستور به اجتناب از گناهان می دهد (چرا که تقوا بیشتر ناظر به پرهیز از گناه است)، پس از آن، دستور به اطاعت فرمان و شنیدنی که مقدمه این اطاعت است و از میان طاعات، به خصوص روی مسأله انفاق که از مهم ترین آزمایش های الهی است تکیه می کند، و سرانجام هم می گوید: سود تمام اینها عائد خود شما می شود.

بعضی از مفسران «خَيْرًا» را به معنی «مال» تفسیر کرده اند، که وسیله نیل به کارهای مثبت است، همان گونه که در آیه وصیت نیز به همین معنی آمده است: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ

الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ: «بر شما مقرر شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، اگر خیری از خود به یادگار گذاشته، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند». (۱)

جمعی نیز «خیر» را به معنی گسترده ای تفسیر کرده، و آن را قید «انفاق» ندانسته، بلکه به کل آیه مربوط می دانند، و می گویند: منظور این است: اطاعت تمام این اوامر به سود شما است، (این تفسیر مناسب تر به نظر می رسد). (۲)

ذکر این نکته نیز لازم است که: دستور به تقوا به مقدار توانائی، هیچ منافاتی با آیه ۱۰۲ سوره «آل عمران» ندارد که می گوید: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ: «آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است از خدا بپرهیزید» بلکه، این دو مکمل یکدیگرند؛ چرا که در یکجا می گوید: «تا آنجا که در توان دارید تقوا پیشه کنید» و در جای دیگر می گوید: «حق تقوا را اداء کنید» مسلم است: ادا کردن حق تقوا به مقدار

۱ - بقره، آیه ۱۸۰.

۲ - بنا بر تفسیر اول «خَيْرًا» مفعول «انْفِقُوا» است، و بنا بر تفسیر دوم خبر است برای فعل مقدری و در تقدیر چنین است: «یکن خیراً لکم».

قدرت و توانائی انسان است؛ زیرا تکلیف ما لا یتطاق معنی ندارد، هدف این است که، انسان آخرین کوشش خود را در این طریق به کار گیرد.

بنابراین، کسانی که آیه مورد بحث را ناسخ آیه سوره «آل عمران» دانسته اند در اشتباهند. و در پایان آیه به عنوان تأکیدی بر مسأله انفاق می فرماید: «و آنها که از بخل و حرص خویش مصون بمانند رستگار و پیروزند» (وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

«شُحَّ» به معنی بخل توأم با حرص است، و می دانیم: این دو صفت رذیله از بزرگترین موانع رستگاری انسان، و بزرگترین سد راه انفاق و کارهای خیر است، اگر انسان دست به دامن لطف الهی زند و با تمام وجودش از او تقاضا کند، و در خودسازی و تهذیب نفس بکوشد و از این دو رذیله نجات یابد، سعادت خود را تضمین کرده است.

گر چه، در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مَنْ أَدَّى الزَّكَاةَ فَقَدْ وَقَى شُحَّ نَفْسِهِ: «کسی که زکات را بپردازد از بخل و حرص رهایی یافته» (۱) ولی، روشن است این یکی از مصداق های زنده ترک بخل و حرص است، نه تمام مفهوم آن.

در حدیث دیگری می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) از شب تا صبح طواف خانه خدا به جا می آورد و پیوسته می فرمود: اَللّٰهُمَّ قِ شُحِّ نَفْسِي: «خداوندا! مرا از حرص و بخل خودم نگاهدار».

یکی از یارانش عرض می کند: فدایت شوم، امشب غیر از این دعا، دعای دیگری از شما نشنیدم، فرمود: چه چیز از بخل و حرص نفس مهم تر است در

حالی که خداوند می فرماید: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱).

سپس، برای تشویق به انفاق و جلوگیری از بخل و شح نفس، می فرماید: «اگر شما به خدا، قرض الحسنه دهید، آن را برای شما مضاعف می سازد، و شما را مشمول آمرزش خویش می گرداند، و خدا شکرگزار و بردبار است» (إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ).

چه تعبیر عجیبی، که بارها در قرآن مجید در مورد «انفاق فی سبیل الله» تکرار شده، خدائی که آفریننده اصل و فرع وجود ما، و بخشنده تمام نعمت ها، و مالک اصلی همه ملک ها است، از ما وام می طلبد! و در برابر آن وعده «اجر مضاعف» و آمرزش می دهد، و نیز از ما تشکر می کند، لطف و محبت، بالاتر از این تصور نمی شود، و بزرگواری و رحمت، فراتر از این ممکن نیست، ما چه هستیم و چه داریم که به او وام دهیم؟ و تازه، چرا این همه پاداش عظیم بگیریم؟!

اینها همه، نشانه اهمیت مسأله انفاق از یکسو و لطف بی پایان خدا درباره بندگان از سوی دیگر نیست؟

«قَرْض» در اصل به معنی قطع کردن و بریدن است، و چون با واژه «حَسَن» همراه شود، اشاره به جدا کردن مال از خویشتن و دادن آن در راه خیر است.

«يُضَاعِفُهُ» از ماده «ضِعَف» (بر وزن شعر) چنان که قبلاً هم گفته ایم، تنها به معنی دو برابر نیست، بلکه چندین برابر را نیز شامل می شود، که در مورد «انفاق» تا هفتصد برابر، و بیش از آن، در قرآن آمده است! (۲).

ضمناً، جمله «يَغْفِرُ لَكُمْ» دلیل بر این است که: انفاق، یکی از عوامل آمرزش گناه است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۴۶.

۲ - بقره، آیه ۲۶۱.

تعبیر به «شُکُور» که یکی از اوصاف خدا است، دلیل بر این است که: خداوند از بندگان به وسیله پاداش های عظیم، تشکر می کند، و «حَلِیم» بودن او، اشاره به مسأله آمرزش گناهان، و عدم تعجیل در عقوبت بندگان است.

و بالاخره، در آخرین آیه می فرماید: «او آگاه از پنهان و آشکار است و قدرتمند و حکیم است» (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

از اعمال بندگان مخصوصاً انفاق های آنها، در نهان و آشکار، با خبر است، و اگر از آنها تقاضای وامی می کند، نه به خاطر نیاز و عدم قدرت است، که به خاطر کمال لطف و محبت است، و اگر این همه پاداش در برابر انفاق ها به آنها وعده می دهد، این نیز مقتضای حکمت او است.

و به این ترتیب، اوصاف پنجگانه خداوند که در این آیه و آیه قبل به آن اشاره شده، همگی نوعی ارتباط با مسأله انفاق در راه او دارد، ولی توجه به این صفات پنجگانه خداوند، علاوه بر مسأله تشویق به انفاق، انسان را در مسأله اطاعت پروردگار به طور کلی، و خودداری از هرگونه گناه مصمم تر می کند و به او قوت قلب و نیروی اراده و روح تقوا می بخشد.

نکته:

یک حدیث پر معنی

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَا مِنْ مُؤَلَّدٍ يُؤَلَّدُ إِلَّا فِي شَبَابِيكِ رَأْسِهِ مَكْتُوبٌ خَمْسُ آيَاتٍ مِنْ سُورَةِ التَّغَابُنِ: «هیچ نوزادی متولد نمی شود مگر این که در مشبک های سرش پنج آیه از

سوره تغابن نوشته شده!!(۱)

ممکن است منظور همین پنج آیه آخر سوره باشد که در مورد اموال و اولاد سخن می گوید، و نوشته شدن این پنج آیه در شبکه های سر، اشاره به حتمی بودن این مسأله است، یعنی محتوای این آیات درباره همه فرزندان آدم، بدون استثناء صادق است. تعبیر به «شَبَاطِیک» جمع «شَبَاک» بر وزن (خفّاش) به معنی (مَشَبَّک) ممکن است اشاره به استخوان های سر باشد، که قطعات آن درهم فرورفته و یا اشاره به شبکه های مغزی است، و در هر حال، دلیل بر وجود این روحيات در انسان ها است.

خداوند! ما را در این آزمون بزرگ به اموال، اولاد، و همسر، یاری فرما!
 پروردگارا! ما را از بخل و حرص و شح نفس دور دار که هر کس را از آن دور داری اهل
 نجات و رستگاری است!
 بارالها! در روز قیامت روزی که غبن و زیان بندگان گنهکار ظاهر می شود ما را در کف لطف
 از این «تغابن» بر کنار فرما!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تغابن

۲۲ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶ (۱)

سوره طلاق

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۲ آیه است

تاریخ شروع

۲۲ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

محتوای سوره طلاق

مهم ترین مسأله ای که در این سوره مطرح است - چنان که از نامش پیدا است - مسأله «طلاق»، احکام، خصوصیات، و پیامدهای آن است، سپس بحث هائی از مبدأ، معاد، نبوت پیامبر و بشارت و انذار به دنبال آن آمده است.

از این رو، می توان محتوای این سوره را به دو بخش عمده تقسیم کرد:

بخش اول، هفت آیه نخستین سوره است که، پیرامون طلاق و مسائل مربوط به آن سخن می گوید، و به قدری جزئیات این مسأله را در عباراتی کوتاه و پر معنی به طور دقیق و ظریف مطرح ساخته، که انسان با ملاحظه آن، خود را از مطالعه دیگر کاملاً مستغنی می بیند.

بخش دوم، که در حقیقت، انگیزه اجرای بخش اول است، از عظمت خداوند، عظمت مقام رسول او، پاداش صالحان، و مجازات بدکاران، بحث می کند، و مجموعه منسجمی را برای ضمانت اجرای این مسأله مهم اجتماعی، ارائه می دهد، ضمناً این سوره، نام دیگری نیز دارد و آن سوره «نساء قُصری» (بر وزن و معنی صغری) در مقابل سوره معروف «نساء» است، که «نساء کبری» می باشد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الطَّلَاقِ مَاتَ عَلَى سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله): «هر کس سوره طلاق را بخواند (و آن را در برنامه های زندگی خود به کار بندد) بر سنت پیامبر از دنیا می رود».(۱)

۱ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ - ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، آنها را طلاق گوئید و حساب عدّه را نگه دارید؛ و از (مخالفت فرمان) خدائی که پروردگار شماست بپرهیزید؛ نه شما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند مگر آن که کار زشت آشکاری انجام دهند؛ این حدود خداست، و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند!

تفسیر:

شرایط طلاق و جدائی

گفتیم، مهم ترین بحث این سوره، همان بحث طلاق است که، از نخستین آیه آن شروع می شود، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به عنوان پیشوای بزرگ

مسلمانان کرده، سپس یک حکم عمومی را با صیغه جمع، بیان می کند، می فرماید: «ای پیامبر! هنگامی که خواستید زنان را طلاق دهید آنها را در زمان عدّه طلاق دهید!» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ).

این، نخستین حکم از احکام پنجگانه ای است که در این آیه آمده است، و چنان که مفسران از آن استفاده کرده اند، منظور این است: صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهانه پاک شده، و با همسرش نزدیکی نکرده باشد؛ زیرا طبق آیه ۲۲۸ سوره «بقره» عدّه طلاق باید به مقدار «ثلاثة قروء» (سه بار پاک شدن) بوده باشد، و در اینجا تأکید می کند: طلاق باید با آغاز عدّه همراه گردد، و این تنها در صورتی ممکن است که، طلاق در حال پاکی بدون آمیزش تحقق یابد، چه این که اگر طلاق در حال حیض واقع شود، آغاز زمان عدّه از آغاز طلاق جدا می شود و شروع عدّه بعد از پاک شدن خواهد بود.

و همچنین، اگر در حال طهارتی باشد که با همسرش نزدیکی کرده، باز جدائی زمان عدّه از زمان طلاق مسلّم است؛ زیرا چنین پاکی به خاطر آمیزش، دلیلی بر نبودن نطفه در رحم نیست (دقت کنید).

به هر حال، این نخستین شرط طلاق است.

در روایات متعددی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: «هر گاه کسی همسرش را در عادت ماهیانه طلاق دهد باید اعتناء به آن طلاق نکند، و باز گردد تا زن پاک شود، سپس اگر می خواهد او را طلاق دهد، اقدام کند» (۱).

همین معنی در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز به طور مکرر آمده، حتی به عنوان تفسیر آیه ذکر شده است (۲).

۱ - این روایات در کتاب «الطلاق» از «صحيح مسلم»، جلد ۲، صفحه ۱۹۰۳ به بعد آمده است.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۴۸، باب «کیفیه طلاق العدّه».

آنگاه، به دومین حکم که مسأله نگهداشتن حساب عدّه است، پرداخته می فرماید: «حساب عدّه را نگه دارید» (وَ احْصُوا الْعِدَّةَ).

دقیقاً ملاحظه کنید سه بار زن، ایام پاکی خود را به پایان رساند و عادت ماهیانه ببیند، هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت، و وارد عادت ماهیانه سوم شد، ایام عدّه سر آمده و پایان یافته است.

اگر، در این امر دقت نشود، ممکن است، دوران عدّه بیش از مقدار لازم محسوب گردد، و ضرر و زیانی متوجه زن شود؛ چرا که او را از ازدواج مجدد بازمی دارد، و اگر کمتر باشد، هدف اصلی از عدّه که حفظ حریم ازدواج اول، و مسأله عدم انعقاد نطفه است، رعایت نشده. «أَحْصُوا» از ماده «احصاء» به معنی شمارش است و در اصل از «حصی» به معنی «ریگ» گرفته شده؛ زیرا بسیاری از مردم در زمان های قدیم که به خواندن و نوشتن آشنا نبودند، حساب موضوعات مختلف را با ریگ ها نگه می داشتند.

قابل توجه این که: مخاطب به نگهداری حساب عدّه، مردان هستند، این به خاطر آن است که، مسأله «حق نفقه و مسکن» بر عهده آنها است، و همچنین «حق رجوع» نیز از آن آنان است، و گرنه، زنان نیز موظفند که برای روشن شدن تکلیفشان، حساب عدّه را دقیقاً نگه دارند. بعد از این دستور، همه مردم را به تقوا و پرهیزگاری دعوت کرده، می فرماید: «از خدائی که پروردگار شما است بپرهیزید» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ).

او پروردگار و مربی شما است، و دستوراتش، ضامن سعادت شما می باشد، بنابراین، فرمان های او را به کار بندید و از عصیان و نافرمانیش بپرهیزید، مخصوصاً در امر طلاق و نگهداری حساب عدّه، دقت به خرج دهید.

بعد از آن به «سومین» و «چهارمین» که یکی مربوط به شوهران است و

دیگری مربوط به زنان، اشاره کرده می فرماید: «شما آنها را از خانه هایشان، خارج نسازید، و آنها نیز از خانه ها در دوران عدّه خارج نشوند» (لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ). گر چه، بسیاری از بی خبران، این حکم اسلامی را به هنگام طلاق، اصلاً اجرا نمی کنند، و به محض جاری شدن صیغه طلاق، هم مرد به خود اجازه می دهد زن را بیرون کند، و هم زن خود را آزاد می پندارد از خانه شوهر خارج شود و به خانه بستگان بازگردد، ولی، این حکم اسلامی، فلسفه بسیار مهمی دارد؛ زیرا علاوه بر حفظ احترام زن، غالباً زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق، و تحکیم پیوند زناشویی، فراهم می سازد.

پشت پا زدن به این حکم مهم اسلامی، که در متن قرآن مجید آمده است سبب می شود بسیاری از طلاق ها به جدائی دائم منتهی شود، در حالی که اگر این حکم اجرا می شد، غالباً به آشتی و بازگشت مجدد منتهی می گشت.

اما، از آنجا که گاهی شرائطی فراهم می شود که، نگهداری زن بعد از طلاق در خانه طاقت فرسا است، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثناء اضافه کرده، می گوید: «مگر این که آنها کار زشت آشکاری را انجام دهند» (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَّةٍ).

مثلاً آن قدر، ناسازگاری، بدخلقی، و بدزبانی با همسر و کسان او کند، که ادامه حضور او در منزل، باعث مشکلات بیشتر گردد.

این معنی در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است، دیده می شود. (۱)

البته، منظور هر مخالفت و ناسازگاری جزئی نیست؛ زیرا در مفهوم کلمه

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحات ۳۵۰ و ۳۵۱، احادیث ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰.

«فاحِشَه» کار زشت مهم افتاده است، به خصوص این که با وصف «مُبَیَّنَه» نیز توصیف شده است.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور از فاحشه «عمل منافی با عفت» باشد، و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده، و منظور از خارج ساختن در این صورت، بیرون بردن برای اجرای حدّ و سپس بازگشت به خانه.

اما جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

و باز، به دنبال بیان این احکام، به عنوان تأکید می افزاید: «این حدود و مرزهای الهی است، هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به خویشتن ستم کرده» (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

چرا که، این قوانین و مقررات الهی، ضامن مصالح خود مکلفین است، و تجاوز از آن، خواه از ناحیه مرد باشد یا زن، لطمه به سعادت خود آنان می زند.

و در پایان آیه، ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عده، و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی، می فرماید: «تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این ماجرا وضع تازه و وسیله اصلاحی فراهم سازد» (لَا تَذَرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا).

با گذشتن زمان، طوفان خشم و غضب که غالباً موجب تصمیم های ناگهانی در امر طلاق و جدائی می شود، فرو می نشیند، و حضور دائمی زن در خانه در کنار مرد در مدت عده، و یادآوری عواقب شوم طلاق، مخصوصاً در آنجا که پای فرزندی درکار است، و اظهار محبت هر یک نسبت به دیگری، زمینه ساز رجوع می گردد، و ابرهای تیره و تار دشمنی و کدورت را غالباً از آسمان زندگی آنها دور می سازد.

جالب این که: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: الْمُطَلَّقهُ تَكْتَحِلُ وَ

تَخْتَضِبُ وَ تُطَيِّبُ وَ تَلْبَسُ مَا شَاءَتْ مِنَ الثِّيَابِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا لَعَلَّهَا أَنْ تَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَيُرَاجِعَهَا:

«زن مطلقه در دوران عده اش می تواند آرایش کند، سرمه در چشم نماید، موهای خود را رنگین، و خود را معطر، و هر لباسی که مورد علاقه او است بپوشد، زیرا خداوند می فرماید: شاید خدا بعد از این ماجرا وضع تازه ای فراهم سازد، و ممکن است از همین راه زن بار دیگر قلب مرد را تسخیر کرده و مرد رجوع کند!» (۱)

همان گونه که گفتیم، تصمیم بر جدائی و طلاق، غالباً تحت تأثیر هیجان های زودگذر است، که با گذشت زمان و معاشرت مستمر مرد و زن در یک مدت نسبتاً طولانی (مدت عده) و اندیشه پایان کار، صحنه به کلی دگرگون می شود، و بسیاری از جدائی ها به آشتی منتهی می گردد اما به شرط این که دستورهای اسلامی فوق، یعنی ماندن زن در مدت عده در خانه همسر سابق، دقیقاً اجرا شود.

به خواست خدا بعداً خواهیم گفت که همه اینها مربوط به «طلاق رجعی» است

نکته ها:

۱ - «طلاق» منفورترین حلال ها

بدون شک، قرارداد زوجیت از جمله قراردادهائی است که باید قابل جدائی باشد؛ چرا که گاه عللی پیش می آید که زندگی مشترک زن و مرد را با هم غیر ممکن، یا طاقت فرسا و مملو از مفاسد می کند، و اگر اصرار داشته باشیم این

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۵۲، حدیث ۲۴.

قرارداد تا ابد بماند، سرچشمه مشکلات زیادی می گردد، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است، و هم اکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق در جوامع مسیحی را، ملاحظه می کنیم که چگونه زنان و مردان زیادی هستند که به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح (علیه السلام) طلاق را ممنوع می شمردند و قانوناً همسر یکدیگرند، ولی در عمل جدا از یکدیگر زندگی کرده، و حتی هر کدام برای خود همسری غیر رسمی انتخاب کرده اند!

بنابراین، اصل مسأله طلاق یک ضرورت است، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن تقلیل یابد، و تا آنجا که راهی برای ادامه زوجیت است، کسی سراغ آن نرود.

به همین دلیل، در روایات اسلامی، شدیداً از طلاق مذمت گردیده، و به عنوان مبعوض ترین حلال ها، از آن یاد شده است، چنان که در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: ما مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يَخْرُبُ فِي الْأِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَعْنِي الطَّلَاقَ: «هیچ عملی منفورتر، نزد خداوند متعال از این نیست که اساس خانه ای در اسلام با جدائی (یعنی طلاق) ویران گردد».(۱)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: ما مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ أُبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ: «چیزی از امور حلال، در پیشگاه خدا مبعوض تر از طلاق نیست».(۲)
 باز در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: تَزَوَّجُوا وَ لَا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ! «ازدواج کنید و طلاق ندهید که طلاق عرش خدا را به لرزه درمی آورد»!(۳)

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۶۶، حدیث ۱ (جلد ۲۲، صفحه ۸، چاپ آل البیت).

۲ - همان مدرک، حدیث ۵ (جلد ۲۲، صفحه ۸، چاپ آل البیت).

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۶۸، حدیث ۷ (جلد ۲۲، صفحه ۸، چاپ آل البیت).

چرا چنین نباشد، در حالی که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها، زنان و مردان و مخصوصاً فرزندان به وجود می آورد، که آن را عمدتاً در سه قسمت می توان خلاصه کرد:

۱ - مشکلات عاطفی

بدون شک، مرد و زنی که سال ها یا ماه ها با یکدیگر زندگی کرده اند، سپس از هم جدا می شوند، از نظر عاطفی جریحه دار خواهند شد، و در ازدواج آینده، خاطره ازدواج گذشته، دائماً آنها را نگران می دارد، و حتی به همسر آینده با یک نوع بدبینی و سوء ظن می نگرند، آثار زیانبار این امر، بر کسی مخفی نیست، و لذا بسیار دیده شده که این گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می پوشند.

۲ - مشکلات اجتماعی

بسیاری از زنان بعد از طلاق شانس زیادی برای ازدواج مجدد، آن هم به طور شایسته و دلخواه، ندارند، و از این نظر گرفتار خسران شدید می شوند، و حتی مردان نیز بعد از طلاق همسر خود، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود، مخصوصاً اگر پای فرزندی در میان باشد، لذا غالباً ناچار می شوند، تن به ازدواجی در دهند که نظر واقعی آنها را تأمین نمی کند، و از این نظر، تا پایان عمر رنج می برند.

۳ - مشکلات فرزندان

از همه اینها مهم تر مشکلات فرزندان است، کمتر دیده شده نامادری ها همچون مادر، دلسوز و مهربان باشند، و بتوانند خلاء عاطفی فرزندی را که از آغوش پر مهر مادر بریده شده اند، پر کنند، همان گونه که اگر زن سابق فرزند را با خود ببرد، در مورد ناپدری نیز این صادق است، البته هستند زنان و مردانی که

نسبت به غیر فرزندان خود، پر محبت و وفا دارند، ولی مسلماً تعداد آنها کم است، و به همین دلیل، فرزندان بعد از طلاق، گرفتار بزرگترین زیان و خسران می شوند، و شاید غالب آنها، سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می دهند.

و این ضایعه ای است نه تنها برای هر خانواده، بلکه برای کل جامعه، چرا که چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر، محروم می شوند، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی آیند، که بدون توجه، تحت تأثیر روح انتقام جوئی قرار گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می گیرند. اگر اسلام این همه درباره طلاق سخت گیری کرده، دلایل همین آثار زیان بار آن در ابعاد مختلف است.

و نیز به همین دلیل، قرآن مجید صریحاً دستور می دهد: هر گاه اختلافی میان زن و مرد پیدا شود، بستگان دو طرف در اصلاح آن دو بکوشند، و از طریق تشکیل «محکمه صلح خانوادگی» از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع، یا به مسأله طلاق و جدائی، مانع شوند.^(۱) و باز به همین دلیل، آنچه به خوشبینی زن و مرد، و تحکیم پایه های علائق خانوادگی، کمک کند، از نظر اسلام مطلوب، و آنچه آن را متزلزل سازد، مبعوض و منفور است.

۲ - انگیزه طلاق

طلاق مانند هر پدیده دیگر اجتماعی، دارای ریشه های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن، جلوگیری از بروز چنین حادثه ای مشکل است،

۱ - شرح «محکمه صلح» را در جلد سوم، صفحه ۳۷۵ به بعد، ذیل آیه ۳۵ سوره «نساء» داده ایم.

و لذا قبل از هر چیز، باید به سراغ عوامل طلاق برویم و ریشه های آن را در جامعه بخشکانیم، این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهم ترین آنها است:

الف - توقعات نامحدود زن یا مرد، از مهم ترین عوامل جدائی است، و اگر هر کدام دامنه توقع خویش را محدود سازند، و از عالم رؤیاها و پندارها بیرون آیند، و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند، و در حدودی که ممکن است توقع داشته باشند، جلوی بسیاری از طلاق ها گرفته خواهد شد.

ب - حاکم شدن روح تجمل پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده ها عامل مهم دیگری است که، مخصوصاً زنان را در یک حالت نارضائی دائم نگه می دارد، و با انواع بهانه گیری ها راه طلاق و جدائی را صاف می کند.

ج - دخالت های بی جای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر، و مخصوصاً در اختلافات آنها، عامل مهم دیگری محسوب می شود.

تجربه نشان داده است، اگر هنگام بروز اختلافات در میان دو همسر، آنها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا از آن دامن به آتش این اختلاف نزنند، چیزی نمی گذرد که خاموش می شود، ولی دخالت کسان دو طرف که غالباً با تعصب و محبت های ناروا همراه است، کار را روز به روز مشکل تر و پیچیده تر می سازد.

البته، این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند، بلکه منظور این است: آنها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلی و ریشه دار درآمد، با توجه به مصلحت طرفین، و اجتناب و پرهیز از هرگونه موضع گیری یک جانبه و تعصب آمیز دخالت کنند، و مقدمات صلحشان را فراهم سازند.

د - بی اعتنائی زن و مرد به خواست یکدیگر، مخصوصاً آنچه به مسائل

عاطفی و جنسی برمی گردد، مثلاً هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد، همچنین هر زن نیز چنین انتظاری از شوهرش دارد، ولی این از اموری است که غالباً حاضر به اظهار آن نیستند، اینجا است که بی اعتنائی طرف مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ترک تزیین لازم، و ژولیده و کثیف بودن، همسر او را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند، مخصوصاً اگر در محیط زندگانی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند و آنها بی اعتنا از کنار این مسأله بگذرند.

لذا، در روایات اسلامی اهمیت زیادی به این معنی داده شده، چنان که در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعْطَلَ نَفْسُهَا: «سزاوار نیست زن زینت و آرایش برای شوهرش را تعطیل کند».(۱)

و در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) آمده است که فرمود: وَلَقَدْ خَرَجْنَ نِسَاءً مِنَ الْعِافِ إِلَى الْفُجُورِ مَا أَخْرَجَهُنَّ إِلَّا قِلَّةٌ تَهَيَّئَهُنَّ أَزْوَاجَهُنَّ! «زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جز این نداشت که مردان آنها به خودشان نمی رسیدند»!(۲)

هـ - عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز از عوامل مهم طلاق است، و این مسأله ای است که باید قبل از اختیار همسر دقیقاً مورد توجه قرار گیرد که، آن دو علاوه بر این که «کفو شرعی» یعنی مسلمان باشند، «کفو عرفی» نیز باشند، یعنی تنها تناسب های لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود، در غیر این صورت باید از به هم خوردن چنین ازدواج هائی تعجب نکرد.

۳ - فلسفه نگهداشتن عدّه

بدون شک، «عدّه» دو فلسفه اساسی دارد، که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است:

نخست، مسأله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری. و دیگر، وجود وسیله ای برای بازگشت به زندگی اول، و از بین بردن عوامل جدائی که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شده بود، به خصوص این که اسلام روی این مسأله تأکید می کند که زنان در دوران عدّه باید در خانه مرد بمانند، و طبعاً یک معاشرت دائمی چند ماهه خواهند داشت، که به آنها مجال می دهد، مسأله جدائی را دور از هیجانات زودگذر، مجدداً مورد بررسی قرار دهند.

مخصوصاً در مورد «طلاق رجعی»، (۱) که بازگشت به زوجیت، نیازی به هیچ گونه تشریفات ندارد، و هر کار و یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشد رجوع محسوب می شود، حتی اگر دست بر بدن زن یا شهوت و یا بدون شهوت بگذارد، هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد، رجوع محسوب می شود.

به این ترتیب، اگر این مدت، با شرائطی که در بالا گفتیم، بگذرد و آن دو با هم آشتی نکنند، معلوم می شود به راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک را ندارند، مصلحت در این است که از هم جدا شوند.

در این زمینه شرح دیگری در جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۲۸ سوره «بقره» داده ایم.

۱ - منظور از «طلاق رجعی» طلاقى است که برای اولین و یا دومین بار صورت می گیرد، و تصمیم بر جدائی از ناحیه مرد است به طوری که زن نه مهر خود را بذل می کند نه مال دیگر را!!.

۲ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ
 أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَمُ يُوعِظُ بِهِ مَنْ
 كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً
 ۳ وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ
 اللَّهَ بِالْغُلُومِ قَدِيرٌ فَجَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

ترجمه:

۲ - و چون که عده آنها سر آمد، آنها را به طرز شایسته ای نگه دارید یا به طرز شایسته ای از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید و شهادت را برای خدا بر پا دارید؛ این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می شوند. و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند.

۳ - و او را از جائی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است!

تفسیر:

یا سازش یا جدائی خداپسندانه

در ادامه بحث های مربوط به «طلاق» که در آیات پیشین آمده، در نخستین آیه مورد بحث، به چند حکم دیگر اشاره می کند:

نخست می فرماید: «هنگامی که مدت عده آنها سر آمد، باید آنها را به طرز

شایسته ای - از طریق رجوع - نگاهدارید، یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید» (فَإِذَا بَلَغَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

مراد از «بلوغ اجل» (رسیدن به پایان مدت) این نیست که مدت عدّه به طور کامل پایان گیرد، بلکه منظور رسیدن به اواخر مدت است، و گرنه، رجوع کردن بعد از پایان عدّه، جایز نیست، مگر این که نگهداری آنها از طریق صیغه عقد جدید صورت گیرد، ولی این معنی از مفهوم آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال، در این آیه، یکی از مهم ترین و حساب شده ترین دستورهای مربوط به زندگی زناشوئی، مطرح شده، و آن این که: زن و مرد یا باید به طور شایسته با هم زندگی کنند، و یا به طور شایسته از هم جدا شوند.

همان گونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحیح و طرز انسانی و شایسته باشد، جدائی نیز باید خالی از هرگونه جار و جنجال، دعوا، نزاع و بدگوئی و ناسزا و اجحاف و تضييع حقوق بوده باشد، این مهم است همان گونه که پیوندها با صلح و صفا انجام گیرد، جدائی ها نیز توأم با تفاهم باشد؛ چرا که ممکن است در آینده این زن و مرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک شوند، ولی بد رفتاری های هنگام جدائی، چنان جوّ فکری آنها را تیره و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آنها می بندد، و به فرض بخواهند مجدداً با هم ازدواج کنند، زمینه فکری و عاطفی مناسب ندارند.

از سوی دیگر، بالاخره هر دو مسلمانند و متعلق به یک جامعه، و جدائی توأم با مخاصمه و امور ناشایست، نه تنها در خود آنها اثر می گذارد که در فامیل دو طرف هم اثرات زیانباری دارد، و گاه زمینه همکاری های آنها را در آینده به کلی بر باد می دهد.

راستی، چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشوئی، که در هرگونه

دوستی و برنامه مشترک، انسان تا آنجا که می تواند به همکاری شایسته ادامه دهد و هرگاه نتوانست، به طرز شایسته جدا شود، که «جدائی شایسته» نیز خود نوعی پیروزی و موفقیت برای طرفین است!

از آنچه که گفتیم معلوم شد که «امساک به معروف» و «جدائی به معروف» معنی وسیعی دارد که، هرگونه شرائط واجب و مستحب و برنامه های اخلاقی را دربر می گیرد و مجموعه ای از آداب اسلامی و اخلاقی را در ذهن مجسم می کند.

سپس، به دومین حکم اشاره کرده، می افزاید: «هنگام طلاق و جدائی، دو مرد عادل از خودتان (از مسلمانان) را شاهد بگیرید» (وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ).

تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از طرفین، نتوانند واقعیت ها را انکار کنند.

بعضی از مفسران، احتمال داده اند: شاهد گرفتن، هم در مورد طلاق است و هم در مورد رجوع، ولی از آنجا که شاهد گرفتن به هنگام رجوع، بلکه به هنگام تزویج، قطعاً واجب نیست، بنابراین اگر فرضاً آیه فوق، رجوع را هم شامل شود، در این مورد یک دستور مستحب است.

و در سومین دستور، وظیفه شهود را چنین بیان می کند: «شهادت را برای خدا برپا دارید» (وَأَقِمْوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ).

مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف، مانع شهادت به حق باشد، باید جز خدا و اقامه حق، انگیزه دیگری در آن راه نیابد، درست است که شهود باید عادل باشند، ولی با وجود عدالت نیز، صدور گناه محال نیست، به همین دلیل، به آنها هشدار می دهد: مراقب خویش باشند، آگاهانه یا ناآگاهانه از مسیر حق منحرف نشوند.

ضمناً تعبیر به «ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ» دلیل بر این است که، دو شاهد باید «مسلمان»، «عادل» و «مرد» باشند.

و در پایان آیه به عنوان تأکید درباره تمام احکام گذشته می افزاید: «تنها کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از این وعظ و اندرز نتیجه می گیرند» (ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

بعضی «ذَلِكُمْ» را تنها اشاره به مسأله توجه به خدا و رعایت عدالت از ناحیه شهود دانسته اند، ولی، ظاهر این است: این تعبیر معنی وسیعی دارد و تمام احکام گذشته در مورد طلاق را در بر می گیرد.

به هر صورت، این تعبیر، دلیل بر اهمیت فوق العاده این احکام است، به گونه ای که اگر کسی آنها را رعایت نکند و از آن وعظ و اندرز نگیرد، گوئی ایمان به خدا و روز قیامت ندارد. و از آنجا که، گاهی مسائل مربوط به معیشت و زندگی آینده و یا گرفتاری های دیگر خانوادگی، سبب می شود دو همسر به هنگام طلاق یا رجوع، و یا دو شاهد به هنگام شهادت دادن، از جاده حق و عدالت منحرف شوند، در پایان آیه می فرماید: «هر کس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می دهد و مشکلات زندگی او را حل می کند» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا).

«و او را از جائی که گمان ندارد روزی می دهد» (وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ).
«و هر کس بر خداوند توکل کند و کار خود را به او واگذارد خدا کفایت امرش می کند» (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ).

«چرا که خداوند قادر مطلق، فرمانش در همه چیز نافذ است و هر کاری را اراده کند به انجام می رساند» (إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِ).

«ولی خداوند برای هر کار و هر چیز، اندازه و حسابی قرار داده است» (قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا).

به این ترتیب، به زنان، مردان و شهود هشدار می دهد، از مشکلات حق نهراسند، مجری عدالت باشند، و گشایش کارهای بسته را از خدا بخواهند؛ چرا که خداوند تضمین کرده: مشکل پرهیزکاران را حل کند و آنها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند روزی دهد. خداوند ضمانت کرده: هر کس توکل کند، در نمی ماند، و خداوند قادر بر انجام این ضمانت است.

درست است که این آیات در مورد طلاق و احکام مربوط به آن نازل شده، ولی، محتوای گسترده ای دارد که سایر موارد را نیز شامل می شود و وعده امید بخشی است از سوی خداوند به همه پرهیزکاران و توکل کنندگان، که سرانجام لطف الهی آنها را می گیرد، از پیچ و خم مشکلات عبور می دهد، و به افق تابناک سعادت رهنمون می گردد، سختی های معیشت را برطرف می سازد، و ابرهای تیره و تار مشکلات را از آسمان زندگی آنها کنار می زند.

جمله «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریع و تکوین است، یعنی دستورهائی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده، همه طبق حساب، اندازه گیری دقیق و حکیمانه ای است، همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان، چه در مسأله زناشویی و چه در غیر آن رخ می دهد، هر کدام اندازه، حساب و مصلحت و پایانی دارد، نباید به هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند، و زبان به شکوه بکشایند، و یا برای حل مشکلات،

به بی تقوائی ها توسل جویند، باید با نیروی تقوا و خویشتن داری به جنگ آنها بروند و حل نهائی را از خدا بخواهند.

نکته ها:

۱ - تقوا و نجات از مشکلات

آیات فوق از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید است، که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیا می بخشد، پرده های یأس و نومیدی را می درد، شعاع های حیات بخش امید را به قلب می تاباند، و به تمام افراد پرهیزگار با تقوا، وعده نجات و حل مشکلات می دهد. در حدیثی از «ابوذر غفاری» نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنْ نِيْلَ لَعَلَّمُ آيَةُ لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَتْهُمْ: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا... فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَيُعِيدُهَا: «من آیه ای را می شناسم که اگر تمام انسان ها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلات آنها کافی است، پس از آن آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ...» را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد». (۱) در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَمِنْ غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَشِدَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: «خداوند پرهیزکاران را از شبهات دنیا و حالات سخت مرگ و شدائد روز قیامت رهایی می بخشد!» (۲)

این تعبیر، دلیل بر این است که، گشایش امور برای اهل تقوا، منحصر به دنیا نیست، بلکه قیامت را نیز شامل می شود.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۶.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۴۴.

و در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ أَكْثَرَ الْأَسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا وَمِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا:

«هر کس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی گشایشی، و از هر تنگنایی راه نجاتی قرار می دهد».(۱)

جمعی از مفسران گفته اند: نخستین آیه فوق، درباره «عوف بن مالک» نازل شده که از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند، او به محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و از این ماجرا و فقر و تنگ دستی شکایت کرد، فرمود: تقوا را پیشه کن و شکایا باش و بسیار ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» را بگو، او این کار را انجام داد، ناگهان در حالی که در خانه اش نشسته بوده فرزندش از در، درآمد، معلوم شد: از یک لحظه غفلت دشمن استفاده کرده فرار نموده، و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است. (اینجا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد با تقوا و روزی از جایی که انتظارش را نداشت خبر داد).(۲)

ذکر این مطلب نیز لازم است که، هرگز مفهوم آیه، این نیست که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد، و بگوید در خانه می نشینم و تقوا پیشه می کنم و ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می گویم، تا از آنجا که گمان ندارم به من روزی می رسد، نه، هرگز مفهوم آیه چنین نیست، هدف، تقوا و پرهیزکاری توأم با تلاش و کوشش است، اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد، خداوند گشودن آنها را تضمین فرموده است. لذا در حدیثی می خوانیم: یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به نام «عمر بن

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۵۷، حدیث ۴۵.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۶ - همین ماجرا در تفسیر «فخر رازی» و «روح البیان» با تفاوت هائی آمده است، بعضی از آنها تعداد شتران را یک صد شتر نوشته اند.

مسلم» مدتی خدمتش نیامد، حضرت جویای حال او شد، عرض کردند: او تجارت را ترک گفته، و رو به عبادت آورده، فرمود: وای بر او، اَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ؟ «آیا نمی داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید، دعایش مستجاب نمی شود؟» سپس افزود: جمعی از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» نازل شد، درها را به روی خود بستند، و روی به عبادت آورده گفتند: «خداوند روزی ما را عهده دار شده!»

این جریان به گوش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید، کسی را نزد آنها فرستاد که، چرا چنین کرده اید؟

گفتند: ای رسول خدا! چون خداوند روزی ما را تکفل کرده ما مشغول عبادت شدیم، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ عَلَيْهِمُ بِالطَّلَبِ! «هر کس چنین کند دعایش مستجاب نمی شود، بر شما باد که تلاش و طلب کنید». (۱)

۲ - روح توکل

منظور از توکل بر خدا، این است که، انسان تلاشگر، کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد، خدائی که از تمام نیازهای او آگاه است، خدائی که نسبت به او، رحیم و مهربان است، و خدائی که قدرت بر حل هر مشکلی دارد. کسی که دارای روح توکل است، هرگز یأس و نومیدی را به خود راه

نمی دهد، در برابر مشکلات احساس ضعف و زبونی نمی کند، در برابر حوادث سخت، مقاوم است، و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روانی به او می دهد که، می تواند بر مشکلات پیروز شود.

و از سوی دیگر، امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است، به یاری او می آیند، و او را شکست و ناتوانی رهایی می بخشند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: از پیک وحی خدا، «جبرئیل»، پرسیدم: توکل چیست؟

گفت: الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ، وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ، وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ يَرْجُ وَلَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ.

«حقیقت توکل این است که انسان بداند: مخلوق، نه زیان می رساند، و نه نفع، نه عطا می کند و نه منع، چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن) هنگامی که چنین شود، انسان جز برای خدا کار نمی کند، به غیر او امید ندارد، از غیر او نمی ترسد، و دل به کسی جز او نمی بندد، این روح توکل است.» (۱)

«توکل» با این محتوای عمیق، شخصیت تازه ای به انسان می بخشد، و در تمام اعمال او اثر می گذارد، لذا در حدیثی می خوانیم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد: پروردگارا! أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ: «چه عملی از همه اعمال برتر است».

خداوند متعال فرمود: لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلُ مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَىَّ وَالرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ:

«چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من، و خشنودی به آنچه قسمت

کرده ام نیست» (۱).

بدیهی است، توکل به این معنی، همیشه توأم با جهاد و تلاش و کوشش است، نه تنبلی و فرار از مسئولیت‌ها.

شرح دیگری در این زمینه در جلد دهم، صفحه ۲۹۵ به بعد (ذیل آیه ۱۲ سوره «ابراهیم») آورده ایم.

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۸۳، ماده «وکل».

- ۴ وَ اللَّائِي يَيْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنْ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا
- ۵ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا
- ۶ أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَآتَمِرُوا بِنَيْكِكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسَرُّضِعْ لَهُ أُخْرَى
- ۷ لِيُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا

ترجمه:

۴ - و از زنان، آنان که از عادت ماهانه مأیوسند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید، عدّه آنان سه ماه است و همچنین آنها که عادت ماهانه ندیده اند؛ و عدّه زنان باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارند؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کار را بر او آسان می سازد!

۵ - این فرمان خداست که بر شما نازل کرده، و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناهایش را می بخشد و پاداش او را بزرگ می دارد!

۶ - آنها (زنان مطلقه) را در منزل خویش که در توانائی شماسست سکونت دهید؛ و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (و مجبور به ترک منزل شوند)؛ و اگر باردار باشند، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند؛ و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید؛ و (درباره فرزندان، کار را) با مشاوری شایسته انجام دهید؛ و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد.

۷ - آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدست اند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانائی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند به زودی بعد از سختی ها آسانی قرار می دهد.

تفسیر:

احکام زنان مطلقه و حقوق آنها

از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد، لزوم نگه داشتن عده، بعد از طلاق است، در آیه ۲۲۸ سوره «بقره» حکم زنانی که عادت ماهیانه می بینند در مسأله عده روشن شد، که: باید سه بار پاکی را پشت سر گذاشته عادت ماهانه ببینند، و هنگامی که برای بار سوم وارد عادت ماهانه شدند، عده آنها پایان یافته.

اما زنان دیگری هستند که به عللی، عادت ماهانه نمی بینند و یا باردارند، آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته و بحث عده را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: «آن گروه از زنان که از عادت ماهانه مأیوس شده اند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید عده آنان سه ماه است» (وَاللَّائِي يَئْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ).

«و همچنین زنانی که عادت ماهانه ندیده اند، آنها نیز باید سه ماه تمام عده

نگهدارند» (وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ).

سپس، به سومین گروه اشاره کرده می‌افزاید: «عده زنان باردار این است که بار خویش را بر زمین بگذارند» (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

به این ترتیب، حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است، دو گروه باید سه ماه عده نگه دارند، و گروه سوم یعنی زنان باردار، با وضع حمل عده آنان پایان می‌گیرد، خواه یک ساعت بعد از طلاق وضع حمل کنند یا مثلاً هشت ماه.

در این که منظور از جمله: «إِنْ ارْتَبْتُمْ» «هرگاه شک و تردید کنید» چیست؟ سه احتمال ذکر شده است:

۱ - منظور احتمال و شک در وجود «حمل» است، به این معنی که، اگر بعد از سن یأس (سن پنجاه سالگی در زنان عادی و شصت سالگی در زنان قرشی) احتمال وجود حمل در زنی برود باید عده نگه دارد، این معنی هر چند کمتر اتفاق می‌افتد، ولی گاه اتفاق افتاده است (توجه داشته باشید که واژه «ریبه» به معنی شک در حمل، در روایات و کلمات فقهاء کراراً آمده است). (۱)

۲ - منظور، زنانی است که به درستی نمی‌دانیم به سن یأس رسیده‌اند یا نه؟.

۳ - منظور، شک و تردید در حکم این مسأله است، بنابراین، آیه می‌گوید: اگر حکم خدا را نمی‌دانید، حکم خدا این است که چنین زنانی عده نگه دارند، ولی از همه این تفسیرها تفسیر اول مناسب‌تر است؛ زیرا ظاهر جمله «وَاللَّائِي يَئْسْنَ...» این است که: این زنان به سن یأس رسیده‌اند، در ضمن، هرگاه زنانی بر اثر بیماری یا عوامل دیگر، عادت ماهانه آنها قطع شود، مشمول همین حکم‌اند،

۱ - به «جواهر»، جلد ۳۲، صفحه ۲۴۹ مراجعه شود و همچنین «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، باب

۴ از ابواب، عدد حدیث ۷.

یعنی باید سه ماه عدّه نگه دارند (این حکم را از طریق قاعده اولویت و یا شمول لفظ آیه می توان استفاده کرد). (۱)

جمله: «وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنْ» «زنانی که عادت ماهانه ندیده اند» ممکن است به این معنی باشد که: به سن بلوغ رسیده اند، اما عادت نمی بینند، در این صورت، بدون شک باید سه ماه عدّه نگه دارند.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه داده اند این است: کلیه زنانی که عادت ندیده اند، خواه به سن بلوغ رسیده باشند یا نه باید سه ماه عدّه نگه دارند.

ولی، مشهور در میان فقهای ما این است: هر گاه زن به سن بلوغ نرسیده باشد، بعد از طلاق عدّه ندارد، اما مخالفینی نیز دارد که به بعضی از روایات در این زمینه استدلال کرده اند، و ظاهر آیه فوق نیز با آنها موافق است (شرح بیشتر این مسأله را نیز در کتب فقهی باید مطالعه کرد). (۲)

از شأن نزولی که برای جمله های اخیر ذکر شده نیز، تفسیر فوق استفاده می شود و آن این که «أَبِي بَن كَعْب» به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: عدّه بعضی از زنان در قرآن نیامده است، از جمله زنان صغیره و زنان کبیره (یائسه) و باردار، آیه فوق نازل شد و احکام آنها را بیان کرد. (۳)

در ضمن، عدّه، در صورتی است که احتمال حمل درباره او برود؛ زیرا عطف بر زنان یائسه شده، و مفهومی این است که حکم هر دو یکسان

۱ - البته مشهور در میان فقهاء این است که: زن، هنگامی که به سن یأس برسد، مطلقاً عدّه ندارد، ولی در مقابل این قول، تعداد کمی از قدمای اصحاب، معتقد به عدّه هستند، و بعضی از روایات نیز شاهد بر آن است، هر چند روایات دیگری با آن معارضه می کند، آنچه با ظاهر آیه فوق، موافق است، این است که آنها در صورت احتمال حمل، عدّه دارند، شرح بیشتر درباره این موضوع را در کتب فقهی باید مطالعه کرد.

۲ - به «جواهر الکلام»، جلد ۳۲، صفحه ۲۳۲ و کتب فقهی دیگر مراجعه فرمائید.

۳ - «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۶۰.

می باشد. (۱)

و بالاخره، در پایان آیه، مجدداً روی مسأله تقوا تکیه می کند و می فرماید: «هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می سازد» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا). هم در این جهان و هم در جهان دیگر، مشکلات او را، چه در رابطه با مسأله جدائی و طلاق و احکام آن، و چه در رابطه با مسائل دیگر، به لطفش حل می کند.

در آیه بعد، باز برای تأکید بیشتر روی احکامی که در زمینه طلاق و عدّه در آیات قبل آمده، می افزاید: «این فرمان خدا است که آن را بر شما نازل کرده است» (ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ). «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، و از مخالفت فرمان او بپرهیزد، خداوند گناهان او را می بخشد، و پاداش او را بزرگ می سازد» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا). بعضی از مفسران گفته اند: منظور از «سَيِّئَات» در اینجا «گناهان صغیره» است، و منظور از «تقوا» پرهیز از «گناهان کبیره» است به این ترتیب، پرهیز از کبائر سبب بخشودگی صغائر می شود، شبیه آنچه در آیه ۳۱ سوره «نساء» آمده است.

و لازمه این سخن، آن است که، مخالفت احکام گذشته در زمینه طلاق و عدّه، جزء گناهان کبیره محسوب می شود. (۲)

البته، درست است که «سَيِّئَات» گاهی به معنی گناهان صغیره آمده است،

۱ - مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: «تَقْدِيرُهُ وَ اللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ أَيْضاً ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ».

۲ - «المیزان»، جلد ۱۹، صفحه ۳۶۷.

ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید، «سَيِّئَات» به عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره اطلاق شده است، مثلاً در آیه ۶۵ سوره «مائده» می خوانیم: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ**

«اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ما تمام گناهان گذشته آنها را می بخشیم» (این معنی در آیات دیگری نیز آمده است).

مسلم است که، ایمان و قبول اسلام، سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می شود.

سومین آیه مورد بحث، توضیح بیشتری درباره حقوق زن بعد از جدائی می دهد، هم از نظر «مسکن» و هم «نفقه» و هم از جهات دیگر.

نخست درباره چگونگی مسکن زنان مطلقه می فرماید: «أَنَّهُنَّ رَا حَرَّ جَا خُودَتَان سَكُونَت دَارِید و امکانات شما ایجاب می کند، سکونت دهید» **(أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ)**.

«وُجْد» (بر وزن حکم) به معنی توانائی و تمکن است، بعضی از مفسران تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند، که در نتیجه به همین معنی باز می گردد، «راغب» نیز در «مفردات» می گوید: تعبیر به «مِنْ وُجْدِكُمْ» مفهومی این است که به مقدار توانائی و به اندازه غنای خود، مسکن مناسب برای زنان مطلقه در نظر بگیرید.

طبیعی است، آنجا که مسکن بر عهده شوهر است، بقیه نفقات نیز بر عهده او خواهد بود، دنباله آیه که درباره «نفقه» زنان باردار سخن می گوید نیز شاهد این مدعا است.

آنگاه به حکم دیگری پرداخته، می گوید: «بِه أَنَّهُنَّ زِيَان نَرَسَانِید تَا کَار رَا بِر

آنها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترک نفقه و شما شوند» (وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ).

مبادا کینه توزی ها، عداوت و نفرت، شما را از راه حق و عدالت منحرف سازد، و آنها را از حقوق مسلم خود، در مسکن و نفقه محروم کنید، و آن چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده، فرار کنند!

در سومین حکم در مورد زنان باردار می گوید: «و اگر باردار باشند مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند، بدهید» (وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ). زیرا مادام که وضع حمل نکرده اند در حال عده هستند، و نفقه و مسکن بر همسر واجب است.

و چهارمین حکم در مورد حقوق «زنان شیرده» می فرماید: «اگر حاضر شدند بعد از جدائی، فرزندان را شیر دهند اجر و مزد آنها را بپردازید» (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ). اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت.

و از آنجا که بسیار می شود نوزادان و کودکان مال المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدائی می شوند، در پنجمین حکم، یک دستور قاطع در این زمینه صادر کرده، می فرماید: «درباره سرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته تصمیم بگیرید» (وَ أَتَمِّرُوا بَيْنَكُمُ بِمَعْرُوفٍ).

مبادا اختلافات دو همسر، ضربه بر منافع کودکان وارد سازد، از نظر جسمی و ظاهری گرفتار خسران شوند، و یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم بمانند، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر گیرند، و منافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.

جمله «وَ أَتَمِرُوا» از ماده «ایتمار» گاه به معنی «پذیرا شدن دستور» و گاه به معنی «مشاوره» می آید، و در اینجا معنی دوم مناسب تر است و تعبیر «بِمَعْرُوفٍ» تعبیر جامعی است که هرگونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن باشد، شامل می گردد.

و از آنجا که، گاهی بعد از طلاق توافق لازم میان دو همسر برای حفظ مصالح فرزند و مسأله شیر دادن حاصل نمی شود، در ششمین حکم می فرماید: «و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، زن دیگری می تواند شیر دادن آن بچه را بر عهده گیرد تا کشمکش ها ادامه نیابد» (وَ إِن تَعَاَسَرْتُم فَسْتَزْضِعْ لَهُ أُخْرَى).

اشاره به این که: اگر اختلاف ها به طول انجامید خود را معطل نکنید، و کودک را به دیگری بسپارید، در درجه اول، حق مادر بود که این فرزند را شیر دهد، اکنون که با سخت گیری و کشمکش این امر امکان پذیر نیست، نباید منافع کودک را به دست فراموشی سپرد، باید آن را بر عهده دایه ای گذارد.

آیه بعد، هفتمین و آخرین حکم را در این زمینه بیان کرده، می افزاید: «آنهایی که امکانات وسیعی دارند، از امکانات خود انفاق کنند، و آنها که تنگدستند، از آنچه خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچ کس را جز به اندازه آنچه به او داده، تکلیف نمی کند» (لَيُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا).

آیا این دستور، یعنی انفاق به اندازه توانائی، مربوط به زنائی است که بعد از جدائی، شیر دادن کودکان را بر عهده می گیرند، و یا مربوط به ایام عدّه است که در آیات قبل، به طور اجمال اشاره شده بود، و یا مربوط به هر دو است؟

معنی اخیر از همه مناسب تر است، هر چند جمعی از مفسران، آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته اند، در حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به «اجر» شده، نه «نفقه و انفاق».

به هر حال، آنها که توانائی کافی دارند، باید مضایقه و سخت گیری نکنند، و آنها که تمکن مالی ندارند، بیش از توانائی خود مأمور نیستند، و زنان نمی توانند ایرادی به آنها داشته باشند.

به این ترتیب، نه آنها که دارند بخل کنند، و نه آنها که ندارند مستحق ملامتند.

و در پایان آیه، برای این که تنگی معیشت، سبب خارج شدن از جاده حق و عدالت نگردد، و هیچ یک زبان به شکایت نگشایند، می فرماید: «خداوند به زودی بعد از سختی ها، آسانی و راحتی قرار می دهد» (سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا).

یعنی غم مخورید، بیتابی نکنید، دنیا به یک حال نمی ماند، مبادا مشکلات مقطعی و زودگذر، رشته صبر و شکیبائی شما را پاره کند.

این تعبیر برای همیشه و مخصوصاً هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند، نوید و بشارتی است از آینده امیدبخش صابران، و اتفاقاً چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت و برکت خود را به روی آنها گشود.

نکته ها:

۱ - احکام «طلاق رجعی»

گفتیم «طلاق رجعی» آن است که: شوهر مادام که عدّه به سر نیامده، هر

زمان بخواهد می تواند بازگردد و پیوند زناشوئی را برقرار سازد، بی آن که نیاز به عقد تازه ای باشد، و جالب این که: رجوع با کمتر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد، حاصل می گردد. بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده، مانند نفقه و مسکن، مخصوص عدّه طلاق رجعی است، و همچنین مسأله عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عدّه، و اما در «طلاق بائن» یعنی طلاقى که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد.

تنها در مورد زن باردار، حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است. تعبیر به: لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا: «تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد» نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق، مربوط به طلاق رجعی است. (۱)

۲ - خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی کند

نه تنها حکم عقل، بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است، که تکالیف انسان ها باید در حدود توانائی آنها باشد، جمله «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» که در ضمن آیات فوق آمده نیز، اشاره به همین معنی است.

ولی، در بعضی از روایات می خوانیم: منظور از «ما آتاهَا»، «ما أُعْلِمَهَا» است، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می کند که به او «اعلام» کرده است، و لذا به این آیه در مباحث «اصل برائت» در «علم اصول» استدلال کرده اند، که اگر انسان حکمی را نمی داند، مسئولیتی در برابر آن ندارد.

۱ - برای توضیح بیشتر به کتب فقهی از جمله «جواهر الکلام»، جلد ۳۲، صفحه ۱۲۱ به بعد مراجعه شود.

ولی، از آنجا که عدم آگاهی، گاهی سبب عدم توانائی می شود، ممکن است، منظور، جهلی باشد که سرچشمه عجز گردد.

بنابراین، آیه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد، که هم عدم قدرت را شامل شود و هم جهل را، که موجب عدم قدرت بر انجام کار می گردد.

* * *

۳- اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آنها در آیات فوق به کار رفته، و حتی بسیاری از ریزه کاری های این مسأله، در آیات قرآن، که در حقیقت قانون اساسی اسلام است، بازگو شده، دلیل روشنی است به اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق، تا آنجا که ممکن است جلوگیری می کند، و ریشه های آن را می خشکاند، اما، هر گاه کار به بن بست کشید و چاره ای جز طلاق و جدائی نبود، اجازه نمی دهد، حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال گردد، حتی طرح جدائی را طوری می ریزد که امکان بازگشت غالباً وجود داشته باشد.

دستوراتی همچون امساک به معروف و جدائی به معروف و نیز عدم زیان و ضرر و تضییق و سخت گیری نسبت به زنان، و همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان، و مانند اینها که در آیات فوق آمده است، همگی گواه بر این معنی است.

اما، متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی، سبب شده است که در هنگام جدائی و طلاق، مشکلات زیادی برای خانواده ها و مخصوصاً فرزندان، به وجود آید، و این نیست جز به خاطر این که مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند.

مثلاً با این که قرآن با صراحت می گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عدّه از خانه شوهر بیرون روند و شوهر حق ندارد آنها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود، امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشوئی بسیار زیاد است، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می کنید که بعد از جدائی و طلاق، به این دستور اسلامی عمل کند، و این راستی مایه تأسف است.

- ۸ وَ كَآئِنٌ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكَرًا
- ۹ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا
- ۱۰ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا
- ۱۱ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّخُرْجِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا

ترجمه:

- ۸ - چه بسیار شهرها و آبادی ها که اهل آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کردند و ما به شدت به حسابشان رسیدیم و به مجازات کم نظیری گرفتار ساختیم!
- ۹ - آنها آثار سوء کار خود را چشیدند؛ و عاقبت کارشان خسران بود!
- ۱۰ - خداوند عذاب سختی برای آنها فراهم ساخته؛ پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده اید! (زیرا) خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شما نازل کرده؛
- ۱۱ - رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، از تاریکی ها به سوی نور

خارج سازد. و هر کس به خدا ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهد، او را در باغ هائی از بهشت وارد سازد که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن می مانند، و خداوند روزی نیکوئی برای او قرار داده است!

تفسیر:

سرانجام دردناک سرکشان

شیوه قرآن این است که، در بسیاری از موارد، بعد از ذکر یک سلسله از دستورات عملی، اشاره به وضع امت های پیشین می کند، تا مسلمانان نتیجه «اطاعت» و «عصیان» را در سرگذشت آنها ببینند، و مسأله شکل حسّی به خود گیرد.

لذا، در این سوره نیز، بعد از ذکر وظائف مردان و زنان در موقع طلاق و جدائی، به سراغ همین معنی رفته، و به عاصیان و گردن کشان هشدار می دهد.

نخست می فرماید: «چه بسیار شهرها و آبادی ها که اهل آن در برابر فرمان پروردگار و رسولانش، طغیان و سرپیچی کردند، و ما حساب آنها را با دقت و شدت رسیدیم و آنها را به مجازات و حشتناک و عذاب کم نظیری گرفتار ساختیم!» (وَكَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا). (۱)

منظور از «قَرْيَه»، چنان که قبلاً نیز گفته ایم، محل اجتماع انسان ها اعم از شهر و روستا است، و در اینجا منظور اهل آنها می باشد.

۱ - «كَأَيُّنْ» به عقیده مشهور علمای ادب، اسمی است مرکب از «کاف» تشبیه و «أی» توأم با تنوین و چون تنوین داخل بنای این اسم شده، در وقف هم خوانده می شود، و در کتابت قرآن ها نیز نوشته شده است، و معنی آن همانند معنی «کَمْ» خبریه است، هر چند تفاوت مختصری با آن دارد، و نظر غیر مشهور بر این است که این یک اسم بسیط است و کاف و نون آن جزء کلمه می باشد.

«عَتَتْ» از ماده «عتو» (بر وزن غلو) به معنی سرپیچی از اطاعت است. و «نُكِرَ» (بر وزن شکر) به معنی کار مشکل و بی سابقه یا کم سابقه می باشد. «حِسَاباً شَدِيداً» یا به معنی حساب دقیق و توأم با سخت گیری است، و یا به معنی مجازات شدید است، که نتیجه حساب دقیق می باشد، و در هر حال، اشاره به عذاب این اقوام سرکش در این دنیا است، که گروهی با طوفان، گروهی با زلزله های ویرانگر، گروهی با صاعقه و مانند آن، ریشه کن شدند، و شهرها و دیار ویران شده آنها به صورت درس عبرتی برای آیندگان باقی ماند.

* * *

لذا، در آیه بعد می افزاید: «آنها وبال کفر و گناه خود را چشیدند، و عاقبت امر آنها خسران و زیان بود» (فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا). چه زیانی از این بدتر که سرمایه های خداداد را از کف دادند، و در این بازار تجارت دنیا، نه تنها متاعی نخریدند، بلکه سرانجام با عذاب الهی نابود شدند. بعضی «حساب شدید» و «عذاب نکر» را در اینجا اشاره به «عذاب قیامت» دانسته اند، و فعل ماضی را به معنی مستقبل گرفته اند، ولی، هیچ موجبی برای این کار نیست، به خصوص این که از عذاب قیامت، در آیه بعد، سخن به میان خواهد آمد، و این خود گواه زنده ای است بر این که، عذاب در اینجا عذاب دنیا است.

* * *

پس از آن، به عذاب اخروی آنها اشاره کرده، می فرماید: «خداوند عذاب شدیدی برای آنها آماده ساخته» (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً). عذابی دردناک، شدید، وحشت انگیز، خوار کننده، رسواگر، و همیشگی در دوزخ برای آنها از هم اکنون فراهم است.

حال که چنین است «از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای صاحبان اندیشه و مغز، ای کسانی که ایمان آورده اید!» (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا). فکر و اندیشه از یکسو، ایمان و آیات الهی از سوی دیگر، به شما هشدار می دهد که: سرنوشت اقوام متمرّد و طغیان گر را ببینید، و از آن عبرت بگیرید، مبدا در صف آنها واقع شوید، که خداوند هم در این جهان شما را به مجازات هولناک و بی سابقه ای گرفتار می کند، و هم عذاب شدید آخرت در انتظار شما است.

سپس، مؤمنان اندیشمند را مخاطب ساخته می افزاید: «خداوند آن چیزی که مایه تذکر شما است بر شما نازل کرده است» (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا).

* * *

«و رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند از تاریکی ها به سوی نور، هدایت کند» (رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

در این که منظور از «ذکر» چیست؟ و مراد از «رسول» کیست؟ در میان مفسران گفتگو است. جمعی «ذکر» را به معنی «قرآن» می دانند، در حالی که جمع دیگری به «رسول خدا» (صلی الله علیه و آله) تفسیر کرده اند؛ چرا که مایه تذکر و یادآوری مردم است.

مطابق این تفسیر «رَسُولًا» که بعد از آن آمده، شخص پیامبر است (و کلام محذوفی ندارد) ولی منظور از «نازل کردن» در اینجا اعطای وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امت، از سوی خدا است.

اما، اگر «ذکر» را به معنی قرآن مجید بگیریم، «رَسُولًا» نمی تواند بدل از آن

باشد، و در این جمله محذوفی است و در تقدیر چنین است: أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا وَ أَرْسَلَ رَسُولًا: «خداوند مایه تذکری برای شما نازل کرد، و رسولی فرستاد».

بعضی «رسول» را به معنی «جبرئیل» تفسیر کرده اند، و در این صورت نزول او نزول حقیقی خواهد بود؛ چرا که از آسمان نازل می شد، ولی این تفسیر با جمله: يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ: «آیات خدا را بر شما می خواند» سازگار نیست، زیرا «جبرئیل» مستقیماً آیات الهی را بر مؤمنان نمی خواند.

کوتاه سخن این که: هر یک از این تفسیرها، «مزیت» و «مشکلی» دارد، ولی روی هم رفته تفسیر اول (ذکر به معنی قرآن و رسول به معنی پیامبر اکرم) (صلی الله علیه وآله) از همه بهتر است؛ زیرا در آیات بسیار زیادی، کلمه «ذکر» بر قرآن اطلاق شده، مخصوصاً آنجا که با کلمه «انزال» همراه باشد، به گونه ای که هر گاه «نزول ذکر» گفته شود، قرآن تداعی می کند.

در آیه ۴۴ سوره «نحل» می خوانیم: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ: «ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه بر آنها نازل شده است را تبیین کنی».

و در آیه ۶ سوره «حجر» آمده است: وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ: «دشمنان گفتند: ای کسی که ذکر بر تو نازل شده تو دیوانه ای!»

و اگر در بعضی از روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده: منظور از «ذکر» رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است و «اهل الذکر» مائیم، ممکن است اشاره به بطون آیه باشد؛ زیرا می دانیم «اهل الذکر» که در آیه: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: «از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی دانید» (۱) آمده به معنی خصوص اهل بیت (علیهم السلام) نیست، بلکه

شأن نزول آن علمای اهل کتاب است، ولی با توجه به این که «ذکر» معنی وسیعی دارد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را نیز شامل می شود، این یکی از مصداق های آن محسوب می شود. (۱)

به هر حال، هدف نهائی از ارسال این رسول و انزال این کتاب آسمانی، این است که با تلاوت آیات الهی آنها را از ظلمت های کفر، جهل، گناه و فساد اخلاق بیرون آورده، به سوی نور ایمان، توحید، و تقوا، رهنمون گردد، و در حقیقت، تمام اهداف بعثت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و نزول قرآن در همین یک جمله خلاصه شده، «خارج کردن از ظلمت ها به نور»، و قابل توجه این که «ظُلُمَات» به صیغه جمع و «نُور» به صیغه مفرد ذکر شده، زیرا شرک و کفر و فساد، عامل پراکندگی و چندگانگی است، در حالی که ایمان و توحید و تقوا، عامل وحدت و یگانگی می باشد.

و در پایان آیه، به اجر و پاداش کسانی که ایمان و عمل صالح دارند اشاره کرده، می افزاید: «کسی که به خدا ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، و این راه را تداوم بخشد، خداوند او را در باغ هائی از بهشت داخل می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه و برای همیشه در آن خواهد ماند، و خداوند روزی نیکوئی برای او قرار داده است» (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا). تعبیر به «يُؤْمِنْ» و «يَعْمَلْ» به صورت فعل مضارع، اشاره به این است که ایمان و عمل صالح آنها، محدود به زمان خاصی نیست، بلکه استمرار و تداوم

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد ۱۱ تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۴۳ به بعد مراجعه فرمائید.

دارد. (۱)

و تعبیر به «خالدین» دلیل بر جاودانگی بهشت است، بنابراین، ذکر کلمه «أبدًا» بعد از آن تأکیدی برای «خلود» محسوب می شود.

تعبیر «رِزْقًا» به صورت «نکره»، اشاره به عظمت و اهمیت روزی های نیکوئی است که خداوند برای این جمعیت فراهم می سازد، و مفهوم وسیعی دارد، که هر گونه موهبت الهی را در آخرت و حتی در دنیا نیز دربر می گیرد، چرا که نتیجه ایمان و تقوا، تنها مربوط به آخرت نیست، افراد مؤمن و پرهیزگار در این دنیا نیز، زندگی پاک تر، آرام تر و لذتبخش تری دارند.

۱ - باید توجه داشت ضمیرهایی که در آیه به کار رفته بعضی (خالدین) به صورت جمع و بعضی به صورت مفرد است، و این به خاطر آن است که آنجا هم که به صورت مفرد است به معنی جنس و جمع است.

۱۲ - اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ
بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عِلْمًا

ترجمه:

۱۲ - خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و این که علم او به همه چیز احاطه دارد!

تفسیر:

هدف از آفرینش عالم معرفت است

این آیه که آخرین آیه سوره «طلاق» است، اشاره پرمعنی روشنی به عظمت قدرت خداوند در آفرینش آسمان ها و زمین، و نیز هدف نهائی این آفرینش دارد، و بحث هائی را که در آیات گذشته پیرامون وعده ثواب عظیم به مؤمنان پرهیزگار، و همچنین وعده هائی که به گشودن گره مشکلات آنها داده، تکمیل می کند، بدیهی است، خداوندی که قدرت بر این آفرینش عظیم دارد، توانائی بر انجام آن وعده ها در این جهان و جهان دیگر نیز دارد. نخست می فرماید: «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ).

«و از زمین نیز همانند آن» (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ).

یعنی همان گونه که آسمان ها «هفتگانه» اند زمین ها نیز هفتگانه می باشند، و

این تنها آیه ای از قرآن مجید است که اشاره به زمین های هفتگانه می کند. اکنون ببینیم منظور از این آسمان های هفتگانه و زمین های مشابه آن چیست؟ در این زمینه در جلد اول، ذیل آیه ۲۹ سوره «بقره» و در جلد بیستم، ذیل آیه ۱۲ سوره «فصلت»، بحث های مشروحی داشتیم، لذا در اینجا به اشاره فشرده ای قناعت می کنیم، و آن این که: ممکن است، منظور از عدد هفت، همان کثرت باشد؛ زیرا این تعبیر در قرآن مجید و غیر آن، گاه به معنی کثرت آمده است، مثلاً می گوئیم: اگر هفت دریا را هم بیاوری کافی نیست. بنابراین، منظور از هفت آسمان و هفت زمین، تعداد عظیم و کثیر کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است.

اما، اگر عدد هفت را برای «تعداد» و شماره بدانیم، مفهوم آن وجود هفت آسمان می شود، و با توجه به آیه ۶ سوره «صافات» که می گوید: *إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ*: «ما آسمان نزدیک (آسمان اول) را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم» روشن می شود که، آنچه ما می بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان اول است، و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است. این، در مورد آسمان های هفتگانه، و اما در مورد زمین های هفتگانه ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره زمین باشد، زیرا امروز ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته.

و یا اشاره به اقلیم های هفتگانه روی زمین؛ چرا که هم در گذشته و هم امروز، کره زمین را به هفت «منطقه» تقسیم می کردند (البته طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است، امروز زمین به دو منطقه منجمد شمالی و جنوبی و دو

منطقه معتدله و دو منطقه حاره و یک منطقه استوائی تقسیم می شود، اما در گذشته اقلیم های هفتگانه به شکل دیگری تقسیم می شد).

و ممکن است در اینجا نیز عدد هفت که از تعبیر «مِثْلَهُنَّ» استفاده می شود، برای «تکثیر» و اشاره به زمین های متعددی باشد که در عالم هستی وجود دارد.

تا آنجا که بعضی از دانشمندان فلکی می گویند: کراتی که مشابه کره زمین، بر گرد خورشیدها در این عالم بزرگ گردش می کند، حداقل سیصد میلیون کره است! (۱) - (۲)

هر چند، با اطلاعات کمی که ما از ماورای منظومه شمسی داریم، به دست دادن عدد در این زمینه کار مشکلی است، ولی به هر حال، دانشمندان دیگر فلکی نیز تأکید می کنند که در کهکشانی که منظومه شمسی جزء آن است، میلیون ها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته، و مرکز حیات و زندگی می باشد.

البته، ممکن است پیشرفت علم و دانش بشر در آینده، اطلاعات بیشتری درباره تفسیر این گونه آیات در اختیار ما بگذارد.

آنگاه، به مسأله تدبیر این عالم بزرگ به وسیله فرمان خداوند اشاره کرده می افزاید: «امر و فرمان او در میان آنها پیوسته نازل می شود» (يَنْزِلُ الْأَمْرُ

۱ - تفسیر «مراغی»، جلد ۲۸، صفحه ۱۵۱.

در حدیثی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده نیز می خوانیم: لِهَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ: «این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای روی زمین دارند» (تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۱۵).

۲ - احتمال چهارمی نیز در تفسیر این آیه وجود دارد که از آنچه در بالا آمد گسترده تر است و آن این که: اطراف کره زمین از هر سو نگاه کنی ستاره ها و کهکشان ها نمایان است، بنابراین همان گونه که در بالای سر ما ستارگان آسمان فراوانند، در زیر پای ما (یعنی) آن طرف کره زمین نیز اگر بایستیم بالای سر ما ستارگان فراوان و کهکشان های بسیار قرار دارد، بر این اساس آسمان به معنی بالای سر ما و زمین به معنی زیر پای ما می باشد و در هر طرف عوالم هفتگانه (عوالم بسیار) وجود دارد: قسمتی نسبت به ما آسمان است و قسمتی نسبت به ما زمین.

يَبَيِّنُهُنَّ).

پیدا است منظور از «أمر» در اینجا همان فرمان تکوینی خداوند در مورد تدبیر این عالم بزرگ و آسمان ها و زمین های هفتگانه است؛ چرا که او پیوسته با فرمان مخصوص خود، آنها را در مسیر منظمی هدایت و رهبری می کند.

در حقیقت این آیه، شبیه آیه ۵ سوره «سجده» که می فرماید: يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ: «او تدبیر امور از آسمان به زمین می کند».

به هر حال، اگر تدبیر او لحظه ای از این عالم برداشته شود، نظام همگی در هم می ریزد، و راه فنا پیش می گیرند.

و در پایان، به هدف این آفرینش عظیم اشاره کرده، می گوید: «اینها همه به خاطر آن است که شما بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است و علم و آگاهی او به همه چیز احاطه دارد» (لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا).

چه تعبیر جالبی که هدف این آفرینش عظیم را، آگاهی انسان از صفات خدا از علم و قدرت او می شمرد، که آگاهی از این دو صفت برای تربیت انسان کافی است.

انسان، باید بداند او بر تمام اسرار وجودش احاطه دارد، و از همه اعمالش باخبر است، و نیز بداند وعده هایش در زمینه معاد و رستاخیز، در زمینه پاداش و کیفر، و در زمینه وعده پیروزی مؤمنان تخلف ناپذیر است.

آری، خدائی که چنین «علم» و «قدرتی» دارد و نظام عالم هستی را اداره می کند، اگر احکامی در زمینه زندگی انسان ها، در رابطه با طلاق و حقوق زنان قرار داده، همگی روی حساب دقیق و متقن است.

در زمینه «هدف آفرینش» بحث مشروحی ذیل آیه ۵۶ «ذاریات»، جلد ۲۲

تفسیر «نمونه» داشته ایم.

قابل توجه این که: در آیات مختلف قرآن، اشاراتی به هدف آفرینش انسان یا مجموع این جهان شده، که در بدو امر ممکن است مختلف به نظر برسد، ولی با دقت می بینیم همه به یک حقیقت بازمی گردند:

۱ - در آیه ۵۶ «ذاریات»، هدف آفرینش انسان و جن را «عبادت» می شمرد (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).

۲ - در آیه ۷ سوره «هود»، هدف آفرینش آسمان ها و زمین را آزمون بشر معرفی می کند (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

۳ - در آیه ۱۱۹ «هود»، هدف را رحمت الهی می شمرد (وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ).

۴ - و بالاخره در آیه مورد بحث، هدف را علم و آگاهی از صفات خدا دانسته است (لَتَعْلَمُوا...).

کمی دقت در این آیات، نشان می دهد، بعضی مقدمه برای بعضی دیگر است، آگاهی و معرفت، مقدمه ای است برای بندگی و عبادت، و آن نیز مقدمه ای است برای آزمون و تربیت بشر، و آن هم مقدمه ای است برای بهره گیری از رحمت خدا (دقت کنید).

خداوند! اکنون که ما را به هدف آفرینش بزرگت آشنا فرمودی، در وصول به این هدف بزرگ
ما را یاری کن!

پروردگارا! علم و قدرتت بی پایان و رحمتت نیز بی انتها است، ما را از این رحمت بی انتها
بهره ای عنایت فرما!

بارالها! قرآن و پیامبر را برای بیرون بردن مؤمنان از ظلمات به نور نازل کردی ما را از ظلمت
گناه و هوای نفس بیرون بر، و قلب ما را به نور ایمان و تقوا روشن نما!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره طلاق

۲۸ / رمضان المبارک / ۱۴۰۶ (۱)

سوره تحریم

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۲ آیه است

تاریخ شروع

آخر / رمضان المبارک / ۱۴۰۶

محتوای سوره تحریم

این سوره عمدتاً از چهار بخش تشکیل شده است:

بخش اول: که از آیه یک تا پنج ادامه دارد، مربوط به ماجرای پیامبر(صلی الله علیه وآله) با بعضی از همسرانش می باشد، حضرت پاره ای از غذاهای حلال را بر خود تحریم فرمود، و آیات فوق نازل شد و همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مورد ملامت قرار داد، که شرح آن در شأن نزول، به خواست خدا خواهد آمد.

بخش دوم: که از آیه ۶ تا ۸ ادامه دارد، خطابي است کلی به همه مؤمنان در مورد مراقبت در امر تعلیم و تربیت خانواده، و لزوم توبه از گناهان.

بخش سوم: که تنها یک آیه است، خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مورد جهاد با کفار و منافقین است.

بخش چهارم: آخرین بخش سوره و شامل آیات ۱۰ تا ۱۲ می باشد، خداوند برای تبیین بخش های قبل، شرح حال دو نفر از زنان صالح (مریم و همسر فرعون) و دو نفر از زنان ناصالح (همسر نوح و همسر لوط) را بیان کرده است و در واقع به زنان مسلمین و به خصوص همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) هشدار می دهد که خود را با گروه اول هماهنگ کنند نه دوم.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده، «هر کس این سوره را بخواند: أَعْطَاهُ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحاً: خداوند توفیق توبه خالص به او می دهد».(۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هر کس سوره طلاق و تحریم را در نماز فریضه بخواند، خداوند او را در قیامت از ترس و اندوه پناه می دهد، و از آتش دوزخ رهایی می بخشد، و او را به خاطر تلاوت این سوره و مداومت بر آن، وارد بهشت می کند، زیرا این دو سوره، از آن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است.» (۱)

* * *

- ۱ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَ
اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۲ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
- ۳ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأُظْهِرَهُ اللَّهُ
عَلَيْهِ عَرَفَ بَغْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ
أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ
- ۴ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ
مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ
- ۵ عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ
قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر
خود حرام می کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است.
- ۲ - خداوند راه گشودن سوگندهایتان را روشن ساخته؛ و خداوند مولای شماست و او دانا و
حکیم است.

۳ - (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود؛ هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟! فرمود: «خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت»!

۴ - اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شماست زیرا) دل هایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

۵ - امید است اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده، زنانی غیر باکره و باکره!

شان نزول:

در شان نزول آیات فوق، روایات زیادی در کتب تفسیر، حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است، که ما از میان آنها آنچه مشهورتر و مناسب تر به نظر می رسد انتخاب کرده ایم و آن این که:

پیامبر(صلی الله علیه وآله) گاه که نزد «زینب بنت جحش» (یکی از همسرانش) می رفت «زینب» او را نگاه می داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می آورد، این سخن به گوش «عایشه» رسید، بر او گران آمد، می گوید: من با «حفصه» (یکی دیگر از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله)) قرار گذاشتیم هر وقت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزد یکی از ما آمد، فوراً بگوئیم آیا صمغ «مغافیر» خورده ای؟! «مغافیر» صمغی بود که یکی از درختان «حجاز» به نام «عرفط» (بر وزن هرمز) تراوش می کرد و بوی

نامناسبی داشت) و پیامبر(صلی الله علیه وآله) مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس، اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد!

به این ترتیب، روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزد «حفصه» آمد، او این سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت، حضرت فرمود: من «مغافیر» نخورده ام، بلکه عسلی نزد «زینب بنت جحش» نوشیدم، و من سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل نوشم (نکند زنبور آن عسل، روی گیاه نامناسبی و احتمالاً «مغافیر» نشسته باشد) ولی، این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند: چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده؟ و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند، و یا به گوش «زینب» برسد و دل شکسته شود).

اما او سرانجام این راز را افشا کرد، و بعداً معلوم شد، اصل این قضیه توطئه ای بوده است، پیامبر(صلی الله علیه وآله) سخت ناراحت شد، آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که، دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) تکرار نشود. (۱)

در بعضی از روایات نیز آمده است: پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره گیری کرد (۲) و حتی شایعه تصمیم آن حضرت(صلی الله علیه وآله) نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که سخت به وحشت افتادند (۳) و از کار خود پشیمان شدند.

-
- ۱ - اصل این حدیث را «بخاری» در جلد ۶، از صحیح خود، صفحه ۱۹۴ نقل کرده، و توضیحاتی که در پرانتز ذکر کردیم از کتب دیگر استفاده می شود.
 - ۲ - تفسیر «قرطبی» و تفسیرهای دیگر، ذیل آیات مورد بحث.
 - ۳ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۸، صفحه ۱۶۳.

تفسیر:

سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بدون شک، مرد بزرگی همچون پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، تنها به خودش تعلق ندارد، که به تمام جامعه اسلامی و عالم بشریت متعلق است، بنابراین، اگر در داخل خانه او توطئه‌هایی بر ضد وی، هر چند به ظاهر کوچک و ناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت، حیثیت او نباید نعوذ بالله بازیچه دست این و آن گردد، و اگر چنین برنامه‌ای پیش آید، باید با قاطعیت با آن برخورد کرد.

آیات فوق، در حقیقت قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه‌ای، و برای حفظ حیثیت پیامبرش.

نخست، روی سخن را به خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده می‌گوید: «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود تحریم می‌کنی؟! (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ).

معلوم است این تحریم، تحریم شرعی نبود، بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می‌شود، سوگندی از ناحیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) یاد شده بود، و می‌دانیم: قسم خوردن بر ترک بعضی از مباحات، گناهی ندارد.

بنابراین، جمله: لِمَ تُحَرِّمُ: «چرا بر خود تحریم می‌کنی؟» به عنوان عتاب و سرزنش نیست، بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است.

درست مثل این که ما به کسی که زحمت زیاد برای تحصیل درآمد می‌کشد و خود از آن بهره‌چندانی نمی‌گیرد، می‌گوئیم: چرا این قدر به خود زحمت می‌دهی، و از نتیجه این زحمت بهره نمی‌گیری؟.

و در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند غفور و رحیم است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

این عفو و رحمت، نسبت به همسرانی است که، موجبات آن حادثه را فراهم کردند، که اگر راستی توبه کنند، مشمول آن خواهند بود، یا اشاره به این است که، اولی این بود پیامبر(صلی الله علیه و آله) چنین سوگندی یاد نمی کرد، کاری که احتمالاً موجب جرأت و جسارت بعضی از همسران حضرت(صلی الله علیه و آله) می شد.

در آیه بعد، اضافه می کند: «خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است» (قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ). (۱) - (۲) به این ترتیب که کفاره قسم را بدهید و خود را آزاد سازید.

باید توجه داشت، اگر سوگند در موردی باشد که ترک کاری رجحان دارد، باید به سوگند عمل کرد، شکستن آن گناه است، و کفاره دارد.

اما اگر در مواردی باشد که ترک آن عمل، مرجوح باشد، (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز است، ولی برای حفظ احترام قسم، بهتر است کفاره نیز داده شود. (۳)

آنگاه، می افزاید: «خداوند مولای شما و حافظ و یاور شما است و او علیم و حکیم است» (وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

لذا، راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته، و طبق علم و حکمتش، مشکل را برای شما گشوده است.

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: در هر مورد «فرض» با «علی» همراه باشد، به معنی «وجوب» است، و هر جا با «لام» باشد، به معنی «عدم ممنوعیت» بنابراین، در آیه مورد بحث فرض به معنی وجوب نیست، بلکه به معنی اجازه است.

۲ - «تَحِلَّةٌ» (مصدر باب تفعیل) به معنی حلال کردن است و یا به تعبیر دیگر کاری که گره قسم را بگشاید یعنی «کفاره».

۳ - «کفاره قسم» به طوری که از آیه ۸۹ سوره «مائده» استفاده می شود عبارت است از اطعام ده مسکین، یا پوشاندن لباس بر ده نفر، یا آزاد کردن یک بنده، و کسی که هیچ کدام از اینها را نداشته باشد، سه روز روزه می گیرد (به جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۶۱ مراجعه کنید).

از روایات استفاده می شود: پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از نزول این آیه، برده ای آزاد کرده و آنچه را بر خود از طریق قسم حرام کرده بود، حلال نمود.

آیه بعد، شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله) یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی او رازداری نکرد و به دیگران خبر داد، و خداوند پیامبرش را از این افشای سر آگاه ساخت، او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد و از قسمت دیگری خودداری نمود» (وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ).

این چه رازی بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به بعضی از همسران خود گفت، که او رازداری نکرد؟، مطابق آنچه در شأن نزول گفتیم این راز مشتمل بر دو مطلب بود: یکی نوشیدن عسل نزد همسرش «زینب بنت جحش».

و دیگر، تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده.

و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه، «حفصه» بود، که او این سخن را شنید و برای «عایشه» بازگو کرد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) چون از طریق وحی، از این افشای راز، آگاه شده بود، قسمتی از آن را به «حفصه» فرمود، و برای آن که او زیاد شرمنده و خجل نشود، از ذکر قسمت دیگر خودداری کرد (ممکن است قسمت اول، اصل نوشیدن عسل باشد و قسمت دوم تحریم آن بر خویشان).

به هر حال، «هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) این افشای سر را به او (حفصه) خبر داد او گفت: چه کسی تو را از این موضوع آگاه کرد؟» (فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا).

«گفت: خداوند دانا و آگاه مرا با خبر ساخت» (قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ).

از مجموع این آیه، بر می آید، بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند، بلکه مسأله رازداری، که از مهم ترین شرائط یک همسر باوفا است نیز، در آنها نبود، اما به عکس، رفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آنها با تمام این اوصاف، چنان بزرگووارانه بود، که حتی حاضر نشد تمام رازی که افشا کرده بود را به رخ او بکشد، تنها به قسمتی از آن اشاره کرد، و لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: مَا اسْتَقْصَى كَرِيمٌ قَطُّ، لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَرَفَ بَعْضَهُ وَاعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ:

«افراد کریم و بزرگوار، هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش، تا آخرین مرحله، پیش نمی روند، زیرا خداوند در اینجا در مورد پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد» (۱).

پس از آن، روی سخن را به این دو همسر که در توطئه بالا دست داشتند کرده، می گوید: «اگر شما از کار خود توبه کنید، و دست از آزار پیامبر (صلی الله علیه وآله) بردارید به سود شما است، زیرا دل های شما با این عمل از حق منحرف گشته، و به گناه آلوده شده» (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا).

منظور از این دو نفر، به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت، «حفصه» و «عایشه» است که به ترتیب دختران «عمر» و «ابوبکر» بودند.

«صَغَتْ» از ماده «صغو» (بر وزن عفو) به معنی متمایل شدن به چیزی است لذا می گویند: صَغَتِ النُّجُومُ: «یعنی ستارگان، متمایل به سوی مغرب شدند»، به همین جهت، واژه «اصغاء»، به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگری آمده است.

و منظور از «صَعَتٌ قُلُوبُكُمَا» در آیه مورد بحث، انحراف دل های آنها از حق، به سوی گناه بوده است. (۱)

سپس، اضافه می کند: «اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم دهید کاری از پیش نخواهید برد؛ چرا که خداوند مولی و یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان نیز بعد از آنها پشتیبان او هستند» (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ).

این تعبیر، نشان می دهد: تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روح عظیم او تأثیر منفی گذاشته، تا آنجا که، خداوند به دفاع از او پرداخته و با این که قدرت خودش از هر نظر کافی است، حمایت «جبرئیل»، مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد.

قابل توجه این که: در «صحیح بخاری» از «ابن عباس» نقل شده که: «از عمر پرسیدم: آن دو نفر از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بر ضد او دست به دست هم داده بودند چه کسانی بودند؟

«عمر» گفت: «حفصه» و «عایشه» بودند، سپس افزود: به خدا سوگند! ما در عصر جاهلیت، برای زنان چیزی قائل نبودیم، تا این که خداوند آیاتی را درباره

۱ - طبق تفسیری که در بالا ذکر کردیم و بسیاری از مفسران آن را برگزیده اند، آیه، محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ كَانَتْ خَيْرًا لَّكُمَا» (یا «إِنْ تَتُوبَا يُتَّبَعُ عَلَيْكُمَا» - اعراب القرآن، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳) (یا تقدیر دیگری شبیه به این معنی). ولی بعضی احتمال داده اند آیه محذوفی نداشته باشد و جمله «صَعَتٌ قُلُوبُكُمَا» جزای شرط باشد (با این قید که مفهوم جمله تمایل به سوی حق باشد، نه باطل).

اما این احتمال بسیار بعید است؛ زیرا شرط به صورت فعل مضارع است و جزاء به صورت فعل ماضی، و این به عقیده اکثر نحویین جایز نیست، ضمناً ذکر «قُلُوبُكُمَا» به صیغه جمع، نه تثنیه، به خاطر آن است که دو تثنیه در کنار هم از نظر فصاحت ناخوشایند است و لذا به صورت جمع ذکر شده و معنی آن تثنیه است.

آنان نازل کرد، و حقوقی برای آنان قرار داد، (و آنها جسور شدند).» (۱)

در تفسیر «درّ المنثور» نیز همین معنی، ضمن حدیث مفصلی از «ابن عباس» نقل شده، در آن حدیث آمده است «عمر» می گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از تمام همسرانش کناره گیری کرده، و در محلی به نام «مشربه ام ابراهیم» اقامت گزیده، خدمتش رسیده عرض کردم: ای رسول خدا! آیا همسرانت را طلاق گفتی؟ فرمود: نه.

گفتم: الله اکبر، ما جمعیت «قریش» پیوسته بر زنانمان مسلط بودیم، اما هنگامی که به «مدینه» آمدیم، جمعی را دیدیم که زنانشان بر آنان مسلط اند، زنان ما نیز از آنها یاد گرفتند! روزی دیدم همسرم با من مشاجره می کند، من این عمل او را عجیب و زشت شمردم.

گفت: چرا تعجب می کنی؟ به خدا همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم با پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین می کنند! حتی گاه از او قهر می نمایند، و من به دخترم «حفصه» سفارش کردم: هرگز چنین کاری را نکند.

و گفتم: اگر همسایه ات (منظور «عایشه» است) چنین می کند، تو نکن؛ زیرا شرائط او با تو متفاوت است. (۲)

درباره «صالح المؤمنین» بحثی داریم که به خواست خدا در نکات خواهد آمد.

در آخرین آیه مورد بحث، خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، با لحنی که خالی از تهدید نیست می فرماید: «هر گاه او شما را طلاق گوید،

۱ - «صحيح بخارى»، جلد ۶، صفحه ۱۹۵، ذیل سوره «تحریم».

۲ - «درّ المنثور»، جلد ۶، صفحه ۲۴۳ (با تلخیص).

امید می رود پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عبادت کننده و مطیع فرمان خدا، زنانی غیر باکره و باکره» (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأُبْكَارًا).

به این ترتیب، به آنها هشدار می دهد: تصور نکنند: پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد، و نیز تصور نکنند: اگر آنها را طلاق دهد، همسرانی بهتر جانشین آنها نمی شوند، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه، از افتخار همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند. و زنانی بهتر و با فضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت!

نکته ها:

۱ - اوصاف همسر شایسته

در اینجا قرآن شش وصف، برای همسران خوب شمرده است، که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد.

نخست «اسلام» و بعد «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند، و آنگاه حالت «قنوت» یعنی تواضع و اطاعت از همسر و بعد از آن «توبه»، یعنی اگر کار خلافی از او سرزند در اشتباه خود اصرار نرزد، و از در عذرخواهی درآید.

و پس از آن «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد، و پاک و پاکیزه کند، و سپس «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجه این که «سائحات» جمع «سائح» را بسیاری از مفسران به معنی «صائم» و روزه دار تفسیر کرده اند.

ولی به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: روزه بر دو گونه است: «روزه حقیقی» که به معنی ترک غذا و آمیزش است، و «روزه حکمی» که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته «راغب» با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست «سائح» را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند). (۱)

این نیز قابل توجه است که: قرآن روی باکره و غیر باکره بودن زن تکیه نکرده، و برای آن اهمیتی قائل نشده؛ زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد، این مسأله اهمیت چندانی ندارد.

* * *

۲ - منظور از «صالح المؤمنین» کیست؟

بدون شک، «صالح المؤمنین» معنی وسیعی دارد که همه مؤمنان صالح، با تقوا و کامل الایمان را شامل می شود، هر چند «صالح» در اینجا مفرد است، و نه جمع، ولی چون معنی جنسی دارد، از آن عمومیت استفاده می شود. (۲)

اما، در این که مصداق اتم و اکمل آن در اینجا کیست؟ از روایات متعددی استفاده می شود که، منظور «امیر مؤمنان علی» (علیه السلام) است.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: لَقَدْ عَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلِيًّا (عليه السلام) أَصْحَابَهُ مَرَّتَيْنِ: أَمَّا مَرَّةٌ فَحَيْثُ قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَحَيْثُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ...»

۱ - «سائح» از ماده «سیاحت» در اصل به جهانگردانی می گفتند که بدون زاد و توشه راه می افتادند، و با کمک های مردم زندگی می کردند، و از آنجا که روزه دار از غذا امساک می کند تا وقت افطار فرا رسد، و از این نظر شبیه سیاحت کنندگان است، این واژه به شخص «صائم» اطلاق شده است.

۲ - بعضی «صالح» را در اینجا جمع دانسته گفته اند: نظر به این که واو «صالحُوا» به هنگام اضافه حذف می شود در رسم الخط قرآن نیز نیامده است، ولی، این معنی بعید به نظر می رسد.

أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِيَدِ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ!!

«رسول خدا دو بار علی (علیه السلام) را (با صراحت) به یارانش معرفی کرده یک بار آنجا که فرمود: (در غدیر خم): مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ: «هر کس من مولای او هستم علی مولای او است»، و اما بار دوم هنگامی که آیه إِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ... نازل شد، رسول خدا دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: ای مردم این صالح المؤمنین است!». (۱)

این معنی را بسیاری از علمای اهل سنت نیز در کتاب های خود نقل کرده اند از جمله علامه «ثعلبی» و علامه «گنجی» در «کفایه الطالب» و «ابو حیان اندلسی» و «سبط ابن جوزی» و غیر آنها. (۲)

جمعی از مفسران از جمله: «سیوطی» در «در المنثور» ذیل آیه مورد بحث و «قرطبی» در تفسیر معروف خود و همچنین «آلوسی» در «روح المعانی» در تفسیر همین آیه این روایت را نقل کرده اند.

نویسنده «روح البیان» بعد از نقل این روایت از «مجاهد» می گوید: مؤید این حدیث، حدیث معروف «منزلت» است، که پیامبر (صلى الله عليه وآله) به علی (عليه السلام) فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»، زیرا عنوان «صالحین» در آیات قرآن برای انبیاء آمده است، از جمله در آیه «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» (۳) و در آیه «وَالْحَقِّقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (۴) می باشد (که در اولی عنوان «صالح»، به جمعی از انبیاء، و در دومی به حضرت یوسف اطلاق شده است) هنگامی که علی (علیه السلام) به منزله «هارون» باشد، او نیز مصداق صالح است (دقت کنید).

کوتاه سخن این که: احادیث در این زمینه فراوان است، مفسر معروف

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۶.

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد ۳، «احقاق الحق»، صفحه ۳۱۱ مراجعه فرمائید.

۳ - انبیاء، آیه ۷۲.

۴ - یوسف، آیه ۱۰۱.

محدث «بحرانی» در تفسیر «برهان» بعد از ذکر روایتی در این زمینه، از «محمد بن عباس» (۱) نقل می کند، او ۵۲ حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت جمع آوری کرده، سپس خود او به نقل قسمتی از آن می پردازد. (۲)

۳- نارضائی پیامبر (صلی الله علیه وآله) از بعضی از همسران خود در طول تاریخ، بسیارند بزرگانی که همسرانی در شأن خود نداشتند، و از عدم اجتماع شرائط لازم در آنها رنج می بردند، که در قرآن مجید نیز نمونه هائی از آنها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است.

آیات فوق، نشان می دهد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نسبت به بعضی از همسرانش چنین بود، آنها به خاطر رقابت هائی که با یکدیگر داشتند: گاه روح پاک حضرتش را جریحه دار می کردند.

و گاه به اعتراض نسبت به او و یا افشاء سرش می پرداختند، تا آنجا که خداوند، به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخته، و مؤکدترین بیان را در این زمینه فرموده، و حتی آنها را تهدید به طلاق می کند، و چنان که دیدیم، بعد از ماجرای آیات فوق، پیامبر (صلی الله علیه وآله) حدود یک ماه از همسرانش قهر کرد، شاید خود را اصلاح کنند!

اصولاً، تاریخ زندگی آن حضرت (صلی الله علیه وآله) به خوبی نشان می دهد: بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) نه تنها معرفت لازم را نسبت به مقام نبوت نداشتند، که، گاه او را همچون یک فرد عادی مورد بازخواست، و حتی خدای نکرده، مورد اهانت

۱- به نظر می رسد که «محمد بن عباس» در اینجا همان «ابو عبدالله» معروف به «ابن الحجام» است، نویسنده کتاب «ما نزل من القرآن من اهل بیت» که جمعی از علماء گفته اند: کتابی است که همچون آن تا کنون تألیف نیافته (جامع الرواء، جلد ۲، صفحه ۱۳۴).

۲- تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۳۵۳، ذیل حدیث ۲.

قرار می دادند! بنابراین، اصرار بر این معنا که همه آنها افرادی شایسته و کاملی بوده اند، بی دلیل به نظر می رسد، آن هم با توجه به صراحت آیات فوق.

تاریخ اسلام، نسبت به زنان بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) مخصوصاً داستان جنگ «جمل» نیز نشان داد که، این معنی نه تنها در عصر آن حضرت (صلی الله علیه وآله)، که بعد از او نسبت به جانشینانش نیز تکرار شده است، که اینجا جای شرح همه این مسائل نیست.

اصولاً، تعبیر آیات فوق که می گوید: «هر گاه پیامبر شما را طلاق دهد، خداوند زنانی از شما بهتر که واجد صفات ششگانه مذکور در آیه باشند به او می دهد» بیانگر این واقعیت است که، لااقل بعضی از همسران حضرت واجد این شرایط نبودند.

مراجعه به آیات سوره «احزاب» درباره زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز نظر فوق را تأیید می کند.

* * *

۴ - افشای سرّ

«رازداری» نه تنها از صفات مؤمنان حقیقی است، که هر انسان با شخصیتی باید رازدار باشد، این معنی در مورد دوستان نزدیک و همسر اهمیت بیشتری دارد، در آیات فوق، خواندیم، چگونگی خداوند بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به خاطر ترک رازداری، شدیداً ملامت و سرزنش می کند.

علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادَقَةِ الْإِخْيَارِ، وَ جُمِعَ الشَّرُّ فِي الْأَذَاعَةِ وَ مُوَاخَاةِ الْأَشْرَارِ:

«تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز نهفته شده: کتمان سرّ و دوستی با

نیکان و تمام شرّ در این دو چیز نهفته شده: افشای اسرار و دوستی با اشرار». (۱)

۵ - نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید

اموری که از سوی خداوند حلال یا حرام شده، همه طبق مصالح دقیقی بوده، و به همین دلیل، جای آن ندارد که انسان حلالی را بر خود حرام، و یا حرامی را بر خود حلال نماید، حتی اگر سوگندی در این زمینه یاد کند - چنان که در آیات فوق آمده است - آن قسم را می توان شکست.

آری، اگر مباحی که سوگند بر ترک آن خورده، عمل مکروهی بوده باشد، یا از جهتی ترک آن اولی باشد، در این صورت باید به قسم پای بند بود.

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۴۶۹، ماده «کتم».

- ۶ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ
- ۷ یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
- ۸ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

- ۶ - ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند!
- ۷ - ای کسانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید!
- ۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغ هائی از بهشت که نهرها از

زیر درختانش جاری است وارد کند، در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند؛ این در حالی است که نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راستشان در حرکت است، و می گویند: «پروردگارا! نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هر چیز توانائی!»

تفسیر:

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید!

به دنبال اخطار و سرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خداوند در آیات مورد بحث، روی سخن را به همه مؤمنان کرده، دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آنها می دهد، نخست می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند نگاه دارید» (یا أَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ).

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است، و نگهداری خانواده به تعلیم، تربیت، امر به معروف، نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده است.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس، نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد، و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر، حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی شود، مهم تر از آن، تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

قابل توجه این که: تعبیر به «قُوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که، اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند، شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

«وَقُود» (بر وزن کبود) چنان که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، به معنی «آتشگیره» یعنی ماده قابل اشتعال، مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش زنه» مثل «کبریت»، چرا که عرب آن را «زناده» می گوید).

به این ترتیب، آتش دوزخ مانند آتش های این جهان نیست، شعله های آن از درون وجود خود انسان ها زبانه می کشد! و از درون سنگ ها! نه فقط سنگ های گوگردی که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند، بلکه، همه انواع سنگ ها، چون لفظ آیه مطلق است، و امروز می دانیم: هر قطعه از سنگ ها مرکب از میلیاردها میلیارد دانه اتم است، که اگر نیروی ذخیره درون آنها آزاد شود، چنان آتشی برپا می کند که انسان را خیره می کند.

بعضی از مفسران «حِجَارَةٌ» را در اینجا به بت هائی تفسیر کرده اند که از سنگ ساخته می شد، و مورد پرستش مشرکان بود.

آنگاه می افزاید: «فرشتگانی بر این آتش گمارده شده که خشن و سخت گیرند هرگز معصیت فرمان خدا نمی کنند، و هر دستوری به آنها دهد بدون چون و چرا اجرا می کنند» (عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).

به این ترتیب، نه راه گریزی وجود دارد، و نه گریه، التماس، جزع و فزع مؤثر است. روشن است، هر مأموری برای کاری گمارده شود، باید با روحیاتی متناسب آن ساخته شده باشد، و مأموران عذاب طبعاً باید خشن باشند؛ چرا که جهنم

کانون رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال، این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی شوند، فرمان خدا را بی کم و کاست اجرا می کنند. جمعی از مفسران در اینجا سؤالی مطرح کرده اند و آن این که: تعبیر به «عدم عصیان» در آیه فوق، با مسأله «عدم وجود تکلیف» در قیامت چگونه سازگار است؟

در پاسخ باید توجه داشت: اطاعت و ترک عصیان فرشتگان، یک نوع اطاعت تکوینی است، نه تشریعی، و اطاعت تکوینی همیشه وجود دارد، و به تعبیر دیگر، آنها آن چنان ساخته شده اند که فرمان های الهی را با کمال میل و رغبت و عشق، در عین اختیار اجرا می کنند.

در آیه بعد، کفار را مخاطب ساخته و وضع آنها را در آن روز بازگو می کند، و می فرماید: «ای کسانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید؛ چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

قرار گرفتن این آیه بعد از آیه گذشته، که مخاطب در آن مؤمنان بودند، اشاره به این واقعیت است که، اگر به وضع زن و فرزند و خانواده خود نرسید، ممکن است کار شما به جایی رسد که در قیامت مخاطب به این خطاب شوید.

تعبیر «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» بار دیگر این حقیقت را تأیید می کند که، جزای گناهکاران در قیامت، خود اعمال آنها است، که در برابر آنان ظاهر می شود، و با آنها خواهد بود، تعبیر آیه گذشته که آتش جهنم از درون وجود خود انسان ها زبانه می کشد نیز، مؤید همین معنی است.

این نکته نیز قابل توجه است که: عدم قبول اعتذار در آنجا، به خاطر این است که عذرخواهی نوعی توبه است، و توبه تنها در این جهان امکان پذیر است، نه در جهان دیگر و نه بعد از ورود در جهنم.

سومین آیه و آخرین آیه این قسمت، در حقیقت راه نجات از آتش دوزخ را نشان می دهد، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا بازگردید و توبه کنید، توبه خالصی» (یا أُیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا).

آری، نخستین گام، برای نجات، توبه از گناه است، توبه ای که از هر نظر خالص باشد، توبه ای که محرک آن فرمان خدا و ترس از گناه، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن، بوده باشد، توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.

می دانیم: حقیقت «توبه» همان ندامت و پشیمانی از گناه است، که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است، و اگر کاری بوده که قابل جبران است، در صدد جبران برآید، و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است، و به این ترتیب، ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد: «ترک گناه - ندامت - تصمیم بر ترک در آینده - جبران گذشته - استغفار».

«نَصُوح» از ماده «نصح» (بر وزن صلح) در اصل، به معنی خیرخواهی خالصانه است، و لذا به غسل خالص «ناصح» گفته می شود، و از آنجا که خیرخواهی واقعی باید توأم با محکم کاری باشد، واژه «نصح» گاه به این معنی نیز آمده است، به همین جهت، به نمای محکم «ناصح» (بر وزن کتاب) و به خیاط «ناصح» گفته می شود، و این هر دو معنی یعنی «خالص بودن» و «محکم»

بودن» در توبه «نصوح» باید جمع باشد. (۱)

در این که: «توبه نصوح» چیست؟ تفسیرهای زیادی برای آن ذکر کرده اند، تا آنجا که بعضی شماره تفسیرهای آن را بالغ بر بیست و سه تفسیر دانسته اند، (۲) ولی همه این تفسیرها تقریباً به یک حقیقت بازمی گردد، یا شاخ و برگ ها و شرائط مختلف توبه است.

از جمله این که: «توبه نصوح» آن است که واجد چهار شرط باشد: پشیمانی قلبی، استغفار زبانی، ترک گناه، و تصمیم بر ترک در آینده.

بعضی دیگر گفته اند: «توبه نصوح» آن است که واجد سه شرط باشد: ترس از این که پذیرفته نشود، امید به این که پذیرفته شود، و ادامه اطاعت خدا.

یا این که: «توبه نصوح» آن است که: گناه خود را همواره در مقابل چشم خود ببینی و از آن شرمنده باشی!

یا این که: «توبه نصوح» آن است که: مظلّم را به صاحبانش بازگرداند، و از مظلومین حلیت بطلبد، و بر اطاعت خدا اصرار ورزد.

یا این که: «توبه نصوح» آن است که: در آن سه شرط باشد: کم سخن گفتن، کم خوردن، و کم خوابیدن.

یا این که: «توبه نصوح» آن است که: توأم با چشمی گریان، و قلبی بیزار از گناه باشد... و مانند اینها، که همگی شاخ و برگ یک واقعیت است، و این توبه خالص و کامل است.

۱ - بعضی تصور می کنند «نصوح» نام شخص خاصی بوده است و در این زمینه داستان مفصلی به عنوان توبه نصوح نقل کرده اند، ولی باید توجه داشت نصوح اسم کسی نیست، بلکه معنی وصفی دارد، هر چند داستان معروف ممکن است صحت داشته باشد.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۶۶.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: هنگامی که «معاذ بن جبل» از توبه نصوح سؤال کرد، در پاسخ فرمود: أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعْ فِي ذَنْبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ: «آن است که شخص توبه کننده، به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، آن چنان که شیر به پستان هرگز باز نمی گردد»! (۱)

این تعبیر لطیف، بیانگر این واقعیت است که: «توبه نصوح» چنان انقلابی در انسان ایجاد می کند که، راه بازگشت به گذشته را به کلی بر او می بندد.

همان گونه که بازگشت شیر به پستان غیر ممکن است.

این معنی که در روایات دیگر نیز وارد شده، در حقیقت، درجه عالی «توبه نصوح» را بیان می کند، و گر نه، در مراحل پائین تر ممکن است بازگشتی باشد که بعد از تکرار توبه، سرانجام منتهی به ترک دائمی شود.

سپس، به آثار این «توبه نصوح» اشاره کرده، می افزاید: «امید است با این کار پروردگار شما گناهانتان را ببخشد و بپوشاند» (عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ).

«و شما را در باغ هایی از بهشت وارد کند که نهراها از زیر درختانش جاری است» (وَيَدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار و موهون نمی کند» (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ).

«این در حالی است که نور (ایمان و عمل صالح) آنها از پیشاپیش و از سوی راستشان در حرکت است» و عرصه محشر را روشن می سازد، و راه آنها را به سوی بهشت می گشاید (نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ).

در اینجا است که آنها رو به درگاه خداوند آورده، «می گویند: پروردگارا! نور

ما را کامل کن، و ما را ببخش که بر هر کار قادری» (يَقُولُونَ رَبَّنَا اُتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

در حقیقت این «توبه نصوح»، پنج ثمره بزرگ دارد:

نخست، بخشودگی سیئات و گناهان.

دوم، ورود در بهشت پر نعمت الهی.

سوم، عدم رسوائی در آن روز که پرده ها کنار می رود، و حقایق آشکار می گردد، و دروغگویان تبهکار، خوار و رسوا می شوند، آری، در آن روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان، آبرومند خواهند بود، چرا که آنچه گفتند به واقعیت می پیوندند.

چهارم این که: نور ایمان و عمل آنها از پیشاپیش و سمت راست آنها حرکت می کند، و مسیر آنها را به سوی بهشت روشن می سازد (بعضی از مفسران نوری را که پیشاپیش حرکت می کند «نور عمل» دانسته اند، در این زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه ۱۲ سوره «حدید» در جلد ۲۳ تفسیر «نمونه» داشتیم).

پنجم این که: توجهشان به خدا بیشتر می گردد، لذا رو به سوی درگاه خدا می آورند و از او تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش می کنند.

نکته ها:

۱ - تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است، که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق، و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده، به خوبی استفاده می شود که: انسان در مقابل همسر و فرزند خویش، مسئولیت سنگین تری دارد، و موظف است تا آنجا که

می تواند، در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکی ها دعوت نماید، نه این که تنها به تغذیه جسم آنها قناعت کند.

در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که «خانواده» نام دارد، و هرگاه این واحدهای کوچک، که رسیدگی به آن آسان تر است اصلاح گردد، کل جامعه اصلاح می شود، و این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است.

مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی، باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تر انجام گیرد.

نه تنها آتش های قیامت، که آتش های دنیا نیز از درون وجود انسان ها سرچشمه می گیرد، و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش ها حفظ کند.

در حدیثی می خوانیم: «هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود:

تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، إِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ.

«آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای» (۱).

و در حدیث جامع و جالب دیگری، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است:

أَلَا كَلِّكُمْ رَاعٍ، وَ كَلِّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَلَا مِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَ هُوَ

مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَ الرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، فَأَلَمَرْتُهُ رَاعِيَةً عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْطِلِهَا وَ وَلَدِهِ، وَ هِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ، وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ:

«بدانید! همه شما نگهبانید، و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید، مسئولید، امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آنها مسئول است، مرد، نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آنها مسئول، زن نیز، نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آنها مسئول می باشد، بدانید! همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید مسئولید!» (۱)

این بحث دامنه دار را با حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم، امام (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق فرمود: عَلَّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ، وَ أَدَّبُواهُمْ: «منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و آنها را ادب کنید». (۲)

۲ - «توبه»، دری به سوی رحمت خدا

بسیار می شود که از انسان - مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله - لغزش هائی سر می زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود، مأیوس می گردد، و برای همیشه از راه می ماند، و لذا در مکتب تربیتی اسلام، توبه به عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق العاده ای مطرح است، و از تمام گنهکاران دعوت می کند که، برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این در، وارد شوند.

امام علی بن الحسین (علیهما السلام) در مناجات «تائبین» به پیشگاه خدا چنین عرضه

۱ - «مجموعه ورام»، جلد اول، صفحه ۶.

۲ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۲۴۴.

می دارد:

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ، فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً، فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ:

«خدای من! تو کسی هستی که دری به سوی عفو، به روی بندگان گشوده ای، و نامش را توبه نهاده ای، و فرموده ای: بازگردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالصی، اکنون، عذر کسانی که از ورود از این در، بعد از گشایش آن، غافل شوند چیست؟!» (۱)

به قدری در مسأله توبه، در روایات تأکید شده، که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ راحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْماً، فَوَجَدَهَا: «خداوند از توبه بنده اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد، شاد می گردد!» (۲)

این تعبیرات آمیخته با بزرگواری، همه برای تشویق به این امر مهم حیاتی است. ولی، باید توجه داشت: توبه تنها لقلقه زبان، و گفتن «استغفر الله» نیست، بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر توبه نصوح در آیات فوق به آن اشاره شد، هرگاه توبه با این شرائط انجام گیرد، آن چنان اثر می گذارد که، گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند، لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم:

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ

۱ - مناجات های پانزده گانه، مناجات اول، (بحار الانوار، جلد ۹۴، صفحه ۱۴۲).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «التوبه»، حدیث ۸.

كَالْمُسْتَهِزِّءِ!:

«کسی که از گناه توبه کند، همچون کسی است که اصلاً گناه نکرده، و کسی که به گناه خود ادامه دهد، در حالی که استغفار می کند، مانند کسی است که مسخره می کند»! (۱)

درباره توبه بحث های مشروح دیگری (در جلد سوم، صفحه ۳۱۲ به بعد) ذیل آیه ۱۷ سوره «نساء» و (جلد ۱۹، صفحه ۴۹۸ به بعد) ذیل آیه ۵۳ «زمر» داشته ایم.

- ۹ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
- ۱۰ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطَ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ
- ۱۱ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَغَمْلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
- ۱۲ وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَوَاتِلِ

ترجمه:

- ۹ - ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است، و بد فرجامی است!
- ۱۰ - خداوند برای کسانی که کافر شده اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان نداشت، و به آنها گفته شد: «وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند»!
- ۱۱ - و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت:

«پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهائی بخش!»

۱۲ - و همچنین به مریم دختر عمران که دامن خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!

تفسیر:

الگوهای از زنان مؤمن و کافر

از آنجا که منافقان از افشای اسرار درونی خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بروز مشاجرات و اختلاف هائی در میان همسران او، که در آیات قبل به آن اشاره شده، قطعاً خوشحال بودند، بلکه، به شایعات در این زمینه دامن می زدند، شاید به همین مناسبت، در نخستین آیه مورد بحث، دستور شدت عمل درباره آنها داده، می فرماید: «ای پیامبر با کفار و منافقان پیکار و جهاد کن و بر آنها سخت بگیر جایگاهشان جهنم و بد جایگاهی است» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ).

این جهاد در مورد کفار، ممکن است به صورت مسلحانه یا غیر مسلحانه بوده باشد، ولی در مورد منافقان، بدون شک جهاد مسلحانه نیست؛ زیرا در هیچ تاریخی نقل نشده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با منافقان پیکار مسلحانه کرده باشد، لذا در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقَاتِلْ مُنَافِقًا قَطُّ إِلَّا مَا كَانَ يَتَأَلَّفُهُمْ: «رسول خدا هرگز با منافقی جنگ نکرد، بلکه پیوسته در تألیف قلوب آنها می کوشید» (۱).

بنابراین، مراد از جهاد با آنها، همان توبیخ، سرزنش، تهدید و انذار و رسوا ساختن آنها، و یا در بعضی از موارد، تألیف قلوب آنها است، چه این که «جهاد» معنی وسیع و گسترده ای دارد، و هرگونه تلاش و کوشش را شامل می شود، تعبیر به: «وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ:» بر آنها سخت بگیر و خشونت کن» نیز اشاره به خشونت در سخن، افشاگری و تهدید و مانند آن است.

این وضع خاص در مقابل منافقان، با این که آنها خطرناکترین دشمن اسلام بودند، به خاطر این بود که، آنها ظاهراً دم از اسلام می زدند، و با مسلمانان کاملاً آمیزش داشتند، لذا ممکن نبود همچون یک کافر با آنها رفتار کرد.

البته، این در صورتی بود که آنها دست به اسلحه نبرند و اگر این کار را می کردند، مسلماً با آنها مقابله به مثل می شد؛ زیرا در این صورت عنوان «محارب» به خود می گرفتند.

گر چه، این مسأله در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) واقع نشد، ولی بعد از او مخصوصاً در عصر امیر مؤمنان (علیه السلام) روی داد، و او با منافقان مسلح به نبرد برخاست.

بعضی گفته اند منظور از «جهاد با منافقان» در آیه فوق، اجرای حدود شرعی در مورد آنهاست؛ زیرا اکثر کسانی که حدّ بر آنها جاری می شد از منافقان بودند، ولی، هیچ دلیلی برای این تفسیر، و بر این ادعا که حدود شرعی در آن عصر غالباً بر آنها واقع شده، در دست نیست. قابل توجه این که: آیه فوق، عیناً و بدون هیچ کم و زیاد، در سوره «توبه» آیه ۷۳ نیز آمده است.

آنگاه، بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بازمی گردد، و برای این که درس عملی زنده ای به آنها بدهد، به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی تقوا،

که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند، و سرنوشت دو زن مؤمن و ایثارگر، که یکی از آنها در خانه یکی از جبارترین مردان تاریخ بود می پردازد.

نخست می فرماید: «خداوند مثلی برای کافران زده است، مثلی به همسر نوح و همسر لوط» (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطَ). (۱)

«آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند» (كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا).

اما ارتباط آنها با این دو پیامبر بزرگ، سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت، و به آنها گفته شد که وارد در آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند» (فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ).

و به این ترتیب، به دو همسر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت (صلی الله علیه وآله) دخالت داشتند هشدار می دهد: گمان نکنند همسری پیامبر (صلی الله علیه وآله) به تنهایی می تواند مانع کیفر آنها باشد، همان گونه که رابطه همسران نوح و لوط، به خاطر خیانت، از خاندان نبوت و وحی قطع شد، و گرفتار عذاب الهی شدند. و در ضمن، هشدار می است به همه مؤمنان در تمام قشرها، که پیوندهای خود را با اولیاء الله در صورت گناه و عصیان، مانع عذاب الهی نپندارند.

در بعضی از کلمات مفسران آمده است: اسم همسر حضرت نوح «والهه» و اسم همسر حضرت لوط «والعه» بوده است (۲) و بعضی عکس این را نوشته اند، یعنی نام همسر نوح را «والعه» و همسر لوط را «والهه» یا «واهله» گفته اند. (۳)

۱ - «ضَرَبَ» در اینجا دو مفعول گرفته «امْرَأَتَ نُوحٍ» مفعول اول است که مؤخر شده و «مَثَلًا» مفعول دوم.

این احتمال نیز داده شده است که «ضَرَبَ» یک مفعول داشته باشد و آن «مَثَلًا» است، و «امْرَأَتَ نُوحٍ» بدل آن می باشد (البیان فی غریب القرآن، جلد ۲، صفحه ۴۹۹).

۲ - «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۶۸۰.

۳ - «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۱۴۲ (بعضی نیز نام همسر نوح را «واغله» یا «والغه» گفته اند).

به هر حال، این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند، البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاده عفت نبود؛ زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری، آلوده به بی عفتی نشده است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) صریحاً آمده است: «مَا بَغَتْ إِمْرَأَةٌ نَبِيًّا قَطُّ:» «همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد» (۱).

خیانت همسر «لوط» این بود که، با دشمنان آن پیامبر (علیه السلام) همکاری می کرد، و اسرار خانه او را به دشمن می سپرد، و همسر «نوح» نیز چنین بود. «راغب» در «مفردات» می گوید: «خیانت» و «نفاق» یک حقیقت است، جز این که «خیانت» در مقابل «عهد و امانت» گفته می شود، و «نفاق» در «مسائل دینی». تناسب این داستان، با داستان افشای اسرار خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز ایجاب می کند که، منظور از خیانت همین باشد.

به هر حال، آیه فوق، امیدهای کاذب افرادی را که گمان می کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر (صلی الله علیه وآله)، می تواند مایه نجات آنها گردد (هر چند در عمل آلوده باشند) قطع می کند، تا هیچ کس از این نظر، برای خود مصونیتی قائل نشود، لذا، در پایان آیه می گوید: «به آنها گفته می شود با سایر دوزخیان وارد جهنم شوید» یعنی میان شما و دیگران از این نظر هیچ امتیازی نیست!.

پس از آن، دو مثال برای افراد باایمان ذکر کرده، می گوید: «خداوند مثلی برای مؤمنان ذکر کرده: همسر فرعون را، در آن زمان که به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگار من! خانه ای برایم در جوار قربت در بهشت بنا کن، و مرا از فرعون و کارهایش رهائی بخش، و مرا از این قوم ظالم نجات ده» (وَضَرَبَ اللَّهُ

مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

معروف این است: نام همسر فرعون «آسیه» و نام پدرش «مزاحم» بوده است، گفته اند: هنگامی که معجزه موسی (علیه السلام) را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد، و از همان لحظه، به موسی (علیه السلام) ایمان آورد، او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت، ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد، هنگامی که فرعون از ایمان او با خبر شد، بارها او را نهی کرد، و اصرار داشت دست از دامن آئین موسی (علیه السلام) بردارد، و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت، هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد.

سرانجام، فرعون دستور داد، دست و پاهایش را با میخ ها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند، و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند، دعایش این بود: «پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت، در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده!»

خداوند نیز، دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود، و او را در ردیف بهترین زنان جهان، مانند «مریم» قرار داد. چنان که در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است.

در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله)، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، إِمْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ! «برترین زنان اهل بهشت (چهار نفرند) خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه وآله)، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر

فرعون». (۱)

جالب این که: همسر فرعون، با این سخن، کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند، و آن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد، و به این وسیله، به آنها که او را نصیحت می کردند که: این همه امکانات چشمگیری که از طریق «ملکه مصر بودن» در اختیار تو است، با ایمان به مرد شبانی همچون موسی (علیه السلام) از دست نده! پاسخ می گوید.

و با جمله «وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ» بیزاری خود را، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش، اعلام می دارد.

و با جمله «وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ناهم رنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آنها برملا می کند، و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت و ایثارگر، در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد! جمله هائی که می تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهام بخش باشد، جمله هائی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط، یا همسر را، مجوزی برای ترک اطاعت خدا و تقوا می شمردند، می گیرد.

مسئلاً، زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت، همان طور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایت کار نبود، ولی، نه آن زرق و برق، و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمن را به زانو در نیاورد، و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد، تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.

قابل توجه این که: تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت، و در نزد خودش، برای او بنا کند، که در بهشت بودن، جنبه جسمانی آن است، و نزد خدا

بودن، جنبه روحانی آن، و او هر دو را در یک عبارت کوتاه، جمع کرده است.

سپس، به دومین زن با شخصیت، که الگوئی برای افراد باایمان محسوب می شود اشاره کرده، می فرماید: «و نیز خداوند مثلی زده است مریم دختر عمران را که دامن خود را پاک نگاه داشت» (وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا). (۱)

«و ما از روح خود در او دمیدیم» (فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا).

و او به فرمان خدا بدون داشتن همسر، فرزندی آورد که پیامبر اولو العزم پروردگار شد.

و می افزاید: «او سخنان پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد، و به همه آنها ایمان آورد» (وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ).

«و او از مطیعان فرمان خدا بود» (وَكَانَتْ مِنَ الْإِقَانِيْنَ).

از نظر ایمان، در سر حدّ اعلی قرار داشت، و به تمام کتب آسمانی و اوامر الهی مؤمن، و از نظر عمل، پیوسته مطیع اوامر الهی بود، بنده ای بود جان و دل بر کف، و چشم بر امر و گوش بر فرمان داشت.

تفاوت «کَلِمَات» و «کُتُب» ممکن است از این نظر باشد که: تعبیر به «کُتُب» اشاره به تمام کتاب های آسمانی است که بر پیامبران نازل شده و تعبیر به «کَلِمَات» ناظر به وحی هائی است که صورت کتاب آسمانی نداشته است.

«مریم» آن چنان نسبت به این کلمات و کتب مؤمن بود که، قرآن در آیه ۷۵ سوره «مائده» به عنوان «صدیقه» (بسیار تصدیق کننده) از او یاد کرده است.

در آیات مختلف قرآن، مطالب زیادی درباره شخصیت این زن باایمان و مقام والای او دیده می شود، که قسمت مهمی از آن در همان سوره ای است که به

۱ - درباره این که منظور از تعبیر «فَرْج» چیست؟ شرح مبسوطی در جلد ۱۳ تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۹۴، ذیل آیه ۹۱ سوره «انبیاء» داشتیم.

نام او نامیده شده (جمعی نیز «صدیقه» را به معنی بسیار راستگو توصیف کرده اند). به هر حال، قرآن با این تعبیرات، دامن «مریم» را از سخنان ناروایی که جمعی از یهودیان آلوده و جنایتکار، درباره او می گفتند، و شخصیت، و حتی پاک دامن او را زیر سؤال می بردند، پاک می شمرد، و مشیت محکمی بر دهان بدگویان می کوبد.

تعبیر به: *فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا*: «از روح خود در او دمیدیم» چنان که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، منظور از آن یک روح با عظمت و متعالی است، یا به تعبیر دیگر، اضافه «روح» به «خداوند»، «اضافه تشریفیه» است، که برای بیان عظمت چیزی می آید، مانند اضافه «خانه» به «خدا» در تعبیر «بیت الله» و گرنه، خداوند نه روح دارد، و نه خانه و بیت.

عجب این که: بعضی از مفسران، حدیثی درباره زنان با شخصیت و والامقام در نزد خداوند نقل کرده اند که: «عایشه» را برترین آنها شمرده اند! چه خوب بود این حدیث را در تفسیر سوره «تحریم» ذکر نمی کردند؛ چرا که این سوره با صدای رسا، پیامی بر خلاف این حدیث ساختگی می دهد، و چنان که دیدیم، بسیاری از مفسران اهل سنت و مورخان تصریح کرده اند: آن دو زن که آیات این سوره آنها را شدیداً ملامت می کند و مایه خشم خدا و رسولش شدند، «حفصه» و «عایشه» بودند، و این معنی، صریحاً در «صحیح بخاری» نیز آمده است. (۱)

ما از تمام کسانی که آزاد می اندیشند، می خواهیم بار دیگر آیات این سوره را مرور کنند، و سپس ارزش چنین احادیثی را روشن سازند.

خداوند! ما را از حبّ و بغض های بی دلیل، و تعصب آمیز حفظ فرما، و چنان کن که در برابر آیات قرآن مجیدت با تمام وجود تسلیم و خاضع باشیم! پروردگارا! مباد آن روزی که پیامبر بزرگت از اعمال ما ناخشنود، و از روش زندگی ما ناراضی گردد!

بارالها! به ما چنان استقامتی مرحمت کن که فشارها و شکنجه های فراعنه زمان، در سراسر جهان در روح و ایمان ما کمترین اثر نگذارد!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تحریم

۷ / شوال / ۱۴۰۶ (۱)

سوره ملک

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

جزء ۲۹ قرآن مجید

تاریخ شروع

۷ / شوال / ۱۴۰۶

محتوای سوره ملک

این سوره، که سرآغاز جزء ۲۹ قرآن مجید است، از سوره هائی است که - بنابر مشهور - تمام آن در «مکه» نازل شده، همان گونه که غالب سوره های این جزء «مکی» است، بلکه، به گفته بعضی از مفسران، تمام سوره های این جزء «مکی» است،^(۱) به عکس سوره های جزء قبل که «مدنی» بود، ولی چنان که خواهیم گفت: سوره «دھر» (یا سوره انسان) از این قاعده مستثنی است، و در «مدینه» نازل شده است.

سوره «ملک» که نام دیگرش سوره «منجیه» (نجات بخش) و نام سومش «واقیه» یا «مانعه» است (زیرا تلاوت کننده، خود را از عذاب الهی یا عذاب قبر نگاه می دارد) از سوره های بسیار پرفضیلت قرآن می باشد، و مسائل زیادی در آن مطرح شده، که عمدتاً بر سه بخش دور می زند:

بخش اول - بحث هائی پیرامون «مبدأ»، صفات خداوند، و نظام شگفت انگیز خلقت، مخصوصاً آفرینش آسمان ها و ستارگان، و آفرینش زمین و مواهب آن، و همچنین آفرینش پرندگان، و آب های جاری و آفرینش گوش و چشم و ابزار شناخت.

بخش دوم - بحث هائی پیرامون «معاد» و عذاب دوزخ، و گفتگوهای مأموران عذاب با دوزخیان، و مانند آن.

بخش سوم - انذار و تهدید کافران و ظالمان به انواع عذاب های دنیا و آخرت.

و به گفته بعضی: از نظر محور اصلی، تمام سوره را همان مالکیت و

۱ - «فی ظلال القرآن»، جلد ۸، صفحه ۱۸۰.

حاکمیت خدا تشکیل می دهد، که در نخستین آیه آمده است. (۱)

فضیلت تلاوت این سوره

روایات زیادی در فضیلت این سوره، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است:

از جمله در حدیثی، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ تَبَارَكَ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ! «کسی که سوره تبارک را بخواند، چنان است که گوئی شب قدر را احیاء داشته». (۲)

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: وَدِدْتُ أَنْ تَبَارَكَ الْمَلِكُ فِي قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ: «دوست می داشتم که سوره تبارک در قلب همه مؤمنان ثبت بود». (۳)

در حدیثی از امام محمد بن علی الباقر (علیه السلام) می خوانیم: سُورَةُ الْمَلِكِ هِيَ الْمَانِعَةُ تَمْنَعُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ هِيَ مَكْتُوبَةٌ فِي التَّوْرَةِ سُورَةُ الْمَلِكِ وَمَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْلَةِ فَقَدْ أَكْثَرَ، وَ أَطَابَ وَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ...:

«سوره ملک سوره مانعه است، یعنی از عذاب قبر ممانعت می کند، و در تورات به همین نام ثبت است، کسی که آن را در شبی بخواند بسیار خوانده، و خوب خوانده، و از غافلان محسوب نمی شود». (۴)

احادیث در این زمینه بسیار است.

البته، این همه آثار عظیم، مربوط به خواندن بدون فکر و عمل نیست، هدف خواندنی است آمیخته با الهام گرفتن برای عمل.

۱ - «فی ظلال القرآن»، جلد ۸، صفحه ۱۸۴.

۲ و ۳ و ۴ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۰.

- ۱ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۲ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْعَفُورُ
- ۳ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ
تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ
- ۴ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ
- ۵ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ
وَاعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست.
- ۲ - آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید، و او شکست ناپذیر و بخشنده است.
- ۳ - همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید؛ در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی! بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟!

۴ - بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن، سرانجام چشمانت به سوی تو بازمی گردد در حالی که خسته و ناتوان است!

۵ - ما آسمان پائین (نزدیک) را با چراغ های فروزانی زینت بخشیدیم، و آنها (شهاب ها) را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم، و برای آنان عذاب آتش فروزان فراهم ساختیم!

تفسیر:

هیچ نقصی در جهان هستی نمی بینی

این سوره، با مسأله مهم مالکیت و حاکمیت خداوند و جاودانگی ذات پاک او آغاز می شود، که در واقع کلید همه بحث های این سوره است. (۱)

می فرماید: «پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست او است، و او بر همه چیز قادر است» (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

«تَبَارَكَ» از ماده «برکت» در اصل از «برک» (بر وزن برگ) به معنی «سینه شتر» است، و هنگامی که «بَرَكَ الْبَعِيرُ» گفته شود، مفهومش این است: شتر سینه خود را به زمین زد، سپس، این کلمه به معنی دوام، بقاء و زوال ناپذیری آمده، و در مورد هر نعمتی که پایدار و بادوام باشد، گفته شده است، مخزن آب (و محل تجمع آب باران) را از این رو «برکه» می گویند که، آب مدتی طولانی در آن باقی می ماند.

آیه فوق، در حقیقت به عنوان، دلیل مبارک بودن ذات پاک خدا ذکر شده، و

۱ - این سوره، دومین سوره ای است که با کلمه «تَبَارَكَ» آغاز می گردد، سوره دیگر، سوره «فرقان» بود که با جمله «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» آغاز گردیده.

آن مالکیت و حاکمیت او بر جهان و قدرت او بر همه چیز است، و به همین دلیل، وجودی است زوال ناپذیر و پربرکت.

* * *

در آیه بعد، به هدف آفرینش مرگ و حیات انسان، که از شؤون مالکیت و حاکمیت خدا است، اشاره کرده، می فرماید: «او کسی است که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک، بهتر عمل می کنید» (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

«مرگ» اگر به معنی فنا و نیستی باشد، مخلوق نیست؛ چرا که خلقت به امور وجودی تعلق می گیرد، ولی، می دانیم: حقیقت مرگ، انتقال از جهانی به جهان دیگر است، و این قطعاً یک امر وجودی است، که می تواند مخلوق باشد.

و اگر، مرگ در اینجا قبل از حیات ذکر شده، به خاطر تأثیر عمیقی است که توجه به مرگ، در حسن عمل دارد. گذشته از این که مرگ، قبل از زندگی بوده است.

منظور از «آزمایش» خداوند - چنان که قبلاً نیز گفته ایم - نوعی پرورش است، به این معنی که: انسان ها را به میدان عمل می کشد، تا ورزیده، آزموده و پاک و پاکیزه شوند. و لایق قرب خدا گردند. (۱)

قابل توجه این که: هدف «آزمایش» را حسن عمل، معرفی کرده، نه کثرت عمل، و این دلیل بر این است که: اسلام به «کیفیت» اهمیت می دهد، نه به «کمیت»، مهم آن است که، عمل، خالصانه و برای خدا، مفید و جامع باشد، هر چند از نظر کمیت کم باشد.

۱ - شرح بیشتر درباره آزمایش های الهی را در جلد ۱ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۵۵ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

لذا، در این که منظور از «أَحْسَنُ عَمَلًا» چیست؟ در بعضی از روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: أَتَمُّكُمْ عَقْلاً، وَ أَشَدُّكُمْ لِلَّهِ خَوْفًا، وَ أَحْسَنُكُمْ فِيْمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ نَهَى عَنْهُ نَظَرًا، وَ إِنْ كَانَ أَفْلَكُمْ تَطَوُّعًا!.

«منظور این است: کدام یک از شما عقل و خرد کامل تر، و خداترسی بیشتر، و آگاهی فزون تر بر اوامر و نواهی الهی دارید، هر چند اعمال مستحبتان کمتر بوده باشد».(۱)

بدیهی است، عقل کامل، عمل را پاک تر، نیت را خالص تر و پاداش را بیشتر می کند.

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: لَيْسَ يَغْنَى أَكْثَرُ عَمَلًا، وَ لَكِنْ أَصَوِّبُكُمْ عَمَلًا، وَ إِنَّمَا الْأَصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ، ثُمَّ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ، أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الصَّالِحُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

«منظور این نیست کدام یک بیشتر عمل می کنید، بلکه منظور این است کدامیک صحیح تر عمل می کنید، و عمل صحیح آن است که، توأم با خداپرستی و نیت پاک باشد، سپس فرمود: نگهداری عمل از آلودگی، سخت تر است از خود عمل، و عمل خالص صالح، عملی است که نمی خواهی احدی جز خدا تو را به خاطر آن بستاید».(۲)

در مورد هدف آفرینش انسان، در تفسیر سوره «ذاریات» ذیل آیه ۵۶ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» بحث مشروحی داشتیم، در آنجا هدف، «عبودیت خدا» ذکر شده، و در اینجا «آزمایش حسن عمل»، روشن است

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۲.

۲ - تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

مسأله آزمون و امتحان، از مسأله عبودیت جدا نیست، همان گونه که کمال عقل، خداترسی و نیت خالص که در روایات بالا به آن اشاره شده، روح عبودیت را تشکیل می دهد. به این ترتیب، عالم، میدان آزمایش بزرگی است برای همه انسان ها، وسیله آزمایش، مرگ و حیات، و هدف این آزمون بزرگ، رسیدن به حسن عمل، که مفهومش «تکامل معرفت، اخلاص نیت، و انجام هر کار خیر» است.

و اگر، بعضی از مفسران «أَحْسَنُ عَمَلًا» را در اینجا به معنی یاد مرگ کردن، یا آماده برای مرگ شدن، و امثال آن تفسیر کرده اند، در حقیقت اشاره به مصداق هائی از این معنی کلی است. و از آنجا که در این میدان آزمایش بزرگ، انسان گرفتار لغزش های فراوانی می شود، نباید این لغزش ها او را مأیوس کند، و از تلاش و کوشش برای اصلاح خویش بازدارد، در پایان آیه، به بندگان وعده یاری و آمرزش داده می گوید: «و او شکست ناپذیر و بخشنده است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُوْرُ).

آری، او قادر بر هر چیز، و آمرزنده هر انسان توبه کاری است.

بعد از بیان نظام مرگ و زندگی، به نظام کلی جهان پرداخته، و انسان را به مطالعه مجموعه عالم هستی دعوت می کند، تا از این طریق، خود را برای آن آزمون بزرگ آماده کند، می فرماید: «همان خدائی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید» (الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا).

درباره «آسمان های هفتگانه» کمی قبل از این، در تفسیر آیه ۱۲ سوره «طلاق» بحث کرده ایم، و در مورد «طِبَاقًا» در اینجا باید بیفزاییم که: بر اساس این تعبیر، آسمان های هفتگانه، هر کدام فوق دیگری قرار دارد؛ زیرا معنی «مطابقه»

در اصل، آن است که چیزی را فوق چیز دیگری قرار دهند. حال، اگر آسمان های هفتگانه را اشاره به کرات هفتگانه منظومه شمسی بدانیم، که با چشم غیر مسلح قابل رؤیت اند، هر کدام فاصله معینی از خورشید دارند، و هر یک فوق دیگری است. و اگر، آنچه را از ستارگان ثابت و سیار می بینیم، همه را جزء آسمان اول بشمریم، معلوم می شود در مراحل بالاتر، عوالم دیگری است که یکی برتر از دیگری قرار دارد. و به دنبال آن، می افزاید: «در خلقت خداوند رحمان هیچ نقص و تضاد و عیبی نمی بینی» (ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ).

با تمام عظمتی که عالم هستی دارد، هر چه هست نظم است و استحکام، انسجام، و ترکیبات حساب شده، و قوانین دقیق، و اگر بی نظمی در گوشه ای از جهان راه می یافت، آن را به نابودی می کشید.

از نظام عجیب و شگفت انگیزی که بر یک دانه اتم، و ذرات الکترون و پروتون حاکم است، گرفته، تا نظامات حاکم بر کل منظومه شمسی، و منظومه های دیگر و کهکشان ها، همه در سیطره قوانین دقیقی قرار دارند که، آنها را در مسیر خاصی پیش می برند، خلاصه، همه جا قانون است و حساب، و همه جا نظم است و برنامه.

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می فرماید: «بار دیگر نگاه کن و عالم را با دقت بنگر، آیا هیچ شکاف، خلل و اختلافی در جهان مشاهده می کنی؟! (فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ).

«فُطُور» از ماده «فطر» (بر وزن سطر) به معنی شکافتن از طول است، و به معنی شکستن (مانند افطار روزه) و اختلال و فساد نیز می آید، و در آیه مورد

بحث به همین معنی است.

منظور این است که: هر چه انسان در جهان آفرینش دقت کند، کمترین خلل و ناموزونی در آن نمی بیند.

لذا، در آیه بعد، برای تأکید همین معنی می افزاید: «بار دیگر دیده خود را باز کن، و دو مرتبه به عالم هستی بنگر، سرانجام چشمانت به سوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان شده، و در جستجوی خلل و نقصان در این عالم بزرگ ناکام مانده است!» (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ).

«كَرَّتَيْنِ» از ماده «كَرَّ» (بر وزن شَرَّ) به معنی توجه و بازگشت به چیزی است، و «كَرَّة» به معنی تکرار و «كَرَّتَيْنِ» تشبیه آن است، ولی بعضی از مفسران گفته اند: منظور از «كَرَّتَيْنِ» در اینجا معنی تشبیه نیست، بلکه، منظور توجه های مکرر، پی در پی و متعدد است.

بنابراین، حداقل قرآن در این آیات دستور به مردم می دهد: سه بار در عالم هستی بنگرند، و اسرار آفرینش را مطالعه کنند، و به یک معنی بارها و بارها دقیق شوند، و هنگامی که نتوانستند کمترین خلل و نقصانی در این نظام عجیب بیابند، به آفریننده این دستگاه و خالق این جهان و علم و قدرت بی پایان آشناتر شوند.

«خَاسِئًا» از ماده «خَسَأَ» و «خُسُوءًا» (بر وزن مدح و خشوع) هر گاه، در مورد «چشم» به کار رود، به معنی خسته و ناتوان شدن است، و هر گاه، در مورد «سگ» به کار رود به معنی دور کردن آن است.

«حَسِيرٌ» از ماده «حَسَرَ» (بر وزن قصر) به معنی برهنه کردن است، و از آنجا که انسان به هنگام خستگی، تاب و توان خود را از دست می دهد، و گوئی برهنه

از نیروهای خود می شود، به معنی خستگی و ناتوانی آمده است، بنا بر این «خاسیء» و «حَسیر» در آیه فوق، هر دو به یک معنی و برای تأکید در موضوع درماندگی و ناتوانی چشم از دیدن نقصانی در نظام عالم هستی است. بعضی، میان این دو، چنین فرق گذاشته اند: «خاسیء» به معنی ناکام و «حَسیر» به معنی ناتوان است.

به هر حال، از این آیات، دو نتیجه مهم می توان گرفت: نخست این که: قرآن به همه رهروان راه حق، دستور مؤکد می دهد: هر چه می توانند در اسرار عالم هستی و شگفتی های جهان آفرینش بیشتر مطالعه و دقت کنند، و به یک بار و دو بار قناعت ننمایند، چه بسیار اسراری که در نگاه اول و دوم خود را نشان نمی دهد، دیده های تیزبین لازم است که بعد از چندین نگاه آنها را بیابد.

دیگر این که: هر قدر انسان در این نظام دقیق تر و باریک تر شود، انسجام آن را بهتر درک می کند، انسجامی خالی از هرگونه نقص، خلل، کژی و اعوجاج.

و اگر، در نظر سطحی و ابتدائی بعضی از پدیده های این جهان به عنوان شرور، آفات و فساد دیده می شود (همچون زمین لرزه ها، سیلاب ها، بیماری ها و حوادث ناگواری که گهگاه در زندگی انسان ها رخ می دهد) در مطالعات دقیق تر روشن می شود: آنها نیز اسرار و فلسفه های دقیق و مهمی دارند.^(۱)

این آیات اشاره روشنی به برهان نظم دارد که می گوید: وجود نظم در هر دستگاه، نشانه وجود علم و قدرتی در پشت آن دستگاه است، و گرنه، حوادث اتفاقی حساب نشده، و تصادف های کور و کر، هرگز نمی توانند مبدأ نظام و حساب گردد، همان گونه که در حدیث معروف «مفضل» از امام صادق (علیه السلام) آمده

۱ - شرح این مطب را در مباحث «اثبات وجود خدا» در پاسخ به دلائل مادیین در زمینه «آفات و بلاها» ذکر کرده ایم، به کتاب «آفریدگار جهان» مراجعه کنید.

است: إِنَّ الْأَهْمَالَ لَا يَأْتِي بِالصَّوَابِ، وَالتَّضَادُّ لَا يَأْتِي بِالنُّظَامِ:
«مهمل کاری، هرگز نتیجه درست نمی دهد، و تضاد، مبدأ نظام نمی گردد»! (۱)

آخرین آیه مورد بحث، نظری به صفحه آسمان افکنده، و از ستارگان درخشانده و زیبا سخن به میان آورده، می گوید: «ما آسمان پائین را با چراغ های پرفروغی زینت بخشیدیم، و آنها را تیرهائی برای شیاطین قرار دادیم، و برای آنها عذاب آتش دوزخ فراهم ساختیم» (وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ).

یک نگاه به آسمان در یک شب تاریک و پرستاره، و توجه به آن عوالم رؤیائی دوردست، و تصور نظام هائی که بر آنها حاکم است، و دقت در زیبائی، ظرافت و عظمت و سکوت اسرارآمیز و پرابهتی که بر آنها سایه افکنده، انسان را در جهانی مملو از عرفان و نور حق وارد می کند، و در عوالمی از عشق پروردگار، سیر می دهد، که با هیچ زبانی قابل توصیف نیست. این آیه، بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: تمام ستارگانی که می بینیم همه، بخشی از آسمان اول است، آسمانی که از میان آسمان های هفتگانه به ما نزدیک تر می باشد، و به همین دلیل، به عنوان: السَّمَاءُ الدُّنْيَا: «آسمان نزدیک و پائین» از آن تعبیر شده است.

تعبیر به «رُجُوم» (تیرها) اشاره به شهاب ها است، که همچون تیری از یک سوی آسمان، به سوی دیگر پرتاب می شود، می دانیم «شهب» باقی مانده ستارگانی است که، طی حوادثی از هم متلاشی شده، بنابراین، اگر می گوید: ما کواکب را تیرهائی برای شیاطین قرار دادیم، اشاره به همین سنگریزه های

مخصوص است.

و اما این که: چگونه شیاطین با تیرهای شهاب که سنگ های کوچک سرگردانی در آسمان ها هستند نشانه گیری می شوند، شرح آن را در تفسیر نمونه داده ایم. (۱)

نکته:

عظمت عالم آفرینش

با این که قرآن مجید از محیط عقب افتاده عصر جاهلیت عرب برخاست، ولی غالباً تأکید می کند: مسلمانان در اسرار با عظمت عالم هستی بیندیشند، مطلبی که در عصر جاهلیت مفهوم نداشت، و این خود دلیل روشنی است بر این که: قرآن از مبدأ دیگری صادر شده، و هر قدر علم و دانش پیش می رود، عظمت تأکيدات قرآن در این زمینه آشکارتر می گردد.

می دانیم: کره زمینی که ما در آن زندگی می کنیم، با تمام بزرگی که دارد، در مقابل مرکز منظومه شمسی، یعنی قرص «خورشید» به اندازه ای کوچک است که، اگر یک میلیون و دویست هزار کره دیگر مانند کره زمین را روی هم بگذارند، تازه به اندازه قرص آفتاب می شود!

از سوی دیگر، منظومه شمسی ما، جزئی از یک کهکشان عظیم است، که همان کهکشان «راه شیری» نام دارد. (۲)

طبق محاسبات دانشمندان فلکی، تنها در کهکشان ما، بالغ بر یک صد

۱ - جلد ۱۱، صفحه ۴۲، ذیل آیه ۱۸ سوره «حجر» و جلد ۱۹، صفحه ۱۵ به بعد، ذیل آیه ۲۰ سوره «صافات».

۲ - «کهکشان ها» مجموعه هائی از ستارگانند که به نام «شهرهای ستارگان» معروف اند و با این که نسبتاً به یکدیگر نزدیک اند، گاه میلیون ها سال نوری در میان آنها فاصله است!

میلیارد (۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) ستاره وجود دارد، که خورشید ما با تمام عظمتش، یکی از ستاره های متوسط آن محسوب می شود!

از سوی سوم، در این جهان بزرگ، آن قدر کهکشان وجود دارد که، از حساب و شماره بیرون است.

و هر قدر تلسکوپ های نجومی عظیم تر و مجهزتر می شوند، کهکشان های تازه ای کشف می شود!

و چه بزرگ است خدائی که این طرح عظیم را با آن نظام دقیق ریخته است. اَلْعَظَمَةُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

- ۶ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
 ۷ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ
 ۸ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ
 ۹ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ
 ۱۰ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ
 ۱۱ فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَسَحَقَ لَأَصْحَابِ السَّعِيرِ

ترجمه:

- ۶ - و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است، و بد فرجامی است!
 ۷ - هنگامی که در آن افکنده شوند صدای وحشتناکی از آن می شنوند، در حالی که می جوشد!
 ۸ - نزدیک است از شدت غضب پاره شود؛ هر زمان که گروهی در آن افکنده می شوند، نگهبانان از آنها می پرسند: مگر بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟!
 ۹ - می گویند: «چرا، بیم دهنده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هرگز چیزی نازل نکرده، و شما در گمراهی بزرگی هستید»!
 ۱۰ - و می گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم»!
 ۱۱ - اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند؛ دور باشند دوزخیان از رحمت خدا!

تفسیر:

اگر گوش شنوا و فکر بیدار داشتیم در دوزخ نبودیم!
از آنجا که در آیات گذشته، سخن از نشانه های عظمت و قدرت خدا و دلائل آن در عالم آفرینش بود، در آیات مورد بحث، سخن از کسانی می گوید که این دلائل را نادیده گرفته، راه کفر و شرک را پیش می گیرند، و همچون شیاطین، عذاب الهی را به جان می خرند.
نخست می فرماید: «برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، عذاب جهنم است و بد جایگاهی است» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبُشْرَ الْمَصِيرِ).

* * *

آنگاه، به شرح گوشه ای از این عذاب وحشتناک پرداخته، می افزاید: «هنگامی که کفار در آن افکنده می شوند، صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد و غلیان دارد» (إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقاً وَهِيَ تَفُورٌ).
آری، هنگامی که آنها با نهایت ذلت و حقارت، در آن پرتاب می شوند، فریاد وحشتناک و طولانی از جهنم برمی خیزد، و تمام وجود آنها را در وحشت فرو می برد.
«شَهيق» در اصل، به معنی صدای زشت و منکری همچون صدای الاغ است، و گاه گفته اند: از ماده «شهوq» به معنی طولانی بودن گرفته شده (لذا کوه بلند را «جبل شاهق» می گویند) بنابراین، «شهیق» به معنی ناله طولانی است.
بعضی گفته اند «زَفیر» صدائی است که در گلو می پیچد، و «شَهيق» صدائی است که در سینه رفت و آمد می کند، به هر حال، اشاره به صداهای وحشت انگیز

و ناراحت کننده است.

پس از آن، برای مجسم ساختن شدت خشم «دوزخ» می افزاید: «نزدیک است از شدت غضب پاره پاره شود!» (تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ). (۱)

درست همانند ظرف عظیمی که روی آتش فوق العاده پرحرارتی گذارده اند، و چنان می جوشد و زیر و رو می شود که، هر زمان بیم متلاشی شدن آن می رود، و یا همچون انسان خشمگینی که می جوشد، می خروشد، فریاد می کشد و نزدیک است منفجر گردد، آری، چنین است منظره دوزخ، این کانون خشم خدا!

سپس، ادامه می دهد: «هر زمان گروهی از کافران در آن افکنده می شوند نگهبانان دوزخ از روی تعجب و تویخ از آنها سؤال می کنند: مگر شما رهبر و راهنما نداشتید؟ مگر اندازکننده الهی به سراغ شما نیامد؟ پس چرا به این روز سیاه افتاده اید؟! (كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ).

آنها باور نمی کنند، انسانی آگاهانه و با داشتن رهبر آسمانی، به چنین سرنوشتی گرفتار شود، و چنین جایگاهی را برای خود انتخاب کند.

و آنان در پاسخ «می گویند: آری اندازکننده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند هرگز چیزی نازل نکرده و خداوند وحی بر کسی نفرستاده است، تا به هوای نفس خویش ادامه دهیم، حتی به آنها گفتیم شما در گمراهی عظیمی هستید!» (قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ).

۱ - «تَمَيِّزُ» به معنی متلاشی شدن و پراکنده گشتن است و در اصل «تتمیز» بوده.

نه تنها آنها را تصدیق نکردیم، و به پیام حیات بخششان گوش فرا ندادیم، که، به مخالفت برخاسته، و این طبیبان روحانی را گمراه خواندیم، و از خود رانیدیم.

در آیه بعد، به دلیل اصلی بدبختی و گمراهی خود اشاره کرده، «می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، و عقل خود را به کار می گرفتیم، هرگز از دوزخیان نبودیم!» (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ).

آری، «اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا!» (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ).

در این آیات، ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان، انگشت روی علت اصلی بدبختی آنها گذارده شده است، می گوید:

از یکسو، خداوند گوش شنوا، عقل و هوش داده.

و از سوی دیگر، پیامبران را با دلایل روشن فرستاده، اگر این دو با هم ضمیمه شوند، سعادت انسان تأمین است.

ولی، هنگامی که انسان گوش دارد، اما با آن نمی شنود، و چشم دارد، و نمی بیند، و عقل دارد و نمی اندیشد، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند، اثری ندارد!

در روایتی آمده است: جمعی در محضر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مدح و ستایش از مسلمانی کردند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: كَيْفَ عَقِلُ الرَّجُلُ؟! «عقل او چگونه است»؟

عرض کردند: ای رسول خدا! ما از تلاش و کوشش او در عبادت و انواع

کارهای خیر سؤال می کنیم، شما از عقلش سؤال می فرمائید؟
 فرمود: إِنَّ الْأَحْمَقَ يُصِيبُ بِحُمَقِهِ أَعْظَمَ مِنْ فُجُورِ الْفَاجِرِ، وَإِنَّمَا يَرْتَفِعُ الْعِبَادُ غَدَاً فِي الدَّرَجَاتِ،
 وَيَنَالُونَ الزُّلْفَى مِنْ رَبِّهِمْ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ!:

«مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق، حاصل می شود، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند، فردای قیامت، مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می برد، و بر این اساس، به قرب خداوند نائل می گردند».(۱)

«سُحْق» (بر وزن قفل) در اصل، به معنی سائیدن و نرم کردن است، و به لباس کهنه نیز گفته می شود، ولی در اینجا، به معنی دوری از رحمت خدا است، بنابراین، «فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» مفهومی این است: دوزخیان از رحمت خدا دور باشند، و از آنجا که نفرین خداوند توأم با تحقق خارجی است، این جمله دلیل بر این است که: این گروه به کلی از رحمت خدا دورند.

نکته:

ارزش والای عقل و خرد

این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق العاده عقل و خرد اشاره می کند، و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آنها را، از کار انداختن این نیروی الهی می شمرد، بلکه، هر کس با قرآن آشنا باشد، می داند که در مناسبت های مختلف، اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است، و علی رغم دروغ پردازی های کسانی که مذهب را وسیله تخدیر مغزها، و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می شمردند، اسلام، اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می نهد، و روی سخنش در همه جا با «أولو الالباب» و «أولو

الابصار» و اندیشمندان و دانشمندان است.

در منابع اسلامی، آن قدر روایت در این زمینه وارد شده که، از حساب بیرون است، جالب این که: کتاب معروف «کافی» که از معتبرترین منابع حدیث است، مشتمل بر کتاب هائی است که، نخستین کتابش به نام کتاب «عقل و جهل» است، و هر کس روایاتی را که در این زمینه در این کتاب نقل شده ملاحظه کند، به عمق بینش اسلام در این باره پی می برد، و ما در اینجا به ذکر دو روایت قناعت می کنیم:

۱ - در حدیثی از علی (علیه السلام) (در همین کتاب) آمده است: «جبرئیل» بر «آدم» نازل شده، گفت: من مأمورم تو را میان یکی از این سه موهبت مخیر کنم، تا یکی را برگزینی، و بقیه را رها کنی.

«آدم» پرسید: آنها چیستند؟

«جبرئیل» در پاسخ گفت: «عقل»، «حیاء» و «دین».

«آدم» گفت: من عقل را برگزیدم.

«جبرئیل» به «حیاء» و «دین» گفت: او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید.

گفتند: ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم!

«جبرئیل» گفت: حال که چنین است، به مأموریت خود عمل کنید، سپس به آسمان صعود کرد! (۱)

این، لطیف ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد، و نسبت آن با «حیا» و «دین» گفته شود؛ چرا که اگر عقل از دین جدا گردد، با اندک چیزی بر باد می رود، یا به انحراف کشیده می شود، و اما «حیا» که مانع انسان از ارتکاب زشتی ها و گناهان است، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است.

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۰، حدیث ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۲.

این، نشان می دهد که «آدم» سهم قابل ملاحظه ای از عقل داشت، که به هنگام مخیر شدن در میان این سه چیز، مرحله بالاتر عقل را برگزید، و در سایه آن، هم دین را تصاحب کرد و هم حیا را.

۲ - در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ، وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ:

«کسی که عاقل باشد دین دارد، و کسی که دین داشته باشد داخل بهشت می شود» (بنابراین، بهشت جای عاقلان است). (۱)

البته، عقل در اینجا به معنی معرفت راستین است، نه شیطنت های شیاطین که در سیاستمداران جبار و ظالم جهان دیده می شود، که به گفته امام صادق (علیه السلام): شَبِيهٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ: «شبیهِ عقل است، ولی عقل نیست»! (۲)

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۱، حدیث ۶.

۲ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۱، حدیث ۳.

۱۲ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ
 ۱۳ وَأَسِرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
 ۱۴ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

ترجمه:

- ۱۲ - (اما) کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند، مسلماً آمرزش و پاداش بزرگی دارند!
- ۱۳ - گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار (تفاوتی نمی کند)، او به آنچه در سینه هاست آگاه است.
- ۱۴ - آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟! در حالی که او (از اسرار دقیق) با خبر و آگاه است!

تفسیر:

آیا خالق جهان، از اسرار جهان آگاه نیست؟

به دنبال بحث هایی که در آیات گذشته، پیرامون کفار و سرنوشت آنها در قیامت انجام شد، قرآن در آیات مورد بحث، به سراغ مؤمنان و پاداش های عظیم آنها می رود.

نخست می فرماید: «کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند مغفرت و پاداش عظیمی دارند» (إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ).

تعبیر به «غیب» در اینجا ممکن است، اشاره به معرفت خدای نادیده، و یا معاد نادیده، و یا همه اینها بوده باشد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که: اشاره به ترس از خداوند در مورد معاصی پنهانی باشد؛ چرا که اگر انسان معصیت پنهانی نکند، به طریق اولی معصیت آشکار نخواهد کرد، و یا اشاره به مقام خلوص نیت در پرهیز از گناهان، و انجام اوامر الهی می باشد؛ زیرا عمل پنهانی از ریا دورتر است.

جمع میان این تفسیرها نیز مانعی ندارد.

تعبیر به «مَغْفِرَةً» به صورت «نکره» و همچنین «أَجْرٌ كَبِيرٌ»، اشاره به عظمت و اهمیت آن است، یعنی: آن چنان این مغفرت و اجر و پاداش، عظیم است، که برای همه ناشناخته خواهد بود.

پس از آن، برای تأکید می افزاید: «اگر گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار، خداوند به آنچه در دل هاست آگاه است» (وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

بعضی از مفسران، شأن نزولی برای این آیه از «ابن عباس» نقل کرده اند، که: جمعی از کفار یا منافقان، پشت سر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) سخنان ناروایی می گفتند، و «جبرئیل» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) خبر می داد، بعضی از آنها به یکدیگر گفتند: أُسِرُّوا قَوْلَكُمْ: «سخنان خود را پنهانی بگوئید تا خدای محمد نشنود!» آیه فوق نازل شده، گفت: چه آشکار بگوئید و چه پنهان، خدا از آن آگاه است. (۱)

آیه بعد، در حقیقت به منزله دلیلی است برای آنچه در آیه قبل آمد، می فرماید: «آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟ در حالی که او از دقیق ترین اسرار با خبر و نسبت به همه چیز عالم است» (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ

۱ - «فخر رازی»، جلد ۳، صفحه ۶۶ و «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۸۶، ذیل آیات مورد بحث.

خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).

در تفسیر جمله «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» احتمالات گوناگونی داده اند: بعضی، گفته اند: منظور این است: آیا خدائی که دل ها را آفریده از اسرار درون آنها آگاه نیست؟

یا: خدائی که بندگان را آفریده، آیا از اسرار آنها بی خبر است؟
یا: خداوندی که تمام عالم هستی را آفریده و از همه اسرار جهان آگاه است، می شود از اسرار انسان که موجودی از این خلقت عظیم است، بی خبر باشد؟!
به هر حال، برای درک این حقیقت، باید به این نکته توجه داشته باشیم که، خلقت خداوند دائمی است، یعنی لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او به مخلوقات می رسد، و چنان نیست که آنها را بیافریند و به حال خود واگذارد.

اصولاً، ممکنات وابسته وجود او هستند، و اگر لحظه ای پیوند آنها از ذات پاکش قطع شود، راه فنا پیش می گیرند، توجه به این پیوند دائمی و خلقت مستمر، بهترین دلیل بر علم خداوند، نسبت به اسرار همه موجودات، در هر زمان و هر مکان است.

توصیف خداوند، به «لطیف» از این نظر است که، «لطیف» از ماده «لطف» به معنی هر موضوع دقیق، ظریف، و هرگونه حرکت سریع و جسم لطیف است، بنابراین، لطیف بودن خداوند، اشاره به علم او نسبت به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است، و گاه، به معنی خلقت اجسام لطیف، کوچک، ذره بینی و مافوق ذره بینی آمده است.

اشاره به این که: هر قدر نیت قلبی شما پنهان و مخفی باشد، و یا سخنان خود را در مجالس محرمانه بگوئید، و یا اعمال خلاف را در خلوتگاه ها انجام دهید، خداوند لطیف، از همه آنها باخبر است.

بعضی از مفسران در تفسیر «لطیف» گفته اند: هُوَ الَّذِي يُكَلِّفُ الْيَسِيرَ وَيُعْطِي الْكَثِيرَ: «او کسی است که تکلیف را آسان می کند و پاداش را فراوان می دهد».

در حقیقت، این نیز یک نوع ظرافت و دقت در رحمت است.

بعضی نیز گفته اند: توصیف خداوند به لطیف، به خاطر این است که: در درون همه اشیاء نفوذ دارد و جایی در همه جهان از او خالی نیست.

اما، همه اینها به یک حقیقت بازمی گردد، و تأکیدی است بر عمق آگاهی خداوند و علم او به اسرار نهان و آشکار.

* * *

۱۵ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ

رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ

۱۶ أَمْ أُتِيتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ

۱۷ أَمْ أُتِيتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ

نَذِيرٍ

۱۸ وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

ترجمه:

۱۵ - او کسی است که زمین را برای شما رام کرد، بر شانه های آن راه بروید و از روزی های

خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی او است!

۱۶ - آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می دانید که دستور دهد

زمین بشکافد و شما را فرو برد و به لرزش خود ادامه دهد؟!

۱۷ - یا خود را از عذاب خداوند آسمان در امان می دانید که تندبادی پر از سنگریزه بر شما

فرستد؟! و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است!

۱۸ - و کسانی که پیش از آنان بودند (آیات الهی را) تکذیب کردند، اما (بین) مجازات من

چگونه بود!

تفسیر:

هیچ مجرمی از مجازات او در امان نیست!

به دنبال بحث هایی که پیرامون دوزخیان و بهشتیان، کافران و مؤمنان، در

آیات پیشین گذشت، در آیات مورد بحث، برای ترغیب و تشویق در پیوستن به صفوف بهشتیان، و برحذر بودن از راه و رسم دوزخیان، به ذکر بخشی از نعمت های الهی، و سپس به قسمتی از عذاب های او، اشاره می کند.

می فرماید: «او کسی است که زمین را برای شما رام کرد» (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا). «پس بر شانه ها و صفحه زمین راه بروید، و از روزی های پروردگار بخورید، و بدانید بازگشت همه به سوی او است» (فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ). «ذلول» به معنی «رام» جامع ترین تعبیری است که درباره زمین ممکن است بشود. چرا که: این مرکب راهوار، با حرکات متعدد و بسیار سریعی که دارد، آن چنان آرام به نظر می رسد که، گوئی مطلقاً ساکن است، بعضی از دانشمندان می گویند:

زمین چهارده نوع حرکت مختلف دارد، که سه قسمت آن، حرکت به دور خود، حرکت به دور خورشید، و حرکت همراه مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است، این حرکات که سرعت زیادی دارد، چنان نرم و ملایم است که، تا براهین قطعی بر حرکت زمین اقامه نشده بود، کسی باور نمی کرد حرکتی در کار باشد!

از سوی دیگر، پوسته زمین نه چنان سفت و خشن است که قابل زندگی نباشد، و نه چنان سست و نرم است که قرار و آرام نگیرد، بلکه، کاملاً برای زندگی بشر رام است، اگر فی المثل، غالب سطح زمین باتلاق هائی بود که همه چیز در آن فرو می رفت، یا ماسه های نرمی که پای انسان تا زانو در آن فرو می نشست یا سنگ های تیز و خشنی که با مختصر راه رفتن، بدن انسان را کوفته و

مجروح می کرد، آن وقت معنی ناآرامی زمین روشن می شد.

از سوی سوم، فاصله آن از خورشید نه چندان کم است، که همه چیز از شدت گرما بسوزد، و نه چندان دور، که همه چیز از سرما بخشکد.

فشار هوا بر کره زمین آن چنان است که، آرامش انسان را تأمین کند، نه آن قدر زیاد است که، او را خفه کند، و نه آن قدر کم، که از هم متلاشی شود.

جاذبه زمین نه آن قدر زیاد است که، استخوان ها را در هم بشکند، و نه آن قدر کم، که با یک حرکت، انسان از جا کنده شود و در فضا پرتاب شود!

خلاصه، از هر نظر «ذلول»، رام و مسخر فرمان انسان است، جالب این که: بعد از توصیف زمین به ذلول، دستور می دهد: بر «مناکب» آن راه بروید، و می دانیم «مناکب» جمع «منکب» (بر وزن مغرب) به معنی شانه است، گوئی انسان پا بر شانه زمین می گذارد و چنان زمین آرام است که، می تواند تعادل خود را حفظ کند.

در عین حال، اشاره ای است به این که: تا گامی برندارید و تلاشی نکنید، بهره ای از روزی های زمین نخواهید داشت!

تعبیر به «رِزْق» نیز، تعبیر بسیار جامعی است که، تمام مواد غذایی زمین اعم از حیوانی، گیاهی و معدنی را شامل می شود.

ولی، بدانید: اینها هدف نهائی آفرینش شما نیست، اینها همه وسائلی است در مسیر «نُشُور»، رستاخیز و حیات ابدی شما.

* * *

به دنبال این تشویق و تبشیر، به سراغ تهدید و انذار می رود، و می افزاید: «آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می دانید که دستور دهد زمین بشکافد و شما را در خود فرو برد، و دائماً به لرزش خود ادامه دهد؟! (أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ).

آری، اگر او دستور دهد، این زمین ذلول و آرام، طغیان می کند، به صورت حیوان چموشی درمی آید، زلزله ها شروع می شود، شکاف ها در زمین ظاهر می گردد، شما، خانه ها و شهرهایتان را در کام خود فرو می بلعد، و باز هم به لرزه و اضطراب خود ادامه می دهد. جمله: فَإِذَا هِيَ تَمُورُ: «پیوسته حرکت می کند و ناآرام است» ممکن است اشاره به این باشد که: خدا می تواند فرمان دهد، زمین شما را فرو برد، و پیوسته از نقطه ای به نقطه ای دیگر، در درون خود منتقل سازد، حتی قبر شما هم آرام نباشد!

یا این که: زمین آرامش خود را برای همیشه از دست دهد، و زلزال دائمی بر آن حاکم گردد، درک این معنی، برای کسانی که در بعضی از مناطق زلزله خیز زندگی کرده اند و دیده اند گاه، زمین در چند شبانه روز، مطلقاً آرامشی ندارد، و خواب و خوراک و راحت را از همگان سلب می کند، بسیار آسان است، اما برای غالب ما مردم، که به آرامش زمین عادت کرده ایم، مشکل است.

تعبیر به: مَنْ فِي السَّمَاءِ: «کسی که در آسمان است» اشاره به ذات پاک خدا است، که حاکمیت او بر کل آسمان ها - چه رسد به زمین - مسلّم است، بعضی نیز گفته اند: اشاره به فرشتگان خدا است، که در آسمان ها هستند و مأمور اجرای فرمان او می باشند.

سپس، می افزاید: لازم نیست حتماً زلزله ها به سراغ شما آید بلکه می تواند این فرمان را به تندبادها دهد، «آیا شما خود را در امان می دانید که خداوند حاکم بر آسمان ها تندبادی مملوّ از سنگریزه بر شما بفرستد و شما را زیر کوهی از آن مدفون سازد؟! (أَمْ أُمِنتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا).

«و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است!» (فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ

نَذِيرٍ).

درک این معنی نیز، برای کسانی که شن های روان و بادهای «حاصِب» (بادهائی که توده های ریگ را با خود حرکت داده، از جائی به جای دیگر منتقل می کند) را دیده اند، بسیار ساده است، آنها می دانند ممکن است در چند لحظه، خانه ها یا آبادی هائی زیر توده ای از ریگ ها و شن های روان مدفون گردد، و یا کاروان هائی که در وسط بیابان در حرکتند، در زیر آن دفن شوند!

در حقیقت، آیات فوق، به این معنی اشاره می کند که: عذاب آنها منحصر به عذاب قیامت نیست، در این دنیا نیز، خداوند با مختصر تکان زمین، یا حرکت بادهای، می تواند به زندگی آنها پایان دهد، و بهترین دلیل این امکان، وقوع آن در امت های پیشین است.

لذا، در آخرین آیه مورد بحث، می گوید: «کسانی که پیش از آنها بودند آیات الهی و رسولان او را تکذیب کردند، اما بین مجازات من در حق آنها چگونه بود؟! (وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ)» (۱).

گروهی را با زلزله های ویرانگر، اقوامی را با صاعقه ها، و جمعی را با طوفان یا تندباد، مجازات کردیم، و شهرهای ویران شده و خاموش آنها را به عنوان درس عبرتی باقی گذاردیم.

۱ - «نَکِيرٍ» به معنی «انکار» است، و در اینجا کنایه از عقوبت می باشد، زیرا انکار خداوند در برابر افعال این اقوام از طریق مجازات آنها صورت گرفته است. باید توجه داشت این کلمه در اصل «نَکیری» بوده، همان گونه که «نذیر» در آیه قبل «نذیری» بوده، یاء متکلم محذوف شده، و کسره که دلالت بر آن می کند باقی مانده است.

- ۱۹ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا
الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ
- ۲۰ أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ
إِلَّا فِي غُرُورٍ
- ۲۱ أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ

ترجمه:

- ۱۹ - آیا به پرندگانی که بالای سرشان است، و گاه بال های خود را گسترده و گاه جمع می کنند، نگاه نکردند؟! جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد، چرا که او به هر چیز بیناست.
- ۲۰ - آیا این کسی که لشکر شماست می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟! ولی کافران تنها گرفتار فریبند!
- ۲۱ - یا کیست آن کسی که شما را روزی می دهد، اگر (خدا) روزیش را باز دارد؟! ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند.

تفسیر:

به این پرندگان بالای سر خود بنگرید
در آیات آغاز این سوره، به هنگامی که بحث از قدرت و مالکیت خداوند بود، سخن از آسمان های هفتگانه، ستارگان و کواکب آنها به میان آمد، و در نخستین آیه مورد بحث، مسأله قدرت، با ذکر یکی از موجودات به ظاهر کوچک

عالم هستی، تعقیب می شود، می فرماید:

«آیا آنها به پرندگانی که بالای سرشان بال های خود را گسترده و گاه جمع می کنند، نگاه نکرده اند؟! (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ). (۱)»

این اجسام سنگین، بر خلاف قانون جاذبه، از زمین برمی خیزند، و به راحتی تمام بر فراز آسمان، ساعت ها، و گاه هفته ها و ماه ها! پشت سر هم به حرکت سریع و نرم خود ادامه می دهند، بی آن که هیچ مشکلی داشته باشند.

بعضی به هنگام پرواز، غالباً بال های خود را گسترده اند (صَفَاتٍ) و گوئی نیروی مرموزی آنها را به حرکت درمی آورد.

در حالی که، بعضی دیگر، دائماً بال می زنند (ممکن است «يَقْبِضْنَ» اشاره به همین معنی باشد).

بعضی دیگر، گاه بال می زنند، و گاه بال را می گسترانند.

گروه چهارمی، مدتی بال می زنند، هنگامی که سرعت گرفتند، بال ها را به کلی جمع کرده و در اقیانوس هوا شیرجه می روند (مانند گنجشک ها!) خلاصه، در عین این که همه پرواز می کنند، هر کدام برای خود برنامه مخصوصی دارند.

چه کسی، بدن آنها را به گونه ای آفریده، که به راحتی در هوا سیر می کنند؟!

و چه کسی، این قدرت را به بال های آنها بخشیده، و دانش پرواز را به آنها آموخته؟ مخصوصاً، در پروازهای پیچیده دسته جمعی پرندگان مهاجر، که گاه چندین ماه به طول می انجامد، و هزاران کیلومتر راه را پیموده، و از فراز کشورهای زیادی، از کوه ها، دره ها، جنگل ها و دریاها می گذرند، و به مقصد خود می رسند.

راستی، چه کسی این همه نیرو و آگاهی به آنها داده است؟!

۱ - «الطَّيْرِ» جمع «طائر» است، و لذا فعل و وصف آن به صورت جمع آمده و این که بعضی تصور کرده اند «طیر» مفرد است بر خلاف تصریح ارباب لغت می باشد.

لذا، در پایان آیه می افزاید: «جز خداوند رحمن کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد، چرا که او به هر چیز بینا است و نیاز هر مخلوقی را می داند» (ما يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ).

او است، که وسایل و نیروهای مختلف را برای پرواز در اختیار آنها گذارده، آری، خداوند رحمان که رحمت عامش همه موجودات را فرا گرفته، به پرندگان نیز آنچه لازم داشتند بخشیده است.

نگه دارنده پرندگان در آسمان، همان نگه دارنده زمین و موجودات دیگر است، و هر زمان اراده کند، نه پرنده قدرت پرواز دارد، و نه زمین آرامش خود را حفظ می کند. تعبیر به: صَافَاتٍ وَّ يَقْبِضُنَ: «بال ها را گسترده و جمع می کنند» ممکن است اشاره به پرندگان مختلف باشد، یا اشاره به حالات مختلف یک پرنده. (۱) - (۲)

* * *

در آیه بعد، به این معنی اشاره می کند که، کافران در برابر قدرت خداوند هیچ گونه یار و مددکاری ندارند، می فرماید: «آیا کسی که لشکر شما است می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟! (أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُم مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ). (۳)

۱ - این که «صَافَاتٍ» به صورت وصفی و «يَقْبِضُنَ» به صورت فعل مضارع آمده، ممکن است از این جهت باشد که صاف بودن بال ها یک برنامه یکنواخت است، در حالی که گشودن و بستن بال ها تکراری است (دقت کنید).

۲ - درباره شگفتی های جهان پرندگان و عجائب مسأله پرواز آنها در جلد ۱۱ تفسیر «نمونه»، صفحات ۳۳۸ تا ۳۴۱، ذیل آیه ۷۹ «نحل» مشروحاً بحث کرده ایم.

۳ - «أَمَّنْ» در این جمله، حرف عطف و «مَنْ» مبتدا و «هَذَا» مبتدای دوم و «الَّذِي» خبر آن و «هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ» صله آن، و «يَنْصُرُكُم» وصف «جُنْد» می باشد، و جمله خبر مبتدای اول است (البیان فی غریب اعراب القرآن، جلد ۲، صفحه ۴۵۹).

ولی مناسب این است که «الَّذِي» عطف بیان باشد و «يَنْصُرُكُم» خبر، زیرا جمله بدون آن ناقص است (دقت کنید).

نه تنها نمی توانند شما را در گرفتاری ها یاری دهند، که، اگر بخواهد همانها را مأمور عذاب و نابودی شما می کند، مگر آب و باد و خاک و آتش خدمتگزار و ارکان حیات شما نیستند؟ خداوند همین ها را مأمور نابودی اقوام سرکش ساخت.

تاریخ بسیار به خاطر دارد که، نزدیک ترین افراد به پادشاهان، فراعنه و گردنکشان، عامل مرگ آنها شدند. و در تاریخ معاصر هم بسیار دیده شده که، وفادارترین نیروهای دولت ها بر ضد آنان قیام کرده، و فرمان مرگشان را صادر کردند!

«اما کافران تنها گرفتار غرور و غفلتند» (إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ).

پرده های غرور و جهل، بر عقل های آنها افتاده، و به آنان اجازه نمی دهد این همه درس عبرت را بر صفحات تاریخ، یا در گوشه و کنار زندگی خود ببینند.

«جُئِد» در اصل به معنی زمین ناهموار و سفتی است که، سنگ های فراوانی در آن جمع است، و به همین مناسبت، به انبوه لشکر نیز «جند» گفته شده.

بعضی از مفسران، «جُئِد» را در آیه مورد بحث، اشاره به بت ها می دانند، که هرگز در قیامت قادر به یاری مشرکان نیستند، ولی، ظاهر این است که، آیه مفهوم وسیعی دارد که بتها یکی از مصادیق آن است.

در سومین آیه، برای تأکید بیشتر می افزاید: «یا آن کس که شما را روزی می دهد اگر روزی خود را از شما باز دارد، چه کسی می تواند شما را بی نیاز کند؟! (أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ). (۱)

هر گاه، به آسمان دستور دهد نبارد، و زمین ها گیاهی نرویند، و یا آفات مختلف نباتی محصولات را نابود کنند، چه کسی توانائی دارد غذایی در اختیار

۱ - جزای شرط در آیه محذوف است، و در تقدیر چنین می باشد: «إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ مَنْ يَرْزُقُكُمْ غَيْرَهُ».

شما بگذارد؟

و یا اگر روزی های معنوی و وحی آسمانی از شما قطع کند، چه کسی توانائی راهنمایی شما را دارد؟

اینها حقایقی است آشکار، ولی لجاجت و خیره سری، حجابی است در برابر درک و شعور آدمی، لذا در پایان آیه می فرماید: «بلکه آنها در سرکشی و فرار و فاصله گرفتن از حقایق، اصرار و لجاجت می ورزند» (بَلْ لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ).

هم، امروز با تمام پیشرفتی که در جهات مختلف زندگی بشر - مخصوصاً در صنایع غذائی حاصل شده - اگر فقط یک سال مطلقاً باران نبارد، چه فاجعه ای در تمام جهان رخ می دهد، و یا اگر لشکر ملخ ها و آفات نباتی همه جا را فرا گیرد، چه مصیبتی واقع خواهد شد؟

نکته:

چهار عامل برای ناکامی انسان ها

در آیات گذشته خواندیم: نداشتن گوش شنوا و عقل بیدار، مهم ترین عاملی است که دوزخیان را به دوزخ می کشاند، و در آیات مورد بحث خواندیم: چهار عامل دیگر یعنی «غرور»، «لجاجت»، «سرکشی» (عُتُوٍّ) و «فاصله گرفتن از حق» (نُفُور) سبب بدبختی و گمراهی انسان می شود.

اگر درست دقت کنیم، می بینیم، این عوامل نیز، با عامل گذشته در ارتباط است؛ زیرا این صفات زشت، پرده بر گوش و چشم بصیرت انسان می افکند، و او را از درک حقایق مانع می شود.

۲۲ أَمَّنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطِ

مُسْتَقِيمٍ

۲۳ قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا

مَا تَشْكُرُونَ

۲۴ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

۲۵ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

۲۶ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ

۲۷ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ

تَدْعُونَ

ترجمه:

۲۲ - آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیک تر است یا کسی که راست

قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!

۲۳ - بگو: «او کسی است که شما را آفرید و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد؛ اما

کمتر سپاسگزاری می کنید!»

۲۴ - بگو: «او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید!»

۲۵ - آنها می گویند: «اگر راست می گوئید این وعده قیامت چه زمانی است؟!»

۲۶ - بگو: «علم آن تنها نزد خداست؛ و من فقط بیم دهنده آشکاری هستم!»

۲۷ - هنگامی که آن (وعده الهی) را از نزدیک می بینند، صورت کافران زشت و سیاه

می گردد، و به آنها گفته می شود: «این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید!»

تفسیر:

راست قامتان جاده توحید

در تعقیب آیات گذشته، پیرامون کافران و مؤمنان، در نخستین آیه مورد بحث، وضع حال این دو گروه را، در ضمن مثال جالبی منعکس ساخته، می فرماید: «آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند، به هدایت نزدیک تر است، یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد و پیش می رود؟! (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). در اینجا، افراد بی ایمان و ظالمان لجوج مغرور، به کسی تشبیه شده اند که، از جاده ای ناهموار و پرپیچ و خم، می گذرد، در حالی که به رو افتاده، و با دست و پا، یا به سینه حرکت می کند، نه راه را به درستی می بیند، و نه قادر بر کنترل خویشتن است، نه از موانع با خبر است، و نه سرعتی دارد؟ کمی راه می رود و درمانده می شود.

ولی، مؤمنان را به افراد راست قامتی تشبیه می کند که، از جاده ای هموار، صاف و مستقیم، با سرعت، قدرت و آگاهی تمام، به راحتی پیش می روند.

چه تشبیه جالب و دقیقی؟ که آثار آن در زندگی این دو گروه، کاملاً نمایان است و با چشم خود می بینیم.

بعضی، مظهر این دو گروه را، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و «ابو جهل» شمرده اند، البته، اینها مصداق های روشنی برای آیه فوق است، ولی عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی کند.

در تفسیر «مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ»، احتمالات متعددی گفته شده:

آنچه با مفهوم لغوی آن سازگارتر است، همان است که در بالا گفتیم، و آن کسی است که به رو افتاده و با دست و پا و سینه به پیش می رود.

ولی، بعضی دیگر، گفته اند: منظور این است: ایستاده راه می رود، اما سر به زیر افکنده، و مسیر خود را به هیچ وجه مشاهده نمی کند.

در حالی که، بعضی دیگر معتقدند: منظور کسی است که، تعادل خود را حفظ نمی کند، چند گام پیش می رود، بر زمین می خورد و برمی خیزد، و این وضع پی در پی تکرار می شود. از بعضی از کلمات «راغب» در «مفردات» نیز چنین برمی آید: منظور کسی است که، تمام توجهش به وضع خویش است، و از غیر خود غافل است، ولی معنی اول، به قرینه مقابله با وضع مؤمنان که از آن تعبیر به «سَوِیًّا» شده است، مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، آیا این وضع کافر و مؤمن در آخرت است؟ یا در هر دو جهان؟ دلیلی بر محدود بودن معنی آیه در دست نیست، آنها هم در زندگی دنیا چنین اند، و هم در آخرت.

آری، افراد بی ایمان چون خودخواه، خودپرست و لجوجند، و جز منافع مادی و زودگذر خویش را نمی بینند، و از آنجا که مسیر آنها، مسیر هواپرستی است، به کسی می مانند که از سنگلاخی عبور می کند، در حالی که بر سینه و دست و پا می خزد، اما کسانی که در پرتو ایمان از قید هوای نفس رسته اند، بینشی عمیق، و مسیری صاف و روشن دارند.

آیه بعد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته، می افزاید: «بگو او کسی است که شما را آفرید، و برای شما چشم و گوش و قلب قرار داد، اما کمتر سپاسگزاری می کنید» (قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ).

خداوند، هم وسیله مشاهده و تجربه را در اختیار شما قرار داد (چشم)، هم وسیله آگاهی بر نتیجه افکار دیگران (گوش)، و هم وسیله اندیشیدن در علوم عقلی (قلب) را، خلاصه، تمام ابزار لازم برای آگاهی به علوم عقلی و نقلی را در اختیار شما گذارده است، اما کمتر کسی سپاس این همه نعمت های بزرگ را به جا می آورد؛ زیرا شکر نعمت آن است: هر نعمتی در مسیر هدفی که به خاطر آن آفریده شده است به کار گرفته شود، آیا همه، از چشم، گوش و عقل به درستی در این راه استفاده می کنند؟! *

بار دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مخاطب ساخته، می فرماید: «بگو او کسی است که شما را در زمین خلق کرد، به سوی او بازگشت می کنید و نزد او جمع می شوید» (قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

در حقیقت آیه نخست، «مسیر» را مشخص می کند، آیه دوم «ابزار و وسائل کار» را، و این آیه «هدف و مقصد» را، یعنی، در راه راست و صراط مستقیم ایمان و اسلام گام بردارید، و از تمام ابزار شناخت بهره گیرید، و به سوی زندگی جاویدان حرکت کنید.

قابل توجه این که: در آیه قبل، تعبیر به «أَنْشَأَكُمْ» شده، و در این آیه به «ذَرَأَكُمْ»، ممکن است تفاوت این دو تعبیر در این باشد که: جمله اول، اشاره به ایجاد کردن انسان از عدم است (یعنی هیچ نبودید و شما را آفرید)، و جمله دوم، اشاره به آفرینش انسان از ماده خاکی است، یعنی شما را از خاک آفریدیم.

پس از آن، در همین رابطه، به گفتار منکران معاد و پاسخ آنها پرداخته، می فرماید: «آنها از روی استهزاء می گویند: اگر راست می گوئید این وعده قیامت

چه زمانی است؟! (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ). چرا دقیقاً تاریخ آن را تعیین نمی کنید؟ چرا تکلیف همه را از این نظر روشن نمی سازید؟ در این که: منظور از «هَذَا الْوَعْدُ» چیست! دو احتمال ذکر کرده اند: نخست، وعده قیامت، دیگر، وعده مجازات های گوناگون دنیا، مانند زلزله ها، صاعقه ها و طوفان ها، ولی با توجه به آیه گذشته معنی اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

در آیه بعد، به آنها چنین پاسخ می گوید: «به آنها بگو علم و آگاهی این موضوع، مخصوص خدا است، و من تنها انداز کننده آشکاری هستم» (قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ). این تعبیر، درست شبیه چیزی است که، در آیات متعدد قرآن، از جمله آیه ۱۸۷ «اعراف» آمده است: قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي: «بگو علم به زمان وقوع رستاخیز فقط نزد پروردگار من است». و باید چنین باشد؛ چرا که اگر تاریخ قیامت معلوم بود، هر گاه فاصله زیادی داشت، مردم در غفلت فرو می رفتند، و اگر فاصله کم بود، حالتی شبیه به اضطراب پیدا می کردند، و در هر حال، هدف های تربیتی ناتمام می ماند.

در آخرین آیه مورد بحث، می افزاید: «هنگامی که آن وعده الهی و عذاب را از نزدیک مشاهده کنند، صورت کافران زشت و سیاه می شود، به گونه ای که آثار غم و اندوه از آن می بارد» (فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا). «و به آنها گفته می شود: این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید!» (و)

قِيلَ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَدْعُونَ).

«تَدْعُونَ» از ماده «دعاء» است، یعنی، پیوسته درخواست و تقاضا می کردید قیامت واقع شود، اکنون واقع شده است، و راه فراری از آن نیست. (۱)

این مضمون، در حقیقت، شبیه همان است که، در آیه ۱۴ «ذاریات» خطاب به کفار آمده است که، روز قیامت به آنها گفته می شود: هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ: «این همان چیزی است که برای آن عجله داشتید» و ناظر به عذاب قیامت است، همان گونه که اکثر مفسران گفته اند، و دلیلی می شود بر این که: جمله «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» نیز، اشاره به وعده قیامت است.

«حاکم ابوالقاسم حسکانی» می گوید: هنگامی که کافران، مقامات علی (علیه السلام) را نزد خداوند مشاهده کردند، صورت های آنها (از شدت خشم و غضب) سیاه شد. (۲) در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نیز همین معنی نقل شده که: این آیه درباره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و یارانش نازل گردیده است. (۳)

البته، این تفسیر که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده، از قبیل نوعی تطبیق است، و گر نه مورد آیه، مربوط به رستاخیز و قیامت است، و این قبیل تطبیق ها، در لسان روایات کم نیست.

۱ - «تَدْعُونَ» از باب «افتعال»، از ماده «دعاء»، به معنی تقاضا، و یا از ماده «دعوا» به معنی تقاضا و یا انکار چیزی است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۰.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۵.

۲۸ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ یُجِیرُ الْكَافِرِینَ
مِنْ عَذَابِ أَلِیمٍ

۲۹ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَا بِهِ وَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا فَسْتَغْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ
مُبِینٍ

۳۰ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ یَأْتِیْكُمْ بِمَاءٍ مَعِینٍ

ترجمه:

۲۸ - بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی را که با من هستند هلاک کند، یا مورد ترحم قرار دهد، چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟!»

۲۹ - بگو: «او خداوند رحمان است، ما به او ایمان آورده و بر او توکل کرده ایم؛ و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است!»

۳۰ - بگو: «به من خبر دهید اگر آب های (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی می تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟!»

تفسیر:

چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می دهد؟

آیات فوق که آخرین آیات سوره «ملک» است، و همه با کلمه «قُلْ» خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) شروع می شود، ادامه بحث هائی است که در آیات قبل با کفار شده، که جنبه های دیگرش در این آیات، منعکس است.

نخست، به آنها که غالباً انتظار مرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یارانش را داشتند و گمان

می کردند، با مرگ وی آئین او برچیده می شود، و همه چیز پایان می گیرد (و غالب دشمنان شکست خورده درباره رهبران راستین، همیشه همین انتظار را دارند) می فرماید: «بگو اگر خداوند مرا و تمام کسانی که با من هستند، هلاک کند، یا مورد ترحم قرار دهد چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟» (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ).

در بعضی از روایات آمده است: کافران «مکه»، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان را نفرین می کردند و تقاضای مرگ او را داشتند، به گمان این که اگر آن حضرت از دنیا برود، دعوتش نیز برچیده می شود، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.

شبیه همین معنی در آیه ۳۰ سوره «طور» آمده است، آنجا که می گوید: أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ: «آنها می گویند محمد شاعری است که انتظار مرگش را می کشیم!» غافل از این که: «مصطفی» را الطاف حق وعده داده: گر بمیرد، نمیرد نام حق.

آری، وعده پیروزی این آئین و سیطره آن را بر تمام جهان، به او داده است، و حیات و مرگ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چیزی را تغییر نمی دهد.

بعضی تفسیر دیگری برای این آیه ذکر کرده اند: به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: بگو: ما با داشتن ایمان به خدا، میان خوف و رجا هستیم، شما درباره خود چه می اندیشید؟! ولی، تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

و در ادامه همین سخن می افزاید: «به آنها بگو او خداوند رحمان است، ما به او ایمان آورده ایم، و توکل کرده ایم، و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی

آشکار است» (قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ). یعنی، ما اگر به خدا ایمان آورده ایم، و او را ولی، وکیل و سرپرست خود برگزیده ایم، دلیلش روشن است، او خدای رحمان است، رحمت عامش همه جا رسیده، فیض انعامش دوست و دشمن را فرا گرفته، و نگاهی کوتاه به جهان هستی و صفحه زندگی، شاهد این مدعا است، اما معبودهای شما چه کاری کرده اند؟!

گر چه، ضلال و گمراهی شما همین جا آشکار است، ولی در آخرت برای شما روشن تر خواهد شد، و یا در همین دنیا، به هنگامی که اسلام با امدادهای الهی، بر لشکر کفر پیروز می گردد، پیروزی معجزه آسای حقیقت، روشن تر خواهد گشت. این آیه، در حقیقت نوعی دلداری به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان است که، تصور نکنند در این مبارزه گسترده حق و باطل تنها هستند، بلکه، خداوند بخشنده مهربان، یار و یاور آنها است.

در آخرین آیه، به عنوان ذکر یک مصداق از رحمت عام خداوند، که بسیاری از مردم از آن غافلند، می گوید: «به آنها بگو به من خبر دهید اگر آب های مورد استفاده شما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ).»

می دانیم: زمین از دو قشر مختلف تشکیل شده: «قشر نفوذپذیر» که آب در آن فرو می رود، و در زیر آن «قشر نفوذناپذیر» است که، آب را در آنجا نگاه می دارد، تمام چشمه ها، چاه ها و قنات ها از برکت این ترکیب خاص به وجود

آمده؛ زیرا اگر تمام روی زمین تا اعماق زیاد، قشر نفوذپذیر بود، آب ها چنان در زمین فرو می رفتند که، هرگز دست کسی به دامانشان نمی رسید، و اگر همه، نفوذناپذیر بودند، آب ها روی زمین می ایستادند و تبدیل به باتلاق می شدند، یا به زودی به دریاها می ریختند، و به این ترتیب، تمام ذخائر زیر زمینی آب از دست می رفت. این، نمونه کوچکی از رحمت عام خدا است که، مرگ و حیات انسان سخت با آن گره خورده است.

«مَعِين» از ماده «معن» (بر وزن طعن) به معنی جریان آب است، و گاه گفته اند از «عین» گرفته شده، و «میم» آن زائده است، لذا بعضی از مفسران «معین» را به معنی آبی گرفته اند که، با چشم دیده می شود، هر چند جاری نباشد.

ولی، بیشتر آن را به همان معنی آب جاری تفسیر کرده اند.

گر چه، آب نوشیدنی منحصر به آب جاری نیست، ولی بدون شک، آب های جاری، بهترین نوع آنها محسوب می شوند، خواه به صورت چشمه ها باشد، یا نهرها و یا قنات و چاههای جوشان.

بعضی از مفسران نقل کرده اند: یکی از کفار، هنگامی که این آیه را شنید که می گوید: «اگر آب های مورد استفاده شما در زمین فرو رود، چه کسی آب جاری در اختیار شما می گذارد؟» گفت: رَجَالٌ شِدَادٌ وَ مَعَاوِلُ حِدَادٍ! «مردان قوی پنجه و کلنگ های تیز، آب را از اعماق زمین بیرون می کشند»!

اما، شب خوابید، آب سیاه چشمان او را فرا گرفت، در این حال، صدائی شنید که می گوید: «آن مردان قوی پنجه و کلنگ های تیز را بیاور تا این آب را از چشم تو بیرون کشند»!

اما، امروز می دانیم اگر قشر «نفوذناپذیر» زمین از میان برود، هیچ انسان قوی پنجه، و هیچ کلنگ تیزی نمی تواند آبی استخراج کند. (۱)

نکته:

در روایاتی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، آیه اخیر به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و عدل جهان گستر او تفسیر شده است، از جمله، در حدیثی، از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم:

نَزَلَتْ فِي الْأَمَامِ الْقَائِمِ (علیه السلام) يَقُولُ إِنَّ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ، لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ؟ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَحَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ، ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ، وَلَا بَدَأَ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا:

«این آیه درباره امامی نازل شده است که، قیام به عدل الهی می کند، (حضرت مهدی (علیه السلام)) می گوید: اگر امام شما پنهان گردد، و ندانید کجاست؟ چه کسی برای شما امامی می فرستد، که اخبار آسمان ها و زمین، و حلال و حرام خدا را برای شما شرح دهد».

سپس فرمود: «به خدا سوگند، تأویل این آیه هنوز نیامده و سرانجام خواهد آمد». (۲)

روایات در این زمینه فراوان است، باید توجه داشت که، همه، از باب «تطبیق» است، و به تعبیر دیگر، ظاهر آیه مربوط به آب جاری است، که مایه حیات موجودات زنده است، و باطن آیه، مربوط به وجود امام، علم و عدالت

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۱، صفحه ۲۱۹.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۷.

جهان گستر او است، که آن نیز مایه حیات جامعه انسانی است. بارها گفته ایم: آیات قرآن معانی متعدد، ظاهر و باطن دارد، ولی این نکته را نیز مؤکداً تکرار می کنیم: پی بردن به بطون آیات، جز برای پیامبر و امام معصوم ممکن نیست، و هیچ کس حق ندارد چیزی به عنوان باطن آیه از پیش خود مطرح کند، آنچه ما می گوئیم، مربوط به ظواهر آیات است، و آنچه مربوط به بطون آیات است، فقط باید از معصومین بشنویم.

سوره «ملک» با حاکمیت و مالکیت خداوند شروع شد، و با رحمانیت او که آن هم شاخه ای از حاکمیت و مالکیت او است، پایان می گیرد، و به این ترتیب، آغاز و انجامش کاملاً منسجم است.

خداوند! ما را مشمول رحمت عام و خاص گردان، و از آب حیات ولایت اولیائت سیراب فرما!

پروردگارا! ظهور حضرت مهدی (علیه السلام)، آن چشمه آب حیات را تسریع کن، و تشنگان جمالش را با ظهورش سیراب گردان.

بارالها! به ما چشم بینا و گوش شنوا و عقل دانا، مرحمت فرمودی، حجاب های خودخواهی و غرور را از مقابل آنها بگیر، تا چهره حقیقت را آن چنان که هست ببینیم، و در صراط مستقیم هدایت تو راست قامت گام برداریم!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره ملک

۱۲ / شوال / ۱۴۰۶ (۱)

۱۳۶۵ / ۳ / ۳۰

سوره قلم

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۵۲ آیه است

تاریخ شروع

۲۰ / شوال / ۱۴۰۶

محتوای سوره قلم

گر چه بعضی از مفسران در «مکی» بودن تمام سوره تردید کرده اند، یا معتقدند: قسمتی از آن در «مدینه»، و قسمتی در «مکه» نازل شده، ولی لحن سوره و محتوای آیات، کاملاً هماهنگ با سوره های «مکی» است؛ چرا که بیش از هر چیز، بر محور مسأله نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، مبارزه با دشمنانی که او را مجنون می خواندند، و دعوت به صبر و استقامت، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی، دور می زند.

روی هم رفته، مباحث این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

- ۱ - نخست به ذکر قسمتی از صفات ویژه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، مخصوصاً اخلاق برجسته او می پردازد، و آن را با قسم های مؤکدی تأکید می کند.
- ۲ - آنگاه قسمتی از صفات زشت و اخلاق نکوهیده دشمنان او را بازگو می نماید.
- ۳ - در بخش دیگری، داستان «اصحاب الجنة» - که در حقیقت هشدار است به مشرکان زشت سیرت - بیان شده.
- ۴ - در قسمت چهارم، مطالب گوناگونی راجع به قیامت و عذاب کفار در آن روز آمده است.
- ۵ - در بخش پنجم، انذارها و تهدیدهای نسبت به مشرکان بازگو شده.
- ۶ - در بخش ششم، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: در برابر دشمنان سرسخت، استقامت و صبر نشان دهد.
- ۷ - سرانجام، در پایان سوره نیز، سخن از عظمت قرآن و توطئه های

مختلف دشمنان بر ضد پیامبر به میان آورده.

انتخاب نام «قلم» برای این سوره، به تناسب نخستین آیه آن است، بعضی نیز نام آن را سوره «ن» ذکر کرده اند، و از بعضی از روایات که در فضیلت این سوره آمده، استفاده می شود نام آن سوره «ن و القلم» است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «ن وَالْقَلَمِ» أَغْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ الَّذِينَ حَسَنَ أَخْلَاقُهُمْ.

«کسی که سوره ن و القلم را تلاوت کند، خداوند ثواب کسانی که دارای حسن اخلاقند به او می دهد».(۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «ن وَالْقَلَمِ» فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ أَمَنَهُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُ فِي حَيَاتِهِ فَقْرٌ أَبَدًا، وَأَعَادَهُ إِذَا مَاتَ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

«کسی که سوره ن و القلم را در نماز واجب یا نافله بخواند خداوند او را برای همیشه از فقر در امان می دارد، و هنگامی که بمیرد او را از فشار قبر پناه می دهد».(۲)

این ثواب ها، تناسب خاصی با محتوای سوره دارد، و نشان می دهد: هدف تلاوتی است که توأم با آگاهی و به دنبال آن عمل باشد.

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۷.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۰.

- ۱ ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ
- ۲ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ
- ۳ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ
- ۴ وَإِنَّكَ أَعْلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ
- ۵ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ
- ۶ بِأَيِّكُمْ الْمُهْتَدُونَ
- ۷ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند.
- ۲ - که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی.
- ۳ - و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است!
- ۴ - و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.
- ۵ - و به زودی تو می بینی و آنان نیز می بینند.
- ۶ - که کدام یک از شما مجنونید!
- ۷ - پروردگارت بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او گمراه شده، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد.

تفسیر:

عجب اخلاق برجسته ای داری!

این سوره، تنها سوره ای است که با حرف مقطع «ن» آغاز شده است، می فرماید: (ن). درباره تفسیر حروف مقطعه، بارها مخصوصاً در آغاز سوره «بقره»، «آل عمران» و «اعراف» (جلد ۱ - ۲ - ۶) بحث کرده ایم، چیزی که در اینجا باید بیفزائیم این است که: بعضی در اینجا «ن» را مخفف کلمه «رحمان» و اشاره به آن دانسته اند.

بعضی آن را به معنی «لوح» یا به معنی «دوات» و یا «نهری» در بهشت تفسیر کرده اند، ولی هیچ یک از این تفسیرها قرینه و شاهد روشنی ندارد. بنابراین، تفسیر این حرف مقطع، از تفسیر کل حروف مقطعه که در بالا اشاره کردیم جدا نیست.

سپس، به دو موضوع از مهم ترین مسائل زندگی بشر، سوگند یاد کرده، می افزاید: «سوگند به قلم و آنچه را با قلم می نویسند» (وَ الْقَلَمُ وَ مَا يَسْطُرُونَ).

چه سوگند عجیبی؟ در واقع، آنچه در اینجا به آن سوگند یاد شده است، ظاهراً موضوع کوچکی است: یک قطعه نی، و یا چیزی شبیه به آن، و کمی ماده سیاه رنگ، و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می شود.

اما، در واقع این همان چیزی است که، سرچشمه پیدایش تمام تمدن های انسانی، و پیشرفت و تکامل علوم، و بیداری اندیشه ها و افکار، و شکل گرفتن مذهب ها، و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است، تا آنجا که دوران زندگی بشر را، به دو دوران تقسیم می کند: «دوران تاریخ» و «دوران قبل از تاریخ».

دوران تاریخ بشر، از زمانی شروع می شود که، «خط» اختراع شد، و انسان

توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند، و یا به تعبیر دیگر، دورانی است که انسان دست به قلم گردید، و از او «ما یَسْطُرُونَ» یادگار ماند.

عظمت این سوگند، هنگامی آشکارتر می شود که، توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت، نویسنده و ارباب قلمی در محیط «مکه» وجود نداشت، و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند، تعداد آنها در کل سرزمین «مکه» که مرکز عبادی، سیاسی و اقتصادی «حجاز» بود، به بیست نفر نمی رسید.

آری، سوگند به قلم یاد کردن، در چنان محیطی، عظمت خاصی دارد.

و جالب این که: در نخستین آیاتی که در «جبل النور» و غار «حرا» بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد نیز، به مقام والای قلم اشاره شده، آنجا که می فرماید: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ:

«بخوان به نام پروردگارت که مخلوقات را آفرید * و انسان را از خون بسته ای ایجاد کرد * بخوان به نام پروردگار بزرگت * هم او که انسان را به وسیله قلم تعلیم داد * و آنچه را نمی دانست به او آموخت» (۱).

و از همه جالب تر این که: همه این سخنان، از زبان کسی تراوش می کند که، خودش درس نخوانده بود، و هرگز به مکتب نرفت و خط ننوشت، و این هم دلیل بر آن است که: چیزی جز وحی آسمانی نیست.

بعضی از مفسران، «قلم» را در اینجا به قلمی تفسیر کرده اند که، فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند، و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی مسلماً آیه، مفهوم گسترده ای دارد که، این تفسیر بیان یکی از

مصادق‌های آن است، همان گونه که «ما یَسْطُرُونَ» نیز مفهوم وسیعی دارد، و تمام آنچه را در طریق هدایت، تکامل فکری، اخلاقی و عملی بشر، به رشته تحریر می‌آورند، شامل می‌شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسان‌ها نیست. (۱)

آنگاه، به چیزی که برای آن سوگند یاد شده پرداخته، می‌فرماید: «به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی» (ما أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ). آنها که این نسبت ناروا را به تو می‌دهند، کوردلانی هستند که این همه نعمت الهی را درباره تو نمی‌نگرند، نعمت عقل و درایت سرشار، نعمت امانت، صدق و راستی و نعمت علم و دانش آشکار، و نبوت و مقام عصمت. دیوانه آنها هستند که، مظهر عقل کل را متهم به جنون می‌کنند، و رهبر و راهنمای انسان‌ها را با این نسبت ناروا، از خود دور می‌سازند.

و به دنبال آن می‌افزاید: «برای تو اجر عظیم و همیشگی است» (وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ).

چرا چنین پاداشی نداشته باشی؟ در حالی که، در برابر این تهمت‌های زشت و ناروا استقامت می‌کنی، و برای آنها آرزوی هدایت و نجات داری، و هرگز از تلاش و کوشش در این راه خسته نمی‌شوی.

۱ - «ما» در «ما یَسْطُرُونَ» را بعضی «مصدریه» و بعضی «موصوله» و معنی دوم مناسب‌تر است، و در تقدیر چنین می‌باشد: «وَما یَسْطُرُونَه».

بعضی نیز آن را به معنی «لوح» یا «کاغذی» دانسته‌اند که روی آن کتابت می‌شود، و در تقدیر «ما یَسْطُرُونَ فِیه» است.

بعضی نیز «ما» را در اینجا اشاره به ذوی العقول و کسانی که نویسندگان این سطورند دانسته‌اند، ولی همان معنی که در متن ذکر کردیم از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

«مَمْنُون» از ماده «مَن» به معنی «قطع» آمده است، یعنی اجر و پاداشی که هرگز قطع نمی شود، و دائماً باقی است.

بعضی گفته اند: ریشه این معنی، از «منت» گرفته شده؛ زیرا منت باعث قطع نعمت است. بعضی نیز گفته اند: منظور از «غَيْرَ مَمْنُون» این است که: خداوند در مقابل این اجر عظیم، هرگز بر تو منت نمی گذارد، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

آیه بعد، در توصیف دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: «تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته ای هستی» (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ).

اخلاقی که، عقل در آن حیران است، لطف و محبتی بی نظیر، صفا و صمیمیتی بی مانند، صبر و استقامت و تحمل و حوصله ای توصیف ناپذیر.

اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می کنی، تو خود بیش از همه عبادت می نمائی، و اگر از کار بد باز می داری، تو قبل از همه خودداری می کنی، آزارت می کنند و تو اندرز می دهی، ناسزایت می گویند و برای آنها دعا می کنی، بر بدنت سنگ می زنند و خاکستر داغ بر سرت می ریزند و تو برای هدایت آنها دست به درگاه خدا برمی داری.

آری، تو کانون محبت، عواطف و سرچشمه رحمتی.

«خُلُقٍ» از ماده «خلقت» به معنی صفاتی است که از انسان جدا نمی شود، و همچون خلقت و آفرینش انسان می گردد.

بعضی از مفسران، خلق عظیم پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به «صبر در راه حق، گسترده‌گی بذل و بخشش، تدبیر امور، رفق و مدارا، و تحمل سختی‌ها در مسیر دعوت به سوی خدا، عفو و گذشت، و جهاد در راه پروردگار، و ترک حسد و

حرص» تفسیر کرده اند، گر چه همه این صفات در پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، ولی «خُلُق عظیم» او، منحصر به اینها نبود.

در بعضی از تفاسیر نیز، «خُلُق عظیم» به «قرآن» یا «آئین اسلام» تفسیر شده است که، می تواند از مصادیق مفهوم وسیع فوق باشد، به هر حال، وجود این «خُلُق عظیم» در پیامبر(صلی الله علیه وآله)، دلیل بارزی بر عقل و درایت آن حضرت و نفی نسبت های دشمنان بود.

و به دنبال آن می افزاید: «به زودی تو می بینی و آنها نیز می بینند» (فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ).

«که کدام یک از شما مجنون هستید؟! (بِأَيِّكُمْ الْمَقْتُولُ). (۱)

«مَقْتُول» اسم مفعول از «فتنه»، به معنی ابتلاء، و در اینجا، به معنی ابتلای به جنون است.

آری، آنها امروز این نسبت ناروا را به تو می دهند تا بندگان خدا را از تو دور کنند، ولی، مردم عقل و شعور دارند، تدریجاً به تعلیمات و سخنان تو آگاهی می یابند، آنگاه، این مسأله روشن می شود که، این تعلیمات برجسته از سوی خداوند بزرگ، بر قلب پاک و نورانی تو نازل شده، و خداوند سهم عظیمی از عقل و علم به تو بخشیده.

حرکت ها و موضعگیری های تو در آینده، و پیشرفت و نفوذ سریع اسلام در سایه آن نیز، نشان خواهد داد که، تو منبع بزرگ عقل و درایتی، دیوانه، خفاشانی هستی که با نور این آفتاب به ستیز برخاستند.

۱ - «باء» در «بِأَيِّكُمْ» زائده است و «أَيُّكُمْ» مفعول برای دو فعل قبل است.

و البته، در قیامت این حقایق باز هم روشن تر و آشکارتر خواهد شد.

باز برای تأکید بیشتر می فرماید: «پروردگار تو به کسی که از طریق او گمراه شده آگاه تر است، و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).

چرا که راه، راه او است، و او بهتر از هر کس راه خود را می شناسد، و به این ترتیب، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اطمینان بیشتر می دهد که، او در مسیر هدایت و دشمنانش در مسیر ضالالتند.

در حدیث مستندی آمده است: هنگامی که «قریش» دیدند پیامبر، علی (علیه السلام) را بر دیگران مقدم می شمرد و بزرگ می دارد، به مذمت علی (علیه السلام) پرداخته گفتند: محمد مفتون او شده است، اینجا بود که خداوند ن و القلم را نازل کرد، و به آن سوگند یاد نمود که: ای محمد (صلی الله علیه و آله) تو مفتون و مجنون نیستی - تا آنجا که فرمود: - خداوند می داند و می شناسد کسانی را که گمراه شده اند، اشاره به جماعت «قریش» که این سخنان را می گفتند، و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می شناسد، اشاره به علی (علیه السلام). (۱)

نکته ها:

۱ - نقش قلم در حیات انسان ها

از مهم ترین رویدادهای زندگی بشر - چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم - پیدایش «خط»، و راه افتادن قلم بر صفحه کاغذها یا سنگ ها بود، و همان بود که دوران تاریخ را، از ما قبل از تاریخ جدا کرد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۴ (طبرسی این حدیث را با سند خود از اهل سنت نقل کرده است).

گردش نیش قلم بر صفحه کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلم ها بسته است.

«قلم»، حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه اتصال فکری علماء، و پل ارتباطی گذشته و آینده بشر است، و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز، از طریق لوح و قلم حاصل شده است!

«قلم»، انسان هائی را که جدا از هم، از نظر زمان و مکان، زندگی می کنند به یکدیگر پیوند می دهد، گوئی، همه متفکران بشر را در تمام طول تاریخ، و در تمام صفحه روی زمین، در یک کتابخانه بزرگ جمع می بینی!

«قلم»، رازدار بشر، خزانه دار علوم، و جمع آوری کننده تجربیات قرون و اعصار است، و اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است؛ زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.

و البته «قلم»، وسیله ای است برای «ما یَسْطُرُونَ» و نوشته ها، که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است، هم به «ابزار» و هم به «محصول» ابزار.

در بعضی از روایات آمده است: إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ: «نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود».

این حدیث را محدثان شیعه، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند، (۱) و در کتب اهل سنت به عنوان یک خبر معروف نیز آمده است. (۲)

و در حدیث دیگری آمده: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى جَوْهَرَةً: «نخستین چیزی را که خدا آفرید گوهری بود». (۳)

و در بعضی از اخبار می خوانیم: إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ: «نخستین چیزی را که خدا آفرید عقل و خرد بود». (۴)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۹، حدیث ۹.

۲ و ۳ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۷۸.

۴ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۷۸.

توجه به پیوند ویژه ای که در میان «گوهر»، «قلم» و «عقل» است، مفهوم «اول بودن» همه آنها را روشن می کند.

در ذیل حدیثی که در بالا، از امام صادق (علیه السلام) نقل کردیم ملاحظه می شود: خداوند بعد از آفرینش قلم، به او فرمود: بنویس! و او آنچه را بوده و خواهد بود، تا روز قیامت نوشت! گر چه، قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر، قضا و قدر است، ولی هر چه هست، نقش قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات او روشن می سازد.

پیشوایان اسلام، در احادیث متعددی، به یاران خود تأکید می کردند: به حافظه خود قناعت نکنند، و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر درآورند، و برای آیندگان به یادگار بگذارند.^(۱)

بعضی از دانشمندان گفته اند: اَلْبَيَانُ بَيَانَانِ: بَيَانُ اللِّسَانِ، وَ بَيَانُ الْبَنَانِ وَ بَيَانُ اللِّسَانِ تَدْرُسُهُ الْأَعْوَامُ، وَ بَيَانُ الْأَقْلَامِ بَاقٍ عَلَى مَرِّ الْأَيَّامِ!

«بیان دو گونه است: بیان زبان، و بیان قلم، بیان زبان را گذشت زمان کهنه می سازد و از بین می رود، ولی بیان قلم ها تا ابد باقی است!»^(۲)

و نیز گفته اند: إِنَّ قَوَامَ أُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِشَيْئَيْنِ الْقَلَمِ وَ السَّيْفِ وَ السَّيْفُ تَحْتَ الْقَلَمِ: «پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است: قلم و شمشیر و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد»!^(۳)

همین معنی را بعضی از شعرای عرب چنین به نظم آورده:

كَذَا قَضَى اللَّهُ لِلْأَقْلَامِ مَذْ بَرِيَتْ *** إِنَّ السُّيُوفَ لَهَا مَذْ أَرْهَفَتْ خَدَمَ!

«خداوند این گونه برای قلم از آن روز که تراشیده شد، مقدّر کرده است که شمشیرهای تیز خدمتگزار آن باشند!» (این تعبیر اشاره لطیفی است به تراشیدن

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۵۶، احادیث ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰.

۲ و ۳ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۲.

قلم به وسیله چاقو، و قرار گرفتن تیغ های تیز در خدمت قلم از آغاز کار.(۱)

شاعر دیگری با استناد به آیات مورد بحث، در این زمینه می گوید:

إِذَا أَقْسَمَ الْأَبْطَالُ يَوْمًا بِسَيِّفِهِمْ *** وَ عَدُوَّهُ مِمَّا يَجْلِبُ الْمَجْدَ وَالْكَرَمَ

كَفَى قَلَمُ الْكُتَّابِ فَخْرًا وَ رَفْعَةً *** مَدَى الدَّهْرِ أَنْ اللَّهَ أَقْسَمَ بِالْقَلَمِ!

«آن روز که جنگجویان قهرمان، به شمشیرهای خود سوگند یاد کنند.

و آن را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند.

برای قلم نویسندگان، همین افتخار و سربلندی در تمام دوران جهان بس که، خداوند سوگند

به قلم یاد کرده است (و نه به شمشیر)».(۲)

و راستی چنین است؛ چرا که پیروزی های نظامی، اگر از ناحیه فرهنگ نیرومندی تضمین

نگردد، هرگز پایدار نخواهد بود، مغول ها در تاریخ ایران بزرگترین پیروزی را کسب کردند،

ولی چون ملت بی فرهنگی بودند، به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند، و مسیر خود

را تغییر دادند.

گر چه، این بحث بسیار دامنه دار است، ولی برای این که از روش تفسیری خارج نشویم،

سخن را با حدیث بسیار پرمعنائی از پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در این زمینه پایان

می دهیم:

ثَلَاثٌ تَحْرِقُ الْحُجُبَ، وَ تَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ:

صَرِيرُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ، وَ وَطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ، وَ صَوْتُ مَغَاوِلِ الْمُحَصَّنَاتِ:

«سه صدا است که حجاب ها را پاره می کند و به پیشگاه با عظمت خدا

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۲.

۲ - «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۲.

می رسد: صدای گردش قلم های دانشمندان به هنگام نوشتن، صدای قدم های مجاهدان در میدان جهاد، و صدای چرخ نخ ریزی زنان پاکدامن»^(۱) البته، تمام آنچه گفته شد، درباره قلم هائی است که در مسیر حق و عدالت، و در صراط مستقیم، گردش می کند، اما قلم های مسموم و گمراه کننده، بزرگترین بلا، و عظیم ترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می شود.

۲ - نمونه ای از اخلاق پیامبر (صلی الله علیه وآله)

پیروزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، هر چند با تأیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت، که یکی از مهم ترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود. آن چنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود، که دشمنان سرسخت را تحت تأثیر قرار می داد، به تسلیم وادار می کرد، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت. بلکه، اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بنامیم، اغراق نگفته ایم، چنان که نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح «مکه» نمایان گشت: هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه، که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان، فرمان عفو عمومی آنها را صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» فوج، فوج مسلمان شوند. درباره حسن خلق پیامبر (صلی الله علیه وآله) و عفو، گذشت، عطوفت، مهربانی، ایثار، فداکاری و تقوای آن حضرت (صلی الله علیه وآله)، داستان های زیادی در کتب تفسیر و تواریخ

۱ - «الشهاب فی الحکم و الآداب»، صفحه ۲۲.

آمده است، که ذکر آنها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، ولی همین قدر باید بگوئیم: در حدیثی از حسین بن علی (علیهما السلام) آمده است که:

از پدرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره ویژگی های زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است:

رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همنشینانش چنین بود، دائماً خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم، هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بدزبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مأیوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد نومید باز نمی گشت.

سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگوئی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود.

و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، سرزنش نمی فرمود، و از لغزش ها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.

هرگز، سخن نمی گفت، مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت، در موقع سخن گفتن، به قدری نافذ الکلمه بود که، همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شد، آنها به سخن درمی آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند...

هر گاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد، تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد، به او عطا کنید و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد. (۱)

آری، اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود، آن ملت عقب مانده

جاهلی، و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر، در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق «لَا تَفْضُوا مِنْ حَوْلِك» (۱) همه پراکنده می شدند.

و چه خوب است که، این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی، پرتوی از خلق و خوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه، چه درباره شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و چه درباره وظیفه همه مسلمین فراوان است، که در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم:

۱ - در حدیثی آمده است پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ: «من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم». (۲)

به این ترتیب، یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همین تکمیل اخلاق فضیله است.

۲ - در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ لَيَذْرِكُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةً قَائِمِ اللَّيْلِ وَ صَائِمِ النَّهَارِ: «مؤمن با حسن خلق خود، به درجه کسی می رسد که، شب ها به عبادت می ایستد، و روزها روزه دار است». (۳)

۳ - و باز از همان حضرت آمده است که: مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ: «چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست». (۴)

۴ - و نیز، از آن حضرت نقل شده که: أَحَبُّكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُؤَطَّوْنَ أَكْنَافًا، الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَ يُؤْلَفُونَ، وَ أَبْغَضُكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَخْوَانِ، الْمُتَلْتَمِسُونَ لِلْبِرِّاءِ الْعَثَرَاتِ:

«از همه شما محبوب تر نزد خدا، کسی است که، اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می جوشند، و مردم نیز با آنها می جوشند، و

۱ - آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲ و ۳ و ۴ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۳.

از همه شما مغبوض تر نزد خدا، افراد سخن چینی هستند که: در میان برادران جدائی می افکند، و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند». (۱)

۵ - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ: «بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوا و حسن خلق است». (۲)

۶ - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا: «از میان مؤمنان، کسی ایمانش از همه بهتر است که، اخلاقش کامل تر باشد». (۳)

۷ - در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) آمده است پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ، وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ:

«بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق پرهیزید، که سوء خلق سرانجام در آتش است». (۴)

از مجموع اخبار فوق، به خوبی استفاده می شود: حسن خلق کلید بهشت، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و هم طراز عبادت های شبانه و روزانه است، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۳.

۲ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۴۱۰ (همین مضمون در «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۵۰۴ آمده است و همچنین در تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۰۷).

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۵۰۶، حدیث ۲۱ (جلد ۱۲، صفحه ۱۴۸، چاپ آل البيت).

۴ - «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۸.

- ۸ فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ
 ۹ وَذُؤُوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ
 ۱۰ وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ
 ۱۱ هَمَّازَ مَشَاءَ بَنَمِيمٍ
 ۱۲ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ
 ۱۳ عَثُلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَرِيمٍ
 ۱۴ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ
 ۱۵ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
 ۱۶ سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ

ترجمه:

- ۸ - حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن!
 ۹ - آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها (هم) نرمش نشان دهند!
 ۱۰ - و از کسی که سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن!
 ۱۱ - کسی که عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند.
 ۱۲ - و مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است؛
 ۱۳ - کسی که کینه توز و بدنام است!
 ۱۴ - مبدا به خاطر مال و فرزندان فراوانش (از او پیروی کنی)!
 ۱۵ - هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: «افسانه های پیشینیان

است!»!

۱۶ - ما به زودی بر بینی او داغ ننگ می نهیم.

تفسیر:

از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن
بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که در آیات گذشته آمده بود، در این آیات،
به ذکر اخلاق دشمنان او می پردازد، تا در یک مقایسه، فاصله میان این دو کاملاً روشن شود.
نخست می فرماید: «از این تکذیب کنندگان که خدا و پیامبر و روز رستاخیز و آئین او را
تکذیب می کنند، اطاعت و پیروی مکن» (فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ).
آنها، مردمی گمراه و اغواگرند، و تمام اصول حق را زیر پا نهاده اند، و اطاعت از چنین کسانی،
حتی در یک کلام، نتیجه ای جز گمراهی و بدبختی ندارد.

آنگاه، به تلاش و کوشش آنها برای به سازش کشیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده،
می افزاید: «آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها هم نرمش نشان دهند» (وَكُذُّوا لَوْ تَدَّهِنُ
فَيَذْهَبُونَ).

نرمش و انعطاف، به معنی صرفنظر کردن از قسمتی از فرمان های خدا، به خاطر آنان.
مفسران نقل کرده اند: این آیات زمانی نازل شد که، رؤسای «مکه»، پیامبر (صلی الله علیه و آله)
را به پیروی از آئین نیاکان و شرک و بت پرستی دعوت کردند، خداوند

او را از اطاعت آنها نهی کرد. (۱)

بعضی دیگر نقل کرده اند: «ولید بن مغیره» که از سران بزرگ شرک بود، اموال عظیمی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرضه داشت و سوگند یاد کرد: اگر از آئینش بازگردد به او خواهد داد! (۲)

از لحن آیات و از آنچه در تواریخ آمده است، به خوبی استفاده می شود: وقتی مشرکان کوردل، سرعت پیشرفت آئین اسلام را مشاهده کردند، به فکر افتادند، از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر (صلی الله علیه وآله)، امتیازاتی را از او بگیرند، و او را به نوعی سازش بکشاند - همان گونه که روش همه طرفداران باطل در طول تاریخ است -

لذا، گاه اموال عظیم، گاه زنان زیبا، و گاه پست و مقام برجسته را پیشنهاد می کردند، و در حقیقت، روح پیامبر (صلی الله علیه وآله) را با مقیاس وجود خود اندازه گیری و مقایسه می نمودند.

اما قرآن بارها به پیامبر (صلی الله علیه وآله) هشدار داده: هرگز کمترین انعطافی در برابر این پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد، و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند، چنان که در آیه ۴۹ سوره «مائده» می خوانیم: وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرَهُمْ أَنْ يُفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ:

«در میان آنها (اهل کتاب) بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوس های آنها پیروی مکن، و برحذر باش، تو را از تعلیماتی که خدا بر تو نازل کرده منحرف نسازند».

«يُدْهِنُونَ» از ماده «مداهنه» در اصل از «دهن» به معنی «روغن» گرفته شده،

۱ - «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۸۵ و «مراغی»، جلد ۲۹، صفحه ۳۱.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۱۰.

و در این گونه موارد، به معنی نرمش و انعطاف به خرج دادن است.
و معمولاً این تعبیر، در مورد انعطاف های مذموم و منافقانه به کار می رود.

پس از آن، بار دیگر از اطاعت آنها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را که هر یک به تنهایی می تواند، مانع اطاعت و تبعیت گردد، برمی شمرد، می فرماید: «از هر کس که بسیار سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن» (وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَالَفٍ مَّهِينٍ).
«حَالَفٍ» به کسی می گویند که بسیار قسم می خورد، برای هر کار کوچک و بزرگی سوگند یاد می کند، و معمولاً این گونه افراد، در سوگندهای خویش صادق نیستند.
«مَّهِينٍ» از «مِهانت» به معنی حقارت و پستی است و بعضی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغگو یا شرور تفسیر کرده اند.

و می افزاید: «کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است» (هَمَّاز مَشَاءِ بَنَمِيمٍ).
«هَمَّاز» از ماده «همز» (بر وزن طنز) به معنی غیبت کردن و عیبجویی نمودن است.
«مَشَاءِ بَنَمِيمٍ» کسی است که: برای بر هم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشمنی، رفت و آمد می کند (باید توجه داشت، این هر دو وصف به صورت صیغه مبالغه آمده، که از نهایت اصرار آنها در این کارهای زشت حکایت می کند).

در پنجمین، ششمین و هفتمین وصف می گوید: «کسی که بسیار از کار خیر

جلوگیری می کند، تجاوزگر، و گنهکار است» (مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٌ أَثِيمٌ). نه تنها خود کار خیری نمی کند و راه خیری ارائه نمی دهد، که، سدّی است در مقابل خیر و برکت دیگران، به علاوه، انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده، و اضافه بر این صفات، آلوده هرگونه گناهی نیز هست، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است.

و سرانجام، به هشتمین و نهمین صفات آنها اشاره کرده، می فرماید: «او بعد از همه اینها پرخور، و بدنام است» (عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ). «عُتِّلَ» به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: به کسی می گویند که بسیار غذا می خورد، و همه چیز را به سوی خود می کشد، و دیگران را از آن باز می دارد. بعضی دیگر، «عُتِّلَ» را به معنی انسان بدخوی کینه توز خشن، یا انسان بی حیای بد خلق تفسیر کرده اند.

«زَنِيمٌ» کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می دهند، در حالی که از آنها نیست، و در اصل از «زنمه» (بر وزن قلمه) به قسمتی از گوش گوسفند می گویند، که آویزان است، گوئی جزء گوش نیست و به آن وابسته است. تعبیر به «بَعْدَ ذَلِكَ» اشاره ای به این معنی است که، این دو صفت از صفات سابق زشت تر و نکوهیده تر است، چنان که جمعی از مفسران از آن استفاده کرده اند. خلاصه این که: خداوند در اینجا، چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و اخلاق رذیله آنها فرموده که، شاید در سرتاسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد،

و به این ترتیب، روشن می سازد، مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) چگونه افرادی بوده اند، افرادی دروغگو، پست، عیبجو، سخن چین، متجاوز گنهکار، بی اصل و نسب، و به راستی، از غیر چنین افرادی، مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی رود.

در آیه بعد، هشدار می دهد: «مبادا به خاطر این که آنها دارای مال و فرزندان فراوان هستند در برابر آنها نرم و تسلیم شوی، و از آنها اطاعت کنی» (أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ). بدون شک، پیامبر هرگز تسلیم نمی شد، و این آیات در حقیقت تأکیدی است بر این معنی، تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد، و هیچ کس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

بنابراین، جمله فوق، تتمه ای است برای آیه «وَلَا تُطِيعُوا كُلَّ حَلَّافٍ مِّمَّینَ»، ولی، بعضی گفته اند: این آیه در حقیقت بیان علت پیدایش این صفات است، یعنی: غرور ناشی از ثروت و نفرات بسیار، آنها را به این رذائل اخلاقی می کشاند، و به همین دلیل، در بسیاری از ثروتمندان و قدرتمندان بی ایمان، همه این صفات دیده می شود، ولی، لحن آیات با تفسیر اول مناسب تر است، و به همین دلیل، غالب مفسران نیز آن را برگزیده اند.

سپس، عکس العمل این گونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند، در برابر آیات الهی نشان می دهد، می گوید: «هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: اینها افسانه های خرافی پیشینیان است!» (إِذَا تُلِّیَ عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ).

و با این بهانه و این برچسب زشت، از آیات خداوند فاصله می گیرد، آنها را به دست فراموشی می سپرد، و دیگران را نیز اغوا می کند، و به همین دلیل، نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد، و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت این گونه افراد.

آخرین آیه مورد بحث، از یکی از مجازات های این گروه پرده برداشته، می افزاید: «به زودی بر بینی و خرطوم او علامت و داغ ننگ می نهیم!» (سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ). این، تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آنها، زیرا: اولاً - تعبیر به «خُرْطُوم» (بینی) که تنها در مورد خوک و فیل گفته می شود، تحقیر روشنی برای آنها است.

ثانیاً - «بینی» در لغت عرب، معمولاً کنایه از بزرگی و عزت است، همان گونه که در فارسی نیز وقتی می گوئیم: بینی او را به خاک بمالید، دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید. ثالثاً - علامت گذاردن، مخصوص حیوانات است، در حیوانات در صورت آنها مخصوصاً بر بینی آنها علامت گذاری نمی شود، و در اسلام نیز این کار نهی شده است، همه اینها با بیانی رسا می گوید: خداوند این چنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را، چنان ذلیل می کند و کوس رسوائی آنها را در همه جا به صدا درمی آورد که، عبرت همگان گردند. تاریخ اسلام نیز، گواه بر این معنی است که، این دسته از مخالفان لجوج، با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند که، نظیر و مانند نداشت، و رسوائی در آخرت از آن هم بیشتر است.

بعضی از مفسران گفته اند: بیشتر آیات این سوره، ناظر به «ولید بن مغیره» یکی از سران معروف شرک می باشد، ولی مسلماً این معنی مانع از عمومیت مفهوم آیات و گستردگی و شمول تعبیرات آن نیست. (۱)

نکته ها:

۱ - ردائل اخلاقی

آیات فوق، گر چه توصیفی است از صفات رذیله مخالفان سرسخت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، ولی در عین حال، الگوئی برای تشخیص این صفات به دست می دهد، صفاتی که انسان را از خدا دور می سازد و در پرتگاه شقاوت و بدبختی می افکند، صفاتی که مؤمنان راستین باید به دقت مراقب باشند، به آنها آلوده نشوند، لذا در روایات اسلامی نیز در این زمینه تأکیدهای بسیاری شده است، از جمله:

۱ - در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم:

أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ أَرْكَامٍ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبَ:

«آیا شما را از شریرترین افراد شما با خبر سازم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! فرمود: آنهایی که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدائی

۱ - بعضی گفته اند: علامت نهادن بر بینی در میدان جنگ «بدر» عملاً صورت گرفت و ضربه بر بینی بعضی از سردمداران کفر وارد گشت، به طوری که علامت آن باقی ماند، اگر منظور شخص «ولید بن مغیره» باشد، تاریخ می گوید او قبل از جنگ بدر با خواری از دنیا رفت، و اگر غیر از او باشد ممکن است.

در خطبه معروف امام علی بن الحسین (علیهما السلام) در مسجد شام نیز آمده است: أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: «من فرزند کسی هستم که بر خرطوم های مشرکان کوبید تا «لا اله الا الله» گفتند» (منظور از این ضارب امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است) (بحار الانوار، جلد ۴۵، صفحه ۱۳۸).

این تعبیر با توجه به آیه مورد بحث که خداوند می گوید، ما بر خرطوم او علامت می گذاریم معنی جالبی دارد و نشان می دهد اراده الهی به دست بنده خاصش علی (علیه السلام) اجرا شد.

می افکنند، و برای افراد پاک و بی گناه در جستجوی عیوبند». (۱)

۲ - مخصوصاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) صریحاً در این زمینه توصیه کرده و فرموده است: لَا يَبْلُغُنِي أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِي شَيْئاً فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمٌ الصَّدْرِ: «احدی از شما درباره هیچ یک از یاران من سخنی که مرا نسبت به او بدبین سازد نقل نکند؛ چرا که من دوست دارم با قلبی پاک با شما روبرو شوم». (۲)

۳ - و بالاخره، در حدیث دیگر، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ جَوَاطٌ، وَلَا جَعْظَرِيٌّ، وَلَا عُتْلٌ زَنِيمٌ: «سه گروه وارد بهشت نمی شوند، جواظ، جعظری و عتل زنیم، راوی می گوید: پرسیدم: جواظ کیست؟ فرمود: كُلُّ جَمَاعٍ مَنَاعٍ: «هر کس که بسیار جمع می کند و از دیگران منع می نماید».

پرسیدم: جعظری کیست؟ فرمود: افراد خشن و تندخو. پرسیدم: عُتْلٌ زَنِيمٌ کیست؟ فرمود: افراد شکمبار و بداخلاق، آنها که بسیار می خورند و می پوشند، بیدادگر و ظالمند». (۳)

۲ - مداهنه و سازشکاری

از تفاوت های روشنی که میان رهروان راه حق و بازیگران سیاسی وجود دارد، این است که: گروه دوم، روی اصول خاصی ثابت نیستند، بلکه، همیشه حاضرند در مقابل امتیازاتی که می گیرند، امتیازاتی بدهند، و از اصولی که دارند به خاطر منافع صرف نظر کنند، مرام و عقائد آنها چیز مقدسی برای آنها نیست، و

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «النمیه»، حدیث ۱.

۲ - «سنن ابی داود» و «صحیح ترمذی» (مطابق نقل «فی ظلال القرآن»، جلد ۸، صفحه ۲۳۰).

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۴.

دائماً روی آن معامله می کنند! و این درست مضمون آیه فوق است که می گوید: وَدُّوا لَوْ
تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ: «آنها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشند، همان گونه که آنها مدهانه
و معامله می کنند، تو هم مدهانه کنی».

ولی، گروه اول، هرگز معامله گر نیستند، آنها هرگز اهداف مقدس خود را با هیچ بهائی از
دست نمی دهند، و بر سر آن معامله نمی کنند، مدهانه و سازشکاری و این گونه دادوستدهای
سیاسی در کار آنها نیست، و یکی از بهترین نشانه هائی است که می توان، سیاست بازان
حرفه ای را به وسیله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود.

- ۱۷ إِنْ بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا
مُصْبِحِينَ
۱۸ وَلَا يَسْتُنْثَوْنَ
۱۹ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ
۲۰ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ
۲۱ فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ
۲۲ أَنْ اغْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِنَّكُمْ صَارِمِينَ
۲۳ فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ
۲۴ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ
۲۵ وَغَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ

ترجمه:

- ۱۷ - ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند
خوردند که میوه ها را صبحگاه بچینند.
۱۸ - و هیچ از آن استثناء نکنند.
۱۹ - اما عذابی فراگیر بر باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند.
۲۰ - و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد!
۲۱ - صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند.
۲۲ - که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه ها را دارید!

- ۲۳ - آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می گفتند:
- ۲۴ - «مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود»!
- ۲۵ - آنها صبحگاه تصمیم داشتند که با قدرت از فقر جلوگیری کنند.

تفسیر:

داستان عبرت انگیز «اصحاب الجنة»

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثروتمندان خودخواه و مغرور بود، که بر اثر فزونی مال و فرزندان، پشت پا به همه چیز می زنند، در این آیات، داستانی را درباره عده ای از ثروتمندان پیشین که دارای باغ خرم و سرسبزی بودند، و سرانجام بر اثر بخل و خیره سری نابود شد، ذکر می کند، داستانی که به نظر می رسد، در آن عصر در میان مردم معروف بوده، و به همین دلیل به آن استشهاد شده است.

نخست، می فرماید: «ما آنها را آزمودیم همان گونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم» (إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ).

در این که باغ کجا بوده؟ در سرزمین «یمن» در نزدیکی شهر بزرگ «صنعا»؟ یا در سرزمین «حبشه»؟ یا در میان «بنی اسرائیل» در سرزمین «شام»؟ و یا «طائف»؟ گفتگو است، ولی مشهور همان «یمن» است.

ماجرا چنین بود: این باغ در اختیار پیرمردی مؤمن قرار داشت، او به قدر نیاز از آن برمی گرفت، و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می داد، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید، فرزندان او گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم، چرا که عیال و فرزندان ما بسیارند، و ما نمی توانیم مانند پدرمان عمل کنیم! و به این ترتیب، تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از آن بهره می گرفتند، محروم سازند، و سرنوشت آنها همان شد که در این آیات می خوانیم:

می گوید: «ما آنها را آزمودیم، آن زمان که سوگند یاد کردند میوه های باغ را صبحگاهان و دور از انظار مستمندان بچینند» (إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ). (۱)

«و هیچ از آن استثنا نکنند و برای مستمندان چیزی فرو نگذارند» (وَلَا يَسْتَتْنُونَ). این تصمیم آنها نشان می دهد: این کار ناشی از نیاز نبود، بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان آنها بود؛ زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد، می تواند کمی از محصول یک باغ پردرآمد را به نیازمندان اختصاص دهد، بعضی گفته اند: منظور از عدم استثناء این است که، آنها «الا ان یشاء الله» نگفتند، یعنی آن قدر مغرور بودند که، گفتند: می رویم و این کار را می کنیم، حتی خود را از گفتن «انشاء الله» بی نیاز دیدند. ولی تفسیر اول صحیح تر است. (۲)

و در ادامه این سخن، می افزاید: «به هنگام شب، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند عذاب و بلائی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند» (فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ).

آتش سوزان و صاعقه ای مرگبار، چنان بر آن مسلط شد که «آن باغ خرم و سرسبز، همچون شب سیاه و ظلمانی گردید» و جز مشتی خاکستر از آن باقی نماند (فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ). «طائف» از ماده «طواف» در اصل، به معنی کسی است که بر گرد چیزی

۱ - «يَصْرِمُنَّ» از ماده «صَرَمَ» (بر وزن شرم) به معنی چیدن میوه است و به معنی قطع کردن به طور مطلق، و همچنین محکم کردن کار نیز آمده است.

۲ - زیرا علاوه بر تناسب خاصی که معنی اول با اصل ماجرا دارد، اگر معنی دوم منظور بود باید به جای «وَلَا يَسْتَتْنُونَ» «وَلَمْ تَسْتَتْنُوا» گفته شود (دقت کنید).

می گردد، ولی، گاه کنایه از بلا و مصیبتی است که در شب روی می دهد، و منظور در اینجا همین است.

«صَرِیم» از ماده «صرم» به معنی «قطع» است، و در اینجا به معنی «شب ظلمانی»، یا «درخت بدون میوه» یا «خاکستر سیاه» است؛ زیرا شب با فرا رسیدن روز قطع می شود، همان گونه که روز با فرارسیدن شب، و لذا گاهی به شب و روز «صریمان» می گویند.

به هر حال، منظور این است: آن چنان این بلای آسمانی که ظاهراً صاعقه عظیمی بوده است در این باغستان فرود آمد، که تمام آن را یک جا آتش زد، و چیزی جز مشتی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند، و صاعقه ها هرگاه به چیزی بزنند، همین گونه خواهد بود.

به هر حال، صاحبان باغ به گمان این که درخت های پربارشان آماده برای چیدن میوه است «در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند» (فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ). (۱)

و گفتند: «به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید، اگر می خواهید میوه های خود را بچینید!» (أَنْ اَعْلُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ).
«اعْلُوا» از ماده «غدو» به معنی اول روز است، و لذا به غذائی که در آغاز روز خورده می شود (صبحانه) «غداء» می گویند (هر چند در تعبیرات عربی روزمره کنونی «غداء» به ناهار گفته می شود).

۱ - بر اساس گفته «راغب» در «مفردات» «تَنَادَوْا» از «نداء» گرفته می شود، و «نداء» در اصل از «ندی» (بر وزن عنا) به معنی رطوبت است، زیرا معروف است کسانی که دهانشان رطوبت کافی دارد به راحتی سخن می گویند، و کلامی فصیح (و صدائی رسا) دارند.

به این ترتیب، «آنها به سوی باغشان حرکت کردند در حالی که آهسته با هم سخن می گفتند»
(فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ).

«که مواظب باشید امروز حتی یک فقیر بر شما وارد نشود!» (أَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مُسْكِينٌ).

و چنان آهسته سخن می گفتند که، صدای آنها به گوش کسی نرسد، مبادا مسکینی خبردار شود، و برای خوشه چینی، یا گرفتن مختصری میوه برای سیر کردن شکم خود، به سراغ آنها برود!

چنین به نظر می رسد: به خاطر سابقه اعمال نیک پدر، جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند، که میوه چینی باغ شروع شود و بهره ای عائد آنها گردد، و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف، چنان مخفیانه حرکت کردند که، هیچ کس احتمال ندهد چنان روزی فرا رسیده، و هنگامی فقرا باخبر شوند که کار از کار گذشته باشد.

و به این ترتیب، «آنها صبحگاهان به قصد باغ و کشتزار خود با قدرت تمام بر منع مستمندان حرکت کردند» (وَعَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ).

«حَرْد» (بر وزن سرد) به معنی ممانعت توأم با شدت و غضب است، آری، آنها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند، و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آنها جلوگیری کنند (و لذا این تعبیر در مورد سال هائی که باران قطع می شود، یا شتری که شیر آن نیز قطع شده بکار می رود).

اکنون ببینیم سرانجام کار آنها به کجا انجامید:

- ۲۶ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ
 ۲۷ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ
 ۲۸ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ
 ۲۹ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
 ۳۰ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْهُمْ
 ۳۱ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ
 ۳۲ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ
 ۳۳ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخِيرُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

- ۲۶ - هنگامی که آن را دیدند گفتند: «حقاً ما گمراهیم.
 ۲۷ - بلکه ما محرومیم!»
 ۲۸ - یکی از آنها که از همه عاقل تر بود گفت: «آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟»
 ۲۹ - گفتند: «منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم»!
 ۳۰ - سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت یکدیگر پرداختند.
 ۳۱ - (و فریادشان بلند شد) گفتند: «وای بر ما که طغیانگر بودیم»!
 ۳۲ - امیدواریم پروردگاران (ما را ببخشند و) بهتر از آن را به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه مندیم»!
 ۳۳ - این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ تر است اگر می دانستند.

تفسیر:

سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز

این آیات، ادامه داستان «اصحاب الجنة» است، که در آیات پیشین گذشت.

صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را بچینند، دور از نظر مستمندان جمع آوری کنند، و همه را در انحصار خویش گیرند، و حتی یک فقیر بر سر این خوان نعمت گسترده الهی ننشینند، صبحگاهان به راه افتادند، بی خبر از این که صاعقه ای مرگبار، شب هنگام، درست در موقعی که آنها در خواب بوده اند، باغ را تبدیل به یک مشت خاکستر کرده است. قرآن می گوید: «هنگامی که آنها باغ خود را دیدند چنان اوضاع به هم ریخته بود که گفتند: این باغ ما نیست، ما راه را گم کرده ایم!» (فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ).

منظور از «ضالون» ممکن است گم کردن راه باغ باشد، چنان که در بالا گفتیم، و یا گم کردن راه حق، چنان که بعضی احتمال داده اند.

ولی، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

و افزودند: «بلکه ما محرومان واقعی هستیم» (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ).

می خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنیم، اما خودمان از همه بیشتر محروم شدیم، هم محروم از درآمد مادی، و هم برکات معنوی، که از طریق انفاق در راه خدا به نیازمندان به دست می آید.

«در این میان یکی از آنها که از همه عاقل تر بود گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید» (قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ).

نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید، از مخالفت او بپرهیزید، شکر نعمت او را

به جا آورید، و نیازمندان را از اموال خود بهره مند سازید؟ ولی شما گوش نکردید، و به روزگار سیاه افتادید!

از این آیه، استفاده می شود: در میان آنها فرد مؤمنی بود، که آنها را از بخل و حرص نهی می کرد، و چون در اقلیت بود، کسی گوش به حرفش نمی داد، اما پس از این حادثه دردناک، زبان او گشوده شد، و منطقش تیزتر و برنده تر گشت، و آنها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت.

تعبیر به «أَوْسَطَ» در آیه، به معنی کسی است که در سر حد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد، بعضی آن را حد وسط در سن و سال معنی کرده اند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که ارتباطی میان سن و گفتن چنین سخن پرمحتوائی نیست، ارتباط میان عقل و خرد و چنین سخنانی است.

تعبیر به: «لَوْلَا تُسَبِّحُونَ»: «چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟» از این جهت است که، ریشه همه اعمال نیک، ایمان و معرفه الله و تسبیح و تنزیه خدا است.

بعضی نیز، تسبیح را در اینجا به شکر نعمت معنی کرده اند، که لازمه آن، بهره مند ساختن محرومان است، ولی این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد، و در مفهوم آیه جمع است.

آنها نیز لحظه ای بیدار شده، به گناه خود اعتراف کردند، و «گفتند: منزّه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم و ستمگر بودیم هم بر خویشان ستم کردیم و هم بر دیگران» (قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

و اما تسبیح آنها قبل از اعتراف به گناه، ممکن است از این جهت باشد که، می خواهند «خدا» را در مورد این بلای عظیمی که بر باغشان فرود آمد و نابودش کرد، از هرگونه ظلم و ستمی منزّه شمردند، و بگویند: خداوند! این ما بودیم که بر خود و دیگران ستم کردیم و مستحق چنین عذاب دردناکی شدیم، اما کار تو عین

عدالت و حکمت بود.

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز، قبل از اقرار به ظلم، همین تسبیح دیده می شود، چنان که در داستان یونس (علیه السلام) می خوانیم: موقعی که در شکم آن ماهی عظیم قرار گرفت گفت: لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ: «معبودی جز تو نیست، منزهی، من از ظالمان و ستمگران بودم». (۱)

البته، ظلم در مورد این پیامبر بزرگ، به معنی ترک اولی است، چنان که در تفسیر همین آیه در جلد ۱۳ گفته ایم.

ولی، مطلب به اینجا خاتمه نیافت «آنها رو به هم کرده، شروع به ملامت و سرزنش یکدیگر نمودند» (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ).

و احتمالاً هر کدام در عین اعتراف به خطای خویش، گناه اصلی را به دوش دیگری می انداخت، و او را شدیداً سرزنش می کرد، که تو عامل اصلی بدبختی ما شدی؟ و گر نه ما این قدر هم از خدا و عدالت بیگانه نبودیم!

آری، این چنین است سرنوشت همه ظالمانی که در چنگال عذاب الهی گرفتار می شوند، که در عین اعتراف به گناه، هر کدام سعی دارد عامل اصلی بدبختی خود را دیگری بشمرد. شاید به این دلیل که در این گونه موارد، معمولاً یکی پیشنهاد می دهد، دیگری تأیید می نماید، سومی اجرای آن را بر عهده می گیرد و چهارمی با سکوت خود ابراز رضایت می کند، ولی روشن است، همه آنها شریک جرم و دخیل در گناهند.

پس از آن، می افزاید: هنگامی که به عمق بدبختی خود آگاه شدند فریادشان

بلند شده، «گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم!» (قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ). آنها در مرحله قبل اعتراف به «ظلم» و ستم کردند، و در اینجا، اعتراف به «طغیان»، و در حقیقت طغیان مرحله ای است بالاتر از ظلم؛ زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد، ولی بر اثر غلبه هوای نفس ستم کند، اما طغیانگر اصلاً زیر بار قانون نمی رود و آن را به رسمیت نمی شناسد.

این احتمال نیز وجود دارد که: «ظلم»، اشاره به «ظلم بر خویشان» است، و «طغیان»، اشاره به «تجاوز بر حق دیگران».

این نکته نیز قابل توجه است: عرب هنگامی که با مصیبتی روبرو می شود و یا می خواهد اظهار انزجار از چیزی کند، گاه «ویس» می گوید، و گاه «ویح»، و گاه «ویل»، اولی در مصیبت خفیف است، دومی شدیدتر، و سومی اشد آنها است، و این نشان می دهد، صاحبان باغ خود را مستحق شدیدترین سرزنش ها می دانستند.

سرانجام، بعد از این بیداری و هشیاری و اعتراف به گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه او آورده، گفتند: «امید است پروردگارمان گناهان ما را ببخشد، و باغستانی بهتر از این باغ به جای آن، در اختیار ما بگذارد» (عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا).

«چرا که ما به سوی او روی آورده ایم، به ذات پاکش دل بسته ایم، و حل این مشکل را نیز از قدرت بی پایان او می طلبیم» (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ). (۱)

آیا به راستی، این گروه از کار خود پشیمان شدند، در برنامه خویش تجدید نظر کردند، و تصمیم قاطع گرفتند: اگر در آینده مشمول نعمت الهی شوند، حق

۱ - «راغِبُونَ» از ماده «رغبت» است، این ماده هر گاه با «إِلَى» یا «فِي» متعدی شود به معنی تمایل به چیزی است، و هر گاه با «عَنْ» متعدی شود به معنی انصراف و بی اعتنائی نسبت به چیزی است.

شکر آن را ادا کنند؟ و یا مانند بسیاری از ظالمان که وقتی گرفتار طوفان عذاب می شوند، موقتاً بیدار می گردند، اما همین که طوفان فرو نشست، باز همان برنامه ها تکرار می گردد؟ در این زمینه، در میان مفسران گفتگو است، آنچه از لحن آیه بعد - احتمالاً - استفاده می شود این است که: توبه آنها به خاطر این که شرائطش جمع نبود پذیرفته نشد، ولی، در بعضی از روایات می خوانیم: آنها از روی خلوص نیت توبه کردند، خداوند توبه آنها را قبول کرد، و باغی بهتر به آنها عنایت فرمود که مخصوصاً درختان انگور پربار با خوشه های بسیار بزرگ داشت.

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان یک نتیجه گیری کلی و درس همگانی می فرماید: «عذاب خداوند این گونه است، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ تر است اگر می دانستند» (كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخِرَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

شما نیز، اگر به خاطر مال، ثروت و امکانات مادی مست و مغرور شوید، روح انحصار طلبی بر شما چیره گردد، همه چیز را برای خود بخواهید، و نیازمندان را محروم کنید، سرنوشتی بهتر از این نخواهید داشت، منتها یک روز «صاعقه» آمد و آن باغ را آتش زد، امروز ممکن است آفت های دیگر، و حتی جنگ های خانمان سوز جهانی و منطقه ای این نعمت ها را بر باد دهد.

نکته ها:

۱ - «انحصار طلبی»، بلای بزرگ ثروتمندان

انسان، خواه ناخواه، علاقه به مال دنیا دارد؛ چرا که گذران زندگی او به وسیله آن می باشد، و این علاقه در حد اعتدال مذموم نیست، مهم آن است که نیازمندان را هم در اموال خود سهیم کنید، نه تنها حقوق واجب الهی را بپردازد، که از انفاق های مستحب نیز خودداری نکند.

مخصوصاً در مورد باغ و زراعت، در روایات اسلامی دستور داده شده: به نیازمندان حاضر سهمی بدهند که با اقتباس از آیه شریفه: «وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» «حق آن را به هنگام درو پردازید» (۱) به عنوان «حق الحصاد» معروف شده است، و آن حقی است غیر از زکات معروف، و منظور از آن چیزی است که، هنگام حضور مستمندان در موقع چیدن میوه، یا درو کردن زراعت به آنها پرداخته می شود، و حدّ معینی ندارد. (۲)

ولی، هنگامی که علاقه به مال و ثروت در شکل افراطی و انحرافی ظاهر می شود، صورت انحصار طلبی به خود می گیرد، و حتی، گاهی بی آن که خود نیاز به چیزی داشته باشد، دوست دارد دیگران از آن محروم باشند!

و به تعبیر دیگر، از منحصر بودن مواهب الهی به خودش لذت می برد، و این بلای بزرگی است که مخصوصاً امروز هم در جوامع انسانی نمونه های بسیار دارد، و می توان آن را یک نوع بیماری خطرناک شمرد.

داستان «اصحاب الجنة» و صاحبان باغستان که در آیات فوق آمده، ترسیم روشنی از روحیه انحصار طلبی گروهی از ثروتمندان است، که چگونه دست به دست هم می دهند، و برای محروم ساختن نیازمندان نقشه می کشند، و دور از چشم آنها، به برداشتن محصول و استفاده های کلان می پردازند، ولی بسیار می شود، آه این محرومان به صاعقه های سوزانی تبدیل می گردد و خرمن زندگی این ثروتمندان انحصار طلب را به آتش می کشد، و بسیار دیده شده است، این صاعقه ها در شکل انقلاب ها ظاهر می شود، و آنچه را آنها باور نمی کردند با چشم خود می بینند، آه و فریادشان به آسمان بلند می شود و دم از توبه و جبران

۱ - انعام، آیه ۱۴۱.

۲ - روایات مربوط به این موضوع را در جلد ۶ «وسائل الشیعه»، ابواب «زکات الغلات»، باب ۱۳، و در «سنن بیهقی»، در جلد ۴، صفحه ۱۳۳ مطالعه فرمائید.

خطاهای گذشته می زنند، اما کار از کار گذشته است.

۲ - رابطه میان «گناه» و «قطع روزی»

از داستان فوق، ضمناً استفاده می شود: در میان «گناه» و «قطع روزی» رابطه نزدیکی است، لذا در حدیثی، از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُذَرُّ عَنْهُ الرِّزْقُ، وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لَا يَسْتَنْتُونَ فُطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ:

«گاه انسان گناهی می کند و روزی او قطع می شود سپس امام(علیه السلام) آیات بالا را تلاوت فرمود:

هنگامی که صاحبان باغ سوگند یاد کردند: صبحگاهان میوه ها را بچینند، و اجازه ندهند حتی یک نفر غیر از آنها استفاده کند، اما بلائی از سوی پروردگارت در حالی که آنها در خواب بودند بر آن باغ مسلط شد و آن را نابود کرد».(۱)

از «ابن عباس» نیز نقل شده: «رابطه گناه و قطع روزی از آفتاب هم روشن تر است، چنان که خداوند آن را در سوره «ن و القلم» (سوره مورد بحث) بیان فرموده»!(۲)

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۵، حدیث ۴۴.

۲ - تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۷.

- ۳۴ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ
 ۳۵ أَوْ فَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ
 ۳۶ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
 ۳۷ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ
 ۳۸ إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ
 ۳۹ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهْدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ
 ۴۰ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ
 ۴۱ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

ترجمه:

- ۳۴ - مسلماً برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان باغ های پر نعمت بهشت است.
 ۳۵ - آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟!
 ۳۶ - شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟!
 ۳۷ - آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید.
 ۳۸ - که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است؟!
 ۳۹ - یا این که عهد و پیمان مؤکد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را حکم کنید برای شما باشد؟!
 ۴۰ - از آنها بپرس کدامشان چنین چیزی را تضمین می کند؟!
 ۴۱ - یا این که معبودانی دارند (که شریک خدا قرار داده اند)؟! اگر راست می گویند معبودان خود را بیاورند!

تفسیر:

بازپرسی کامل

می دانیم، روش قرآن این است که، شرح حال زندگی بدان و خوبان را در مقابل هم قرار می دهد، تا در مقایسه با یکدیگر بهتر شناخته شوند، و این روش از نظر تربیتی بسیار مؤثر است.

طبق همین روش، بعد از ذکر سرنوشت دردناک «اصحاب الجنة» (صاحبان باغ خرم و سرسبز) در آیات گذشته، به ذکر حال پرهیزگاران پرداخته می گوید: «برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغ های پر نعمت بهشت است» (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ). باغ هایی از بهشت که هر نعمتی تصور شود، کامل ترین نوع آن در آنجا است، علاوه بر نعمت هایی که به فکر هیچ انسانی نرسیده است.

ولی، از آنجا که جمعی از مشرکان و ثروتمندان خودخواه بودند که ادعا می کردند: همان طور که در دنیا وضع ما عالی است، در قیامت نیز بسیار خوب است، خداوند در آیه بعد، شدیداً آنها را مورد مؤاخذه قرار داده، بلکه محاکمه می کند، می فرماید: «آیا ما مؤمنانی را که در برابر حق و عدالت تسلیمند، همچون مشرکان و مجرمان قرار دهیم؟» (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ).

«شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟!» (مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ).

هیچ انسان عاقلی باور می کند، سرنوشت عادل و ظالم، مطیع و مجرم، ایثارگر و انحصارطلب، یکسان باشد؟ آن هم در پیشگاه خداوندی که همه کارش روی حساب و برنامه حکیمانه است.

در سوره «فصلت»، آیه ۵۰ نیز اشاره ای به این قبیل افراد کرده، می فرماید: وَلَئِنْ أَدْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ:

«و هرگاه به او رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بپشانیم می گوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده است، و گمان نمی کنم قیامتی برپا شود، و به فرض که قیامتی باشد هر گاه به سوی پروردگارم بازگردم برای من نزد او پاداش های نیک است!»
آری، این گروه مغرور و از خود راضی، دنیا و آخرت را متعلق به خودشان می دانند!

آنگاه، می افزاید: اگر عقل و خرد، شما را به چنین حکمی رهنمون نشده آیا دلیلی از نقل بر آن دارید «آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟! (أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ).

«که آنچه را شما اختیار می کنید و تمایل دارید از آن شما است؟! (إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ). (۱)

شما انتظار دارید مجرمانی همچون خودتان هم طراز مسلمین باشند، این سخنی است که نه عقل به آن حکم می کند و نه در هیچ کتاب معتبری آمده است.

در آیه بعد، چنین ادامه می دهد: «اگر شما مدرکی از عقل و نقل بر این ادعا

۱ - جمله «إِنَّ لَكُمْ...» مفعول برای «تَدْرُسُونَ» می باشد، و قاعدتاً باید «أَنْ» (با فتح همزه) خوانده شود، ولی به مناسبت «لام» که بر سر اسم «إِنَّ» آمده به صورت مکسور خوانده می شود، چرا که فعل «تَدْرُسُونَ» از عمل کردن معلق می شود.

ندارید آیا عهد و پیمان های مؤکدی بر ما دارید که تا روز قیامت استمرار دارد، که هر چه را به نفع خود حکم می کنید برای شما قرار می دهد؟! (أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ).

چه کسی می تواند ادعا کند که از خدا عهد و پیمان گرفته است، که تسلیم تمایلات او گردد؟ و هر امتیاز و مقامی می خواهد، بی چون و چرا به او بدهد؟! تا آنجا که مجرمان هم ردیف مؤمنان شوند. (۱)

باز، در ادامه این پرسش ها که راه ها را از هر سو به روی آنان می بندد، می افزاید: «از آنها بپرس، کدام یک از آنان تضمین می کنند که مجرمان و مؤمنان یکسان باشند یا هر چه آنها می خواهند خدا در اختیارشان بگذارد» (سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ).

و در آخرین مرحله از این بازپرسی عجیب می فرماید: «یا این که آنها معبودانی دارند که نزد خداوند برای آنان شفاعت و حمایت می کنند، اگر راست می گویند آنها را بیاورند و معرفی کنند!» (أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ). آیا آنها کمترین دلیلی دارند بر این که بت ها، این جمادات کم ارزش و بی شعور، شریک خدا و شفیع درگاه اویند؟

بعضی از مفسران، «شُرَكَاء» را در اینجا به معنی «شهداء» (گواهان) گرفته اند.

۱ - واژه «بِالْغَةِ» را بعضی در اینجا به معنی «مؤکد» و بعضی به معنی «مستمر» تفسیر کرده اند، و معنی دوم مناسب تر است، بنابراین «جار و مجرور» (إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) متعلق به آن می باشد.

به این ترتیب، در یک جمع بندی از مجموع آیات فوق، می توان چنین نتیجه گرفت: آنها برای اثبات مدعای خود که هم ردیف مؤمنان، بلکه از آنها برترند، باید به یکی از چهار وسیله متشبث شوند:

یا دلیلی از عقل، یا کتابی از کتب آسمانی، یا عهد و پیمانی از خداوند، و یا شفاعت شفیعان و گواهی گواهان، و چون پاسخ همه این سؤالات منفی است، بنابراین، ادعای مزبور به کلی بی اساس و بی ارزش است.

- ۴۲ یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
 ۴۳ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذُلُّهُ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ
 هُمْ سَالِمُونَ
 ۴۴ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
 ۴۵ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

ترجمه:

- ۴۲ - (به خاطر بیاورید) روزی را که ساق پاها (از وحشت) برهنه می گردد و دعوت به سجود می شوند، اما نمی توانند (سجده کنند).
 ۴۳ - در حالی که چشمهایشان به زیر افتاده، و ذلت وجودشان را گرفته؛ آنها پیش از این دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند.
 ۴۴ - اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم.
 ۴۵ - و به آنها مهلت می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!

تفسیر:

آن روز می خواهند سجده کنند، اما قادر نیستند
 در تعقیب آیات گذشته، که مشرکان و مجرمان را در برابر یک بازپرسی کوبنده قرار می داد، در آیات مورد بحث، گوشه ای از سرنوشت آنها را در قیامت نشان می دهد، تا روشن شود: این گروه خودخواه و پر ادعا، در آن روز چقدر

ذلیل و خوارند؟

می فرماید: «به خاطر بیاورید روزی را که از شدت ترس و وحشت ساق ها برهنه می شود، و آنها را دعوت به سجده می کنند اما قادر بر آن نیستند» (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ). (۱)

جمله: يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ: «ساق ها برهنه می شود» به گفته جمعی از مفسرین، کنایه از شدت هول، وحشت و وخامت کار است؛ زیرا در میان عرب معمول بوده، هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می گرفت، دامن را به کمر می زد و ساق پاها را برهنه می کرد، لذا می خوانیم: هنگامی که از «ابن عباس» مفسر معروف از تفسیر این آیه سؤال کردند گفت: هر گاه چیزی از قرآن بر شما مخفی شد، به تعبیرات عرب در اشعار مراجعه کنید، آیا نشنیده اید که شاعر می گوید: وَقَامَتِ الْحَرْبُ بِنَا عَلَى سَاقٍ: «جنگ ما را بر ساق پا نگه داشت» کنایه از شدت بحران جنگ است.

بعضی نیز گفته اند: «ساق» به معنی اصل و اساس چیزی است، مانند ساقه درخت، بنابراین، «يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» یعنی در آن روز ریشه های هر چیز آشکار می شود، ولی، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

آری، در آن روز، همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می شوند، مؤمنان به سجده می افتند، ولی مجرمان قدرت سجده را ندارند! زیرا روحیات زشتی که در دنیا در وجود آنها راسخ شده بود، در آن روز بروز می کند و مانع می شود، در برابر ذات پاک خدا کمر خم کنند.

در اینجا سؤالی پیش می آید که، روز قیامت، روز تکلیف نیست، پس

۱ - «يَوْمَ» ظرف و متعلق به محذوفی است، و در تقدیر «اذکروا یوم...» می باشد، بعضی نیز احتمال داده اند: متعلق به «فلیأتوا» در آیه قبل باشد، ولی بعید به نظر می رسد.

دعوت به سجود برای چیست؟

پاسخ این سؤال را می توان از تعبیری که در احادیث آمده است، به دست آورد، در حدیثی می خوانیم: «در قیامت حجاب از نور الهی برداشته می شود، و مؤمنان به خاطر عظمت آن به سجده می افتند، ولی پشت منافقان آن چنان خشک می شود که قدرت بر سجده را ندارند» (۱) و به تعبیر دیگر: در آن روز، عظمت خدا آشکار می گردد، این عظمت مؤمنان را به سجده دعوت می کند، آنها به سجده می افتند، ولی کافران از این سعادت محرومند.

آیه بعد می گوید: «این در حالی است که چشم های آنها از شدت ندامت و شرمساری به زیر افتاده و ذلت و خواری تمام وجود آنها را دربرگرفته است» (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلُّهُ) (۲) افراد مجرم، هنگامی که در دادگاه محکوم می شوند، معمولاً سر خود را به زیر می افکنند، و ذلت، تمام وجودشان را فرا می گیرد.

آنگاه می افزاید: «آنها پیش از این در دار دنیا دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند» (وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ).

ولی، آنها هرگز سجده نکردند، و روح استکبار و تمرد و سرپیچی را با خود به صحنه قیامت آوردند، با این حال، چگونه قدرت بر سجده دارند.

روشن است، دعوت به سجود در دنیا، هم از طریق پیام مؤذنین در موقع نماز، هم اجتماعات نماز جماعت، و هم از سوی آیات قرآن و احادیث

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۵، حدیث ۴۹.

۲ - «تَرْهُقُهُمْ» از ماده «رھق» (بر وزن شفق) به معنی پوشانیدن و فراگرفتن است.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پیشوایان معصوم(علیهم السلام) صورت می گرفت، این دعوت، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد، که همه اینها را شامل می شود.

سپس، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «مرا با تکذیب کنندگان این سخن (یعنی قرآن) رها کن تا حساب همه آنها را برسم!» (فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ). این، تهدیدی است شدید از ناحیه خداوند قادر قهار، که به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گوید: نمی خواهد تو دخالت کنی، مرا با این تکذیب کنندگان لجوج و سرکش رها کن، تا آنچه مستحقند به آنها بدهم!

فراموش نکنیم این را خداوندی می گوید که، بر همه چیز توانا است. این تعبیر، ضمناً مایه دلداری و قوت قلب پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان در مقابل کارشکنی ها و توطئه های دشمنان است. و می افزاید: «ما آنها را به زودی از آنجا که نمی دانند تدریجاً به سوی عذاب پیش می بریم» (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ).

«و به آنها مهلت می دهم، و در عذابشان عجله نخواهم کرد، چرا که نقشه های من محکم و دقیق و عذاب من شدید است» (وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ). در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: إِذَا أَحْدَثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا جَدَّدَ لَهُ نِعْمَةً، فَيَدْعُ الْأَسْتِغْفَارَ فَهُوَ الْأَسْتِدْرَاجُ: «گاه می شود هنگامی که بندگان سرکش گناه می کنند، خداوند به آنها نعمتی می دهد، آنها از گناه خود غافل می شوند، و

توبه را فراموش می کنند، این همان استدراج، بلا و عذاب تدریجی است» (۱). از این حدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده، استفاده می شود: گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج، در مقابل گناهایی که انجام می دهند، نعمت می بخشد، آنها تصور می کنند، این لطف الهی است که به خاطر شایستگی، شامل حالشان شده! و لذا در غرور و غفلت فرو می روند، اما ناگهان خداوند آنها را می گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است.

البته، این درباره کسانی است که، طغیان و سرکشی را به حدّ اعلی رسانده، ولی افرادی که هنوز تا این حدّ پیش نرفته اند، خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوش مالی می دهد، و همان سبب بیداری و توبه آنها می گردد، و این لطف خدا در حق آنها است.

به تعبیر دیگر: هنگامی که انسان گناه می کند، از سه حال بیرون نیست:

یا خودش متوجه می شود و باز می گردد.

یا خداوند تازیانه «بلا» بر او می نوازد تا بیدار شود.

و یا شایستگی هیچ یک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا، نعمت به او می بخشد و این همان «عذاب استدراج» است که در آیات قرآن یا به همین تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است.

لذا، انسان باید به هنگام روی آوردن نعمت های الهی مراقب باشد، نکند این امر که ظاهراً نعمت است، «عذاب استدراج» گردد، به همین دلیل، مسلمانان بیدار در این گونه مواقع، در فکر فرو می رفتند، و به بازنگری اعمال خود می پرداختند، چنان که در حدیثی آمده است:

«یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می ترسم نکند این «استدراج» باشد!

امام(علیه السلام) فرمود: اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است، «استدراج» نیست» (نعمت است). (۱)

تعبیر به: اُمْلِی لَهِمْ: «آنها را مهلت می دهم» اشاره به این است که: خداوند در مجازات ظالمان، هرگز عجله نمی کند، کسی عجله می کند که، می ترسد فرصت ها از دست او برود، اما خداوند قادر متعال، که هر لحظه هر چه اراده کند صورت می گیرد، از دست رفتن فرصت برای او مفهوم ندارد، و به هر حال، این هشداری است به همه ظالمان و گردنکشان که، سلامت، نعمت و امنیت، هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند. (۲)

۱ - «اصول کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۷.

۲ - در مورد مجازات «استدراج» شرح بیشتری در جلد ۷، صفحه ۳۲ به بعد، ذیل آیه ۱۸۲ سوره «اعراف» داشتیم، همچنین در جلد ۳، صفحه ۱۸۲، ذیل آیه ۱۷۸ سوره «آل عمران».

- ۴۶ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ
 ۴۷ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ
 ۴۸ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ
 ۴۹ لَوْلَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ
 ۵۰ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

ترجمه:

- ۴۶ - یا این که تو از آنها مزدی می طلبی که پرداختش برای آنها سنگین است؟!
 ۴۷ - یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن را می نویسند (و به یکدیگر می دهند)؟!
 ۴۸ - پس صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش، و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد) در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند.
 ۴۹ - و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود، (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد در حالی که نکوهیده بود!
 ۵۰ - ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد!

تفسیر:

در تقاضای مجازات عجله مکن
 در ادامه بازپرسی هائی که در آیات گذشته از مشرکان و مجرمان شده بود، در این آیات، دو سؤال دیگر بر آن می افزاید:

نخست می گوید: «یا این که تو از آنها مطالبه اجر و مزدی می کنی که پرداخت این غرامت برای آنها سنگین است؟» (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ). اگر، بهانه آنها این است که: شنیدن دعوت تو خرج دارد و اجر و مزد کلانی باید در مقابل آن پردازند و آنها قادر بر آن نیستند، این سخن دروغی است، تو مطلقاً از آنها اجر و پاداشی مطالبه نمی کنی، و هیچ پیامبر دیگری از پیامبران خدا مزدی مطالبه نکرده است. «مَغْرَمٌ» از ماده «غرامت» به معنی ضرری است که به انسان می رسد، بی آن که جنایت و خیانتی کرده باشد، و «مُثْقَلٌ» از ماده «ثقل» به معنی سنگینی است، و به این ترتیب، بهانه دیگری از دست بهانه جویان می گیرد.

آیه فوق، و آیه بعد از آن، عیناً در سوره «طور» (آیات ۴۰ و ۴۱) آمده است.

* * *

پس از آن، در ادامه همین گفتگو، می افزاید: «یا این که اسرار غیب نزد آنها است، و آنها آن را می نویسند و به یکدیگر منتقل می کنند، و در این اسرار آمده است که آنها با مسلمانان یکسانند؟» (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ).

این، در حقیقت از احتمالات بعیدی است که، ممکن است کفار به آن متشبث شوند، و قرآن آن را نیز فروگذار نکرده است و آن این که: ادعا کنند از طریق کاهنان و مانند آنها به عالم غیب مربوطند، و اسرار غیب را بدین وسیله دریافت می دارند و می نویسند و به یکدیگر می دهند، و از این طریق، امتیاز خود را بر مسلمین و یا لاقل مساواتشان را با آنها دریافته اند.

مسئلاً، آنها دلیلی بر چنین ادعائی نیز نداشتند، این جمله، معنی استفهام انکاری را دارد.

و این که بعضی احتمال داده اند: منظور از غیب، لوح محفوظ است، و مراد از نوشتن، تقدیر و قضا بوده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که آنها هرگز ادعا نداشتند: امر قضا و قدر و لوح محفوظ به دست آنها است.

و از آنجا که سرسختی و بی منطقی مشرکان و دشمنان اسلام، گاه چنان قلب پیامبر(صلی الله علیه و آله) را می فشرد که، امکان داشت در مورد آنها نفرین کند، خداوند در آیه بعد، پیامبرش را دلداری داده، و امر به صبر و شکیبائی می کند، می فرماید: «صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش!» (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ).

منتظر باش! تا خداوند وسائل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت را فراهم سازد، هرگز برای عذاب آنها عجله مکن، و بدان! این مهلت ها که به آنها داده می شود، یک نوع «عذاب استدراج» است.

بنابراین، منظور از «حُكْمِ رَبِّكَ»، فرمان نهائی خدا درباره پیروزی مسلمین است، ولی بعضی گفته اند: منظور این است که، در طریق ابلاغ احکام پروردگار، صبر و استقامت داشته باش! این احتمال نیز وجود دارد که: منظور این است: چون پروردگارت حکم کرده، صابر باش. (۱) ولی تفسیر اول مناسب تر است.

سپس، می افزاید: «و مانند صاحب داستان ماهی (یونس) نباش که برای مجازات قومش عجله کرد، و گرفتار مجازات ترک اولی شد» (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ).

«در آن زمان که خدا را از درون شکم ماهی خواند در حالی که محبوس بود»

۱ - و در این صورت «لام» در «لِحُكْمِ رَبِّكَ» لام تعلیل است.

و سینه اش مملو از غم و اندوه» (إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ). منظور از این «ندا» همان است که در آیه ۸۷ سوره «انبیاء» آمده است: فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ: «او در میان ظلمت ها صدا زد که: معبودی جز تو نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم».

و به این ترتیب، به ترک اولای خود اعتراف کرد، و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمود. این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از «ندا» همان نفرینی باشد که برای قومش کرد، در حالی که، مملو از خشم و غضب بود، ولی مفسران تفسیر اول را برگزیده اند، از این جهت که، تعبیر به «نادی» در این آیه، هماهنگ است با تعبیری که در آیه ۸۷ سوره «انبیاء» آمده، که مسلماً مربوط به زمانی است که در شکم ماهی محبوس بود.

به هر حال، «مَكْظُومٌ» از ماده «كظم» (بر وزن هضم) به معنی گلوگاه است، و «كظم سقاء» به معنی بستن دهان مشک بعد از پرشدن است، به همین مناسبت، به کسانی که بسیار خشمگین یا غمناک می شوند و خویشتن داری می کنند، «کاظم» گفته می شود و باز به همین مناسبت، این واژه در معنی «حبس» نیز به کار رفته.

بنابراین، «مکظوم» در آیه فوق دو معنی می تواند داشته باشد، مملو بودن از خشم و اندوه، و یا محبوس بودن در شکم ماهی، ولی معنی اول چنان که گفتیم، مناسب تر است.

در آیه بعد، می افزاید: «هر گاه نعمت و رحمت پروردگار او به یاریش

نشافته بود از شکم ماهی به بیرون افکنده می شد در حالی که درخور مذمت بود» (لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لُنْبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ). (۱)

می دانیم: سرانجام یونس از شکم ماهی به بیابانی خشک، که قرآن از آن تعبیر به «عراء» کرده است افکنده شد، ولی، این در حالی بود که، خدا توبه او را پذیرفته، و مشمول رحمتش قرار داده بود، و هرگز شایسته مذمت نبود.

در سوره «صافات» آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ نیز می خوانیم: فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ * وَابْتِئْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ:

«ما او را در یک سرزمین خشک و خالی افکندیم در حالی که بیمار بود * و کدوبنی بر او رویاندیم» (تا در سایه برگ های پهن و مرطوبش بیاساید) و ظاهراً منظور از «نعمت» در آیه فوق، همان توفیق توبه و مشمول رحمت الهی است.

در اینجا دو سؤال پیش می آید: نخست این که: در آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ «صافات» آمده است: فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَكَبَّتْ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ:

«اگر او از تسبیح کنندگان نبود * تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند»، و این، با آنچه در آیه مورد بحث آمده است، منافات دارد.

در پاسخ این ایراد می توان گفت: دو مجازات مختلف، یکی شدیدتر و دیگری خفیف تر، در انتظار یونس بوده است.

نخست این که: تا پایان دنیا در شکم ماهی بماند، و این به برکت تسبیح و حمد الهی برطرف شد.

و دیگر این که: هنگامی که از شکم ماهی بیرون می آمد، مذموم و دور از

۱ - با این که «نعمت» مؤنث است، فعل آن (تَدَارِكُهُ) به صورت مذکر آمده، این به خاطر آن است که فاعل مؤنث لفظی است و ضمیر مفعولی در میان فعل و فاعل فاصله شده است (دقت کنید).

لطف خدا باشد، آن هم به برکت نعمت پروردگار و رحمت خاص او برطرف گردید.
سؤال دیگر این که: در آیه ۱۴۲ «صافات» آمده است: فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ.
«ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که درخور ملامت بود» ولی، از آیه مورد بحث استفاده می شود که: مذمت و ملامتی بر او نبود.

پاسخ این سؤال نیز، با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که: این ملامت مربوط به زمانی است که، تازه در شکم ماهی قرار گرفته بود، ولی رفع مذمت، مربوط به زمانی است که، توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت، و از شکم ماهی رهائی یافت.

لذا، در آیه بعد، می فرماید: «پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد» (فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

و به دنبال آن، مأموریت هدایت قومش را مجدداً بر عهده او گذارد، و او به سراغ آنها آمد، و همگی ایمان آوردند، و خداوند تا مدت زیادی آنان را از مواهب زندگی بهره مند ساخت.
شرح ماجرای «یونس» و قومش، و همچنین مسائل دیگری در ارتباط با ترک اولای او، و قرار گرفتن در شکم ماهی، و سؤالات مختلفی را که در این زمینه مطرح است، مشروحاً در جلد ۱۹، صفحات ۱۵۲ تا ۱۶۸، ذیل آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸ سوره صافات و همچنین در جلد ۱۳، صفحات ۴۸۴ تا ۴۸۹ ذیل آیات ۸۷ و ۸۸ سوره انبیاء آورده ایم.

۵۱ وَ إِن يَكَاذُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُنكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ
 ۵۲ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

ترجمه:

۵۱ - نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند با چشم زخم خود تو را از بین ببرند، و می گویند: «او دیوانه است»!
 ۵۲ - در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست!

تفسیر:

می خواهند تو را نابود کنند، اما نمی توانند
 دو آیه فوق، که پایان سوره «قلم» را تشکیل می دهد، در حقیقت، تعقیب چیزی است که در آغاز این سوره درباره نسبت جنون از ناحیه دشمنان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده.
 نخست می فرماید: «نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را از تو می شنوند با چشمان خود تو را هلاک کنند، و می گویند او دیوانه است» (وَ إِن يَكَاذُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُنكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ).

«لَيُزْلِقُنكَ» از ماده «زلق» به معنی لغزیدن و بر زمین افتادن و کنایه از هلاکت و نابودی می باشد.

در تفسیر این آیه نظرات گوناگونی داده اند:

۱ - بسیاری از مفسران گفته اند: منظور این است: دشمنان به هنگامی که

آیات با عظمت قرآن را از تو می شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می شوند، و با عداوت به تو نگاه می کنند که، گوئی می خواهند تو را با چشم های خود بر زمین افکنند و نابود کنند! و در توضیح این معنی، جمعی افزوده اند: آنها می خواهند از طریق چشم زدن - که بسیاری از مردم به آن عقیده دارند و می گویند: در بعضی از چشم ها، اثر مرموزی نهفته است، که با یک نگاه مخصوص ممکن است طرف را بیمار یا هلاک کند - تو را از بین ببرند.

۲ - بعضی دیگر گفته اند: این کنایه از نگاه های بسیار غضب آلود است، مثل این که می گوئیم: فلان کس آن چنان بد به من نگاه کرد که، گوئی می خواست مرا با نگاهی بخورد یا بکشد!

۳ - تفسیر دیگری برای این آیه به نظر می رسد، که شاید از تفسیرهای بالا نزدیک تر باشد و آن این که: قرآن می خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته های دشمنان اسلام وجود داشت با این بیان ظاهر سازد و آن این که:

آنها وقتی آیات قرآن را می شنوند، آن قدر مجذوب می شوند و در برابر آن در شگفتی فرو می روند که، می خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر اموری است که، بسیار اعجاب انگیز می باشد) اما در عین حال، می گویند: تو دیوانه ای، و این راستی شگفت آور است، دیوانه و پریشان گوئی کجا؟ و این آیات اعجاب انگیز جذاب و پرنفوذ کجا؟.

این سبک مغزان نمی دانند چه می گویند؟ و چه نسبت های ضد و نقیضی به تو می دهند؟ به هر حال، در این که آیا چشم زخم از نظر اسلامی و از نظر علوم روز واقعیت دارد یا نه؟ در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

و سرانجام، در آخرین آیه می افزاید: «این قرآن، چیزی جز مایه بیداری و تذکر برای جهانیان نیست» (وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ).

معارفش روشن گر، اندازهایش آگاه کننده، مثال هایش پرمعنی، تشویق ها و بشارت هایش روح پرور، و در مجموع مایه بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است، با این حال، چگونه می توان نسبت جنون به آورنده آن داد؟

مطابق این تفسیر، «ذکر» (بر وزن فکر) در اینجا به معنی «یادآوری» است، ولی بعضی از مفسران آن را به معنی «شرف» تفسیر کرده اند، و گفته اند:

این قرآن شرافتی است برای تمام جهانیان، شبیه چیزی که در آیه ۴۴ سوره «زخرف» آمده، که می فرماید: وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ: «قرآن مایه شرف و آبرو برای تو و قوم تو است».

ولی، همان گونه که در ذیل آیه مزبور نیز گفتیم، «ذکر» در آنجا هم به معنی یادآوری و آگاهی بخشی است، و اصولاً یکی از نام های قرآن مجید، همان «ذکر» است، بنابراین، تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

نکته:

آیا چشم زدن واقعیت دارد؟

بسیاری از مردم معتقدند: در بعضی از چشم ها، اثر مخصوصی است که، وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند، ممکن است آن را از بین ببرد، یا درهم بشکنند، و اگر انسان است، بیمار یا دیوانه کند.

این مسأله، از نظر عقلی امر محالی نیست، چه این که بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند: در بعضی از چشم ها، نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده، که کارائی زیادی دارد، حتی با تمرین و ممارست می توان آن را پرورش داد، خواب

مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشم‌ها است. در دنیائی که «اشعه لیزر» - که شعاعی است نامرئی - می‌تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست، پذیرش وجود نیروئی در بعضی از چشم‌ها که از طریق امواج مخصوص، در طرف مقابل اثر بگذارد، چیز عجیبی نخواهد بود. بسیاری نقل می‌کنند: با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده‌اند، و افراد یا حیوانات یا اشیائی را از طریق چشم زدن از کار انداخته‌اند. لذا، نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت، باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایات اسلامی نیز، تعبیرات مختلفی دیده می‌شود، که وجود چنین امری را اجمالاً تأیید می‌کند.

در حدیثی می‌خوانیم: «اسماء بنت عمیس» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: گاه به فرزندان «جعفر» چشم می‌زنند، آیا «رُقِیَّه» ای برای آنها بگیرم (منظور از «رُقِیَّه» دعاهائی است که می‌نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگه می‌دارند و آن را «تعویذ» نیز می‌گویند).

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نَعَمْ، فَلَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقَهُ الْعَيْنُ: «آری، مانعی ندارد، اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود!» (۱)

و در حدیث دیگری آمده است: امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین «رُقِیَّه» گرفت، و این دعا را خواند: أُعِذُّكُمَا بِكَلِمَاتِ التَّامَّةِ وَأَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى كُلِّهَا عَامَّةً، مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ، وَمِنْ

شَرُّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ:

«شما را به تمام کلمات و اسماء حسناى خداوند، از شرّ مرگ، حیوانات مودى، و هر چشم بد، و حسود، آنگاه که حسد ورزد می سپارم، سپس، پیامبر(صلی الله علیه وآله) نگاهی به ما کرد و فرمود: این چنین حضرت ابراهیم(علیه السلام) برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود». (۱)
در «نهج البلاغه» نیز آمده است: الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرَّقْيُ حَقٌّ: «چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است». (۲)

ذکر این نکته لازم است که: هیچ مانعی ندارد، این دعاها و توسل ها به فرمان خداوند جلوی تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشم ها را بگیرد، همان گونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می کند.

این نیز لازم به یادآوری است که: قبول تأثیر چشم زخم به طور اجمال، به این معنی نیست که، به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در این گونه موارد پناه برده شود، که هم بر خلاف دستورات شرع است، و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع، همان گونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات، این تأثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۰۰

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۰۰ (این حدیث در «صحیح بخاری»، جلد ۷، صفحه ۱۷۱، باب «العین حق» نیز به این صورت نقل شده است: العین حق) در «المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی» همین معنی از منابع مختلفی نقل شده است (جلد ۴، صفحه ۴۵۱).

خداوند! ما را در پناه خودت از شرّ اشرار، و مکائد دشمنان محفوظ دار!
 پروردگارا! استقامت و صبری مرحمت کن که در پرتو آن بتوانیم رضای تو را جلب کنیم!
 بارالها! توفیق بهره گیری از نعمت های بی پایانت را به ما مرحمت کن پیش از آن که
 ناشکری ها آن را از ما سلب کنند!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره قلم

۲۸ / شوال / ۱۴۰۶ (۱)

سوره حاقه

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۵۲ آیه است

تاریخ شروع

۲۸ / شوال / ۱۴۰۶

محتوای سوره حاقه

مباحث این سوره بر سه محور دور می زند.

محور اول - که مهم ترین محورهای بحث این سوره است، مسائل مربوط به قیامت و بسیاری از خصوصیات آن می باشد، و لذا، سه نام از نام های قیامت یعنی «حاقه»، «قارعه» و «واقعه» در این سوره آمده است.

محور دوم - بحث هائی است که پیرامون سرنوشت اقوام کافر پیشین، مخصوصاً قوم «عاد»، «ثمود» و «فرعون»، می باشد که مشتمل بر اندازهای قوی و مؤکدی است برای همه کافران و منکران قیامت.

محور سوم - بحث هائی است پیرامون عظمت قرآن و مقام پیامبر(صلی الله علیه وآله) و کیفر تکذیب کنندگان.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی، از پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَاقَّةِ حَسَبَهُ اللَّهُ حِسَابًا يَسِيرًا: «کسی که سوره حاقه را بخواند، خداوند حساب او را در قیامت آسان می کند».(۱)

و در حدیث دیگری، از امام باقر(علیه السلام) آمده است: أَكْثَرُوا مِنْ قِرَاءَةِ الْحَاقَّةِ، فَإِنْ قُرِئَتْهَا فِي الْفَرَائِضِ وَ النَّوَافِلِ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ لَمْ يَسْأَلْ قَارِئُهَا دِينَهُ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ:

«سوره حاقه را بسیار تلاوت کنید، چرا که قرائت آنها در فرائض و نوافل نشانه ایمان به خدا و رسول او است، و کسی که آن را بخواند، دینش محفوظ می ماند تا به لقاء الله پیوندد».(۱)

- ۱ الحَاقَّةُ
- ۲ مَا الْحَاقَّةُ
- ۳ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ
- ۴ كَذَبْتَ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ
- ۵ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ
- ۶ وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ
- ۷ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ
- ۸ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - روزی است که مسلماً واقع می شود!

۲ - چه روز واقع شدنی!

۳ - و تو چه می دانی آن روز واقع شدنی چیست؟!

۴ - قوم «ثمود» و «عاد» عذاب الهی را انکار کردند!

۵ - اما قوم «ثمود» با عذابی سرکش هلاک شدند.

- ۶ - و اما قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند.
- ۷ - (خداوند) این تندباد بنیان کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت، و (اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم مانند تنه های پوسیده نخل در میان این تندباد روی زمین افتاده اند.
- ۸ - آیا کسی از آنها را باقی می بینی؟!

تفسیر:

عذابی سرکش برای قوم طغیانگر! این سوره، از مسأله قیامت و آن هم با عنوان تازه ای شروع می شود، می فرماید: «آن روز تحقق یابنده» (الْحَاقَّةُ).

«چه روز تحقق یابنده ای است»؟ (مَا الْحَاقَّةُ). (۱)

«و تو چه می دانی که آن روز تحقق یابنده چیست»؟ (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ). تقریباً عموم مفسران، «حَاقَّة» را به معنی «روز قیامت» تفسیر کرده اند، به خاطر این که: روزی است که قطعاً واقع می شود، همانند تعبیر به «الْوَاقِعَةُ» در سوره «واقعه»، و همین تعبیر در آیه ۱۶ همین سوره نیز آمده است، و اینها همه حاکی از یقینی بودن آن روز بزرگ است.

تعبیر به «مَا الْحَاقَّةُ» برای بیان عظمت آن روز است، درست مثل این که در

۱ - در ترکیب این جمله، احتمالات متعددی داده شده که از همه مناسب تر این است که گفته شود: «الْحَاقَّةُ» مبتدا است و «ما» استفهامیه مبتدای دوم، و «الْحَاقَّةُ» بعد از آن، خبر مبتدای دوم و مجموعاً خبر مبتدای اول است.

تعبیرات روزمره می گوئیم: فلان کس انسان است، چه انسانی؟ یعنی حدّ و مرزی برای توصیف انسانیت او نیست.

تعبیر به «ما أذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ» باز هم برای تأکید بیشتر روی عظمت حوادث آن روز عظیم است، تا آنجا که حتی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خطاب می شود: تو نمی دانی آن روز چگونه است؟ و حقیقت همین است که، درک حوادث قیامت برای ما زندانیان زندان دنیا، امکان پذیر نیست، همان گونه که درک مسائل مربوط به دنیا، برای جنینی که در شکم مادر است، با هیچ بیانی میسر نمی باشد. (۱)

احتمال دیگری که در تفسیر این آیات وجود دارد - گر چه کمتر کسی از مفسران آن را پذیرفته است - این که: «الحاقّة» اشاره به عذاب هائی است که در این دنیا، ناگهان دامان مجرمان سرکش و طاغیان خودخواه را می گیرد، همان گونه که «القارعة» در آیه بعد، در کلمات بعضی از مفسران به همین معنی تفسیر شده است، و اتفاقاً این تفسیر با آیات آینده که سخن از عذاب های کوبنده قوم «عاد»، «ثمود»، «فرعون» و قوم «لوط» می گوید، تناسب بیشتری دارد.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز می خوانیم: أَلْحَاقَةُ، أَلْحَذَرُ بُزُولِ الْعَذَابِ: «حاقّه، هشدار است به نازل شدن عذاب»، نظیر آنچه درباره «آل فرعون» آمده است که می فرماید: وَ حَاقَ بَالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ: «عذاب بد بر آل فرعون نازل گشت». (۲) - (۳)

آنگاه، به سراغ بیان سرنوشت اقوامی می رود که روز قیامت (یا نزول عذاب

۱ - بعضی از مفسران گفته اند: جمله «ما أذْرَاكَ» در تمام قرآن در جایی گفته شده که مطلب معلوم و مسلّمی است اما «و ما یدریک» در مواردی آمده که نامعلوم است (مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۳) بعضی دیگر از مفسران مانند «قرطبی» نیز این معنی را نقل کرده اند.

۲ - مؤمن، آیه ۴۵.

۳ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۳۸۳ (توجه داشته باشید «حاقّه» با «حاق» از یک ماده است).

الهی را در دنیا) منکر شدند، و می افزاید: «قوم ثمود و عاد عذاب کوبنده الهی را انکار کردند» (كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ).

«اما قوم ثمود به وسیله عذابی سرکش هلاک شدند» (فَأَمَّا ثَمُودُ فَاهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ). قوم «ثمود» قومی بودند که در یک منطقه کوهستانی، میان «حجاز» و «شام» زندگی می کردند، حضرت «صالح» (علیه السلام) به سوی آنها مبعوث شد، ولی آنها هرگز ایمان نیاوردند و به مبارزه با او برخاستند، حتی از او خواستند که اگر راست می گوئی، عذابی را که به ما وعده می دهی فرود آور! در این هنگام «صاعقه ای ویرانگر» بر آنها مسلط شد، و در چند لحظه، لرزه بر قصرها و خانه های مستحکمشان افکند، و همه را درهم کوبید و جسم های بی جانیشان بر زمین افتاد.

قابل توجه این که: قرآن، عامل نابودی این قوم سرکش را عذابی سرکش می شمرد: «الطَّاغِيَةُ» و این عذاب سرکش، در سوره «اعراف» آیه ۷۸ به عنوان «رَجْفَةً» (زلزله) ذکر شده، و در آیه ۱۳ «فصلت» «صَاعِقَةً» و در ۶۷ «هود» «صَيْحَةً» آمده است، که در حقیقت، همه به یک معنی بازمی گردد؛ زیرا صاعقه همیشه با صدای عظیمی همراه است، و لرزه بر نقطه ای که فرود می آید وارد می کند و عذابی است طغیانگر. (۱)

پس از آن، به سراغ سرنوشت قوم «عاد» می رود، قومی که در سرزمین «احقاف» (در شبه جزیره عرب یا یمن زندگی می کردند) قامت هائی طویل، اندامی قوی، شهرهائی آباد، زمین هائی خرم و سرسبز، و باغ هائی پرطراوت داشتند، پیامبر آنها حضرت «هود» (علیه السلام) بود، آنها نیز طغیان و سرکشی را به جائی

۱ - سرگذشت قوم «ثمود» در جلد ۶ تفسیر «نمونه»، صفحات ۲۳۴ تا ۲۴۱ مشروحاً آمده است.

رساندند که، خداوند با عذابی دردناک که شرح آن در همین آیات آمده است، طومار زندگی آنها را درهم پیچیده.

نخست می فرماید: «اما عاد به وسیله تندبادی سرکش و پرسروصدا و سرد و مسموم به هلاکت رسیدند» (وَ اَمَّا عَادٌ فَاهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ).

«صَرْصَرٌ» (بر وزن دفتر) به بادهای سرد یا پرسروصدا و یا مسموم گفته می شود، و مفسران هر سه معنی را در تفسیر آن ذکر کرده اند، و جمع میان آنها نیز ممکن است.

«عَاتِيَةٌ» از ماده «عُتُو» (بر وزن غُلُو) به معنی سرکش است، منتها نه سرکش از فرمان خدا، بلکه، سرکش در معیار نسیم ها و بادهای معمولی.

سپس، به توصیف دیگری از این تندباد کوبنده پرداخته، می افزاید: «خداوند آن را بر این قوم، مدت هفت شب و هشت روز پی در پی و بنیان کن مسلط ساخت» (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا).

«حُسُومًا» از ماده «حَسَم» (بر وزن رسم) به معنی از بین بردن آثار چیزی است، و اگر به شمشیر «حَسَام» (بر وزن غلام) گفته می شود، به همین مناسبت است، و گاه به داغ نهادن بر زخم، برای سوزاندن ریشه آن نیز، «حَسَم» گفته می شود، و در اینجا منظور این است که: این هفت شب و هشت روز پی در پی زندگی گسترده و با رونق این قوم عظیم را درهم کوبید، متلاشی کرد و ریشه کن ساخت. (۱)

نتیجه آن شد که قرآن می گوید: «اگر آنجا بودی مشاهده می کردی که آن قوم

۱ - توجه داشته باشید «حُسُومًا» «صفت» است برای «سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ» و بعضی آن را «حال» برای «ریح» یا «مفعول له» دانسته اند.

همگی به روی زمین افتاده، همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل! (فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ).

چه تشبیه جالبی، که هم بزرگی قامت آنها را مشخص می کند، هم ریشه کن شدن آنها را، و هم تو خالی بودن در برابر عذاب های الهی، به گونه ای که تندباد آنها را به آسانی جابه جا می کرد.

«خاویۀ» از ماده «خواء» (بر وزن هواء) در اصل، به معنی خالی شدن است، این تعبیر در مورد شکم های گرسنه، ستارگان خالی از باران (به اعتقاد عرب جاهلی) و گردوی پوک نیز به کار می رود.

و در آخرین آیه، می افزاید: «آیا کسی از آنها را باقی می بینی؟! (فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ). (۱) آری، امروز نه تنها اثری از قوم عاد نیست، که از ویرانه های شهرهای آباد، و عمارت های پرشکوه، و مزارع سرسبز آنها نیز، چیزی باقی نمانده است.

درباره سرگذشت قوم «عاد» مشروحاً در جلد ۹، صفحات ۱۴۰ تا ۱۴۸، ذیل آیات ۵۸ تا ۶۰ سوره «هود» بحث کرده ایم، و همچنین در جلد ۲۰، صفحات ۲۳۳ تا ۲۴۱.

۱ - «باقیۀ» صفت برای موصوف مقدری است و در اصل «نَفْسٌ بَاقِيَةٌ» بوده.

- ۹ وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ
 ۱۰ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً
 ۱۱ إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ
 ۱۲ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ

ترجمه:

- ۹ - و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و اهل شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب گناهان شدند.
 ۱۰ - و با فرستاده پروردگارشان مخالفت کردند؛ و خداوند آنها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت.
 ۱۱ - و هنگامی که آب طغیان کرد، شما را سوار بر کشتی کردیم.
 ۱۲ - تا وسیله تذکری برای شما قرار دهیم و گوش های شنوا آن را دریابد و بفهمد.

تفسیر:

کجاست گوش های شنوا؟

بعد از ذکر گوشه ای از سرگذشت قوم «عاد» و «ثمود»، به سراغ اقوام دیگری همچون قوم «نوح» و قوم «لوط» می رود، تا از زندگی آنها درس عبرت دیگری به افراد بیدار دل دهد، می فرماید: «فرعون و کسانی که قبل از او بودند، و مردم شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند» (وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ).

«خَاطِئَةً» به معنی خطا است (هر دو معنی مصدری دارد) و مراد از خطا در اینجا، شرک و کفر و ظلم و فساد و انواع گناهان است.

«مُؤْتَفِكَاتٌ» جمع «مُؤْتَفِكَةٍ» از ماده «اِئْتَفَاكَ» به معنی انقلاب و زیر و رو شدن است، و در اینجا، اشاره به شهرهای قوم لوط است، که با زلزله شدیدی زیر و رو گردید.

منظور از «مِنْ قَبْلِهِ»، اقوامی است که قبل از «فرعون» بودند، مانند قوم «شعیب» و گردنکشانان همچون «نمرود».

آنگاه، می افزاید: «آنها با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند، و خداوند آنها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت» (فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمُ أَخْذَةً رَابِيَةً).

فرعونیان با «موسی» و «هارون» به مخالفت برخاستند، و ساکنان شهرهای «سدوم» به مخالفت با حضرت «لوط»، و اقوام دیگر نیز از فرمان پیامبر خود سرپیچیدند، و هر گروهی از این سرکشان، به نوعی عذاب گرفتار شدند، فرعونیان در کام امواج «نیل» که مایه حیات و آبادی و برکت کشورشان بود غرق گشتند، و قوم لوط با «زلزله» شدید، و سپس «بارانی از سنگ» محو و نابود شدند.

«رَابِيَةً» و «رَبَا» از یک ماده است، و به معنی افزایش و اضافه است، و در اینجا، منظور عذابی است که بسیار سخت و شدید بود.

شرح ماجرای قوم فرعون و لوط در بسیاری از سوره های قرآن آمده، که از

همه مشروح تر در آیات ۱۰ تا ۶۸ سوره «شعراء» می باشد. (۱)

و سرانجام، اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نوح و مجازات دردناک آنها کرده، می گوید: «ما هنگامی که آب طغیان کرد شما را در کشتی سوار کردیم» (إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ).

طغیان آب چنین بود که، ابرهای تیره و تار، آسمان را پوشانید، و چنان بارانی نازل شد که، گوئی سیلاب از آسمان فرو می ریزد، چشمه ها نیز از زمین جوشیدن گرفت، و این هر دو آب دست به هم دادند، و همه چیز زیر آب فرو رفت: باغ ها، مزارع، قصرها و خانه های قوم طغیانگر، تنها گروهی که نجات یافتند، مؤمنانی بودند که همراه نوح (علیه السلام) سوار بر کشتی شدند.

تعبیر به: حَمَلْنَاكُمْ: «شما را حمل کردیم» کنایه از اسلاف و نیاکان ما است، چرا که اگر آنها نجات نیافته بودند، ما نیز امروز وجود نداشتیم. (۲)

بعد از آن، به هدف اصلی این مجازات ها اشاره کرده، می افزاید: «منظور این بود که آن را وسیله ای برای یادآوری شما قرار دهیم» (لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً).

«و گوش های شما آن را در خود نگهداری کند» (وَتَعِيَهَا أذُنٌ وَاعِيَةٌ).

هرگز نمی خواستیم از آنها انتقام بگیریم، بلکه، هدف تربیت انسان ها، هدایت آنها در مسیر کمال، ارائه طریق و ایصال به مطلوب بوده است.

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۹۵ به بعد مراجعه شود.

در سوره «اعراف»، از آیه ۱۰۳ تا ۱۳۷، جلد ۶، صفحه ۲۷۷ به بعد.

در سوره «طه»، از آیه ۲۴ تا ۷۹، جلد ۱۳، صفحه ۱۸۵ به بعد.

و داستان قوم «لوط» نیز در بسیاری از سوره های قرآن، از جمله آیات ۶۱ تا ۷۷ سوره «حجر»، جلد ۱۱، صفحه ۱۰۶ به بعد.

و در سوره «هود»، از آیه ۷۷ تا ۸۳، جلد ۹، صفحه ۱۷۸ آمده است.

۲ - لذا بعضی گفته اند: آیه محذوفی دارد و در تقدیر «حملنا آبائکم» می باشد.

«تَعِيَهَا» از ماده «وعی» (بر وزن سعی) آن گونه که «راغب» در «مفردات» و «ابن منظور» در «لسان العرب» گفته اند: در اصل، به معنی نگهداری چیزی در قلب است، سپس، به هر ظرفی «وعاء» گفته شده، چون چیزی را در خود نگه می دارد، و در آیه مورد بحث، این صفت برای گوش ها ذکر شده است، گوش هایی که حقایق را می شنوند و در خود نگه می دارند. یا به تعبیر دیگر، گاه انسان سخنی را می شنود، و فوراً آن را از گوش بیرون می افکند، همان طور که در تعبیرات عامیانه می گوئیم: از این گوش شنید و از گوش دیگر بیرون کرد، ولی، گاه روی آن اندیشه می کند و در دل جای می دهد، و آن را چراغ راه زندگی خود می شمرد. این چیزی است که از آن تعبیر به «وعی» می شود.

* * *

نکته ها:

۱ - فضیلت دیگری از فضائل علی (علیه السلام)

در بسیاری از کتب معروف اسلامی، اعم از تفسیر و حدیث آمده است: پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) به هنگام نزول آیه فوق (وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ) فرمود: سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَ عَلِيٍّ: «من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوش های شنوا و نگه دارنده حقایق قرار دهد» و به دنبال آن، علی (علیه السلام) می فرمود: مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) شَيْئاً قَطُّ فَنَسِيتُهُ إِلَّا وَ حَفِظْتُهُ:

«من هیچ سخنی بعد از آن از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کنم، بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم» (۱).

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۴۳، «مجمع البیان»، «روح البیان»، «روح المعانی»، «ابوالفتوح رازی»، و «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث، این حدیث در «مناقب ابن مغازلی شافعی»، صفحه ۲۶۵ (طبع اسلامی) نیز آمده است.

در «غایه المرام» شانزده حدیث در این زمینه، از طرق شیعه و اهل سنت نقل کرده است، و «محدث بحرانی» در تفسیر «البرهان» از «محمد بن عباس» نقل می کند: در این باره، سی حدیث از طرق عامه و خاصه نقل شده است.

و این، فضیلتی است بزرگ برای پیشوای بزرگ اسلام علی (علیه السلام) که صندوقچه اسرار پیامبر (صلی الله علیه وآله) و وارث تمام علوم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود، و به همین دلیل، بعد از او، در مشکلاتی که برای جامعه اسلامی در مسائل علمی پیش می آمد، موافقان و مخالفان به او پناه می بردند، و حل مشکل را از او می خواستند، که در کتب تواریخ مشروحاً آمده است.

۲ - تناسب میان «گناه» و «کیفر»

تعبیراتی که در آیات فوق آمده است جالب توجه است، در مورد عذاب قوم ثمود «طاغیة»، در مورد قوم عاد «عاتیة»، در مورد قوم فرعون و قوم لوط «رابیة» و درباره قوم نوح تعبیر به «طغی الماء» می کند، که همه اینها مفهوم طغیان و سرکشی در آن نهفته است. و به این ترتیب، عذاب این اقوام طغیانگر، طغیان بعضی از مواهب زندگی شمرده شده است، اعم از آب و باد و خاک و آتش.

این تعبیرات، تأکیدی بر این حقیقت است که: کیفرهای دنیا و آخرت، تجسمی از اعمال خود ما است و این کردار انسان هاست که به آنها بازمی گردد.

- ۱۳ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَهُ وَاحِدَةً
 ۱۴ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً
 ۱۵ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ
 ۱۶ وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ
 ۱۷ وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ

ترجمه:

- ۱۳ - به محض این که یک بار در «صور» دمیده شود،
 ۱۴ - و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یک باره درهم کوبیده و متلاشی گردند،
 ۱۵ - در آن روز «واقعه عظیم» روی می دهد،
 ۱۶ - و آسمان از هم می شکافد و سست می گردد و فرو می ریزد!
 ۱۷ - فرشتگان در اطراف آسمان قرار می گیرند و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می کنند!

تفسیر:

روزی که آن واقعه بزرگ رخ می دهد
 در ادامه آیات آغاز این سوره، که ناظر به مسأله رستاخیز و قیامت بود، آیات بالا، بحث هائی از حوادث این رستاخیز عظیم را مطرح می کند، با تعبیراتی تکان دهنده و بیدارگر، که انسان را به عظمت و قایعی که در پیش دارد آشنا می سازد.
 نخست، می فرماید: «هنگامی که یک بار در صور دمیده شد...» (فَإِذَا نُفِخَ فِي

الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً).

چنان که قبلاً نیز اشاره کرده ایم: از قرآن مجید استفاده می شود که، پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، ناگهانی با صدائی عظیم انجام می گیرد، که از آن تعبیر به «نفخه صور» (دمیدن در شیپور) شده است.

این، به خاطر آن است که: در گذشته و امروز، برای جمع کردن و آماده باش لشکر، و یا فرستادن آنها به استراحتگاه، از شیپور استفاده می کنند، که با دو آهنگ مختلف نواخته می شود، هنگامی که شیپور استراحت و خواب نواخته می شود، سربازان همه به استراحتگاه می روند، و هنگامی که شیپور جمع و آماده باش نواخته می شود، همه سربازان از جا حرکت کرده و صفوف خود را منظم می کنند.

گوئی خداوند می خواهد بفرماید: مسأله پایان این جهان و آغاز جهان دیگر در برابر قدرت من، به همان سادگی دمیدن در یک شیپور است، با یک فرمان و در یک لحظه ناگهانی، همه اهل آسمان و زمین می میرند، و با یک فرمان دیگر، همگی لباس حیات در تن می پوشند و آماده حساب می شوند.

درباره خصوصیات «صور» و چگونگی «نفخ» در آن، و تعداد نفخ ها، و فاصله میان آنها، مطالب فراوانی در تفسیر سوره «زمر» آورده ایم و نیاز به تکرار آن نمی بینیم. (۱)

تنها چیزی که باید در اینجا یادآور شویم این است که: «نفخه صور» همان گونه که در بالا اشاره شد «دو نفخه» است: «نفخه مرگ» و «نفخه حیات مجدّد» و در این که آنچه در آیه مورد بحث آمده، «نفخه اول» است یا «دوم»؟ مفسران عقیده واحدی ندارند؛ زیرا آیاتی که بعد می آید، بعضی مناسب «نفخه مرگ» است، و بعضی مناسب «نفخه حیات و رستاخیز»، ولی روی هم رفته، این آیات

تناسب بیشتری با «نفخه اول» یعنی نفخه پایان دنیا دارد.

پس از آن، می افزاید: «و هنگامی که زمین و کوه ها از جا برداشته، و با یک ضربه درهم کوبیده و خرد شوند» (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً).

«دک» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل، به معنی زمین صاف و نرم است، و از آنجا که برای صاف کردن یک زمین ناهموار باید آن را درهم بکوبند، در بسیاری از موارد، این واژه به معنی کوبیدن شدید به کار رفته است.

ولی، از بعضی از منابع لغت، استفاده می شود: اصل معنی «دک» همان کوبیدن و ویران کردن است، و چون لازمه کوبیدن و ویران کردن، صاف و هموار شدن است، این واژه در این معنی نیز به کار می رود. (۱)

به هر حال، این کلمه در آیه مورد بحث، به معنی کوبیدن شدید کوه ها و زمین های ناهموار به یکدیگر است، به گونه ای که یک باره از هم متلاشی و هموار گردند!

و می افزاید: «در آن روز واقعه عظیمی در جهان رخ می دهد، و رستاخیز برپا می شود» (فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ).

نه تنها زمین و کوه ها متلاشی می شوند، که، «آسمان ها نیز از هم می شکافند و سست و نااستوار می گردند» (وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ).

کرات عظیم آسمانی از این حادثه هولناک و وحشتناک برکنار نمی مانند، آنها

نیز شکافته، پراکنده و متلاشی خواهند شد، و با آن صلابت و استحکامی که دارند، آن چنان سست می شوند که، به گفته قرآن در آیه ۳۷ سوره «الرحمن»: «أَسْمَانِ از هم شکافته و همانند روغن مذاب گلگون می شود» (فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ). و یا به تعبیر دیگر، زمین و آسمان کنونی ویران شده، و بر ویرانه های آنها جهانی نو برپا می گردد، که از جهان کنونی برتر و بالاتر و کامل تر است.

«و فرشتگان در جوانب و کناره های آسمان ها قرار می گیرند» (وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى أَرْجَائِهَا). «أَرْجَاء» جمع «رجا» به معنی اطراف و جوانب چیزی است، و «مَلَك» در اینجا، گر چه به صیغه مفرد ذکر شده، ولی منظور جنس و جمع است. گوئی در آن روز، فرشتگان همانند مأمورانی که اطراف میدانی ایستاده و منتظر فرمان برای انجام کارند، در گرداگرد آسمان ها صف می کشند و در انتظار فرمان حق اند. سپس می فرماید: «و در آن روز هشت فرشته بر فراز همه آنها، عرش پروردگارت را حمل می کنند» (وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ). این حاملان عرش، گر چه صریحاً در این آیه تعیین نشده اند که از فرشتگانند یا غیر آنها، ولی ظاهر تعبیرات مجموع آیه، نشان می دهد: آنها از فرشتگانند، ولی، مشخص نیست که آیا هشت فرشته اند، یا هشت گروه کوچک یا بزرگ. البته، آنچه در روایات اسلامی آمده، حاملان عرش هم اکنون چهار نفر (یا چهار گروه) هستند، اما در قیامت دو برابر می شوند، چنان که در حدیثی، از

پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِنَّهُمْ الْيَوْمَ أَرْبَعَةٌ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أُيِّدَهُمْ بِأَرْبَعَةٍ آخِرِينَ، فَيَكُونُونَ ثَمَانِيَةً:

«آنها امروز چهار نفرند، و روز قیامت آنها را با چهار نفر دیگر تقویت می کند، و هشت نفر می شوند».(۱)

اما این که «عرش» چیست؟ و این فرشتگان کیانند؟ مسلماً منظور از «عرش» یک تخت سلطنتی جسمانی نیست، بلکه، همان گونه که در سابق در تفسیر کلمه عرش گفته ایم، به معنی «مجموعه جهان هستی» است، که عرش حکومت خدا است، و به وسیله فرشتگان، که مجری فرمان خدا هستند، تدبیر می شود.

و جالب این که در روایتی آمده: «حاملان هشتگانه عرش خدا در قیامت چهار نفر از اولین، و چهار نفر از آخرین هستند، اما چهار نفر از اولین «نوح»، «ابراهیم»، «موسی» و «عیسی» می باشند، و چهار نفر از آخرین «محمد» (صلی الله علیه وآله)، «علی»، «حسن» و «حسین» (علیهم السلام) هستند».(۲)

این تعبیر ممکن است اشاره به مقام شفاعت آنها برای اولین و آخرین باشد، البته شفاعت در مورد کسانی که لایق شفاعتند، و به هر حال، گسترش مفهوم «عرش» را نشان می دهد. باید توجه داشت اگر حاملان هشتگانه عرش، هشت گروه باشند، ممکن است گروه هائی از فرشتگان و گروهی از انبیاء و اولیاء عهده دار این مهم گردند، و به این ترتیب، بخشی از تدبیر نظام آن روز را فرشتگان بر عهده دارند، و بخشی را انبیاء، اما همه، به فرمان خدا است.

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۳۸۴.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۶.

در این که: ضمیر در فَوْقَهُمْ: «بر فراز آنها» به «انسان ها» برمی گردد یا به «فرشتگان» احتمالات متعددی داده شده، و چون در جمله قبل از آن، سخن از فرشتگان است، ظاهر این است که: به آنها برمی گردد.

و به این ترتیب، فرشتگان گرداگرد جهان را فرا می گیرند و بر بالای آنها (بالا از نظر مقام) هشت فرشته، حاملان عرش خدایند.

این احتمال نیز وجود دارد که: حاملان عرش خدا، افرادی برتر و بالاتر از فرشتگانند، و در این صورت، با حدیث گذشته که حاملان عرش خدا را هشت نفر از انبیاء و اولیاء می شمرد، تطبیق می کند.

بدون شک، حوادث مربوط به قیامت، چه رسد به مسائل مربوط به حاملان عرش در آن روز، اموری نیستند که به طور دقیق برای ما که ساکنان این جهان محدود و تاریک هستیم روشن باشد، آنچه می گوئیم، شبحی است که از دور در پرتو آیات الهی می بینیم، و گرنه، حقیقت آن را باید رفت و تماشا کرد! (۱)

این نکته نیز لازم به یادآوری است، در «نفخه صور اول»، همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند، بنابراین، بحث از «حاملان عرش» مربوط به «نفخه دوم» است، که همه زنده می شوند، هر چند در آیه، سخنی از «نفخه دوم» نیست، ولی از قرائن روشن می شود، مطالبی را که در آیات بعد می خوانیم نیز، مربوط به همین «نفخه دوم» است. (۲)

۱ - درباره معانی «عرش» از نظر «لغت» و «قرآن مجید» کراراً در تفسیر «نمونه» بحث کرده ایم، از جمله در جلد ۶، صفحه ۲۰۴، ذیل آیه ۵۴ سوره «اعراف».

۲ - در حقیقت آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «ثم نفخ فيه اخرى».

- ۱۸ یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ
 ۱۹ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً
 ۲۰ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ
 ۲۱ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ
 ۲۲ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ
 ۲۳ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ
 ۲۴ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أُسْلِفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ

ترجمه:

- ۱۸ - در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید و چیزی از کارهای شما پنهان نمی ماند!
 ۱۹ - پس کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از شدت شادی) فریاد می زند که:
 «نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید!»
 ۲۰ - من یقین داشتم که به حساب اعمالم می رسم!»
 ۲۱ - او در یک زندگی (کاملاً) رضایت بخش قرار خواهد داشت.
 ۲۲ - در بهشتی عالی،
 ۲۳ - که میوه هایش در دسترس است!
 ۲۴ - (و به آنان گفته می شود): بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید!

تفسیر:

ای اهل محشر! نامه اعمال مرا بخوانید

در تفسیر آیات گذشته گفته شد: «نَفَخَ صُورُ» دو بار رخ می دهد، در مرتبه اول، همه زندگان می میرند، و نظام هستی متلاشی می شود، و در مرتبه دوم، جهان نوینی برپا می گردد. و انسان ها و فرشتگان حیات نوینی پیدا می کنند، آغاز آیات از نفخه اول خبر می دهد، و پایان آن از نفخه دوم.

در ادامه همین مطلب، در آیات مورد بحث، می فرماید: «در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید و چیزی از کارهای شما پنهان نمی ماند» (يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ).

«تُعْرَضُونَ» از ماده «عرض» به معنی نشان دادن و عرضه داشتن چیزی است، خواه کالا به هنگام معامله باشد، و یا غیر آن، البته، انسان ها و غیر انسان ها در این دنیا نیز، دائماً در محضر خدا هستند، ولی، این مطلب در قیامت ظهور و بروز بیشتری دارد، فی المثل، حاکمیت خداوند بر عالم هستی دائمی است، ولی این حاکمیت در این روز از هر زمان آشکارتر است.

جمله «لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ» ممکن است اشاره به این باشد که، در آن روز، غیب و سرّ اشخاص، تبدیل به شهود و ظهور می شود، چنان که قرآن درباره قیامت می گوید: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: «آن روز، روزی است که صفات نهانی ظاهر می شود». (۱)

نه تنها اعمال مخفیانه انسان ها، که صفات، روحیات، خلقیات و نیت ها، همه برملا می گردد، و این حادثه ای است عظیم، و به گفته بعضی از مفسران: عظیم تر از متلاشی شدن کوه ها و شکافتن کرات آسمان! روز رسوائی بزرگ

بدکاران و سربلندی بی نظیر مؤمنان است، روزی است که انسان عریان از نظر اعمال و اسرار درون در آن صحنه ظاهر می شود، آری، آن روز، هیچ چیز از وجود ما پنهان نمی ماند. و نیز، ممکن است اشاره به احاطه علمی خداوند بر همه چیز در آن روز باشد، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

* * *

و لذا، به دنبال آن می گوید: «اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده شده از فرط خوشحالی فریاد می زند: بیائید نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید» (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤْا كِتَابِيَهٗ). (۱)

گوئی از خوشحالی در پوست خود نمی گنجد و از این همه نعمت و توفیق و هدایتی که خدا به او داده، تمام ذرات وجودش شاکر است و فریاد «الحمد لله» سر می دهد.

* * *

آنگاه، بزرگ ترین افتخار خود را در این کلمه خلاصه کرده، می گوید: «من یقین داشتم رستاخیزی در کار است، و من به حساب اعمالم می رسم» (إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسَابِيَهٗ). (۲) «ظَنُّ» در این گونه موارد به معنی «یقین» است، او می خواهد بگوید: آنچه نصیب من شده، به خاطر ایمان به چنین روزی است، و راستی هم همین است،

۱ - «هاؤم» به گفته ارباب لغت، به معنی «بگیرید» می باشد، اگر مخاطب جمع مردان باشد «هاؤم» گفته می شود، و اگر جمع زنان «هائُن» و اگر مفرد مذکر باشد «هَاء» (به فتح) و اگر مفرد مؤنث باشد «هَاء» (به کسر) و برای تشنیه «هائِما» گفته می شود، «راغب» در «مفردات» می گوید: «هَاء» در معنی گرفتن به کار می رود، و «هَات» در معنی دادن.

۲ - «ها» در «حِسَابِيَهٗ» «هَاء استراحت» یا «هَاء سکت» است و معنی خاصی ندارد همان گونه که در «کِتَابِيَهٗ» نیز چنین است.

ایمان به حساب و کتاب، به انسان، روح تقوا و پرهیزگاری می بخشد، و تعهد و احساس مسئولیت در او ایجاد می کند، و مهم ترین عامل تربیت انسان است.

در آیات بعد، گوشه ای از پاداش های چنین کسانی را بیان کرده، می فرماید: «او در یک زندگی کاملاً رضایت بخش قرار خواهد داشت» (فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ). (۱)

گرچه، با همین یک جمله، همه گفتنی ها را گفته است، ولی برای توضیح بیشتر می افزاید: «او در بهشتی بلند مرتبه قرار دارد» (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ). بهشتی آن قدر رفیع و والا که، هیچ کس مانند آن را ندیده و نشنیده و حتی تصور نکرده است.

«بهشتی که میوه هایش در دسترس است» (قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ). نه زحمتی برای چیدن میوه ها درکار است، و نه مشکلی برای نزدیک شدن به درختان پربارش، و اصولاً تمام نعمت هایش بدون استثناء در دسترس است. (۲)

و در آخرین آیه مورد بحث، خطاب محبت آمیز خداوند را به این بهشتیان چنین بیان کرده: «بخورید و بیاشامید گوارا، در برابر اعمالی که در ایام گذشته

۱ - با این که «رضایت و خشنودی» صفتی است برای صاحبان این زندگی، ولی در آیه فوق آن را صفتی برای خود زندگی قرار داده، و این نهایت تأکید را افاده می کند، یعنی نوعی از زندگی است که سراسر رضایت و خشنودی می باشد.

۲ - «قُطُوفُ» جمع «قُطْف» (بر وزن حزب) به معنی میوه چیده شده است، و گاه به معنی میوه ای که آمده چیدن است نیز آمده.

انجام داده اید» (كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أُسْلِفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ).
 آری، این نعمت های بزرگ، بی حساب نیست، اینها پاداش اعمال شما است که در دنیا برای
 امروز ذخیره کردید و از پیش فرستادید، البته، این اعمال ناچیز هنگامی که در افق فضل و
 رحمت الهی قرار گرفته، به چنین ثمراتی منتهی شده است.

نکته ها:

- ۱ - تفسیر دیگری برای کلمه «عرش»
 ۱ - در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: حَمَلَةُ الْعَرْشِ - وَالْعَرْشُ الْعِلْمُ - ثَمَانِيَةٌ
 أَرْبَعَةٌ مِنَّا، وَ أَرْبَعَةٌ مِمَّنْ شَاءَ اللَّهُ:
 «حاملان عرش - منظور از عرش علم خدا است - هشت نفرند، چهار نفر از ما و چهار نفر از
 کسانی که خدا خواسته». (۱)
 - ۲ - در حدیث دیگری، از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: فَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ
 الْعُلَمَاءُ، الَّذِينَ حَمَلَهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ: «حاملان عرش، علما و دانشمندانی هستند که خداوند علم
 خود را به آنها تعلیم فرمود». (۲)
 - ۳ - و در حدیث دیگری، از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می خوانیم: الْعَرْشُ لَيْسَ
 هُوَ اللَّهُ وَالْعَرْشُ اسْمُ عِلْمٍ وَ قُدْرَةٍ: «عرش، خود خدا نیست، بلکه نام علم و قدرت او
 است». (۳)
- از این احادیث به خوبی استفاده می شود: عرش، علاوه بر تفسیری که سابقاً گفتیم، تفسیر
 دیگری نیز دارد و آن «صفات خدا» است، صفاتی همچون «علم»

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۰۶، حدیث ۲۸.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۰۵، حدیث ۲۶.

۳ - همان مدرک، حدیث ۲۷.

و «قدرت»، بنابراین، حاملان عرش الهی، حاملان علم اویند، و هر قدر انسان یا فرشتگان، علم بیشتری داشته باشند، سهم بیشتری در حمل این عرش عظیم دارند! و به این ترتیب، این حقیقت روشن تر می شود که: «عرش»، به معنی یک تخت جسمانی شبیه تخت های سلطنتی نیست، بلکه، هر گاه در مورد خداوند به کار می رود، معانی کنائی مختلفی دارد.

* * *

۲ - مقام «علی» (علیه السلام) و شیعیان او
در روایات متعددی آمده: آیه «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ...» درباره علی (علیه السلام) است یا درباره علی (علیه السلام) و شیعیان او. (۱)
این، در واقع از قبیل ذکر مصادیق روشن است، بی آن که مفهوم آیه را محدود کند.

* * *

۳ - پاسخ به یک سؤال
در اینجا ممکن است سؤالی مطرح شود و آن این که: آیا مؤمنانی که طبق آیات فوق، صدا می زنند: «ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بخوانید»، گناهی در تمام نامه اعمالشان نیست؟

پاسخ این سؤال را می توان از بعضی از احادیث استفاده کرد، از جمله در حدیثی، از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «خداوند در قیامت، نخست از بندگان خود اقرار بر گناهانشان می گیرد، آنگاه، می فرماید: من این گناهان را در دنیا برای شما مستور ساختم، و امروز هم آن را می بخشم، سپس (فقط) نامه

حسناتش را به دست راست او می دهند».(۱)
بعضی نیز گفته اند: در آن روز، خداوند «سیئات» مؤمنان را به «حسنات» تبدیل می کند، و
اینجاست که در مجموع نامه اعمالشان، نقطه ضعفی وجود ندارد!

۲۵ وَ أَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ

۲۶ وَ لَمْ أُذَرْ مَا حِسَابِيهِ

۲۷ يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ

۲۸ مَا أُعْنَى عَنِّي مَالِيهِ

۲۹ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ

ترجمه:

۲۵ - اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند.

۲۶ - و نمی دانستم حساب من چیست!

۲۷ - ای کاش مرگم فرا می رسید!

۲۸ - مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد،

۲۹ - قدرت من نیز از دست رفت!»

تفسیر:

ای کاش مرگم فرا می رسید!

در آیات گذشته، سخن از «اصحاب الیمین» و مؤمنانی بود که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود، و با افتخار و مباهات، اهل محشر را صدا می زنند، دعوت به قرائت نامه اعمال خود می کنند، سپس، در بهشت جاویدان جای می گیرند.

و، آیات مورد بحث، درست به نقطه مقابل آنها یعنی «اصحاب الشمال» پرداخته، و در یک مقایسه، وضع آن دو را کاملاً روشن می سازد:

نخست می فرماید: «اما کسی که نامه عملش به دست چپش داده شده، می گوید: ای کاش! هرگز نامه اعمالم به من داده نمی شد!» (وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَّةً). (۱)

«و ای کاش از حساب خود هرگز خبردار نمی شدم!» (وَلَمْ أَذْرِ مَا حِسَابِيَّةً).

«و ای کاش مرگ من فرا می رسید و به این زندگی حسرت بار پایان می داد!» (يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَّةً). (۲)

آری، در آن دادگاه بزرگ، در آن «یوم البروز» و «یوم الظهور»، هنگامی که تمام قبایح اعمال خود را برملا می بیند، فریادش بلند می شود، و پی درپی آه سوزان از دل می کشد، آهی حسرت بار، و ناله ای شرربار دارد، آرزو می کند: با گذشته اش به کلی قطع رابطه کند، آرزوی مرگ از خدا و نابودی و نجات از آن رسوائی بزرگ می نماید، همان گونه که در آیه ۴۰ سوره «نبأ» نیز آمده است: وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا: «کافر در آن روز می گوید: ای کاش خاک بودم و هرگز انسان نمی شدم».

برای جمله «يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَّةً» تفسیرهای دیگری نیز گفته شده است، از جمله این که: منظور از «قاضیه» مرگ نخستین است، یعنی: ای کاش آن زمان

۱ - «ها» در «کتابیه» و همچنین «حسابیه و مالیه و سُلْطَانِيَّة» که در آیات بعد می آید «هاء سکت» یا «استراحت» است، و چنان که گفتیم، معنی خاصی ندارد بلکه یک نوع وقف زیبا در این گونه کلمات محسوب می شود، و تناسبی با وضع حالات و روحیه کسانی که این سخن را می گویند دارد (دقت کنید).

۲ - جمله «كَانَتْ الْقَاضِيَّةُ» محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: (كَانَتْ هَذِهِ الْحَالَةُ الْقَاضِيَّةُ).

که در دنیا مُردیم، دیگر زنده نمی شدیم، این در حالی است که، در دنیا چیزی ناخوشایندتر از مرگ در نظر او نبود، ولی در قیامت آرزو می کند: ای کاش آن مرگ ادامه می یافت! بعضی نیز آن را ناظر به «نفخه صور» اول دانسته اند، که از آن تعبیر به «قارَعَه» نیز شده است، یعنی: ای کاش نفخه دومی درکار نبود. ولی، تفسیری که در آغاز گفتیم از همه مناسب تر است.

* * *

سپس می افزاید: این مجرم گنهکار، زبان به اعتراف گشوده، می گوید: «مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد، و به درد امروز که روز بیچارگی من است نخورد» (ما أَغْنَى عَنِّي مَالِيَّةٌ).

* * *

نه تنها اموال مرا بی نیاز نکرد و حل مشکلی از من ننمود «که قدرت و سلطه من نیز نابود شد و از دست رفت»! (هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ).

خلاصه، نه مال به کار آمد، و نه مقام، و امروز با دست تهی، و در نهایت ذلت و شرمساری، در دادگاه عدل الهی حاضرم. همه اسباب نجات قطع شده، قدرتم بر باد رفته، و امیدم از همه جا بریده است.

بعضی، «سُلْطَان» را در اینجا به معنی دلیل و برهانی که مایه پیروزی انسان است دانسته اند، یعنی: امروز هیچ دلیل و حجتی که بتوانم اعمالم را با آن توجیه کنم در پیشگاه خدا ندارم. بعضی، از مفسران نیز گفته اند: مراد از «سُلْطَان» در اینجا، سلطه و حکومت نیست؛ چرا که تمام کسانی که وارد دوزخ می شوند سلطان کشور و امیر بلادی نبوده اند، بلکه، مراد سلطه انسان بر نفس خویش و زندگانی خویش است.

ولی با توجه به این که بسیاری از دوزخیان برای خود سلطه و نفوذ در جهان داشتند یا از سردمداران بودند، این صحیح به نظر نمی رسد.

نکته:

چند داستان عبرت انگیز

در اینجا سرگذشت های بسیاری نقل شده که، همه تأکیدی است بر محتوای آیات فوق، و درس عبرتی است برای آنها که تکیه بر مال و مقام کرده، سر تا پا آلوده غرور و غفلت و گناهند، از جمله:

۱ - در «سفینه البحار» از کتاب «نصائح» چنین نقل شده: «هنگامی که بیماری هارون الرشید در خراسان شدید شد، دستور داد: طبیبی از طوس حاضر کنند، و سفارش کرد: ادرار او را با ادرار جمع دیگری از بیماران و از افراد سالم، بر طبیب عرضه کنند، طبیب، شیشه ها را یکی بعد از دیگری واری می کرد تا به شیشه هارون رسید، و بی آن که بداند مال کیست، گفت: به صاحب این شیشه بگوئید: وصیتش را بکند؛ چرا که نیرویش مضمحل شده و بنیه اش فرو ریخته است!

هارون از شنیدن این سخن از حیات خود مأیوس شد، و شروع به خواندن این اشعار کرد:

إِنَّ الطَّبِيبَ بِطَبِّهِ وَ دَوَائِهِ *** لَا يَسْتَطِيعُ دِفَاعَ نَحْبِ قَدْ أَتَى

مَا لِلطَّبِيبِ يَمُوتُ بِالْذِّاءِ الَّذِي *** قَدْ كَانَ يَبْرَأُ مِثْلَهُ فِيمَا مَضَى

«طبیب با طبابت و داروی خود - قدرت ندارد در برابر مرگی که فرا رسیده دفاع کند»

«اگر قدرت دارد پس چرا خودش با همان بیماری می میرد - که سابقاً آن را درمان می کرد؟!»

در این هنگام، به او خبر دادند: مردم شایعه مرگ او را پخش کرده اند، برای این که این شایعه برچیده شود، دستور داد

چهارپائی آوردند، گفت: مرا بر آن سوار کنید، ناگهان زانوی حیوان سست شد. گفت: مرا پیاده کنید که شایعه پراکنان راست می گویند! سپس سفارش کرد: کفن هائی برای او بیاورند، از میان آنها یکی را پسندید و انتخاب کرد، و گفت: در کنار همین بسترم قبری برای من آماده کنید.

سپس نگاهی در قبر کرد و این آیات را تلاوت نمود: «مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ» و در همان روز از دنیا رفت». (۱)

۲ - و نیز در همان کتاب، از عالم بزرگوار «شیخ بهائی» چنین نقل شده: «مردی به نام توبه غالباً به محاسبه نفس می پرداخت، روزی گذشته عمر خود را محاسبه کرد، در حالی که شصت ساله بود، مجموعه ایام آن را حساب کرد ۲۱۵۰۰ روز شد، گفت: ای وای بر من! اگر در ازای هر روز یک گناه بیشتر نکرده باشم، بیش از بیست و یک هزار گناه کرده ام، آیا می خواهم خدا را با بیست و یک هزار گناه ملاقات کنم؟! در این هنگام، صیحه ای زد و بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد». (۲)

۳ - در کتاب «یتیمه ثعالبی» چنین آمده است: «هنگامی که مرگ «عضد الدوله» فرا رسید، زبانش جز به تلاوت این آیه حرکت نمی کرد: «مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ».

۱ - «سفینه البحار»، جلد اول، صفحه ۵۲۳، ماده «رشد».

۲ - همان مدرک، صفحه ۴۸۸، ماده «ذنب» (با اقتباس).

- ۳۰ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ
 ۳۱ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ
 ۳۲ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ
 ۳۳ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ
 ۳۴ وَلَا يَخْضَعُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ
 ۳۵ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ
 ۳۶ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينَ
 ۳۷ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ

ترجمه:

- ۳۰ - او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید!
 ۳۱ - سپس او را در دوزخ بیفکنید!
 ۳۲ - بعد او را به زنجیری که هفتاد ذراع است ببندید.
 ۳۳ - چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد.
 ۳۴ - و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی نمود.
 ۳۵ - از این رو امروز هم در اینجا یار مهربانی ندارد.
 ۳۶ - و نه طعامی، جز از چرک و خون!
 ۳۷ - غذائی که جز خطاکاران آن را نمی خورند!

تفسیر:

او را بگیرید و زنجیرش کنید!

در ادامه آیات گذشته، که سخن از «اصحاب شمال» می گفت، از آنها که، نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند و آه و ناله از آنها برمی خیزد و آرزوی مرگ می کنند، در آیات مورد بحث، به گوشه ای از عذاب های آنها در قیامت اشاره کرده، می فرماید:

«در این هنگام به فرشتگان عذاب دستور داده می شود: او را بگیرید، و در بند و زنجیرش کنید!» (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ).

«غُلُّوهُ» از ماده «غل»، چنان که قبلاً هم گفته ایم: زنجیری است که گاه به وسیله آن، دست و پای مجرمان را به گردن آنها می بستند و بسیار مشقت بار و رنج آور بوده.

«سپس گفته می شود او را در آتش دوزخ وارد کنید» (ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ).

«بعد او را به زنجیری بکشید که درازای آن هفتاد ذراع است» (ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ).

«سِلْسِلَةٍ» به معنی زنجیر است، و در اصل، از ماده «تسلسل» به معنی تکان خوردن و لرزش گرفته شده؛ زیرا حلقه های زنجیر می لرزند و تکان می خورند.

تعبیر به «هفتاد ذراع» ممکن است از باب «تکثیر» باشد؛ زیرا عدد هفتاد از اعدادی است که غالباً برای کثرت به کار می رود، و نیز ممکن است، منظور همان عدد هفتاد باشد، به هر حال، چنان زنجیری را آن چنان اطراف مجرمان می پیچند که، سرتاپای آنها را فرا می گیرد.

بعضی از مفسران گفته اند: این زنجیرهای طولانی برای یک فرد نیست، بلکه، هر گروه را به یک زنجیر می بندند، ذکر این مجازات بعد از ذکر غل و زنجیر در آیات گذشته، تناسب بیشتری با همین معنی دارد.

«ذراع» به معنی «فاصله آرنج تا نوک انگشتان» است (در حدود نیم متر) که واحد طول نزد عرب بوده، و یک مقیاس طبیعی است، ولی بعضی گفته اند: این ذراع غیر از ذراع معمول است، به طوری که هر ذراع از آن فاصله های عظیمی را دربر می گیرد، و همه دوزخیان را به آن زنجیر می بندند.

بار دیگر تکرار می کنیم: مسائل مربوط به قیامت را، با زبان ما ساکنان دنیا نمی توان کاملاً بیان کرد و آنچه در آیات و روایات آمده، تنها شبیحی از آن را ترسیم می کند.

تعبیر به «ثُمَّ» در این آیه: نشان می دهد که: بعد از ورود به جهنم، در زنجیر هفتاد ذراعی گرفتار می شود، و این مجازات جدیدی است برای آنها، این احتمال نیز وجود دارد که: همه این زنجیرهای فردی و جمعی، قبل از ورود در جهنم است، و «ثُمَّ» به اصطلاح برای تأخیر در ذکر است.

در دو آیه بعد، به علت اصلی این عذاب سخت پرداخته، می فرماید: «زیرا او اصرار داشت که به خدای بزرگ ایمان نیاورد» (إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ).

و هر قدر انبیا و اولیا و رسولان پروردگار، او را به سوی خدا دعوت می کردند نمی پذیرفت، و به این ترتیب، پیوند او با «خالق» به کلی قطع شده بود.

و نیز، مردم را «بر اطعام مستمندان تشویق نمی کرد» (وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ).

و به این ترتیب، پیوند خود را از «خلق» نیز بریده بود. بنابراین، عامل بزرگ بدبختی او قطع رابطه از «خالق» و «خلق» بود، و از این تعبیر، به خوبی استفاده می شود که: عمده اطاعات، عبادات و دستورات شرع را می توان در این دو خلاصه کرد.

و عطف «اطعام مسکین» بر «ایمان»، اشاره به اهمیت فوق العاده این عمل بزرگ انسانی است، و به راستی چنین است، زیرا به گفته بعضی: بدترین عقائد، «کفر» است، و بدترین ردائل اخلاقی، «بخل».

جالب توجه این که، نمی گوید: «اطعام نمی کرد» می گوید: دیگران را وادار به اطعام نمی نمود، اشاره به این که:

اولاً - تنها اطعام کردن یک فرد، مشکل مستمندان را حل نمی کند، باید دیگران را نیز دعوت به این کار خیر کرد، تا جنبه عمومی پیدا کند.

ثانیاً - ممکن است انسان شخصاً توانائی بر اطعام نداشته باشد، اما همه کس توانائی بر ترغیب دیگران را دارند.

ثالثاً - افراد بخیل چنانند که، نه تنها بذل و بخششی ندارند، بلکه علاقه به بذل و بخشش دیگران نیز ندارند.

از بعضی از قدماء نقل شده است: همواره به همسر خود دستور می داد: غذا را بیشتر طبخ کند تا به مسکینان نیز بدهد، و بعد می گفت:

«نصف آن زنجیر را با ایمان به خدا از تن خود بیرون آوردیم، و نصف دیگرش را با اطعام بیرون می کنیم».(۱)

سپس می افزاید: «چون عقیده و عمل او چنین بود امروز در اینجا یار گرم و

مهربانی ندارد» (فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ).

«و نه طعامی جز از چرک و خون» (وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ).

قابل توجه این که: «جزا» و «عمل» آنها کاملاً با هم متناسب اند، به خاطر قطع پیوند با خالق، در آنجا دوست گرم و صمیمی ندارند، و به خاطر ترک اطعام مستمندان، غذائی جز چرک و خون از گلوی آنها پائین نمی رود؛ چرا که آنها سال ها لذیذترین طعام ها را می خوردند، در حالی که بی نوایان جز خون دل، طعامی نداشتند.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «غِسْلِين» به معنی آبی است که از شستشوی بدن کفار در دوزخ فرو می ریزد، ولی معروف این است که: منظور چرک و خونی است که از بدن دوزخیان فرو می ریزد، و شاید منظور «راغب» نیز همین باشد، و تعبیر به «طعام» نیز مناسب همین معنی است.

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن این که: در آیه ۶ سوره «غاشیه» آمده است: لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ: «آنها غذائی جز ضریع ندارند» و «ضَرِيع» را به نوعی «خار» تفسیر کرده اند، و در آیات ۴۳ و ۴۴ سوره «دخان» می خوانیم: إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ: «درخت زقوم * طعام گنهکاران است» و «زُقُوم» را به گیاه تلخ و بدبو و بدطعمی تفسیر کرده اند، که نمونه آن در سرزمین «تهامه» می روئیده است، و شیرۀ تلخ و سوزنده ای داشته، چگونه می توان میان آن آیات و آیه مورد بحث جمع کرد؟

در پاسخ این سؤال بعضی گفته اند: هر سه کلمه (ضَرِيع و زُقُوم و غِسْلِين)، اشاره به یک مطلب است، (و آن گیاه خشن و ناگواری است که غذای اهل دوزخ است).

بعضی دیگر گفته اند: دوزخیان در طبقات مختلفی هستند و هر یک از این سه چیز، غذای گروهی از آنان است.

بعضی دیگر گفته اند: غذای آنها «زَقُوم و ضَرِیع» است، و نوشیدنی آنها «غِسْلِین» و تعبیر به «طعام» در مورد نوشیدنی بی سابقه نیست.

در آخرین آیه مورد بحث، برای تأکید می افزاید: «این غذا را جز خطاکاران نمی خورند» (لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ).

بعضی از مفسران گفته اند: «خاطی» به کسی گفته می شود که، عمداً به سراغ کار خلاف می رود، ولی «مخطی» هم به عمد گفته می شود هم به سهو، بر این اساس، این غذای دوزخی، مخصوص کسانی است که، با تعدد و آگاهی و به عنوان طغیان و سرکشی راه شرک و کفر و بخل را می پویند.

نکته:

آغاز حرکت گذاری حروف قرآن

در حدیثی آمده: «صعصعه بن صوحان» از یاران علی (علیه السلام)، می گوید: مرد عربی خدمت علی (علیه السلام) آمد و از آیه «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» سؤال کرد، و به جای «خاطئون» یعنی: خطاکاران، «خاطئون» که به معنی «گام برداران» است قرائت کرد، لذا پرسید: همه مردم گام برمی دارند، آیا خداوند به همه آنها از این غذا می دهد؟

امام (علیه السلام) تبسمی فرموده، گفت: ای مرد عرب، صحیح آن «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» است، عرض کرد: راست گفתי ای امیر مؤمنان! خداوند بنده غیر خطاکار را تسلیم عذاب نمی کند.

سپس امام(علیه السلام) رو به «ابو الأسود» (که مرد ادیبی بود) کرده فرمود: امروز حتی بیگانگان از لغت عرب نیز مسلمان شده اند، ترتیبی ده تا بتوانند زبان خود را اصلاح کنند، و «ابو الأسود» به دنبال این دستور، علامت رفع و نصب و کسر (پیش و زیر و زیر) را ابداع کرد. (۱)

۱ - تفسیر «در المثنور» از «جلال الدین سیوطی»، جلد ۶، صفحه ۲۶۳.

۳۸ فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ

۳۹ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ

۴۰ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

۴۱ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ

۴۲ وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ

۴۳ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

۳۸ - سوگند به آنچه می بینید.

۳۹ - و آنچه نمی بینید.

۴۰ - که این قرآن گفتار رسول بزرگواری است.

۴۱ - و گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می آورید!

۴۲ - و نه گفته کاهنی، هر چند کمتر متذکر می شوید!

۴۳ - کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است!

تفسیر:

این قرآن قطعاً کلام خدا است

به دنبال بحث هائی که در آیات گذشته پیرامون قیامت و سرنوشت مؤمنان و کافران بود، در

این آیات، بحث گویائی پیرامون قرآن مجید و نبوت بیان می کند، تا بحث «نبوت» و «معاد»

مکمل یکدیگر باشند.

نخست می فرماید: «سوگند می خورم به آنچه می بینید» (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا

تُبْصِرُونَ).

«و آنچه نمی بینید» (وَمَا لَا تُبْصِرُونَ).

معروف این است: «لا» در این گونه موارد، زائده و برای تأکید است، ولی بعضی گفته اند: «لا» در اینجا نیز معنی نفی را می بخشد، یعنی من قسم نمی خورم به این امور؛ چرا که:

اولاً - نیازی به این سوگند نیست.

ثانیاً - سوگند باید به نام خدا باشد.

ولی این قول ضعیف است، و مناسب، همان معنی اول است، و در قرآن مجید، سوگند به نام خدا و غیر نام او فراوان است.

جمله «مَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ» مفهوم گسترده ای دارد که همه آنچه را انسان ها می بینند و نمی بینند فرا می گیرد، و به تعبیر دیگر، سراسر عالم «شهود» و «غیب» را شامل می شود.

در اینجا احتمالات دیگری در تفسیر این دو آیه داده شده، از جمله این که: منظور از: «مَا تُبْصِرُونَ» عالم خلقت و «مَا لَا تُبْصِرُونَ» خالق است، یا این که: منظور نعمت های ظاهری و باطنی، یا انسان ها و فرشتگان، یا اجسام و ارواح، یا دنیا و آخرت است.

ولی، همان طور که اشاره کردیم، گستردگی مفهوم این دو تعبیر، مانع از محدود ساختن معنی آن است، بنابراین، همه آنچه در افق دید قرار می گیرد، و آنچه قرار نمی گیرد، در این سوگند داخل است، ولی شمول آن نسبت به خداوند، بعید به نظر می رسد؛ چرا که قرار دادن خالق در کنار خلق مناسب نیست، مخصوصاً با تعبیر به «ما» که معمولاً برای غیر عاقل می آید.

ضمناً از این تعبیر، به خوبی استفاده می شود که: آنچه را انسان با چشم

نمی بیند، بسیار است، و علم و دانش امروز این حقیقت را ثابت کرده که، محسوسات دایره محدودی از موجودات را شامل می شود، و آنچه در افق حس قرار نمی گیرد، چه در زمینه رنگ ها، اصوات، طعم ها، امواج و غیر آن، به مراتب افزون تر است. ستارگانی که در مجموع دو نیم کره زمین با چشم دیده می شود، طبق محاسبه دانشمندان، در حدود پنج هزار ستاره است، در حالی که ستارگانی که با چشم دیده نمی شود، از میلیاردها تجاوز می کند.

امواج صوتی که گوش انسان قادر به درک آن است، امواج محدودی است، در حالی که هزاران موج دیگر صوتی وجود دارد، که گوش انسان قادر به شنیدن آن نیست. رنگ هائی را که ما می توانیم ببینیم، هفت رنگ معروف است، ولی امروز مسلم شده رنگ های بی شمار دیگری ماوراء بنفش، و مادون قرمز، وجود دارد، که چشم ما قدرت مشاهده آن را ندارد.

تعداد حیوانات کوچکی که با چشم دیده نمی شود، آن قدر زیاد است که تمام دنیا را پر کرده، و گاه در یک قطره آب، هزاران هزار از آنها وجود دارد، با این حال، چقدر دردناک است که ما خود را در زندان محسوسات زندانی کنیم و از ماوراء حس بی خبر بمانیم یا آن را انکار کنیم؟ عالم ارواح، عالمی است که با دلائل عقلی و حتی تجربی اثبات شده، عالمی است بسیار گسترده تر از عالم جسم ما، با این حال، چگونه می توان در چهارچوب محسوسات محبوس ماند؟

و در آیه بعد، به ذکر نتیجه و جواب این سوگند بزرگ و بی نظیر پرداخته، می فرماید: «این قرآن گفتار رسول بزرگواری است» (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ).

منظور از «رَسُول» در اینجا بدون شک، پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است، نه جبرائیل؛ چرا که آیات بعد به وضوح به این معنی گواهی می دهد. و این که می گوید: «این گفتار رسول بزرگواری است» با این که می دانیم قرآن گفته خدا است، به این جهت است که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) ابلاغ کننده آن می باشد، به خصوص این که روی عنوان «رسالت» او تکیه شده، و می دانیم آنچه را رسول می آورد، گفتار فرستنده او است، هر چند بر زبان رسول جاری و از لب های مبارک او شنیده می شود.

* * *

آنگاه می افزاید: «این گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می آورید» (وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ). (۱)

* * *

«و قول کاهنی نیز نمی باشد هر چند کمتر متذکر می شوید» (وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ).

در حقیقت، این دو آیه نفی نسبت های ناروایی است که مشرکان و مخالفان به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می دادند.

گاه می گفتند: او شاعر است و این آیات شعر او است.

و گاه می گفتند: او کاهن است و اینها کهنات؛ چرا که کاهنان کسانی بودند که بر اثر ارتباط با جن و شیاطین، گاه بعضی از اسرار غیب را بازگو می کردند، و مخصوصاً کلمات خود را با سجع و جمله بندی های موزون همراه می ساختند، و از آنجا که قرآن، هم دارای خبرهای غیبی، و هم نظم مخصوصی است، این تهمت را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می زدند، در حالی که تفاوت میان این دو از زمین تا آسمان است.

۱ - «قَلِيلًا» در این آیه و آیه بعد، صفت «مفعول مطلق» محذوفی است، و «ما» زائده است و در تقدیر چنین است: (تُؤْمِنُونَ إِيْمَانًا قَلِيلًا).

بعضی در شأن نزول این آیات، نقل کرده اند: کسی که نسبت شعر و شاعری به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد، «ابو جهل» بود، و کسی که نسبت کهنات می داد، «عقبه» یا «عتبه» بود، و دیگران هم به دنبال آنها این تهمت ها را تکرار می کردند.

درست است که الفاظ قرآن هماهنگی و نظم زیبایی دارد که گوش را نوازش، و روح را آرامش می بخشد، اما این نه ارتباطی با شعر شاعران دارد و نه با سجع کاهنان.

«شعر» معمولاً زائیده تخیلات، و بیانگر احساسات برافروخته، و هیجانات عاطفی است، و به همین دلیل، فراز و نشیب و افت و خیز فراوان دارد، در حالی که قرآن در عین زیبایی و جذابی کاملاً مستدل و منطقی، و محتوایی عقلانی دارد، و اگر گهگاه پیشگوئی هائی از آینده کرده، این پیشگوئی ها اساس قرآن را تشکیل نمی دهد، تازه بر خلاف خبرهای کاهنان، همه قرین واقعیت بوده.

جمله های «قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ» و «قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ» توبیخ و سرزنش برای کسانی است که این وحی آسمانی را با نشانه های روشن می بینند، اما گاه شعرش می خوانند، و گاه کهنات، و کمتر ایمان می آورند.

و در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان تأکید، با صراحت می گوید: «این قرآن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است» (تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ). (۱)

بنابراین، قرآن نه شعر است و نه کهنات، نه ساخته فکر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و نه گفته جبرئیل، بلکه، سخن خداست که به وسیله پیک وحی بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده، همین تعبیر با مختصر تفاوتی در یازده مورد از قرآن مجید آمده است.

۱ - «تَنْزِيلٌ» مصدر است به معنی «اسم مفعول» و خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است «هُوَ مُنَزَّلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

- ۴۴ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ
 ۴۵ لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ
 ۴۶ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ
 ۴۷ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ
 ۴۸ وَإِنَّهُ لَتَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ
 ۴۹ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ
 ۵۰ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ
 ۵۱ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ
 ۵۲ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

ترجمه:

- ۴۴ - اگر او سخنی دروغ بر ما می بست.
 ۴۵ - ما او را با قدرت می گرفتیم.
 ۴۶ - سپس رگ قلبش را قطع می کردیم.
 ۴۷ - و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود!
 ۴۸ - و آن مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است!
 ۴۹ - و ما می دانیم که بعضی از شما (آن را) تکذیب می کنید!
 ۵۰ - و آن مایه حسرت کافران است!
 ۵۱ - و آن یقین خالص است!
 ۵۲ - حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی!

تفسیر:

اگر او دروغ بر ما می بست، مهلتش نمی دادیم!
در ادامه بحث های مربوط به قرآن، در این آیات، به ذکر دلیل روشنی بر اصالت آن پرداخته،
می فرماید: «اگر او سخنی دروغ بر ما می بست...» (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ).

«ما او را با قدرت می گرفتیم» (لَا خَذْنَاهُ مِنْهُ بِالْيَمِينِ).

«سپس رگ قلبش را قطع می کردیم!» (ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ).

«و احدی از شما نمی توانست از این کار مانع گردد و از او حمایت کند» (فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ). (۱)

«أَقَاوِيل» جمع «اقوال» و «اقوال» نیز به نوبه خود، جمع «قول» است، بنابراین، «أَقَاوِيل» جمع جمع است و منظور از آن در اینجا سخنان دروغین است.
«تَقَوَّلَ» از ماده «تَقَوَّلَ» (بر وزن تَكَلَّفَ) به معنی سخنانی است که انسان از خود ساخته و حقیقتی ندارد.

تعبیر: لَا خَذْنَاهُ مِنْهُ بِالْيَمِينِ: «ما او را با دست راست می گرفتیم و مجازات می کردیم»، به خاطر آن است که انسان کارهایی را که با دست راست انجام می دهد از قدرت بیشتری برخوردار است، و به این ترتیب «يَمِين» کنایه از قدرت است. (۲)

۱ - «مِنْ» در «مِنْ أَحَدٍ» زائده و برای تأکید است.

۲ - «مِنْ» در «مِنْهُ» زائده است و برای تأکید است و در تقدیر چنین است «لَا خَذْنَاهُ بِالْيَمِينِ».

بعضی از مفسران، احتمالات دیگری در تفسیر این آیه داده اند، که چون نامأنوس و ناموزون بود، از آن صرف نظر کردیم.

«وَتَّيْن» به معنی «رگ قلب» یعنی شاهرگی است که خون را به تمام اعضا می رساند و اگر قطع شود، مرگ انسان فوراً و بدون یک لحظه تأخیر فرامی رسد، و این سریع ترین مجازاتی است که در مورد یک نفر ممکن است انجام گیرد.

بعضی نیز آن را به رگی که قلب به آن آویزان است، یا رگی که خون را به کبد می رساند، یا رگ نخاع که در وسط ستون فقرات قرار گرفته، تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول از همه صحیح تر به نظر می رسد.

«حاجزین» جمع «حاجز» به معنی مانع است.

در اینجا سئوالی پیش می آید و آن این که: اگر هر کس دروغ بر خدا ببندد، خداوند فوراً او را مجازات و هلاک کند، باید مدعیان دروغین نبوت همگی به سرعت نابود شوند، در حالی که چنین نیست، و بسیاری از آنها سالیان دراز زنده مانده اند، و حتی آئین باطل آنها بعد از آنها نیز باقی مانده.

پاسخ این سؤال، با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این که: قرآن نمی گوید «هر مدعی»، بلکه می گوید: اگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چنین کاری کند، یعنی پیامبری که خدا به او معجزه داده و دلائل حقانیت او را تأیید کرده، اگر او از طریق حق منحرف گردد، لحظه ای به او مهلت داده نخواهد شد، چرا که مایه گمراهی و ضلالت مردم خواهد بود. (۱) ولی، کسی که ادعای باطلی می کند و معجزه یا دلیل روشنی بر حقانیت خویش ندارد، هیچ لازم نیست خداوند فوراً او را هلاک کند؛ چرا که بطلان

۱ - این، همان چیزی است که در کتب علم کلام از آن به عنوان قرار دادن معجزه در دست کاذب مطرح و تقبیح شده است.

سخنان او، برای هر کسی که طالب حق باشد روشن است، آنجا، کار مشکل می شود که مدعی نبوت با دلائل و معجزات همراه و از طریق حق منحرف گردد. و از اینجا روشن می شود، این که: بعضی از «فرق ضاله» برای اثبات دعوی پیشوایان خود، به این آیه چسبیده اند، کاملاً اشتباه است، و گرنه باید مسیلمه های کذاب، و هر مدعی دروغین دیگر نیز، بتواند به این آیه بر حقانیت خود استدلال کند.

در آیه بعد، باز هم برای تأکید و یادآوری می فرماید: «این قرآن مسلماً اندرزی است برای پرهیزگاران» (وَإِنَّهُ لَتَذْكُرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ). برای آنها که آماده اند خود را از گناه پاک کنند و راه حق را بپویند، برای آنها که جستجوگرند، و طالب حقیقت، و کسانی که این حدّ از تقوا را ندارند، مسلماً نمی توانند از تعلیمات قرآن بهره گیرند.

تأثیر عمیق و فوق العاده ای که قرآن از این نظر دارد، خود نشانه دیگری از حقانیت آن است.

سپس می گوید: «و ما می دانیم گروهی از شما آن را تکذیب می کنند» (وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ).

اما وجود تکذیب کننده لجوج، هرگز مانع دلیل بر عدم حقانیت آن نخواهد بود؛ چرا که پرهیزگاران و طالبان حقیقت از آن متذکر می شوند، نشانه های حق را در آن می بینند و در راه خدا گام می نهند.

بنابراین، همان گونه که برای استفاده از نور یک چراغ پر فروغ، حداقل لازم است انسان چشم خود را باز کند، برای بهره گیری از نور قرآن نیز، باید دیده دل

را به روی آن گشود.

و در آیه بعد، می افزاید: «و این قرآن مایه حسرت کافران است» (وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ). امروز آن را تکذیب می کنند، ولی فردا که «یوم الظهور» و «یوم البروز» و در عین حال «یوم الحسرة» است، می فهمند چه نعمت بزرگی را به خاطر لجاجت و عناد از دست داده اند، و چه عذاب های دردناکی را برای خود خریده اند، آن روز که درجات مؤمنان، و درکات خود را می بینند، و با هم مقایسه می کنند، انگشت حسرت بر دهان می گیرند، و دست های خود را از شدت خشم زیر دندان می فشارند: وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا: «به خاطر بیاور روزی را که ظالم هر دو دست خود را از شدت حسرت به دندان می گزد، و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی داشتم». (۱)

و برای این که کسی تصور نکند که شک و تردید، یا تکذیب منکران، به خاطر ابهام مفاهیم قرآن است، در آیه بعد اضافه می کند: «این قرآن یقین خالص و حق یقین است» (وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ).

تعبیر به «حَقُّ الْيَقِينِ» به عقیده بعضی از مفسران، از قبیل «اضافه شیء به نفس» است، زیرا «حَقُّ» عین «یقین» است، و «یقین» عین «حق»، همان گونه که می گوئیم: «مسجد الجامع» و «یوم الخميس» و به اصطلاح اضافه، «اضافه بیانیه» می باشد.

ولی، بهتر این است گفته شود: از قبیل اضافه «موصوف» به «صفت» است،

یعنی قرآن یقینی است خالص، و یا به تعبیر دیگر: «یقین» دارای مراحل مختلفی است: گاه، از دلیل عقلی حاصل می شود، مثل این که دودی را از دور مشاهده می کنیم و از آن یقین به وجود آتش حاصل می شود، در حالی که آتش را ندیده ایم، این را «علم الیقین» گویند. گاه، نزدیک تر می رویم و شعله های آتش را با چشم می بینیم، در اینجا یقین محکم تر می شود، و آن را «عین الیقین» می نامند.

گاه، از این هم نزدیک تر می رویم و در مجاورت آتش یا داخل آتش قرار می گیریم، و سوزش آن را با دست خود لمس می کنیم، مسلماً این مرحله بالاتری از یقین است که آن را «حق الیقین» می نامند.

آیه فوق، می گوید: قرآن در چنین مرحله ای از یقین است، و با این حال، کوردلان آن را انکار می کنند!

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره «حافه» است، می فرماید: «حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح بگو، و او را از هرگونه عیب و نقص منزّه بشمار» (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ).

قابل توجه این که: مضمون این آیه و آیه قبل، با مختصر تفاوتی در آخر سوره «واقع» نیز آمده است، با این تفاوت که، در اینجا سخن از قرآن مجید است و توصیف آن به «حق الیقین»، اما در پایان سوره «واقع» سخن از گروه های مختلف نیکوکاران و بدکاران در قیامت است.

نکته:

قابل توجه این که: در این آیات، «قرآن» به چهار وصف توصیف شده:

نخست می گوید: این نازل شده، از سوی ربّ العالمین است، بعد می گوید: یادآوری برای متقین می باشد.

آنگاه می گوید: مایه حسرت برای کافران است، و در آخرین مرحله می افزاید: این «حق الیقین» است که اولی برای همه مردم، دومی برای پرهیزکاران، سومی مربوط به کافران، و چهارمی مربوط به خاصان و مقربان است.

خداوند! تو خود می دانی چیزی برتر از سرمایه یقین نیست، به ما ایمان و یقینی مرحمت کن که مصداق «حق الیقین» باشد!

پروردگارا! روز قیامت «یوم الحسرة» است، ما را حداقل از کسانی قرار ده که از کمی طاعات حسرت می خورند، نه از انجام کثرت گناه و ترک طاعت!

بارالها! نامه اعمال ما را به دست راستمان ده، و در جنتّ عالیّه و عیشه راضیه ات داخل فرما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد ۲۴ تفسیر نمونه

پایان سوره حاقه

۵ / ذی القعدة / ۱۴۰۶ (۱)

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۴۸۹
- * ۲ - موضوعی ۵۰۱
- * ۳ - احادیث ۵۴۱
- * ۴ - اعلام ۵۴۵
- * ۵ - کتب ۵۴۹
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۵۵۱
- * ۷ - قبایل و... ۵۵۳
- * ۸ - اشعار ۵۵۴
- * ۹ - لغات ۵۵۵

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره ممتحنه» ۱۵۳...

محتوای سوره ممتحنه ۱۷۵...

فضیلت تلاوت سوره ممتحنه ۱۷۵...

سرانجام طرح دوستی با دشمن خدا ۲۳۱۱...

ابراهیم(علیه السلام) برای همه شما اسوه بود ۲۹۱۷...

نکته ها:

۱ - الگوهای جاویدان ۳۵۲۴...

۲ - خداوند از همگان بی نیاز است. ۳۷۲۵...

۳ - اصل اساسی «حَبَّ فی اللّٰه و بغض فی اللّٰه» ۳۸۲۶...

محبت به کفاری که سر جنگ ندارند ۴۱۲۹...

جبران زیان های مسلمین و کفار ۴۷۳۶...

نکته ها:

عدالت حتی درباره دشمنان ۵۴۴۳...

شرایط بیعت زنان ۵۶۴۴...

موضوع صفحه

ق ج

نکته ها:

۱ - رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها ۵۹ ۴۷...

۲ - ماجرای بیعت «هند» همسر «ابوسفیان» ۶۰ ۴۸...

۳ - اطاعت در معروف ۶۲ ۴۹...

با این قوم مغضوب علیهم طرح دوستی نریزید ۶۳ ۵۱...

«سوره صف» ۶۷ ۵۵...

محتوای سوره صف ۶۹ ۵۷...

فضیلت تلاوت سوره صف ۷۰ ۵۸...

پیکارگرانی همچون سدا فولادین! ۷۲ ۶۰...

نکته ها:

۱ - ضرورت وحدت صفوف ۷۷ ۶۵...

۲ - گفتار بی عمل ۷۸ ۶۶...

بشارت ظهور «احمد» را آورده ام! ۸۱ ۷۰...

نکته ها:

۱ - رابطه بشارت و تکامل دین ۸۵ ۷۳...

موضوع	صفحه
ق	ج
۲ - بشارات عهدین و تعبیر فارقلیطا ۸۶۷۴...	
۳ - مگر نام پیامبر اسلام «احمد» است؟ ۸۹۷۷...	
می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؟! ۹۲۸۰...	
تجارتی پر سود و بی نظیر! ۹۹۸۷...	
نکته ها:	
۱ - «فتح قریب» کدام است؟ ۱۰۳۹۱...	
۲ - «مساکن طنبه» چیست؟ ۱۰۳۹۱...	
۳ - دنیا تجارتخانه اولیاء خدا است ۱۰۴۹۲...	
همچون «حواریون» باشید ۱۰۶۹۴...	
نکته:	
«حواریون» کیانند؟ ۱۰۸۹۶...	

«سوره جمعه» ۱۱۱۹۹...	
محتوای سوره جمعه ۱۱۳۱۰۱...	
فضیلت تلاوت سوره جمعه ۱۱۳۱۰۱...	
هدف بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۱۶۱۰۴...	

موضوع صفحه

ق ج

نکته:

۱۲۳ ۱۱۱... فضل الهی روی حساب است

۱۲۶ ۱۱۴... چارپائی بر او کتابی چند!

نکته ها:

۱ - عالم بی عمل؟ ۱۳۱ ۱۱۹...

۲ - چرا از مرگ بترسم؟ ۱۳۳ ۱۲۱...

بزرگ ترین اجتماع عبادی سیاسی هفته ۱۳۷ ۱۲۵...

نکته ها:

۱ - نخستین نماز جمعه در اسلام ۱۴۲ ۱۳۰...

۲ - اهمیت نماز جمعه ۱۴۳ ۱۳۲...

۳ - فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه ۱۴۶ ۱۳۳...

۴ - آداب نماز جمعه و محتوای خطبه ها ۱۴۹ ۱۳۷...

۵ - شرائط وجوب نماز جمعه ۱۵۲ ۱۳۹...

«سوره منافقون» ۱۵۵ ۱۴۱...

محتوای سوره منافقون ۱۵۷ ۱۴۳...

موضوع	صفحه
ق	ج
فضیلت تلاوت سوره منافقون	۱۵۸ ۱۴۴...
سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان!	۱۶۰ ۱۴۶...
نشانه های دیگری از منافقان	۱۷۳ ۱۵۹...
۱ - ده نشانه منافق!	۱۷۷ ۱۶۴...
۲ - خطر منافقان	۱۸۰ ۱۶۶...
۳ - منافق، خشک و شکننده است	۱۸۱ ۱۶۸...
۴ - عزّت مخصوص خدا و دوستان او است	۱۸۲ ۱۶۸...
اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکنند!	۱۸۴ ۱۷۲...
۱ - راه غلبه بر نگرانی ها	۱۸۸ ۱۷۵...
۲ - نفاق «اعتقادی» و «عملی»	۱۸۹ ۱۷۶...

«سوره تغابن»	۱۹۱ ۱۷۹...
محتوای سوره تغابن	۱۹۳ ۱۸۱...
فضیلت تلاوت سوره تغابن	۱۹۴ ۱۸۲...
او از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است	۱۹۶ ۱۸۵...
روز تغابن و آشکار شدن غیب ها	۲۰۳ ۱۹۱...

موضوع صفحه

ق ج

همه مصائب به فرمان او است! ۱۹۷... ۲۰۹

اموال و فرزندان و وسیله آزمایش شما هستند ۲۰۴... ۲۱۵

یک حدیث پر معنی ۲۱۳... ۲۲۴

«سوره طلاق» ۲۱۵... ۲۲۷

محتوای سوره طلاق ۲۱۷... ۲۲۸

فضیلت تلاوت سوره طلاق ۲۱۸... ۲۲۹

شرایط طلاق و جدائی ۲۲۰... ۲۳۱

۱ - «طلاق» منفورترین حلال ها ۲۲۴... ۲۳۶

۲ - انگیزه طلاق ۲۲۷... ۲۳۹

۳ - فلسفه نگهداشتن عدّه ۲۲۹... ۲۴۲

یا سازش یا جدائی خداپسندانه ۲۳۲... ۲۴۳

۱ - تقوا و نجات از مشکلات ۲۳۶... ۲۴۸

۲ - روح توکل ۲۳۸... ۲۵۰

احکام زنان مطلقه و حقوق آنها ۲۴۲... ۲۵۴

۱ - احکام «طلاق رجعی» ۲۵۰... ۲۶۱

موضوع	صفحه
ق ج	
۲ - خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی کند ... ۲۵۰ ۲۶۲	
۳ - اهمیت نظام خانواده ... ۲۵۱ ۲۶۳	
سرانجام دردناک سرکشان ... ۲۵۴ ۲۶۶	
هدف از آفرینش عالم معرفت است ... ۲۶۰ ۲۷۲	

«سوره تحریم» ... ۲۶۵ ۲۷۹	
محتوای سوره تحریم ... ۲۶۷ ۲۸۱	
فضیلت تلاوت سوره تحریم ... ۲۶۸ ۲۸۱	
سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) ... ۲۷۲ ۲۸۶	
۱ - اوصاف همسر شایسته ... ۲۷۹ ۲۹۲	
۲ - منظور از «صالح المؤمنین» کیست؟ ... ۲۸۰ ۲۹۳	
۳ - نارضائی پیامبر (صلی الله علیه وآله) از بعضی از همسران خود ... ۲۸۲ ۲۹۵	
۴ - افشای سرّ ... ۲۸۳ ۲۹۶	
۵ - نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید ... ۲۸۴ ۲۹۷	
خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید! ... ۲۸۶ ۲۹۹	
۱ - تعلیم و تربیت خانواده ... ۲۹۳ ۳۰۵	

موضوع	صفحه
ق ج	
۲ - «توبه»، دری به سوی رحمت خدا ... ۲۹۴ ۳۰۷	
الگوهای از زنان مؤمن و کافر ... ۲۹۸ ۳۱۱	

جزء ۲۹ قرآن مجید ... ۳۰۹ ۳۲۱	
«سوره ملک» ... ۳۰۹ ۳۲۱	
محتوای سوره ملک ... ۳۱۱ ۳۲۳	
فضیلت تلاوت سوره ملک ... ۳۱۲ ۳۲۴	
هیچ نقصی در جهان هستی نمی بینی ... ۳۱۵ ۳۲۶	
نکته:	
عظمت عالم آفرینش ... ۳۲۳ ۳۳۴	
اگر گوش شنوا و فکر بیدار داشتیم در دوزخ نبودیم! ... ۳۲۶ ۳۳۷	
نکته:	
ارزش والای عقل و خرد ... ۳۳۰ ۳۴۰	
آیا خالق جهان، از اسرار جهان آگاه نیست؟ ... ۳۳۲ ۳۴۳	
هیچ مجرمی از مجازات او در امان نیست! ... ۳۳۷ ۳۴۷	
به این پرندگان بالای سر خود بنگرید ... ۳۴۳ ۳۵۲	

موضوع	صفحه
نکته:	ق ج
چهار عامل برای ناکامی انسان ها ... ۳۵۶ ۳۴۶	
راست قامتان جاده توحید ... ۳۵۸ ۳۴۹	
چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می دهد؟ ... ۳۶۳ ۳۵۵	

«سوره قلم» ... ۳۷۱ ۳۶۳	
محتوای سوره قلم ... ۳۷۳ ۳۶۵	
فضیلت تلاوت سوره قلم ... ۳۷۴ ۳۶۶	
عجب اخلاق برجسته ای داری! ... ۳۷۶ ۳۶۸	
نکته ها:	
۱ - نقش قلم در حیات انسان ها ... ۳۸۱ ۳۷۴	
۲ - نمونه ای از اخلاق پیامبر (صلی الله علیه وآله) ... ۳۸۵ ۳۷۷	
از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن ... ۳۹۰ ۳۸۳	
نکته ها:	
۱ - ردائل اخلاقی ... ۳۹۶ ۳۸۹	
۲ - مدهانه و سازشکاری ... ۳۹۷ ۳۹۰	

موضوع	صفحه
ق ج	
داستان عبرت انگیز «اصحاب الجنة» ... ۳۹۳ ۴۰۰	
سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز ... ۳۹۹ ۴۰۵	
۱ - «انحصارطلبی»، بلای بزرگ ثروتمندان ... ۴۰۴ ۴۰۹	
۲ - رابطه میان «گناه» و «قطع روزی» ... ۴۰۵ ۴۱۱	
بازپرسی کامل ... ۴۰۸ ۴۱۳	
آن روز می خواهند سجده کنند، اما قادر نیستند ... ۴۱۳ ۴۱۷	
در تقاضای مجازات عجله مکن ... ۴۱۹ ۴۲۳	
می خواهند تو را نابود کنند، اما نمی توانند ... ۴۲۴ ۴۲۹	
آیا چشم زدن واقعیت دارد؟ ... ۴۲۶ ۴۳۱	

«سوره حاقه» ... ۴۳۱ ۴۳۵	
محتوای سوره حاقه ... ۴۳۳ ۴۳۷	
فضیلت تلاوت سوره حاقه ... ۴۳۳ ۴۳۷	
عذابی سرکش برای قوم طغیانگر! ... ۴۳۵ ۴۴۰	
کنجاست گوش های شنوا؟ ... ۴۴۱ ۴۴۵	
۱ - فضیلت دیگری از فضائل علی (علیه السلام) ... ۴۴۴ ۴۴۸	

موضوع	صفحه
ق ج	
۲ - تناسب میان «گناه» و «کیفر» ... ۴۴۵ ۴۴۹	
روزی که آن واقعه بزرگ رخ می دهد ... ۴۴۸ ۴۵۰	
ای اهل محشر! نامه اعمال مرا بخوانید ... ۴۵۵ ۴۵۷	
۱ - تفسیر دیگری برای کلمه «عرش» ... ۴۵۸ ۴۶۰	
۲ - مقام «علی» (علیه السلام) و شیعیان او ... ۴۵۹ ۴۶۱	
۳ - پاسخ به یک سؤال ... ۴۶۰ ۴۶۱	
ای کاش مرگم فرا می رسید! ... ۴۶۱ ۴۶۳	
چند داستان عبرت انگیز ... ۴۶۴ ۴۶۶	
او را بگیرید و زنجیرش کنید! ... ۴۶۸ ۴۶۹	
آغاز حرکت گذاری حروف قرآن ... ۴۷۲ ۴۷۳	
این قرآن قطعاً کلام خدا است ... ۴۷۴ ۴۷۵	
اگر او دروغ بر ما می بست، مهلتش نمی دادیم! ... ۴۸۱ ۴۸۱	

* * *

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(شناخت)

عظمت جهان آفرینش ۳۳۴...

* فراگیری علم

عالم بی عمل ۱۳۱...

(ابزار شناخت)

آفرینش و اعطاء ابزار شناخت ۳۵۹...

کجاست گوش های شنوا ۴۴۵...

* عقل

عقل سرمایه بزرگ انسان ۳۳۹...

ارزش والای عقل و خرد ۳۴۰...

آدم و انتخاب عقل ۳۴۱...

دین و حیا همراه عقل اند ۳۴۱...

نخستین مخلوق خدا ۳۸۲...

* تاریخ و آثار تاریخی

آثار گذشته درس عبرت ۳۵۱...

(موانع شناخت)

* غفلت

عوامل غفلت از یاد خدا ۱۸۴...

هشدار از غفلت و طغیان ۳۴۹...

* حب دنیا

خشکسالی در مدینه و ورود کاروان تجاری ۱۳۶...

جاذبه دنیا و ترک نماز جمعه ۱۴۱...

حب مال و حب اولاد ۱۸۴...

حب دنیا انسان را دست خالی از این دنیا می برد ۱۸۶...

* کبر و غرور

یهودیان خود را تافته ای جدا بافته می دانند ۱۲۸...

(زمینه های شناخت)

* ایمان

هدایت به تجارت پر سود ۹۹...

ارکان این تجارت پر سود ۱۰۰...

اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از فارس به آن دست می یابند ۱۲۱...

ایمان به سه چیز: خدا، رسول و قرآن ۲۰۵...

ایمان و هدایت قلب ۲۱۱...

بهشت جاودانی پاداش ایمان و عمل صالح ۲۷۰...

ایمان و توکل به خدای رحمان ۳۶۴...

یقین و مراحل آن ۴۸۵...

خالق

(ادله وجود)

* برهان نظم

فرمان تکوینی خداوند بر تدبیر امور جهان ۲۷۴...

نقص و تضادی در خلقت نمی بینی ۳۳۰...

بار دیگر بنگر، نقصی مشاهده می کنی؟ ۳۳۰...

دقت مکرر برای یافتن نقص در عالم خلقت ۳۳۱...

برهان نظم در گفتار امام صادق (علیه السلام) ۳۳۲...

* پرندگان

پرندگان را بنگرید و خدا را بشناسید ۳۵۲...

چه کسی پرندگان را در هوا نگه می دارد؟ ۳۵۴...

* انواع مختلف حیوانات

لانه بعضی از حیوانات ۱۶۳...

حیوانات کوچکی که با چشم دیده نمی شوند ۴۷۷...

(صفات)

* صفات ذات:

اوصاف خداوند ۱۹۶، ۱۱۶...

چهار وصف خداوند ۲۲۴...

✽ علم:

خداوند عالم غیب و شهادت است ۱۳۰...
از آسمان ها و زمین و درون و برون شما آگاه است ۱۹۹...
خداوند از سخنان آشکار و پنهان مطلع است ۳۴۴...
خالق، علم به اسرار مخلوق دارد ۳۴۴...
آفرینش دلیل بر علم آفریدگار ۳۴۵...

✽ بصیر

خداوند بصیر و بینا است ۳۵۴...

✽ خبیر

خالق، علم به اسرار مخلوق دارد ۳۴۴...
خداوند لطیف و خبیر است ۳۴۵...

✽ توحید:

اهمیت «لا اله الا الله» در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۱۲۳...

✽ توحید ذات:

✽ هماهنگی جهان

عظمت جهان آفرینش ۳۳۴...

✽ توحید افعال:

همه مصائب و مشکلات به اذن خدا انجام می گیرد ۲۰۹...

✽ توحید خالقیت

خلقت آسمان ها و زمین بر اساس حق است ۱۹۷...

هماهنگی آفرینش انسان با هدفدار بودن کلّ جهان ۱۹۸...

خداوند، خالق مرگ و زندگی ۳۲۷...

خالق آسمان های هفتگانه ۳۲۹...

دوام خلقت و آفرینش ۳۴۵...

* توحید مالکیت

مالکیت و حاکمیت جهان از آن خداست ۳۲۶...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

مالکیت و حاکمیت جهان از آن خداست ۳۲۶...

* قدرت

خداوند قادر و غفور و رحیم ۴۲...

خداوند بر هر چیز قادر است ۳۲۶...

* غنی

خداوند بی نیاز است ۳۷، ۳۵...

خداوند از همه کس و همه چیز بی نیاز است ۲۰۰...

* دیگر صفات

چه کسی پرندگان را در هوا نگه می دارد؟ ۳۵۴...

* صفات فعل:

* رحیم

خداوند قادر و غفور و رحیم ۴۲...

یک مصداق از رحمت خداوند ۳۶۵...

او خداوند «رحمان» است ۳۶۵...

* غفار

خداوند قادر و غفور و رحیم ۴۲...

خداوند شکست ناپذیر و غفور است ۳۲۹...

* شکور

اشاره ای به معنی «شکور بودن» خداوند ۲۲۴...

* عادل

مسلمان و مجرم یکسان نیست ۴۱۳...

* رزاق

روزی من حیث لایحتسب ۲۴۶...

اگر از اعطاء روزی امساک کند، چه کسی؟ ۳۵۵...

* دیگر صفات

کدام لشکر می تواند شما را یاری کند (اگر او نخواهد) ۳۵۴...

(هدف از خلقت جهان)

هدف خلقت ۲۷۵...

هدف آفرینش ۳۲۸...

معاد، هدف خلقت ۳۴۹...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

آفرینش انسان از زمان و هدف خلقت ۳۶۰...

* عبادت

نماز جمعه بزرگترین اجتماع عبادی، سیاسی هفته ۱۳۷...

با ندای نماز جمعه بشتابید ۱۳۷...

کشت و کار را رها کنید و در نماز جمعه شرکت کنید ۱۳۸...

* عمل صالح

بهشت جاودانی پاداش ایمان و عمل صالح ۲۷۰...

دعای همسر فرعون ۳۱۵...

(صفات و ویژگی های انسان)

شخصیت زن از دیدگاه اسلام و حضور او در جامعه ۵۹...

انسان را زیبا آفرید در سیرت و صورت ۱۹۸...

(معیار ارزش افکار و کردار انسان)

هدف آزمایش در حسن عمل است ۳۲۷...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق

* ایمان

* آثار ایمان

نور مؤمنان در قیامت در پیش رویشان حرکت می کند ۳۰۴...

کشته شدن «آسیه همسر فرعون» به دست فرعون ۳۱۵...

* ایمان و عمل صالح

ایمان و عمل صالح شرط بخشش گناهان ۲۰۶...

* مؤمنین

تجارتخانه اولیاء الله ۱۰۴...

عزت و قدرت از آن خدا و رسول است ۱۷۶...

عزت و قدرت از خدا و اولیاء او است ۱۸۲...

مؤمن در کلمات امام صادق(علیه السلام) ۱۸۵...

- انسان ها دو گروه اند، مؤمن و کافر ۱۹۷...
- مؤمنان به خدا و قیامت پند می پذیرند ۲۴۶...
- تقوا وظیفه اولوالالباب ۲۶۸...
- نور مؤمنان در قیامت در پیش رویشان حرکت می کند ۳۰۴...
- دعای مؤمنان در قیامت ۳۰۵...
- الگوهای از زنان مؤمن و کافر ۳۱۱...
- دعای همسر فرعون ۳۱۵...
- راست قامتان جاده توحید ۳۵۸...
- ✽ کفر و شرک
- قومی که آیات الهی را تکذیب کنند ۱۲۷...
- کفر و تکذیب شرط ورود در آتش ۲۰۷... ✽ اسباب کفر و شرک
- چهار عامل ناکامی: نخوت، غرور، سرکشی و نفور ۳۵۶...
- ✽ آثار کفر و شرک
- خسران و بدی عاقبت کفار ۲۶۷...
- اصرار بر عدم ایمان و مجازات ۴۷۰...
- قرآن مایه حسرت کافران ۴۸۴...
- ✽ کافر و مشرک
- یأس و نومیدی کفار از نعمت های اخروی ۶۴...
- انسان ها دو گروه اند، مؤمن و کافر ۱۹۷...
- الگوهای از زنان مؤمن و کافر ۳۱۱...
- کافران مغرورند ۳۵۵...
- کفار لجوج و سرکش ۳۵۶...

* بت پرستی

ضلال مبین و گمراهی آشکار عرب ۱۲۰...

* مسئولیت ها و احکام:

* تقوا

رعایت تقوا به مقدار امکان ۲۲۰...

تقوا گشایش می آورد ۲۴۶...

تقوا و نجات از مشکلات ۲۴۸...

تقوا امور را آسان می کند ۲۵۷...

تقوا سیئات را جبران می کند ۲۵۷...

تقوا وظیفه اولوالالباب ۲۶۸...

* عبادات

دعا و تلاش، گره گشایند ۲۴۹...

کسی که تلاش و کوشش را ترک گوید دعایش مستجاب نمی شود ۲۵۰...

* عمل

* عبادات:

* نماز

خشکسالی در مدینه و ورود کاروان تجاری ۱۳۶...

نماز جمعه امروز در کشورهای اسلامی ۱۳۶...

نماز جمعه بزرگترین اجتماع عبادی، سیاسی هفته ۱۳۷...

با ندای نماز جمعه بشتابید ۱۳۷...

کشت و کار را رها کنید و در نماز جمعه شرکت کنید ۱۳۹...

تلاش برای روزی پس از نماز جمعه ۱۳۹...

جاذبه دنیا و ترک نماز جمعه ۱۴۱...

مواهب نزد خدا بر تجارت و سرگرمی مقدم است ۱۴۱...

- نخستین نماز جمعه در اسلام ۱۴۲...
پیامبر خطبه نماز جمعه را ایستاده می خواند ۱۴۲...
نخستین نماز جمعه پیامبر اسلام ۱۴۳...
اهمیت نماز جمعه از دیدگاه روایات و... ۱۴۳...
فلسفه نماز عبادی، سیاسی ۱۴۶...
امام سجاده و مقام نماز جمعه ۱۴۷...
آداب نماز جمعه ۱۴۹...
محتوای خطبه های نماز جمعه ۱۵۰...
خطبه های نماز جمعه در سخن امام هشتم ۱۵۱...
شرایط وجوب نماز جمعه ۱۵۲...
تسبیح پروردگار بزرگ ۴۸۵...
* روزه
سیاحت به معنی روزه است ۲۹۲...
* جهاد
پیکارگرانی همچون سید فولادین ۷۲...
اظهار علاقه به جهاد و فرار از آن ۷۲...
مجاهدانی همچون سید پولادین ۷۵...
ضرورت وحدت صفوف مسلمین ۷۷...
هدایت به تجارت پر سود ۹۹...
ایمان و جهاد با مال و جان ۹۹...
ارکان این تجارت پر سود ۱۰۰...
انصار الله ۱۰۶...
دستور جهاد با کفار و منافقان ۳۱۱...
اهمیت صدای قدم های مجاهدان در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۸۴...

سه چیز حجاب ها را می شکافند ۳۸۴...

* زکات

اداء زکات در روایات اسلامی ۲۲۲...

* دیگر عبادات

ذکر «لا حول و لا قوة الا بالله» ۲۴۹...

* در برابر انسانها

* ارتباط با خویشان:

اهمیت نظام خانواده در اسلام ۲۶۳...

چگونگی نجات خانواده خود از آتش دوزخ (در سخن پیامبر) ۳۰۶...

ادب آموختن به خانواده خویش، در سخن امیر مؤمنان (علیه السلام) ۳۰۷...

* رابطه با پدر و مادر

محبت نسبت به والدین ۴۴...

* رابطه با همسر

همسران یکدل مایه آرامش یکدیگرند ۱۰۴...

تحریم به خاطر رضایت همسران ۲۸۶...

بیزاری از ستمگر و اعمالش ۳۱۵...

* ارتباط با جامعه

* روابط اقتصادی

* غیر قراردادها

سه چیز حجاب ها را می شکافند ۳۸۴...

* صحیح

- انفاق و صدقه

انفاق فقراء ۱۲۳...

فضل خدا بی حساب نیست ۱۲۳...

- انفاق پیش از مرگ ۱۸۶...
 انفاق از همه مواهب عطا شده ۱۸۷...
 اطاعت و انفاق در راه خدا ۲۲۰...
 مبارزه با بخل راه رستگاری ۲۱۸...
 انفاق و آمرزش ۲۲۳...
 تعبیر جالبی برای تشویق انفاق در راه خدا ۲۲۳...
 * غیر صحیح
 الف - ثروت اندوزی
 تسلیم در برابر ثروت و مکنت هرگز ۳۹۴...
 انحصارطلبی بالای بزرگ ثروتمندان ۴۰۹...
 عضد الدوله به هنگام مرگ ۴۶۷...
 ب - و غیره
 تلاش برای روزی پس از نماز جمعه ۱۳۹...
 * روابط مدیریتی (سیاسی)
 معامله سیاسی و نرمش نشان دادن ۳۹۰...
 * رهبری
 اطاعت از زمامداران معروف ۶۲...
 * روابط شهروندی
 * رفتار فرد در جامعه اسلامی
 افشای اسرار پیامبر ۲۹۶...
 * روابط کشوری
 اصل کلی رابطه مسلمانان با گروه ها و کشورها ۴۵...
 چگونگی روابط حسنه مسلمانان با غیر مسلمانان ۴۵...

* روابط جهانی

محاصره اقتصادی توسط دولت های استعماری ۱۷۶...

* روابط با غیر مسلمین

دوستی با دشمنان خدا ممنوع ۶۳...

* روابط فکری (علمی، فرهنگی و هنری)

مشاوره برای سالم ماندن نوزاد ۲۵۹...

نقش قلم در حیات انسان ها ۳۸۱...

تفاوت ارزش شمشیر و قلم ۳۸۳...

* رابطه کتاب و نوشتار

ارزش قلم و نوشته ۳۷۶...

* هنر و ادبیات

* شعر و شاعری

«شعر» چیست؟ ۴۷۹...

* دیگر هنرها

آغاز تاریخ بشر با اختراع خط ۳۷۶...

سه چیز حجاب ها را می شکافند ۳۸۴...

* روابط اخلاقی

* اخلاق ممدوح

* توکل

توکل و بازگشت به سوی خدا ۳۳...

توکل بر خدا وظیفه مؤمنان ۲۱۲...

روح توکل ۲۵۰...

کسی که تلاش و کوشش را ترک گوید دعایش مستجاب نمی شود ۲۵۰...

توکل و روح امید ۲۵۰...

سؤال پیامبر(صلی الله علیه وآله) از جبرئیل درباره توکل ۲۵۱...

* آداب معاشرت و دوستی

با دشمن خدا دوستی ممنوع ۲۳... قطع ارتباط با مخالفان دین ۲۴...

دوستی شما با کفار اگر چه پنهانی باشد خدا می داند ۲۴...

دوستی با منحرفان گمراهی است ۲۴...

اگر دشمنان مسلط شوند رحم نمی کنند ۲۵...

دشمنی با کفار تا زمانی که ایمان آورند ۳۰...

دوستی و دشمنی برای خدا ۳۸...

امید برقراری رابطه محبت آمیز با دشمنان ۴۱...

دوستی با دشمنان شمشیر به دست و یاوران آنها ممنوع ۴۳...

نیکی و عدالت با کسانی که... ۴۳...

دوستی با دشمنان خدا ممنوع ۶۳...

* آرامش

همسران یکدل مایه آرامش یکدیگرند ۱۰۴...

راه غلبه بر نگرانی ها ۱۸۸...

* فکر

روح «ذکر»، فکر است ۱۴۰...

* استغفار و توبه

استغفار پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای دیگران ۱۷۴...

استغفار و نجات از تنگناها و اندوه ها ۲۴۹...

توبه کنید برای شما بهتر است ۲۸۹...

ارکان اصلی توبه ۳۰۲...

توبه خالص ۳۰۲...

حقیقت توبه ۳۰۲...

آثار توبه، غفران و ورود به بهشت ۳۰۴...

توبه نصوص در سخن پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) ۳۰۴...

توبه، دری به سوی رحمت خدا ۳۰۷...

* عفو و گذشت

عفو و گذشت مایه غفران الهی است ۲۱۷...

* تذکر و توجه

تسبیح و تنزیه خداوند عزیز حکیم ۷۲...

همه چیز تسبیح خدا می گوید ۱۹۶، ۱۱۶...

فضل خدا بی حساب نیست ۱۲۳...

عزت و قدرت از خدا و اولیاء او است ۱۸۲...

* عدالت

رعایت عدالت حتی درباره دشمنان ۵۴...

* دیگر اخلاق های ممدوح

هماهنگی قول و عمل ۷۳...

داستان بلبل و باز ۷۹...

قرض الحسنه و ازدیاد اجر ۲۲۳...

اوصاف همسران شایسته ۲۹۲...

حسن خلق و ارزش آن ۳۸۷...

اهمیت حسن خلق در سخن امام باقر و امام رضا (علیهما السلام) ۳۸۸...

تسبیح و نجات از مشکلات ۴۲۷...

* اخلاق مذموم

هشدار به همسران رسول خدا، در صورت طلاق زنان

پاکی جایگزین ۲۹۱...

۳۹۲... نُه صفت ناپسند

۳۹۶... ردائل اخلاقی

* دروغ

۳۹۰... پیروی از دروغگویان ممنوع

* بخل

۲۱۸... مبارزه با بخل راه رستگاری

۴۰۰... آزمایش مالی و آثار بخل

* نفاق

۷۸... گفتار بی عمل نوعی نفاق

۱۲۸... ادعای دوست خدا بودن کفایت نمی کند

۱۶۰... سرچشمه نفاق

۱۶۱... منافقان دروغگویند

۱۶۲... صدق و کذب

۱۶۳... اظهار ایمان سپر حفاظتی منافقان

۱۶۵... بر دل منافقان مهر زده شده

۱۶۶... چهره های منافقان شگفت آور است

۱۶۷... منافقان دشمن و ترسو

۱۶۷... تشبیه منافقان به چوب های خشک

۱۶۷... «عبدالله بن ابی» سرکرده منافقان در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۱۷۰... توطئه «عبدالله بن ابی» بر ضد مهاجران

۱۷۳... تکبر و استکبار منافقان

۱۷۴... خداوند منافقان را نمی آمرزد

۱۷۵... گفته های بسیار زشت منافقان

۱۷۶... توطئه محاصره اقتصادی بر ضد مؤمنان

توطئه نظامی و درگیری منافقان بر ضد مؤمنان ۱۷۶...

عزت و قدرت از آن خدا و رسول است ۱۷۶...

ده نشانه نفاق ۱۷۷...

نشانه های منافقان در سخن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ۱۷۸...

خطر منافقان ۱۸۰...

عنصر نفاق انعطاف ناپذیر است ۱۸۱...

عزت و قدرت از خدا و اولیاء او است ۱۸۲...

نفاق اعتقادی و عملی ۱۸۹...

* ظلم

ظالمان از هدایت خداوند برخوردار نیستند ۹۳...

خدا ظالمان را هدایت نمی کند ۱۲۷...

* گناه

جریان نامه «حاطب ابن ابی بلتعه» ۲۰...

گناهان کبیره و صغیره ۲۵۷...

رابطه گناه و قطع روزی ۴۱۱...

تناسب میان گناه و کیفر ۴۴۹...

محاسبه روزهای عمر و هر روز یک گناه ۴۶۷...

* خشم و غضب

از افراد بد خو و بی اصل و نسب فاصله بگیر ۳۹۳...

* عجله

مانند «یونس» صاحب ماهی نباش که عجله کرد ۴۲۵...

* عمل به غیر علم

حکم بدون دلیل ممنوع ۴۱۳...

* کوردلی

- قومی که آیات الهی را تکذیب کنند ۱۲۷... * دیگر اخلاق های مذموم
- ملاط و عدم هماهنگی قول و عمل ۷۴...
- تخلف از وعده موجب خشم خدا ۷۵...
- گفتار بی عمل نوعی نفاق ۷۸...
- گفتار بی عمل ۷۸...
- تصمیم بر محرومیت نیازمندان ۴۰۳...
- تبعیت از کسانی که زیاد سوگند یاد می کنند ۳۹۲...
- از کسانی که مانع خیرند بپرهیز ۳۹۲...
- از افراد بد خو و بی اصل و نسب فاصله بگیر ۳۹۳...
- مداهنه و سازش کاری ۳۹۷...
- مجازات عدم تشویق به اطعام فقرا ۴۷۰...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

* زمین

- تجارتخانه اولیاء الله ۱۰۴...
- آفرینش هفت آسمان و هفت زمین ۲۷۲...
- ویژگی پوسته زمین ۳۴۸...
- زمین رام برای زندگی ۳۴۸...
- زمین آماده تلاش برای روزی ۳۴۹...

* منافع و ویژگی های زمین

قشر نفوذپذیر و نفوذناپذیر زمین ۳۶۵...

* حالات زمین

چهارده نوع حرکت مختلف زمین از دیدگاه دانشمندان ۳۴۸...

زلزله های پی در پی و ناآرامی زمین ۳۵۰...

* موجودات زنده

* جنّ

* اقسام جنّ

* شیطان

شهاب ها تیرهای بازدارنده شیطین ۳۳۳...

* جمادات

سنگ هائی مرکب از میلیاردها، میلیارد دانه اتم ۳۰۰...

* آب و فوائد آن

اگر آب جاری مایه حیات در زمین فروکش کند؟ ۳۶۵...

* آسمان ها

آسمان دنیا را زینت دادیم ۳۳۳...

* آسمان های هفتگانه

آفرینش هفت آسمان و هفت زمین ۲۷۲...

منظور از آسمان های هفتگانه ۲۷۳...

خالق آسمان های هفتگانه ۳۲۹...

* کهکشان ها

«کهکشان» چیست؟ ۳۳۴...

* شهاب ها

شهاب ها ۳۳۳...

شهاب ها تیرهای بازدارنده شیاطین ۳۳۳...

✽ ستارگان

آسمان دنیا را زینت دادیم ۳۳۳...

تعداد ستارگانی که با چشم دیده نمی شوند ۴۷۷...

✽ اقسام ستارگان

تعداد ستارگانی که با چشم دیده نمی شوند ۴۷۷...

✽ کرات آسمانی

تعداد کراتی که به گرد خورشید می گردند ۲۷۴...

✽ شب و روز

✽ حقیقت نور

امواج صوتی و نورهایی که قابل درک نیستند ۴۷۷...

✽ عوالم بالا (فرشتگان)

✽ ویژگی های فرشتگان

فرشتگان معصیت خدا نمی کنند ۳۰۰...

✽ فرشتگان حامل عرش

فرشتگان جوانب آسمان را در اختیار می گیرند ۴۵۳...

هشت نفر یا هشت گروه مأمور حامل عرش ۴۵۴...

✽ پاداش و مجازات

بهای معامله، غفران و بهشت ۱۰۱...

فتح و پیروزی از ثمرات تجارت با خدا ۱۰۲...

مجازات طغیان و سرکشی از فرمان خدا ۲۶۶...

سرانجام دردناک سرکشان ۲۶۶...

بهشت جاودانی پاداش ایمان و عمل صالح ۲۷۰...

جزا اعمال انسان است ۳۰۱...

- ترس از معاصی پنهان سبب مغفرت و اجر ۳۴۳...
 هشدار از مجازات با تندبادها همراه... ۳۵۰...
 پاداش دائمی ۳۷۸...
 صاعقه و تخریب میوه ها و باغ ها ۴۰۱...
 نزول بلا، پشیمانی و اعتراف به گناه ۴۰۵...
 نشنیدن سخن صالحان مجازات دارد ۴۰۵...
 به هوش! همه در برابر ناسپاسی مجازات می شوند ۴۰۹...
 مجازات قوم ثمود ۴۴۲...
 باد، مجازات قوم عاد ۴۴۳...
 مجازات قوم عاد، با هفت شب و هشت روز ۴۴۳...
 مجازات افترا به خدا ۴۸۱...
 * آزمایش ها
 اولاد و همسر دشمنان داخلی ۲۱۵...
 اموال و اولاد وسیله آزمایش ۲۱۸...

* امکانات معنوی (هدایت)

- * هدایت و ضلالت و حقیقت آنها
 هدایت و ضلالت نتیجه عمل خود انسان ۸۳...
 منظور از هدایت و اضلال الهی چیست؟ ۸۳...
 ضلال مبین و گمراهی آشکار عرب ۱۲۰...
 هدایت زمینه لازم دارد ۱۲۸...
 هدایت یافته ترین کس ۳۵۸...

* اقسام هدایت

* هدایت تکوینی

* عقل

دین و حیا همراه عقل اند ۳۴۱...

* هدایت تشریعی

* انبیاء

* هدف بعثت انبیاء

الف - تعلیم و تربیت

«انذار» از مؤثرترین وسائل تربیت ۱۹۹...

تعلیم و تربیت در خانواده ۳۰۵...

ادب آموختن به خانواده خویش، در سخن علی(علیه السلام) ۳۰۷...

ب - بشارت و انذار

تحریف دو کلمه «فارقلیطا» و «پیرکلتوس» ۸۸...

مهدی(علیه السلام) موعود یگانه ۹۷...

«انذار» از مؤثرترین وسائل تربیت ۱۹۹... تو منتظر باش و آنها منتظر بمانند ۳۸۰...

* صفات و ویژگی های انبیاء

خدا از افشای راز، رسولش را مطلع ساخت ۲۸۸...

دو زن بی تقوا در خانه دو شخصیت الهی (همسر نوح و لوط) ۳۱۲...

همسری با پیامبران سودی برایشان نداشت ۳۱۳...

* مسئولیت های انبیاء

وظیفه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تلاوت آیات و هدایت به نور ۲۶۸...

* دشمنان انبیاء

طغیانگران بزرگ، رسول خدا را عصیان کردند ۴۴۶...

* نبوت خاصه

نام های پیامبر(صلی الله علیه وآله): پنج نام پیامبر(صلی الله علیه وآله) در قرآن مجید ۹۱...

سال اول هجرت - بنیان مسجد قبا توسط پیامبر ۱۴۳...

* راه های شناخت پیامبر

- بشارت پیامبران پیشین

«عیسی»: من بشارت ظهور «احمد» را آورده ام ۸۱...

تحریف دو کلمه «فارقلیطا» و «پیرکلتوس» ۸۸...

* صفات و ویژگی ها

بشارت به ظهور «احمد» ۸۴...

بشارت به ظهور پیامبر اسلام و تکامل دین ۸۵...

فارقلیطا و بشارت به ظهور رسول اسلام ۸۶...

اناجیل و بشارت ظهور محمد ۸۷...

نام «احمد» در اشعار ابوطالب ۸۹...

احمد نام معروف پیامبر در آسمان ها ۹۱...

دین خدا بر همه ادیان غلبه می کند ۹۶...

رمز پیروزی و غلبه اسلام ۹۶...

پیامبری در میان ملت بی سواد ۱۱۷...

اهداف بعثت رسول اسلام ۱۱۷...

امت های آینده و رسالت رسول اکرم ۱۲۱...

فضل خدا از روی حکمت است ۱۲۲...

بعثت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بزرگترین نعمت خداوند ۱۲۲...

مثل کسانی که به تورات عمل نکردند ۱۲۶...

استغفار پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای دیگران ۱۷۴...

لزوم اطاعت از خدا و رسول ۲۱۲...

عجب اخلاق برجسته ای داری ۳۷۶...

تو صاحب اخلاق برجسته ای ۳۷۹...

اخلاق خوش رسول خدا ۳۸۵...

* دشمنان پیامبر

تلاش برای خاموش ساختن نور حق ۹۴...

طرق تلاش برای مبارزه با اسلام ۹۴...

«عبداللّه بن ابی» سرکرده منافقان ۱۶۷...

عدم رضایت پیامبر از بعضی همسران ۲۹۵...

حدیثی در فضیلت عایشه ۳۱۸...

انتظار مرگ پیامبر و مؤمنان سودی برای کفار ندارد ۳۶۳...

به انتظار مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۳۶۴...

کافران می خواهند با چشم تو را هلاک کنند ۴۲۹...

اگر پیامبر بر ما دروغ ببندد ۴۸۱...

* ابزار پیشرفت

جبران زیان های مسلمین و کفار ۴۷...

خدا، جبرئیل و صالح المؤمنین پشتیبان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ۲۹۰...

تو صاحب اخلاق برجسته ای ۳۷۹...

* مسئولیت ها

پیامبر مأمور ابلاغ است ۲۱۲...

شکیبائی پیشه کن ۴۲۵...

* دعوت پذیران

خدا هدایت شدگان را می شناسد ۳۸۱...

مقام علی (علیه السلام) و شیعیان او ۴۶۱...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

تهمت سحر ۸۴...

می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ۹۲...

ظالم ترین مردم ۹۳...

بهانه این که آیا بشر می تواند هادی باشد؟ ۲۰۰...

انتظار مرگ پیامبر و مؤمنان سودی ندارد ۳۶۳...

به انتظار مرگ پیامبر ۳۶۵...

تو مجنون نیستی ۳۷۸...

بازرسی کامل پیامبر از مشرکان ۴۱۳...

آیا بهانه آنها این است که برای رسالت اجرت می خواهی؟ ۴۲۴...

آیا مدعی آگاهی از علم غیب هستند؟ ۴۲۴...

* پیامبر و خاندانش

موقعیت حسن و حسین (علیهما السلام) در نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۱۹...

رسول خدا در حال خطبه و محبت به امام حسن (علیه السلام) ۲۲۰...

ذکر، «رسول خدا» و اهل ذکر، «اهل بیت» هستند ۲۶۹...

* قرآن

ابوالأسود و علامت گذاری قرآن ۴۷۴...

الف - حقیقت قرآن

قرآن ذکر و شرافت جهانیان است ۴۳۱...

قرآن تذکره برای پرهیزگاران ۴۸۳...

قرآن مایه حسرت کافران ۴۸۴...

ب - اسامی و ویژگی های قرآن

این قرآن کلام خداست ۴۷۵...

قرآن حق الیقین است ۴۸۴...

تفاوت چهار وضعی که برای قرآن ذکر شده ۴۸۵...

ج - نکات تفسیری قرآن

منظور از «مقت» ۷۴...

«مرصوص» یعنی چه؟ ۷۶...

مگر نام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) احمد است؟ ۸۹...

منظور از «فتح قریب» ۱۰۳...

«حواریون» چه کسانی بودند؟ ۱۰۸...

چرا در بعضی آیات «تزکیه» بر «تعلیم» و در بعضی «تعلیم» مقدم

بر «تزکیه» است؟ ۱۱۹...

معنی «ذکر الله» ۱۳۹...

امر بعد از نهی، دلیل بر جواز نمی باشد ۱۳۹...

تکرار آیه «لا تلهمکم» در نماز جمعه ۱۸۸...

غرض از تکرار «اطیعوا الله» و «اطیعوا الرسول» چیست؟ ۲۱۲...

قرض الحسنه یعنی چه؟ ۲۲۳...

مشکلات ناشی از طلاق ۲۳۸...

«طلاق رجعی» چیست؟ ۲۴۲...

چرا «ظلمات» به صورت جمع و «نور» به صورت مفرد آمده؟ ۲۷۰...

هدف از فرمان اداره جهان ۲۷۵...

منظور از «صالح المؤمنین» کیست؟ ۲۹۳...

آیا می شود حلال خدا را بر خود حرام کرد؟ ۲۹۷...

منظور از «توبه نصوح»؟ ۳۰۳...

نام همسر لوط و نوح ۳۱۳...

همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده به عمل منافی عفت نشد ۳۱۴...

منظور از «تبارک» ۳۲۶...

- منظور از «خاسئاً» چیست؟ ۳۳۱...
- منظور از «شهیق» ۳۳۷...
- منظور از «مکبا علی وجهه» ۳۵۸...
- وعده عذاب و قیامت چه وقت است؟ ۳۶۱...
- معنای حروف مقطعه «ن» ۳۷۶...
- منظور از «لیزلقونک» چیست؟ ۴۲۹...
- آیا چشم زخم واقعیت دارد؟ ۴۳۱...
- آیا دعا و تعویذ درست است؟ ۴۳۲...
- منظور از «حاقه» چیست؟ ۴۴۰...
- منظور از «مؤتفکات» ۴۴۶...
- «اذن واعیه» چیست؟ ۴۴۸...
- معنی «عرش» از نگاه روایات ۴۶۰...
- غذای «غسلین» کدام است؟ ۴۷۲...
- «شعر» چیست؟ ۴۷۹...
- د - تشبیهات و مثال های قرآن
- تشبیه جالب درباره همه مخالفان ۹۴...
- مثل کسانی که به تورات عمل نکردند ۱۲۶...
- تشبیه منافقان به چوب های خشک ۱۶۷...
- دو زن بی تقوا در خانه دو شخصیت الهی (همسر نوح و لوط) ۳۱۲...
- همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده به عمل منافی عفت نشد ۳۱۴...
- آسیه زن با تقوا در خانه مردی ستمگر (فرعون) ۳۱۴...
- تشبیه کافران به افتادگان و تشبیه مؤمنان به راست قامتان ۳۵۸...
- ه - سوگندها
- سوگند به قلم و آنچه را با قلم می نویسند! ۳۷۶...

- سوگند به دیدنی ها و نادیدنی ها ۴۷۵...
 و - نکات آموزنده داستان های قرآن
 تاریخ و آثار گذشتگان درس عبرت ۱۹۹...
 نجات شما در زمان نوح برای یادآوری است ۴۴۷...
 ز - احکام برگرفته از قرآن
 احکام زنان مهاجر ۴۸...
 مواردی که زن بدون طلاق از شوهر جدا می شود ۵۱...
 زنان کافر را در ازدواج خود نگه ندارید ۵۱...
 مهریه و نفقه زنانی که به کفار پیوسته را می توانید مطالبه کنید ۵۲...
 شرایط بیعت زنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فتح مکه ۵۶...
 آیه ۱۶ سوره «تغابن» نسخ آیه ۱۰۲ «آل عمران» نیست ۲۲۱...
 احکام پنجگانه طلاق ۲۳۲...
 طلاق در زمانی که محاسبه عده ممکن باشد ۲۳۲...
 حساب عده را نگه دارید ۲۳۳...
 زنان را از خانه شوهر اخراج نکنید ۲۳۴...
 زن مطلقه نباید از خانه شوهر خارج شود ۲۳۴...
 کار زشت آشکار و اجازه خروج از منزل ۲۳۴...
 حدود الهی ۲۳۵...
 رعایت مقررات لازم است ۲۳۵...
 مطلقه می تواند آرایش کند ۲۳۶...
 طلاق منفورترین حلال ها است اما ۲۳۶...
 مشکلات ناشی از طلاق ۲۳۸...
 پنج انگیزه طلاق ۲۳۹...
 فلسفه عده ۲۴۲...

- سازش خدایسندانه یا جدائی شایسته ۲۴۳...
- شهادت دو مسلمان عادل در طلاق ۲۴۵...
- شهود برای خدا اقامه شهادت کنند ۲۴۵...
- عده زنانی که عادت ماهانه ندارند، سه ماه است ۲۵۴...
- احکام زنان مطلقه و حقوق آنها ۲۵۴...
- عده زنانی که حیض نمی شوند ۲۵۴...
- عده زنان باردار ۲۵۵...
- چگونگی مسکن زنان مطلقه ۲۵۸...
- زیان رساندن به زنان مطلقه ممنوع ۲۵۹...
- نفقه دوران بارداری ۲۵۹...
- اجرت شیردهی فرزند در ایام عده ۲۵۹...
- دایه جانشین مادر ۲۶۰...
- نفقه دوران عده ۲۶۰...
- احکام طلاق رجعی ۲۶۱...
- استدلال به آیه برای اصل برائت ۲۶۱...
- تکلیف ما لا یطاق ۲۶۲...
- کفاره قسم و حل عقده آن ۲۸۷...
- خود و اهل خویش را از آتش حفظ کنید ۲۹۹...
- ح - موضعگیری مخالفان قرآن
- بهتان افسانه بودن قرآن ۳۹۴...
- ط - پاسخ های قرآن به مخالفان
- پرسش های بدون پاسخ ۴۱۴...
- برای اثبات مدعا یکی از چهار دلیل لازم است ۴۱۶...
- این کتاب سخن رسول بزرگواری است، نه قول شاعر و نه کاهن ۴۷۷...

- این کتاب فرستاده خداست ۴۷۹...
 ی - سوره های قرآن
 محتوای سوره ممتحنه ۱۸...
 فضیلت تلاوت سوره ممتحنه ۱۸...
 محتوای سوره صف ۶۹...
 فضیلت تلاوت سوره صف ۷۰...
 محتوای سوره جمعه ۱۱۳...
 فضیلت تلاوت سوره جمعه ۱۱۳...
 محتوای سوره منافقون ۱۵۷...
 فضیلت تلاوت سوره منافقون ۱۵۸...
 محتوای سوره تغابن ۱۹۳...
 فضیلت تلاوت سوره تغابن ۱۹۴...
 پنج آیه از آیات سوره تغابن نقش پیشانی نوزاد ۲۲۴...
 محتوای سوره طلاق ۲۲۹...
 فضیلت تلاوت سوره طلاق ۲۳۰...
 محتوای سوره تحریم ۲۸۱...
 فضیلت تلاوت سوره تحریم ۲۸۱...
 محتوای سوره ملک ۳۲۳...
 فضیلت تلاوت سوره ملک ۳۲۴...
 محتوای سوره قلم ۳۷۳...
 فضیلت تلاوت سوره قلم ۳۷۴...
 محتوای سوره حاقه ۴۳۷...
 فضیلت تلاوت سوره حاقه ۴۳۷...

ک - داستانهای قرآن

۱ - اصحاب الجنه

داستان عبرت انگیز اصحاب الجنه ۴۰۰...

۲ - قوم ثمود

قوم ثمود و عاد منکر رستاخیز و مجازات ۴۴۲...

مجازات قوم ثمود ۴۴۲...

۳ - قوم عاد

باد، مجازات قوم عاد ۴۴۳...

مجازات قوم عاد، با هفت شب و هشت روز ۴۴۳...

۴ - قوم فرعون

فرعون و گروه های دیگر خطاکار ۴۴۵...

ماجرای قوم فرعون در بسیاری از سوره ها ۴۴۶...

ل - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱ - نوح

طغیان آب و نجات نوح و مؤمنان ۴۴۷...

نجات شما در زمان نوح برای یادآوری است ۴۴۷...

۲ - ابراهیم و اسحاق

ابراهیم الگوی و اسوه ۲۹...

برائت از بت پرستی، شیوه تابعان ابراهیم ۳۰...

وعده ابراهیم به پدرش که برایش استغفار کند ۳۱...

ما را فتنه و وسیله گمراهی دیگران قرار مده ۳۳...

ابراهیم و تابعانش الگوی مسلمانان ۳۴...

۳ - موسی و هارون

اذیت و آزار موسی ۸۲...

- خدا موسی را تبرئه کرد ۸۲...
 طغیانگران بزرگ، رسول خدا را عصیان کردند ۴۴۶...
 ۴ - یونس
 «یونس» صاحب داستان ماهی ۴۲۵...
 مانند «یونس» صاحب ماهی نباش که عجله کرد ۴۲۵...
 اگر لطف خداوند شامل یونس نشده بود ۴۲۶...
 یونس را خدا برگزید ۴۲۸...
 یونس در دل ماهی ۴۲۸...
 ۵ - عیسی و مادرش مریم
 «عیسی»: من بشارت ظهور «احمد» را آورده ام ۸۱...
 بشارت به ظهور «احمد» ۸۴...
 حواریون مسیح(علیه السلام) ۱۰۷...
 حواریون دوازده نفرند ۱۰۸...
 مریم زنی پاک دامن الگوی زنان ۳۱۷...
 مریم زنی مطیع فرمان خدا و تصدیق کننده کتاب های آسمانی ۳۱۷...
 ۶ - محمد(صلی الله علیه وآله)
 شرایط پیمان حدیبیه شامل زنان نمی شود ۴۷...
 امتحان زنان مهاجر ۴۸...
 مواد امتحانی زنان مهاجر ۴۸...
 زنان مؤمن مهاجر را به کفار باز نگردانید ۴۹...
 پرداخت مهریه و هزینه هائی که کفار به زنان پرداخته اند ۵۰...
 ازدواج با زنان مهاجر و پرداخت مهریه ۵۰...
 شرایط بیعت زنان با پیامبر(صلی الله علیه وآله) در فتح مکه ۵۶...
 شرایط بیعت زنان ۵۷...

- ماجرای «هند» هنگام بیعت ۶۰...
 توطئه زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۸۴...
 راز پیامبر و افشای آن ۲۸۸...
 * اوصیاء
 غیبت مهدی (علیه السلام) و انتظار آن ۳۶۷...
 «اذن واعیه» چیست؟ ۴۴۸...
 مقام علی (علیه السلام) و شیعیان او ۴۶۱...
 * ویژگی ها و صفات آنها
 الگوهای جاویدان ۳۵۰...
 کافران با مشاهده مقامات علی (علیه السلام) صورت هایشان سیاه می شد ۳۶۲...
 آیه ۲۷ «ملک» درباره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نازل گردیده ۳۶۲...
 علی (علیه السلام) از هدایت یافتگان است ۳۸۱...
 از فضائل امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) ۴۴۸...
 * انتصاب
 رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دو بار علی (علیه السلام) را با صراحت به یارانش معرفی نمود ۲۹۳...
 * تبلیغ و مبلغین
 با عمل مردم را به اسلام دعوت کنید ۳۷...
 * ائمه و خلفاء
 ائمه (علیهم السلام) دل های مؤمنان را نور و روشنائی می بخشند ۲۰۵...
 هارون الرشید در آستانه مرگ ۴۶۶...
 * پیروان، رهروان، نواب خاص و عام، روات و...
 «مالک اشتر» شمشیری از شمشیرهای خدا بود ۶۲...
 مقام علی (علیه السلام) و شیعیان او ۴۶۱...

ابوالأسود و علامت گذاری قرآن ۴۷۴...
* ادیان، مذاهب و مکاتب

معاد

برپائی قیامت برای خداوند آسان است ۲۰۳...
معاد، هدف خلقت ۳۴۹...
وعده عذاب و قیامت چه وقت است؟ ۳۶۱...
علت مخفی بودن تاریخ قیامت ۳۶۱...
علم قیامت نزد خدا است ۳۶۱...
چند داستان عبرت انگیز درباره مال و جاه در قیامت ۴۶۶...

(اسماء قیامت)

حاقه، روز تحقق یافتن ۴۴۰...

(امکان معاد)

استدلال به معاد از طریق ربوبیت الهی ۲۰۴...

(لزوم معاد)

رستاخیز حتمی است ۲۰۳...

(مرگ)

مرگ درب خانه همه را خواهد زد ۱۳۰...
 مرگ و عشق به آن، در سخن امام علی (علیه السلام) ۱۳۱...
 دلیل ترس از مرگ ۱۳۳...، ۱۳۵
 پشیمانی هنگام مرگ سودی ندارد ۱۸۶...
 اجل تأخیربردار نیست ۱۸۷...

(نشانه های قیامت)

روز جمع همگان ۲۰۵...
 یوم «تغابن» ۲۰۶...
 متلاشی شدن زمین و کوه ها ۴۵۲...
 حادثه عظیم رستاخیز ۴۵۲...
 آسمان در قیامت از هم شکافته می شود ۴۵۲...

(نفخ صور)

نفخ صور ۴۵۰...

(حوادث قیامت)

روز قیامت، روز تکلیف نیست، سجود برای چیست؟ ۴۱۸...

آسمان در قیامت از هم شکافته می شود ۴۵۲...

(حالات انسان ها در قیامت)

بستگان و اولاد بی ایمان در قیامت مفید نیستند ۲۶...

قیامت روز جدائی بستگان از یکدیگر ۲۶...

وضع چهره کفار هنگام رؤیت عذاب ۳۶۱...

روز ذلت و خواری مجرمان ۴۱۹...

روزی که مجرمان قادر بر سجده نیستند ۴۱۹...

ای کاش! می مردم! ۴۶۴...

مال و مقام مرا بی نیاز نساخت ۴۶۵...

(صحنه قیامت)

رستاخیز روز وحشت و ترس ۴۱۸...

روز ذلت و خواری مجرمان ۴۱۹...

(دادگاه قیامت)

در رستاخیز، هیچ چیز بر خدا مخفی نیست ۴۵۷...

* نامه اعمال

بیائید نامه اعمال مرا بخوانید! ۴۵۸...

آیا در نامه اعمال خوبان گناهی نیست؟ ۴۶۱...

نامه اعمال در دست چپ و... ۴۶۴...

* اعتراف

پاسخ کفار: ما پیامبران را تکذیب کرده و گمراه خواندیم ۳۳۸...

اعتراف به ظلم و گناه ۴۰۷...

اعتراف به طغیان ۴۰۸...

امید به بازگشت نعمت پس از اعتراف به گناه ۴۰۸...

* حساب در قیامت

پاسخ تعجیل کفار در عذاب ۳۶۱...

(بهشت)

شرائط ورود در بهشت ۲۰۷...

بهشت جاودانی پاداش ایمان و عمل صالح ۲۷۰...

بهشت نعیم پاداش پرهیزگاران ۴۱۳...

زندگی خوشنودکننده در بهشت ۴۵۹...

* حقیقت بهشت

زندگی خوشنودکننده در بهشت ۴۵۹...

* نعمت ها

مراد از «مساکن طیبه» ۱۰۳...

زندگی خوشنودکننده در بهشت ۴۵۹...

نعمت های بهشتی ۴۵۹...

* بهشتیان

دعای مؤمنان در قیامت ۳۰۵...

افضل زنان بهشت ۳۱۵...

بهشت نعیم پاداش پرهیزگاران ۴۱۳...

بیائید نامه اعمال مرا بخوانید! ۴۵۸...

یقین به روز حساب ۴۵۸...

زندگی خوشنودکننده در بهشت ۴۵۹...

(جهنم)

کفر و تکذیب شرط ورود در آتش ۲۰۷...

عذاب جهنم کیفر کافران ۳۳۷...

صدای وحشتناک جهنم هنگام ورود کافران ۳۳۷...

شدت خشم دوزخ ۳۳۸...

* حقیقت جهنم

توصیف دوزخ ۳۳۸...

* کیفرها

خسران و بدی عاقبت کفار ۲۶۷...

مأموران عذاب سختگیرند ۳۰۰...

عذاب جهنم کیفر کافران ۳۳۷...

صدای وحشتناک جهنم هنگام ورود کافران ۳۳۷...

مگر بیم دهنده و نذیر نداشتید ۳۳۸...

داغ بر پیشانی دشمن می نهیم ۳۹۵...

عذاب استدراج ۴۲۰...

نقشه های دقیق خدا بر ضد مجرمان ۴۲۰...

مجازات استدراج (با ذکر دو حدیث) ۴۲۰...

علامت عذاب استدراج ۴۲۱...

مجازات سخت طغیانگران ۴۴۰...

تناسب میان گناه و کیفر ۴۴۹...

دستگیری برای مجازات ۴۶۹...

غل و زنجیر هفتاد ذراعی برای مجازات ۴۶۹...

مجازات عدم تشویق به اطعام فقرا ۴۷۰...

غذای «غسلین» کدام است؟ ۴۷۲...

خوراک مخصوص خطاکاران ۴۷۳...

* دوزخیان

آتشگیره جهنم انسان هایند ۳۰۰...

عذر کفار در قیامت پذیرفته نیست ۳۰۲...

مگر بیم دهنده و نذیر نداشتید ۳۳۸...

ما پیامبران را تکذیب کرده و گمراه خواندیم ۳۳۸...

اگر گوش شنوا و فکر بیدار داشتیم در دوزخ نبودیم ۳۳۹...

سرزنش و ملامت یکدیگر ۴۰۷...

نامه اعمال در دست چپ و... ۴۶۴...

ای کاش! می مردم! ۴۶۴...

دستگیری برای مجازات ۴۶۹...

خوراک مخصوص خطاکاران ۴۷۳...

متفرقات

اعتراض به یک کتاب ۵...

هر چیز اندازه مشخصی دارد ۲۴۷...

تکلیف به اندازه قدرت ۲۶۰...

بعد از هر سختی آسانی است ۲۶۱...

(فهرست احادیث)

الف

- أَحْبَبُكُمْ إِلَى اللَّهِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا ۳۸۷...
- إِذَا أُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا جَدَّدَ لَهُ ۴۲۰...
- إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا تَأْتُوهَا وَ أَنْتُمْ ۱۳۸...
- أُعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ التَّامَّةِ وَ أَسْمَاءِ اللَّهِ ۴۳۲...
- أَكْثَرُ مَا يَدْخُلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى ۳۸۸...
- أَكْثَرُوا مِنْ قِرَائَةِ الْحَقَائِقِ، فَإِنَّ قِرَائَتَهَا ۴۳۷...
- أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ قَالُوا بَلَى ۳۹۶...
- اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ ۱۴۷...
- إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا ۳۰۸...
- أَمَا عَلِمَ أَنْ تَارَكَ الطَّلَبَ لَا يَسْتَجَابُ لَهُ ۲۵۰...
- إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ ۳۸۸...
- إِنَّ الْأَهْمَالَ لَا يَأْتِي بِالصَّوَابِ ۳۳۳...
- إِنَّ الرَّجُلَ لَيَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُذَرُّ عَنْهُ ۴۱۱...
- إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيْكُمْ ۱۴۴...
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ ۳۰۸...
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ ۱۸۳...
- إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى ۱۸۹...
- إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ ۳۸۲...
- إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ ۳۸۲...
- إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقَاتِلْ مُنَافِقًا ۳۱۱...
- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ لِيُذْرَكَ بِحُسْنِ خُلُقِهِ ۳۸۷...
- إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ۳۸۷...
- إِنَّمَا جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِأَنَّ ۱۵۱...

- إِنَّهُمْ الْيَوْمَ أَرْبَعَةٌ فَإِذَا كَانَ يَوْمٌ ۴۵۴...
 إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا ۱۸۰...
 إِنِّي لَا غَلَمٌ آيَةٌ لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ ۲۴۸...
 إِيَّاكَ... أَنْ تَعِدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ ۷۵...
 أَيُّهَا النَّاسُ! إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا ۱۳۲...
 أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ ۷۸...
 أَتَمُّكُمْ عَقْلًا، وَ أَشَدُّكُمْ لِلَّهِ خَوْفًا ۳۲۸...
 أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ ۳۱۵...
 أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ ۳۰۶...
 أَلْعَيْنُ حَقٌّ وَ الرَّقْيُ حَقٌّ ۴۳۳...
 أَللَّهُمَّ قِ شَحِّ نَفْسِي ۲۲۲...
 أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ ۳۹۶...
 أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى جَوْهَرَةً ۳۸۲...
 أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ ۲۵۱...

ت

- التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ ۳۰۸...
 تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَ تَنْهَاهُمْ ۳۰۶...
 تَخْتَضِبُ وَ تُطَيِّبُ ۲۳۶...
 تَزَوَّجُوا وَ لَا تَطْلُقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ ۲۳۷...
 تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ ۱۴۰...

ث

- ثَلَاثٌ تَخْرِقُ الْحُجُبَ، وَ تَنْتَهِي إِلَى ۳۸۴...

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا، وَإِنْ ۱۸۹...

ج

جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي ۲۹۶...

ر

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِ ۲۲۰...

س

سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا أَذُنًا عَلَيَّ ۴۴۸...
سُورَةُ الْمُلْكِ هِيَ الْمَانِعَةُ تَمْنَعُ مِنْ ۳۲۴...

ش

شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِالْعَقْلِ ۳۴۲...

ص

صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فَرِيضَةٌ، وَالْاجْتِمَاعُ ۱۴۴...

ع

عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ ۷۵...
الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَالْعَرْشُ اسْمٌ ۴۶۰...

- الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ ۲۵۱...
 الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ ۱۳۲...
 عِلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ ۳۰۷...
 عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجُّ الْمَسَاكِينِ ۱۴۵...
 عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ ۳۸۸...

ف

- فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا يَعْمَلُ بِعَمَلٍ ۱۵۸...
 فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ ۶۲...
 فَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ ۴۶۰...
 فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزاً وَلَا يَكُونُ ۱۸۲...
 فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ۱۲۲...
 فُرْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ ۱۳۱...

ک

- كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ ۳۷...
 كَيْفَ عَقَلَ الرَّجُلُ؟! ۳۳۹...

ل

- لَا تَكُنْ عَمَرْتُمُ الدُّنْيَا، وَخَرَبْتُمُ ۱۳۵...
 لَا يَبْلُغُنِي أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِي ۳۹۷...
 لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ جَوَاطٌ، وَلَا جَعْفَرِيٌّ ۳۹۷...
 لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ ۲۱۸...
 لَا يَكُونُ الْمَرْءُ عَالِماً حَتَّى يَكُونَ ۱۳۲...

- لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرَأَةِ أَنْ تُعْطَلَ نَفْسُهَا ۲۴۱...
 لَا يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسُهُ ۱۸۲...
 لَقَدْ عَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا أَصْحَابَهُ ۲۹۳...
 لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ فِي الثَّرَيَا لَنَالَتْهُ ۱۲۱...
 لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا، وَلَكِنْ ۳۲۸...

م

- مَا اسْتَقْصَى كَرِيمٌ قَطُّ، لِأَنَّ اللَّهَ ۲۸۹...
 مَا ذُبَّانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا ۱۸۵...
 مَا زَادَ خُشُوعَ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي ۱۸۹...
 مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) شَيْئًا ۴۴۸...
 مَا مِنْ شَيْءٍ أُبْغِضَ إِلَى اللَّهِ ۲۳۷...
 مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ ۳۸۷...
 مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ أُبْغِضَ ۲۳۷...
 مَا مِنْ مُوَلَّدٍ يُوَلَّدُ إِلَّا فِي شَبَابَيْكَ ۲۲۴...
 مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الزَّرْعِ لَا تَزَالُ ۱۸۱...
 مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا ۱۴۵...
 مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأُبْغِضَ لِلَّهِ ۳۸...
 مَنْ إِزْدَادَ عِلْمًا وَلَمْ يَزِدْ هُدًى ۱۳۲...
 مَنْ أَكْثَرَ الْأَسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ ۲۴۹...
 مَنْ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي ۳۸...
 مَنْ أَدَّى الزَّكَاةَ فَقَدْ وَقَى شُحَّ نَفْسِهِ ۲۲۲...
 مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَمِنْ غَمَرَاتِ ۲۴۸...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ التَّغَابُنِ دَفِعَ عَنْهُ ۱۹۴...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَاقَّةِ حَاسِبَهُ اللَّهُ ۴۳۷...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الصَّفِّ وَأُذْمِنَ قِرَاءَتَهَا ۷۰...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُنَافِقِينَ بَرِيءٌ ۱۵۸...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ تَبَارَكَ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا ۳۲۴...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «ن وَالْقَلَمِ» أُعْطَاهُ اللَّهُ ۳۷۴...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «ن وَالْقَلَمِ» فِي ۳۷۴...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ التَّغَابُنِ فِي فَرِيضَتِهِ ۱۹۴...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُمتَحَنَةِ فِي فَرَائِضِهِ ۱۸...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُمتَحَنَةِ كَانَ ۱۷...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عِيسَى كَانَ عِيسَى ۷۰...
مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ ۳۴۲...

ن

نُزِلَتْ فِي الْأَمَامِ الْقَائِمِ ۷ يَقُولُ إِنَّ ۳۶۷...
نَعَمْ، فَلَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ ۴۳۲...

و

وَدِدْتُ أَنْ تَبَارَكَ الْمَلِكُ فِي قَلْبِ ۳۲۴...
وَلَقَدْ خَرَجْنَا نِسَاءً مِنَ الْعِفَافِ إِلَى ۲۴۱...
وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجُمُعَةِ أُعْطِيَ عَشْرَ ۱۱۳...
وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الطَّلَاقِ مَاتَ عَلَى ۲۲۹...
وَهُمُ الَّذِينَ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ ۲۰۵...

هـ

هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَايَا الَّتِي وَاللَّهِ ۱۳۱...

ی

يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ ۷۹...

(فهرست اعلام)

آدم (علیه السلام)، ۳۴۱، ۳۴۲

آزر، ۲۸، ۳۱، ۳۲

آسیه، ۳۱۵

آلوسی، ۱۴۲

آمنه، ۸۹

ابراهیم (علیه السلام)، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱

۳۲، ۳۳، ۳۶، ۲۵۲، ۴۳۳، ۴۵۴

ابن الحجام، ۲۹۵

ابن عباس، ۴۷، ۲۱۵، ۲۹۰، ۲۹۱

۳۴۴، ۴۱۱، ۴۱۸

ابن مغازلی شافعی، ۴۴۸

ابن منظور، ۴۴۸

ابن ندیم، ۱۹۳

ابو الأسود، ۴۷۴

ابوالحسن ندوی، ۵

ابوالفتوح رازی، ۱۲، ۵۰، ۶۲، ۳۶۷

۴۴۸

ابوبکر، ۴۴، ۲۸۹

ابو جهل، ۳۵۸، ۴۷۹

ابو حیان اندلسی، ۲۹۴

ابوذر، ۱۳۵، ۲۴۸

ابوسفیان، ۴۱، ۴۲، ۶۰، ۶۱

ابو طالب، ۸۹، ۹۰، ۱۳۱

ابو عبدالله زنجانی، ۱۹۳

ابو مرثد، ۲۱

أَبِيّ بن كعب، ۲۵۶

احمد مصطفی مراغی، ۱۲

اسحاق (علیه السلام)، ۴۳۳

اسعد بن زراره، ۱۴۲، ۱۴۳

اسماعیل (علیه السلام)، ۴۳۳

اسماء، ۴۴

اسماء بنت عمیس، ۴۳۲

اسید، ۱۷۱

امام باقر (علیه السلام)، ۷۰، ۹۱، ۱۴۴، ۱۸۵،

۲۰۵، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۹۳، ۳۰۸،

۳۶۲، ۳۶۷، ۳۸۸، ۴۱۱، ۴۳۷

امام حسن (علیه السلام)، ۴۳۲

امام حسین (علیه السلام)، ۱۴۷، ۴۳۲

امام صادق (علیه السلام)، ۳۷، ۳۸، ۷۵، ۷۹،

۱۱۴، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۲۲،

۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۸۲،

۳۱۱، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۷۴،

۳۸۲، ۳۸۳، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۶۰،

ام حبیبه، ۴۱

اندریاس، ۱۰۸

بحرانی، ۲۹۵، ۴۴۹

بخاری، ۲۲، ۲۸۵

براء ابن عازب، ۲۲۰

برتولما، ۱۰۸

پطرس، ۱۰۸

تذی، ۱۰۸

توما، ۱۰۸

ثعالبی، ۴۶۷

ثعلبی، ۲۹۴

جابر بن سمره، ۱۴۲

جبرئیل، ۲۱، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۸۴

۲۹۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۴۷۹

جعفر، ۴۳۲

جعفر بن ابی طالب، ۴۲

حاطب بن ابی بلتعه، ۲۱، ۲۵، ۲۷

۴۲

حسان بن ثابت، ۹۰

حضرت زهرا(علیها السلام)، ۲۲۰

حضرت مهدی(علیه السلام)، ۹۷، ۳۶۷، ۳۶۹

حفصه، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۸

حمزه، ۶۰

حنظله، ۶۱

خدیجه، ۳۱۵

خوئلد، ۳۱۵

دحیه، ۱۳۷، ۱۴۱، ۲۹۴

راغب، ۹۵، ۱۰۳، ۲۵۸، ۲۹۳، ۳۱۴

۳۵۹، ۳۹۳، ۴۰۲، ۴۴۸، ۴۵۲

۴۵۸، ۴۷۲

زبیر، ۲۱

زمخشری، ۱۲، ۱۲۱

زید بن ارقم، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲

- زینب بنت جحش، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸
 ساره، ۲۰، ۲۱،
 سبط ابن جوزی، ۲۹۴
 سبیعه، ۴۷
 سلیمان بن صرد خزاعی، ۱۴۷
 سید داماد، ۱۸۸
 سید قطب، ۱۲
 سید قطب، ۱۲۱
 سید هاشم بحرانی، ۱۲
 سیوطی، ۱۲، ۶۲، ۱۲۱، ۲۹۴، ۴۷۴
 شمعون قانونی، ۱۰۸
 شمعون، ۱۰۸
 شهاب الدین محمود آلوسی، ۱۲
 شیخ بهائی، ۴۶۷
 شیخ طوسی، ۱۲
 شیخ محمد عبده، ۱۲
 صالح، ۴۴۲
 صبحی صالح، ۷۵
 صعصعه بن صوحان، ۴۷۳
 طبرسی، ۱۲، ۲۰، ۴۷، ۱۲۱، ۲۵۷،
 ۳۸۱
 طلحه، ۲۱
 عایشه، ۲۱۷، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹،
 ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۸
 عبد الرحمن بن کعب، ۱۴۳
 عبدالله بن ابی، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶

- عبدالله بن جحش، ۴۱
 عبدالله بن رواحه، ۱۰۲
 عبدالله بن مسعود، ۱۴۲
 عبدالله شوشتری، ۱۸۸
 عبد المطلب، ۲۱، ۸۹
 عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۲
 عبید الله بن جحش، ۴۱
 عتبه، ۴۷۹
 عضد الدوله، ۴۶۷
 عقبه، ۴۷۹
 علامه مجلسی، ۱۵۲، ۱۸۸
 علامه طباطبائی، ۱۲، ۷۴، ۱۲۱
 علی (علیه السلام)، ۲۱، ۶۱، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۹۰،
 ۱۰۴، ۲۲۰، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۴۱،
 ۳۶۲، ۳۸۱، ۴۴۸، ۴۶۱، ۴۷۳
 علی بن ابراهیم، ۷۶، ۲۱۵، ۴۴۱،
 ۴۵۴
 علی بن الحسین (علیهما السلام)، ۱۸، ۱۴۷،
 ۱۸۹، ۳۰۷، ۳۹۶
 علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ۱۵۱، ۳۸۸،
 ۴۶۰
 عمار، ۲۱
 عمر، ۲۱، ۲۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
 عمران، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵
 عوف بن مالک، ۲۴۹
 عیسی (علیه السلام)، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵
 ۸۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۴۵۴

فاطمه (علیها السلام)، ۲۲۰، ۳۱۵

فخر الاسلام، ۸۸

فخر رازی، ۱۲، ۲۲، ۲۴، ۳۵، ۲۴۹،

۳۹۱، ۳۸۲، ۳۴۴

فرعون، ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴،

۳۱۵، ۳۱۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۵،

۴۴۶، ۴۴۹

فیلیس، ۱۰۸

قارون، ۸۳

قرطبی، ۱۲، ۲۲، ۶۲، ۱۲۱، ۱۴۲،

۲۱۹، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۸۸،

۳۹۱، ۴۴۱، ۴۴۸

کلینی، ۳۸

گنجی، ۲۹۴

لبیء، ۱۰۸

لوط (علیه السلام)، ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴،

۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹

مالک اشتر، ۶۲، ۷۵

متی، ۱۰۸

محقق، ۵۱

محمّد (صلی الله علیه وآله)، ۵۹، ۱۰۷، ۱۷۰، ۱۷۳،

۳۱۵، ۳۸۱

محمّد بن احمد الانصاری القرطبی،

۱۲

محمّد بن عباس، ۲۹۵، ۴۴۹

محمّد عزت نصر الله، ۹۰

مریم (علیها السلام)، ۸۱، ۸۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹،

۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۷،

۳۱۸

مزاحم، ۳۱۵

مسیح (علیه السلام)، ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵

۸۶، ۹۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۳۷

معاویه، ۱۴۲

مفضل، ۳۳۲

مقداد، ۲۱

ملا محسن فیض کاشانی، ۱۲

موسی (علیه السلام)، ۸۱، ۸۲، ۴۳، ۸۱، ۸۶

۱۲۷، ۲۹۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۴۴۶،

۴۵۴

نجاشی، ۴۱

نعمان بن بشیر، ۱۴۷

نوح (علیه السلام)، ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴،

۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۴

واغله، ۳۱۳

والعه، ۳۱۳

والغه، ۳۱۳

والهه، ۳۱۳

واهل، ۳۱۳

ولید بن مغیره، ۳۹۶

ویلیام وطس، ۸۷

هارون، ۸۲، ۲۹۴، ۴۴۶، ۴۶۶

هارون الرشید، ۴۶۶

هند، ۵۷، ۶۰، ۶۱

هود (علیه السلام)، ۴۴۲

یعقوب بن حلفی، ۱۰۸

یعقوب بن زبدی، ۱۰۸

یوحنا، ۱۰۸

یوسف (علیه السلام)، ۲۹۴

یونس (علیه السلام)، ۴۰۷، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷

۴۲۸

یهودای اسخریوطی، ۱۰۸، ۱۰۹

(فهرست کتب)

آفریدگار جهان، ۳۳۲

احقاق الحق، ۲۹۴

احمد موعود انجیل، ۹۱

اسباب النزول، ۱۲

اسد الغابة فی معرفة الصحابه، ۴۲

اصول کافی، ۳۰، ۳۸، ۷۵، ۷۹، ۱۳۲،

۱۳۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۳۰۸، ۳۰۹،

۳۹۷، ۴۲۲

اقرب الموارد، ۴۵۲

البيان فی غریب اعراب القرآن، ۱۶۲،

۳۱۳، ۳۵۴

الشهاب فی الحكم و الآداب، ۳۸۵

الغدير، ۹۱

الفرقان فی تفسیر القرآن، ۸۸

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث

النبوی، ۴۳۳

المنار، ۱۲

الميزان، ۱۲، ۷۴، ۸۶، ۱۲۱، ۲۱۹،

۲۵۷، ۲۸۹، ۳۸۷، ۴۱۱، ۴۴۸،

۴۶۱

انجیل، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۱۰۸

انیس الاعلام، ۸۸

بحار الانوار، ۱۴۷، ۱۵۲، ۲۲۰، ۲۵۱،

۳۰۸، ۳۳۳، ۳۹۶

تاریخ ابن عساکر، ۹۰

- تاریخ القرآن، ۱۹۳
- تفسیر برهان، ۱۲، ۲۹۵
- تفسیر تبیان، ۱۲
- تفسیر صافی، ۱۲، ۳۲۸
- تفسیر فرقان، ۹۱
- تفسیر کشاف، ۱۲
- تفسیر مراغی، ۱۲
- تورات، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۲۴
- ثواب الاعمال، ۱۵۸، ۲۸۲
- جامع الرواء، ۲۹۵
- جواهر الکلام، ۵۱، ۲۵۶، ۲۶۲
- دائرة المعارف بزرگ فرانسه، ۸۸، ۸۹
- در المثنور، ۱۲، ۶۲، ۹۱، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۰۷
- ۳۱۴، ۳۱۶، ۴۷۴
- دیوان ابو طالب، ۸۹، ۹۰
- روح البیان، ۲۲، ۳۸، ۴۴، ۷۴، ۱۶۳، ۱۸۲، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۹۴، ۳۴۴
- ۳۸۴، ۳۸۸، ۴۴۸
- روح الجنان، ۱۲، ۶۲
- روح المعانی، ۱۲، ۲۲، ۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۱۹، ۲۹۴، ۳۱۳
- ۴۴۸، ۴۷۱
- سفینه البحار، ۳۷، ۱۳۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۵۲، ۲۹۷، ۳۸۸، ۴۶۶، ۴۶۷
- سنن ابی داود، ۳۹۷

- سنن بیهقی، ۴۱۰
 سیره ابن هشام، ۱۷۳
 سیره حلبی، ۸۹
 شرایع، ۵۱
 صحیح بخاری، ۱۰، ۴۴، ۱۲۱، ۲۹۰،
 ۲۹۱، ۳۱۸، ۴۳۳
 صحیح ترمذی، ۳۹۷
 صحیح مسلم، ۱۸۲، ۲۲۰، ۲۳۲
 صحیفه سجادیه، ۱۴۷
 غایه المرام، ۴۴۹
 فی ظلال القرآن، ۱۲، ۳۲۳، ۳۲۴،
 ۳۹۷، ۴۶۲
 کافی، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۵۰، ۳۴۱،
 ۳۴۲
 کامل ابن اثیر، ۳۰، ۱۷۳
 کفایه الطالب، ۲۹۴
 کنز العرفان، ۲۵۶
 لسان العرب، ۴۴۸
 ما نزل من القرآن من اهل بیت، ۲۹۵
 مجمع البحرین، ۲۰۳
 مجمع البیان، ۱۲، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۳۵،
 ۴۷، ۶۲، ۶۴، ۷۰، ۷۲، ۱۱۴، ۱۲۱،
 ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۱۹، ۲۳۰،
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۱، ۲۹۴،
 ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۴۰،
 ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴

- ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۳۷،
 ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۵۴
 مجموعه ورام، ۳۰۷
 محجة البيضاء، ۱۳۲، ۱۳۵
 معانی الاخبار، ۳۸۶
 مفاتیح الغیب، ۱۲
 مفردات، ۹۵، ۱۰۳، ۲۰۶، ۲۵۸،
 ۲۹۳
 ۳۱۴، ۳۵۹، ۳۹۳، ۴۰۲، ۴۴۸،
 ۴۵۲، ۴۷۲
 مقتل الحسین مقرر، ۱۳۴
 مکارم الاخلاق، ۲۴۱
 مناقب ابن مغازلی شافعی، ۴۴۸
 نصائح، ۴۶۶
 نور الثقلین، ۱۲، ۱۸، ۳۰، ۷۰، ۷۶،
 ۷۷، ۹۱، ۱۱۴، ۱۵۸، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۸،
 ۲۴۹، ۲۸۲، ۳۰۶، ۳۴۱، ۳۶۲،
 ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۹۷، ۴۱۱،
 ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۳، ۴۶۰
 نهج البلاغه، ۶۲، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۱۰۴،
 ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۸، ۱۸۰،
 ۲۱۹، ۴۳۳
 وسائل الشیعه، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲،
 ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۵۵، ۳۸۳، ۴۱۰، ۳۸۸
 یتیمه ثعالبی، ۴۶۷

* * *

(فهرست ازمنه و امکنه)

أحد، ۴۱، ۶۰، ۷۲، ۷۳، ۹۴

امّ القری، ۱۱۷

بابل، ۳۰

بدر، ۲۱، ۲۲، ۶۱، ۷۲، ۳۹۶

بیت المقدس، ۸۲

تهامه، ۴۷۲

جزیره عربستان، ۹۶

حبشه، ۴۱، ۴۰۰

حجاز، ۸۸، ۲۸۴، ۳۷۷، ۴۴۲

حدیبیه، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۹

خراسان، ۴۶۶

خیبر، ۴۲

دار الهجرة، ۲۱۵

سدوم، ۴۴۶

شام، ۳۰، ۷۸، ۱۳۷، ۲۰۰، ۳۹۶

۴۴۲، ۴۰۰

شب معراج، ۹۱، ۲۵۱

صنعاء، ۴۰۰

طائف، ۴۰۰، ۴۰۱

طوس، ۴۶۶

عاشورا، ۱۳۴، ۱۴۷

عراق، ۷۸، ۷۹

عقبه، ۱۰۹

قُبا، ۱۴۳

قدید، ۱۷۰

کوفه، ۱۴۷

کوه صفا، ۵۶، ۶۰

کهکشان راه شیری، ۳۳۴

لندن، ۸۷

محله بنی سالم، ۱۴۳

مدینه، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۴۲، ۴۸، ۴۹،

۵۳، ۶۷، ۶۹، ۸۵، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۹،

۱۱۱، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،

۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰،

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶،

۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۷،

۲۷۹، ۲۹۱، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۷۳

مشربه ام ابراهیم، ۲۹۱

مصر، ۹، ۶۲، ۳۱۶،

مکه، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳،

۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۶، ۵۹،

۶۰، ۷۰، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۷،

۱۱۸، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۶،

۱۹۳، ۳۲۳، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۳،

۳۷۷، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۳۵

منظومه شمسی، ۲۷۴، ۳۳۰، ۳۳۴،

۳۴۸

وادی تیه، ۸۲

یمن، ۴۰۰

یوم البروز، ۴۸۴

یوم الحسرة، ۴۸۴، ۴۸۶

يوم الظهور، ۴۸۴

يوم العروبه، ۱۴۲

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اصحاب الجنة، ۳۷۳، ۳۹۹، ۴۰۰،

۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۳

اصحاب الشمال، ۴۶۴

اصحاب اليمين، ۴۶۳

اهل سنت، ۵، ۱۰، ۲۲۰، ۲۸۴، ۲۸۹،

۲۹۴، ۲۹۵، ۳۱۸، ۳۶۲، ۳۸۱،

۳۸۲، ۴۴۹

بنی اسرائیل، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵

۱۰۶، ۱۰۷، ۴۰۰

بنی امیه، ۶۰، ۱۴۷

بنی سالم، ۱۴۳

حواریون، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹

شیعه، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۴۸، ۲۸۴، ۲۸۹،

۲۹۵، ۳۶۲، ۳۸۲، ۴۴۹

صلیبی ها، ۹۵

صهیونیست ها، ۷۸، ۹۵

طائفه خزاعه، ۴۴

عمالقه، ۸۲

قریش، ۴۳، ۱۷۶، ۲۹۱، ۳۸۱

قوم ثمود، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲،

۴۴۵

قوم عاد، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲،

۴۴۴، ۴۴۵

قوم لوط، ۴۴۵

ماتریالیست ها، ۹۵

مادّیین، ۳۳۲

نصاری، ۸۶، ۱۲۸، ۱۴۲

یهود (یهودی)، ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۸۵، ۸۶

۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۲، ۳۱۸

(فهرست اشعار)

إِذَا أَقْسَمَ الْأَبْطَالُ يَوْمًا بِسَيِّفِهِمْ ۳۸۴...

إِنَّ الطَّيِّبَ بِطَبِّهِ وَدَوَائِهِ ۴۶۶...

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ «أَحْمَدَ» ۹۰...

أَرَادُوا قَتْلَ أَحْمَدَ ظَالِمُوهُمْ ۸۹...

چند روزی این امانت نزد ما است ۱۸۷...

حجاب چهره جان می شود غبار تنش ۱۳۴...

دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنش ۱۳۴...

دوش می گفت بلبلی با باز! ۷۹...

رگ، رگ است، این آب شیرین و آب شور ۱۰۸...

سوی تو کردیم روی و، دل به تو بستیم ۳۴...

كَذَا قَضَى اللَّهُ لِلْأَقْلَامِ مَذْبُورِيَّتَ ۳۸۳...

گر بمیرد، نمیرد نام حق ۳۶۴...

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا ۹۰...

مُفْجَعَةٌ قَدْ شَقَّهَا فَقَدْ أَحْمَدَ ۹۰...

وَإِنْ كَانَ أَحْمَدُ قَدْ جَاءَهُمْ ۹۰...

وَرَاعَى الشَّاهَ يَخْمِي الذُّنْبَ عَنْهَا ۱۳۳...

(کلمات معنی شده در این جلد)

- ۱ - «أَرْجَاء» ۴۵۳...
- ۲ - «إِصْغَاء» ۲۸۹...
- ۳ - «اغْدُوا» ۴۰۲...
- ۴ - «الطَّيْر» ۳۵۳...
- ۵ - «انْفَضُّوا» ۱۴۱...
- ۶ - «اتَمِرُوا» ۲۶۰...
- ۷ - «أَخْصُوا» ۲۳۳...
- ۸ - «أَقَاوِيل» ۴۸۱...
- ۹ - «أُمِّيَّيْن» ۱۱۷...
- ۱۰ - «برَاء» ۳۰...
- ۱۱ - «تَبَارَكَ» ۳۲۶...
- ۱۲ - «تَحِلَّة» ۲۸۷...
- ۱۳ - «تَدْعُونَ» ۳۶۲...
- ۱۴ - «تَرْهَقُهُمْ» ۴۱۹...
- ۱۵ - «تُعَرِّضُونَ» ۴۵۷...
- ۱۶ - «تَغِيهَا» ۴۴۸...
- ۱۷ - «تَغَابِن» ۲۰۶...
- ۱۸ - «تَقَوَّلَ» ۴۸۱...
- ۱۹ - «تَمَيَّزُ» ۳۳۸...
- ۲۰ - «تَنَادَوْا» ۴۰۲...
- ۲۱ - «جَنِّ» ۱۶۴...
- ۲۲ - «جَنَّتْ» ۱۶۴...
- ۲۳ - «جُنْد» ۳۵۵...
- ۲۴ - «جُنَّة» ۱۶۴...
- ۲۵ - «حَاجِزِينَ» ۴۸۲...

- ۲۶ - «جِجَارَةٌ» ۳۰۰...
- ۲۷ - «حَرْدٌ» ۴۰۳...
- ۲۸ - «حِسَاباً شَدِيداً» ۲۶۷...
- ۲۹ - «حُسَامٌ» ۴۴۳...
- ۳۰ - «حُسُوماً» ۴۴۳...
- ۳۱ - «حَسِيرٌ» ۳۳۱...
- ۳۲ - «حصی» ۲۳۳...
- ۳۳ - «خَالَفٌ» ۳۹۲...
- ۳۴ - «خَلِيمٌ» ۲۲۴...
- ۳۵ - «خَاسِرُونَ» ۱۸۶...
- ۳۶ - «خَاسِيَةٌ» ۳۳۱...
- ۳۷ - «خَاطِئَةٌ» ۴۴۶...
- ۳۸ - «خَاوِيَةٌ» ۴۴۴...
- ۳۹ - «خُلُقٌ» ۳۷۹...
- ۴۰ - «دَكٌّ» ۴۵۲...
- ۴۱ - «ذِرَاعٌ» ۴۷۰...
- ۴۲ - «ذِكْرٌ» ۴۳۱...
- ۴۳ - «ذُلُولٌ» ۳۴۸...
- ۴۴ - «رَابِئَةٌ» ۴۴۶...
- ۴۵ - «رَاغِبُونَ» ۴۰۸...
- ۴۶ - «رُجُومٌ» ۳۳۳...
- ۴۷ - «رَزَقٌ» ۳۴۹...
- ۴۸ - «زَاغُوا» ۸۳...
- ۴۹ - «زَعَمٌ» ۲۰۳...
- ۵۰ - «زَفِيرٌ» ۳۳۷...
- ۵۱ - «زَنِيمٌ» ۳۹۳...
- ۵۲ - «سَائِحٌ» ۲۹۳...
- ۵۳ - «سَائِحٌ» ۲۹۳...
- ۵۴ - «سَائِحَاتٌ» ۲۹۲...

- ۵۵ - «ساق» ۴۱۸...
 ۵۶ - «سُحْق» ۳۴۰...
 ۵۷ - «سِلْسِلَه» ۴۶۹...
 ۵۸ - «شَبَابِیک» ۲۲۵...
 ۵۹ - «شُح» ۲۲۲...
 ۶۰ - «شَکُور» ۲۲۴...
 ۶۱ - «شَهِّیق» ۳۳۷...
 ۶۲ - «صَرَصَر» ۴۴۳...
 ۶۳ - «صَرِیم» ۴۰۲...
 ۶۴ - «صَغَت» ۲۸۹...
 ۶۵ - «صَف» ۷۶...
 ۶۶ - «صفح» ۲۱۷...
 ۶۷ - «طائف» ۴۰۱...
 ۶۸ - «طَیِّب» ۱۰۳...
 ۶۹ - «عَاتِیَه» ۴۴۳...
 ۷۰ - «عَاقِبَتُم» ۵۳...
 ۷۱ - «عَتَّت» ۲۶۷...
 ۷۲ - «عُتِلَّ» ۳۹۳...
 ۷۳ - «عَسَى» ۴۲...
 ۷۴ - «عِصَم» ۵۱...
 ۷۵ - «عَفُو» ۲۱۷...
 ۷۶ - «عَقَبَى» ۵۳...
 ۷۷ - «عَقُوبَت» ۵۳...
 ۷۸ - «غابن» ۲۰۶...
 ۷۹ - «غِسْلِین» ۴۷۲...
 ۸۰ - «غفران» ۲۱۷...
 ۸۱ - «غُلُوَه» ۴۶۹...
 ۸۲ - «فَاسْعُوا» ۱۳۹...
 ۸۳ - «فُطُور» ۳۳۰...

- ۸۴ - «قَرَضَ» ۲۲۳...
- ۸۵ - «قَرَّيْهِ» ۲۶۶...
- ۸۶ - «قُطِرُفُهَا» ۴۵۹...
- ۸۷ - «قُوا» ۳۰۰...
- ۸۸ - «كَرَّتَيْنِ» ۳۳۱...
- ۸۹ - «كَوَاغِرٍ» ۵۲...
- ۹۰ - «لَا يَعْلَمُونَ» ۱۷۷...
- ۹۱ - «لَا يَفْقَهُونَ» ۱۷۷...
- ۹۲ - «لَطِيفٌ» ۳۴۵...
- ۹۳ - «لَوَّ» ۱۷۴...
- ۹۴ - «لَهُوَ» ۱۴۱...
- ۹۵ - «لَيَزِلُّ قُؤُوتُكَ» ۴۲۹...
- ۹۶ - «مُتَقَلِّ» ۴۲۴...
- ۹۷ - «مَرَضُوصٍ» ۷۶...
- ۹۸ - «مُطَابِقَهُ» ۳۲۹...
- ۹۹ - «مُعَاقِبَهُ» ۵۳...
- ۱۰۰ - «مَعِينٌ» ۳۶۶...
- ۱۰۱ - «مَغَافِيرٌ» ۲۸۴...
- ۱۰۲ - «مَغْبُونٌ» ۲۰۶...
- ۱۰۳ - «مَغْرَمٌ» ۴۲۴...
- ۱۰۴ - «مَفْتُونٌ» ۳۸۰...
- ۱۰۵ - «مَقَّتٌ» ۷۴...
- ۱۰۶ - «مَكْظُومٌ» ۴۲۶...
- ۱۰۷ - «مَمْنُونٌ» ۳۷۹...
- ۱۰۸ - «مَنَافِقٌ» ۱۶۳...
- ۱۰۹ - «مَنَاقِبٌ» ۳۴۹...
- ۱۱۰ - «مُؤَنِّفِكَاتٌ» ۴۴۶...
- ۱۱۱ - «مَهِينٌ» ۳۹۲...
- ۱۱۲ - «نَاصِحٌ» ۳۰۲...

۱۱۳ - «نصاح» ۳۰۲...

۱۱۴ - «نصوح» ۳۰۲...

۱۱۵ - «نقق» ۱۶۳...

۱۱۶ - «نکر» ۲۶۷...

۱۱۷ - «نکیر» ۳۵۱...

۱۱۸ - «نودی» ۱۳۸...

۱۱۹ - «وبال» ۲۰۰...

۱۲۰ - «وتین» ۴۸۲...

۱۲۱ - «ووجد» ۲۵۸...

۱۲۲ - «وقود» ۳۰۰...

۱۲۳ - «هاؤم» ۴۵۸...

۱۲۴ - «هماز» ۳۹۲...

۱۲۵ - «یتقفوكم» ۲۵...

۱۲۶ - «یدهنون» ۳۹۱...

۱۲۷ - «یصدون» ۱۷۴...

۱۲۸ - «یصرمن» ۴۰۱...

۱۲۹ - «یضاعفه» ۲۲۳...

۱۳۰ - «یفصل» ۲۶...
